

1

Süleymanî II		anısı
Hacı Beşir Ağa		
sk Kayıtları		56



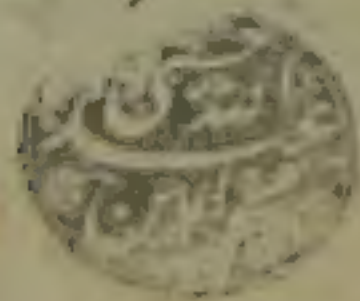
الملك قدس سره في حفظه
 الحاج بشير اغا دار السعادة
 الشريفة لسنين
 وحنين وهاية
 ولف



بسم الله الرحمن الرحيم
 صاحب دبل بکود و الاحسان منور صاحب المعاصد بانوار الغنى
 مفتوح معافدا لاصد بفتح الكفاية جامع محاسن العبد و العمل حازر محاسن
 الاحمل الا و هو انوار السعادة الحاج بشير و معه لخمير المرد و البه الكثیر
 من هو على كل شئ قدير حرم العظمى سعاد و لها
 محمد امين المفسر و فاضل المحرمين
 عوله

٧٥

٥٦



الحمد لله رب العالمين

بسم الله الرحمن الرحيم بعد از تهنیت و اعد محافل و تهنیت
بانی و شاهی حضرت رسالت پناهی علی آله و عترته صلوات
عن الناهی موزه میشود که قبل ازین با شانه شتل بریان که از
عالیجناب امان پناه ایالت دستگاه معالی صفات سابقین
مقریر الحضره السلطانیه مؤتمن المملکت الحاقانیه عضدالدوله
رکن السلطنة الباهره مؤید الاسلام و السلیک نظام الدرد و الامان
و الدنيا و الدین شمس شمسوار عزت علی شمس که هست
والی و الاجاب و داور و دران پناه مستفیض از نعمه کلاز و خلق
جان و دل مستی از نعمه انوار عدلش بهرگاه دولت و باجهان رفعت و ابهر
ناش میکنند مردم از سر میکن و جاه کای جهان از دولت الهیه و جلال
وی بهر از رفعت ماهره و بیخواب اغراضه بغیره الدارین و وفقه

الحمد لله رب العالمين

الحمد لله رب العالمين

تکمیل اسباب سعادت المؤمنین صدور یافته بود عیان
توجه بصوب تالیف کتاب جواهر التفسیر لتخفیه الامم و الجوی
بر چهار مجلد است انعطاف پذیرفت و اتمام مجلد اول بر تکیه
و ترجمه شمس دست داده بنظر علی امان پناه رسید و غرض
یافت اما بواسطه و قور علائق و بهم عواقب تحریر و تالیفات در
جستجوی و عقد تاخیر می افتاد تا در غرض محرم الحرام عید ایام
ملهم غیبی از عالم لاری بخاطر تزیین جانی ضمیمه بر علی الواعظ
الکاشفی رسید که عمالده الوقت را ترجمه بهر از تکلف سخن را می نمود
از اظهار فضیلت نمایی رزم زده ملک بیان کرده حاضر مشارالیه
بمطالع آن اوراق اتمام تمام نمایند و معانی کلمات قرائن و نظر
استحضار ملاحظه فرمایند و خاطر خاطر ایشان از رسیدن آن ثمره بر این

الحمد لله رب العالمين

قرآنی بدین نوبت و حدایق سانی که نسبت با علم آسمانی آنحضرت بر او استقام یافته محفوظ گردانیده و اداری بحیات حضرت با او
جل شانه و غیر سلطان چنانست که عقرب نیم توفیق نقاب خفا از چهره شاهد مقصود بکشد و عرسل مجلدات ثلاثه بر منصفه
جلوه در آید و از جویمن الله نیل الوهاب و رقی بلای یمنی العبد الوهاب و در بیت ترجمه بعد از بلا غفله خدای و اخبار و تخصیص
و تعمیم و حقیقت بجا واقع آیه بروجمی که شامل بعضی از وجوه تفسیری باشد که خواهد شد و از اسباب نزول و قصص انبیاء علیهم السلام
آنچه از اشهرات بطریق خیر الکلام است و ذکر خواهد یافت و برخی از سخنان ارباب تحقیق و در محفلش موعظه تلیف خواهد پذیرفت
و چون قراءت بخاری از التلا و بیانات و اختلاف قراء و در حروف الفاظ ایشان درین اوراق کلمات قرآنی بقرائت معتبر بود
بکار از عاصم رحمه الله که قراءت او در بلاد خراسان صفات شهره و رتبه اعتبار دارد و نسبت میکرد بعضی از کلمات که حفظ یا با
او مخالفت است و معنی سخن بسبب آن تفسیری یا بدشادتی می رود و الله الهادی و علی عنه و کرمه اعتمادی **اعوذ** نایبی کرم
و التوکل تمام **بالحمد** بمسود بحق و خداوند مطلق **الشیطان** از شره سوسه دیو فریبند سرکش یار و در ماند از رحمت **الرحیم**
را نه شده از ریاض خیانت یار مید گشته از طبقات آسمان

بسم الله الرحمن الرحیم

بسم الله نام خدای عزای پرستش **الرحمن** نیک بخشایند بر خلق بوجود و حیات **الرحیم** بخشایند بر ایشان بقا و حیات
از آفات **الد** هفتاد و نیمی که از ازل تا ابد موجود و معدوم بود و هست و خواهد بود جمله آن تمام و کمال **الله** مریضه اگر کسی
موصوف همه اسماء و صفات کماله **رب العالمین** آفریننده و پرورنده و دارنده و تربیت کننده و سازنده کار همه عالمیان از ملائکه
و جن و انس و وحوش و بطور و سباع و حیوانات آبی غیر آن **الرحمن** بخشنده و بخور بار دیگر در آخر بعد از قای جهانیان **الرحیم**
بخشایند و دیگر برافرت بر مؤمنان و در آورنده ایشان به بهشت **یا لک نعیم الدین** خداوند و زجزا یا متصرف در آن روز هر چه
خواهد یا حافظ اعمال بنده و در دادن نامها و حدتک آن غلط نموده یا قاضی و در حساب که میان بندها بحق حکم کند یا جزا
دهنده و در روز **یا ایاک نعبد** برای پرستش و پس که غیر از تو سختی عبادت نیست **یا ایاک نستعین** و خاص از برای توباری
بخواهم در پرستش تو و در انجام حاج و مهمات **اهدنا** ما راه نای **الصراط المستقیم** راه راست در اقوال و افعال و اخلاق
که آن سبیل میان افراط و تفریط و غلو و تعصیب یا ثابت و دار ما راه راست که دین اسلام و سنت سیدان است علیه الصلوة
و السلام حضرت قلب العارفین غوث الاولادین ناصر الحق و الدین خواجه عید الله درین معنی که بلند و کلام چند فرموده
و آن اینست که بنای ما راه راست یعنی محبت ذات خود ما را شرف ساز تا از انصاف بجنه و بیخیزد و آزاد گشته تباهی گرفتار
تو گردیم جز تو ندانیم و جز تو نیستیم و جز تو نیندیشیم یا آنکه بنای ما راه راست یعنی آن راهی که حضرت تراست به نسبت هر موجودی که آن

نور دلی آن

بیداری ندارد و بغایت کمال خود بی آن نمیرسد تا در همه چیز توفیق یابد و از توفیق تو آزاد گردیم **صراط الدین** بنای ما راه راست
نصل خود **انتم علیکم** انعام کرده بر ایشان نعمت نوع و رسالت و ولایت و صدقیت و شهادت و صلاحیت یاراه آنها که اهل
فرزند و بکمال نیت ظاهر قبول شریعت و بکمال نیت باطن که اطلاع بر مایه اسرار حقیقه است ایشان را مغرور و مکرر ساخته
عبد الموفق به راه آن کسانی که خشم گرفته بر ایشان یعنی از وجود مجرّب غضب تو در آمده اند و بدان سبب بر کفر اقام نموده
اند یا راه جهنم آن که بسبب توبه در معاندت و تعصّب و مکاره و قتل انبیاء و تحریف کتب بر ایشان خشم گرفته **والضالین** و نه راه کمال
یعنی کسانی که بعد از وجود در طریق محله و بسبب منحرف افتاده اند یا راه ترسایان که بواسطه افراط در شان سج و قنوط در باب حبیب علم کمال

بسم الله الرحمن الرحیم

بسم الله الرحمن الرحیم **الحمد** حروف قطعه امر از قرآنست هر کس بر آن اطلاع ندارد
و بعضی گفته اند معنی **الم** انا الله اعلم است **لک** آن گویی که خداوند تعالی در کتب تقدیمه با تزل آن وعده داده بود
الکتاب این کتاب کمالیت یعنی **و ان لک** مع شکی و شبهه نیست **فی** درین کتاب یعنی از ظهور حجت و وضوح دلالت
شابه ایت که هر که در وادی تامل کند از ریب باز آید و داند که شبهه را در و مجال دخل نیست **هدی** دلالت کند است و راه
نماید **للتقین** بر پروردگار از ادا ایشان بدو شفع شده اند **الذین** آنان که از صدق عقیدت **یؤمنون** می گویند **بالبینات** بنا
دیدن که حق تعالی است و ملائکه و یقانت و متعلقات ایثار پوشیده که وحیات و گفته اند که غیب قضا و قدرت که مؤمنان بدان
ایمان می آرند و **یقینون** و یبای می دارند و ادا می کنند **الصالحین** نازخ گانه را ابط و آداب آن **و عمار رفاه** و از آنجمله
عطا کرده ایم **یتقون** نفقه می کنند بر اهل و عیال و اقربا و همایکان و ارباب اسحقاق **والذین یؤتون** و آنها هم که ایمان می
آورند **یا ازل** بدان چیزی که فرستاده شده است **الک** بوی تو از قرآن **و ما ازل** و یا آنکه منزل گشته **فیک** پیش از تو بر
بفرمان و دیگر چون صحف و توره و انجیل و قرآن **و بالحق** و برای دیگر که در آخر **هم** ایشان که یاد کرده شده اند **و یؤمنون**
یکبار میشوند یعنی بر وقوع آن متیقن اند **اولک** آن کوه که موصوف بدین صفات و موسوم بدین سمانند که رقم ذکر یافت
علی صلی بر راه راست و نشان در سنده **من یم** از پروردگار ایشان یعنی بحد توفیق او راه راست و صواب یافته اند **اولک**
و همان کوه **هم المفلحون** ایشان اند و شکاران از عقوبات و پیوستگان بدیجات ثواب براد کلام و دلیل اختصاص
است بدین قوم **شمر** چوایش از طریق راستکاریست **سزای** راستکاری و شکار است **ه** این آنها که کشت
در شان مؤمنان است از اهل اسلام و اهل کتاب چون عید الله بن سلام و اصحاب بدر از مدح مؤمنان در دم کافران
می نویسد **الذین** بدرستی آنانکه از روی جهل و عناد **کفر** را پوشیدند و سرایمانان طاعت شرک **و علیکم** یکسانت بر ایشان



[illegible]

لا یعلمون

سکریاں

[illegible]

بجای بنفان یعنی او امر و نهایی یا مناسک چو یا آنچه از فطرت اسلام شنید و آن فرست یعنی شکافن روی و دین
ساختن او را و مفسد و لغزش و مسواک و جیدن روی لب و گرفتن ناخن و بر کردن روی زیر بغل و حلق و حلق و خشنه
و استنجای آب است پس ابریم با تمام رساندن او تمام نمود بان قال گفت خدای تعالی چون متابعت فرمان کردی از جلاله
بهترستی که من گردانیدم **للتائبین** برای مردمان **ایمانا** پیشوایی و در دین که هم نیکان بعد از تو انداخته و آنکه حق سبحانه و تعالی
ما را فرمود که اتبع ملت ابریم امت موعود و این امر که که یک ابریم برای ابراهیم برای این وعده است و چون خدای تعالی ابریم
را بشرف امامت نوازش فرمود **قال** گفت با حق تعالی **من یزین** و از فرزندان و نیکوکان من امامان پیدا کن **قال** گفت خدای تعالی
در جواب او **ایمانا** نرسد **عندی** عهد من یعنی حجت و بقول اتع رسالت یا امامت **سلطانان الظالمین** شکاران بیگانه را
از دین تو **و از جلاله** و یاد کن **الکذ** که گردانیدم **بیت** خانه که **راش** جای بازگشت یا موضع ثواب و آن موضعی است که در روی
التائبین مردمان را یعنی حاجیان را که هر سال بوی باز گردند و آنجا ثواب حساب رسد **و انما** و گردانیدم آنرا موضع یعنی
که در روی بازگشت **و از جلاله** و یاد کن **ای** مؤمنان بعد از آنکه شرف هم دانستید **من تمام** از مقام که منسوب است با ابریم
مصلی نمازگاه و آن موضعی است که در روی جوی وضع کرده اند و اثر قدهای مبارک آنحضرت بروست **و عهد** و عهد کردم
فرمان فرستادم **ای ابریم** و اسمعیل بوی ابراهیم و اسمعیل **انما** آنکه یک سازند **بیت** خانه مرا از اوتان و آنجا مسجد
و معامی و طواف حائض **للتائبین** برای طواف کنندگان **التائبین** و برای قیام و معتکفان **الکعبه** و برای کعبه و آنجا
و مسجد کنندگان یعنی نماز گردان اهل اثنان بر آنست که یک دایره حرم دل را که هم دوست از آنرا تعلقات کویین
و گفته اند تطهیر بیت از اناس و اوزار و تطهیر دل از لایحه اغیار **و انما** اگر حیم دل از غیبه دوست سازی پاک
صفات و صفه مفسد در کوفی ادراک **و از جلاله** و یاد کن آنرا که گفت ابریم یعنی دعا کرد **و انما** ای پروردگار
بگردان **و انما** این مکان را که برای تو در آن خانه ساختم **للتائبین** شهری امین از محظ و خوف و مشخ یا اهل او را از جور
مقلبتان در امان خود او را **و از جلاله** و روزی ده اهل این بلد را **و انما** از اینها حق تعالی این دعا را استجابت کرد
حکم فرمود تا جبرئیل یکی از دههای فلیطن را که شتمل بود بر ثمرات بسیار از زمین منقطع ساخته بکده آورد و هفت بار بر
گرد خانه طواف داده بر زمین تها به بر سر مرده از کد وضع کرد و آن دیه را بجهت طواف خانه طایف کردند و میوه اهل که از
انجاست بر ابریم **و انما** تخصیص کرد رزق را بجهت آن گفت **من یزین** روزی ده هر که ایمان آورد **و انما** از آنان که ساکنان
این شهر باشند **و انما** و بعد از آنکه **قال** گفت خدای تعالی **و هر که کافر شود** پس او را بر خود داری
دیم **و انما** بر خود داری **و انما** پس او را به چپاری بر این **و انما** و بعد از آنکه **و انما** و بعد از آنکه
دورخ **و انما** و یاد کن آنرا که برداشت **و انما** ابراهیم اصل و اساس او را **و انما** از خانه که **و انما**
عطت بر ابریم به پسران بد و دفع قواعد شرک بوده هر یک از طرفی از خانه کار میکردند یا بنیادهای او را بر می آوردند و آن

انت که اسمعیل **و انما** جمع میکرد و بدست ابراهیم می داد تا بکاری برود **و انما** بعد از آنکه **و انما** دست تضرع برداشته
می گفتند **و انما** ای پروردگار ما **و انما** قبول کن از ما این کار **و انما** بدستی که توی شنوای ما را
توی و انما به نهای ما **و انما** ای خداوند ما را **و انما** و گردان ما **و انما** ثابت بر اسلام و اسلام با خود و مخلص آن
مرا **و انما** و گردان از دین ما **و انما** گردان نهاد و منقاد شد **و انما** و بنای ما را **و انما** و گردان از دین ما
افعال حج جای باید آورد و چون میقات را برای احرام و عزیمت برای وقوف و منی برای قربان **و انما** و گردان از دین ما
اگر در عمل تضرعی و تضرعی واقع شود **و انما** **و انما** بدستی که توی شنوای ما را **و انما** و گردان از دین ما
ای پروردگار **و انما** و گردان از دین ما **و انما** و گردان از دین ما **و انما** و گردان از دین ما
تا دین مرا غرق و شرفی باشد بدان رسول **و انما** بخواند بر ایشان **و انما** کتاب قرآنی یا بیان نشانهای وحدانیت ترا **و انما**
و انما و گردان از دین ما **و انما** و گردان از دین ما **و انما** و گردان از دین ما **و انما** و گردان از دین ما
و پاک گرداند ایشان را از گناه بسبب شریعت و احکام **و انما** **و انما** بدستی که توی شنوای ما را **و انما** و گردان از دین ما
و انما توی دانی حکم کار حق سبحانه و تعالی این دعا را بر تضرع حاجت مقرون ساخته حضرت رسالت پناه جلالت است
علی از اولاد اسمعیل **و انما** و گردان از دین ما **و انما** **و انما** بدستی که توی شنوای ما را **و انما** و گردان از دین ما
است یعنی هیچ باز نکرد و **و انما** از کیش ابراهیم **و انما** و گردان از دین ما **و انما** و گردان از دین ما
و تمیز باشد در نفس خود **و انما** و گردان از دین ما **و انما** و گردان از دین ما **و انما** و گردان از دین ما
یا عبادت و خلعت یا بهمان خانه **و انما** و گردان از دین ما **و انما** و گردان از دین ما **و انما** و گردان از دین ما
قرب و حسن ثواب حاصل است **و انما** و گردان از دین ما **و انما** و گردان از دین ما **و انما** و گردان از دین ما
یا تسلیم شو هر چه بجاری تضایر بجاری کرد **و انما** و گردان از دین ما **و انما** و گردان از دین ما **و انما** و گردان از دین ما
خواهد گردان شاء اچنانی و انشاء اما تفرقی **و انما** و گردان از دین ما **و انما** و گردان از دین ما **و انما** و گردان از دین ما
بن نیکوست **و انما** و گردان از دین ما **و انما** و گردان از دین ما **و انما** و گردان از دین ما
ترا و او خود را بر او افتد **و انما** و گردان از دین ما **و انما** و گردان از دین ما **و انما** و گردان از دین ما
بر گرد **و انما** و گردان از دین ما **و انما** و گردان از دین ما **و انما** و گردان از دین ما
نیف بر اسلام مداومت کند تا چون مرکب برسد شارب اسلام یا بدین نهی از ترک اسلام تا از مرکب **و انما**
شاخا مر بودید **و انما** و گردان از دین ما **و انما** و گردان از دین ما **و انما** و گردان از دین ما
آن وقت را که گفت یعقوب **و انما** و گردان از دین ما **و انما** و گردان از دین ما **و انما** و گردان از دین ما
و انما و گردان از دین ما **و انما** و گردان از دین ما **و انما** و گردان از دین ما **و انما** و گردان از دین ما

شان

برای آنکه جمیع بدیدار و اسمعیل که هم بودیم بدیدارند زیرا که عرب هم را بت گرد و حرمت او را برابر بدیدارند و این نظر
بر آنجا و اصل است **الحمد لله** عبادت ی کهیم خدایا که یک است و یکا نه **و نحن له** و حال آنکه بر این خدایا **سبحون** متقاوم
طاعت **تک** این جماعت یعنی ابراهیم و یعقوب هم و اولاد ایشان **است** که می بودند **قد خلقت** که در گذشته **ما الک**
مایشان را آنچه کس کردند **و لا یما کینم** و شمارا باشد آنچه کس کردید ایشان و شمارا بر علما یا دانش خواهد داد **و لا تکلون** و شما
پرسیدند **ما کما تکلون** از آنچه بودند ایشان که علی میگردد اعتقاد یهود آن بود که اینرا با طاعت آثواب دهند و بکن
ایشان معاقب سازند و درین آیه فرمود که شمارا به اعمال ایشان شایب خواهند ساخت و نه ایشان را با فعل شما خواهند
کرد **و لا تکلون** گفتند چه در آن راهل اسلام را که ترا باشد **هو** از جمع یهود **و لا تکلون** گفتند ترسیان که ترسایدند **و لا تکلون**
یا بیدار **تکلون** نه یهودی و ترسای بلکه متابعت می کند و لایم **تکلون** کثیر ابراهیم **تکلون** کثیر ابراهیم **تکلون** و متابعتی که آن
ملت مایل است از همه کجها براه راست ابراهیم مایل بوده از همه دینها بدین اسلام **و لا تکلون** گفتند ابراهیم **تکلون** از شرک آورندگان
تکلون بگوید ای متابعت ملت ابراهیم یعنی اعراض کند از قول یهود و نصاری و در جواب آنکه شمارا یهودی و ترسای معصیت
می کنند **تکلون** گفتند **ما کما تکلون** کردیم بخدای تعالی **و لا تکلون** و آنچه فرمود آمد است بمابقی قرآن **و لا تکلون** و آنچه فرمود است
است **الحمد لله** بوسی ابراهیم **و لا تکلون** و یفرزدان او اسمعیل و اسحق و یعقوب و بنو یسیر و یعقوب **تکلون** و بنو یسیر
یعقوب اگر چه با اولاد ابراهیم و یعقوب **تکلون** هر کس که فرماید چون یقینا حکام محض بودند که آن نیز بر ایشان منزلت محلی
قرآن نیز **و لا تکلون** و ایمان داریم آنچه داده اند موسی و عیسی و پیغمبر و انجیل و سایر کلام نبوت **و لا تکلون** و آنچه
عطا داده شد انداز گیت و معجزات **تکلون** از نزد خداوند خود **تکلون** هر کس که می آید میان یکی از ایشان بلکه هر
ایمان داریم **تکلون** و ما خدای را **تکلون** کردن نهادیم **تکلون** پس اگر ایمان آورند یهود و نصاری **تکلون** همانند آنچه
شما ایمان آورده اید بدان یعنی هر کس که در سل **تکلون** پس هر آینه راه راست یا قدرت **تکلون** و اگر برگردند و طاعت کند
تکلون پس جز این نیست که ایشان **تکلون** در مقام خلاف و عداوتند از محمد تو از ایشان اندیشه کن **تکلون**
زود باشد که خدای تعالی کفایت کند و از تر باز دارد شهر یهود و نصاری **تکلون** و او است شنوای تقاضای مصلحت و کاران
را با تو و انکار **تکلون** و انا با اعتقاد هر دو گروه بعد از زول این آیه **تکلون** بکلی از متابعت پیغمبر ص اعراض کردند و ترسیان
نیز طبع مخالفت افکندند و با مسلمانان مفاخره آغاز کردن نهادند که ما را صفت هست و شما را نه صفت ایشان آن بود که بود
خود را بعد از هفت روز در آب عبودیه غوطه دادندی با اعتقاد آنکه آب پاک کننده مولود است از غیرین سحیا و آنا
تایم مقام ختان داشتند و گفتندی صفتا **تکلون** بالظفر این حق تعالی فرمود **تکلون** بگوید ای مسلمانان که ما تابعیم صفتا
که آن دین خداست و گویند مراد خانت و آن تطهیر مسلمانان است **تکلون** و گیت نیکوترین آیه از خدای تعالی **تکلون**
جهت دین و طاعت و طهارت مسلمانان است **تکلون** و مؤمنان از ادناس تلویح **تکلون** و ما حق را با اتباع صفتا **تکلون** و پیغمبرش گرام

گفته اند صفتا **تکلون** و درجه محبت است هر که از یک دوستی بر آوردند از همه عالمش بر سر آوردند و تحقیقا
صفتا **تکلون** و تا کسی از رنگ آمیزی پاک نشود رنگ صفتا **تکلون** و خلاصه رساله در ویشان و نقایع عباد
و اشارات بیان معنی این صفتا **تکلون** است و تحقیق آن این رباعی که صاحب **تکلون** بکرم برالواح افهام مستفیدان ثبت
فرموده بی می توان بر شعر پس بی رنگت یار دلخواه ای دل **تکلون** قانع نشوی رنگ ناکاه ای دل **تکلون** اصل هر رنگه از آن
بی رنگت **تکلون** من احسن صفتا **تکلون** ای دل **تکلون** یهود و نصاری از تقریبات قرآنی دیگران و دور و طبع انکاره کنند
انباء الله و احتیاج ما را که شرف فرزند و دوستی حق بجانب و تقالی ثابت باشد سزاوارتم از مسلمانان خدای تعالی بفر
خود را فرمود که **تکلون** بگوید در جواب ایشان **تکلون** ایما محبت می کند با ما **تکلون** در دین خدای تعالی و دعوی اولیه و ائمت
حق **تکلون** و حال آنکه پیروز کار است **تکلون** و ما فیکار شایع و چون ربوبیت او هر روز است پس عبودیت ابرو هر روز
باشد **تکلون** و ما فیکار شایع و چون ربوبیت او هر روز است پس عبودیت ابرو هر روز
در اعتقاد و عمل **تکلون** یا میگویند یهود و نصاری و حضرت خطاب خواند یعنی شای گویدای یهودان و ترسیان **تکلون**
تکلون و اسحق و یعقوب **تکلون** که این پیغمبران و پیغمبر زادگان **تکلون** بودند بر دین یهودی و این قول جبر دانست **تکلون**
شاید یا بریکش نظریه و این سخن ترسیان است **تکلون** بگوید **تکلون** ایما شادانا ترید با دین انبیاء ام **تکلون** یا خدای که ایشان
بدان دین مبعوث کرد این **تکلون** و گیت تم کار تر بخود **تکلون** کم از آن کس که پوشد شهادت **تکلون** که گاهی که نزد او ثابت است
تکلون از خدای تعالی و بواسطه کتاب الهی دافعه بود که تقریرین اهل کتاب بکتمان شهادت در باب بنوع حضرت رسالت
است **تکلون** و الله **تکلون** و نیت خدای تعالی پیغمبر **تکلون** از آنچه می کند از کتمان حق و تکلیف قرآن و انکار محمد **تکلون**
آن قوم مذکور کرد که می بودند **تکلون** و گفتند **تکلون** و ما فیکار شایع و چون ربوبیت او هر روز است پس عبودیت ابرو هر روز
را نیز همان خواهد رسید که کرده اید **تکلون** و رسول می شود **تکلون** و ما فیکار شایع و چون ربوبیت او هر روز است پس عبودیت ابرو هر روز
و نیز تر یا جهت تنبیه و تحذیر است آنحضرت در یک بوقت نماز توجه بکعبه فرمودی بعد از هجرت بمدینه فرمان رسید که روی به بیت
القدس نماز گذارند یهود ازین صحنه شرمی شدند که اگر محمد **تکلون** و ما فیکار شایع و چون ربوبیت او هر روز است پس عبودیت ابرو هر روز
مرد و اصحاب او راه قبلی می برند تا نماز ما را ندیدند قبل را یافتند خاطر خطره آنحضرت ملوک کث فرمان الهی صادر شد که روی از
بیت المقدس بکعبه آرد جمیع آن و منافقان بعد از تحویل قبل زبان لمن بکشد و حق تعالی از آن حال برین سوال خبر مید
تکلون و ما فیکار شایع و چون ربوبیت او هر روز است پس عبودیت ابرو هر روز
منافقان مدینه **تکلون** و ما فیکار شایع و چون ربوبیت او هر روز است پس عبودیت ابرو هر روز
و **تکلون** و ما فیکار شایع و چون ربوبیت او هر روز است پس عبودیت ابرو هر روز
در آن صوب واقع شد **تکلون** و ما فیکار شایع و چون ربوبیت او هر روز است پس عبودیت ابرو هر روز

هم

الحمد لله

ابراهیم است علیه السلام و همچنین که قبله شما ای مسلمانان افضل قبلها ساخته چنانکه شما را هم گردانیدم است
 و سطره که روی عدل بر گردید و ما با ایشان که برای بنی علی التائب بر منکران نبوت روز قیامت و کائنات رسول
 و باشد و ستاده من محمد علیه السلام و شما سید اکراهی معذل و منکر او شناخته قبله عبادت را از ایشان قبله
 گشت علیها حتی تو بران یعنی که لا یفک تمکیر برای که متین سازیم و جدا کنیم شیخ الزکریا انکس را که روی رسول کند در
 امت قبله من قبل از انکس که باز کرده از راهی و عدول گذاریم بران و انکس و بدست منی که نیست قبله یعنی تحویل آن بکس
 و کران الامم الذین مکرمناهم که هدای الله خدای راه نمود ایشان را تا تحویل قبله را حق دانستند بخلاف یهود که هر لحظه شبه
 انکسند در اقبله و یکی آن بود که اگر چه است پس آنانکه بجای بیت المقدس نماز گذارده اند از حجاب و پیش از تحویل قبله
 وفات یافته اند چون اسعد بن ذراریه بضرایه می فرمود و ما کان الله یضیع ایمانکم و نیست خدای تعالی
 با فضل و کرم آنکه ضایع گرداند نماز شما از هر طرف که گذارید یا ثابته گذاریم شما را که بیت المقدس داشته اید ان الله بدینی
 که خدای تعالی را بر میان خود می بینیم و می بینیم که هدایت صلاح ایشان را فرموده بخشاید است مراد ایشان را ضایع نگذارد
 نعم بدستی که ما می بینیم قبله منکر که ایندن روی ترانی النساء در جهت آسمان برای انظار روی این آند که در راه
 تحویل است سید عالم هم از قول یهودی گفتند محمد صلی الله علیه و سلم روی قبله ما تا میگذارد طول شد و آرزو کرد که قبله او که
 باشد که قبله ابراهیم است و نعم القبلیین و درین باب با جبریل سخن گفت جبریل متوجه مقام خود شد سید کانیات و در
 ساعت از پی او به آسمان می گشت و منتظر می بود تا جبریل بدو این آه آورد که ما توجه را بر آسمان دیدیم قول جبریل پس
 بگردان روی خود و امراد بدست سطره الحرام بوی مسجد الحرام که محیطت بخانه روز و شب منصف رجب رسال دوم
 از جهت حضرت رسالت و در مسجد نبی سلم دور گشت نماز ظهر کرده بود که این حکم نازل شد هم در نماز روی از صبح که اندر نماز
 توجه نمود و آن مسجد نبی القبلتین شهر یافت و بعد از تحویل خطاب جبریل بصرع بهم حکم استثنی میگوید و شما که هر جا
 که باشید در حجر و در بر و سهل و جبل و شرق و غرب چون خواهید که نماز گذارید قول از جبریل پس بگردانید رویهای خود را سطره
 بجای مسجد الحرام و ان الله و تحقیق آنانکه داده اند ایشان را کتاب یعلمون هر آینه می دانند ان الله که این تحویل
 یا توجه درست و راست و حکم آن بر من از پیش برورد کار ایشان چه در توبه خوانده اند که پیغمبر آخر الزمان بدو قبله
 نماز گذارد و آخر قبله که بران نماز که است و سطره الحرام و خدای تعالی غافل نیست عما یعملون از آنچه یهودی گفتند از انکار قبله
 و ان الله و بخدای که اگر سبانی توای خدا بود از کتاب برای آنان که داده شده که اگر بعضی مسجد و ترسیا را به یهودی
 نشانی یعنی اگر یاری هر محبی در هر هائی که آن خواهند و حیثیت توبه بکعبه یا توبه اقلند که روی نکند قبله را از آن مسجد
 نیست که پیروی کند با شیخ ابراهیم قبله ایشان را از مسجد و نیست بعضی از ایشان شیخ را پیروی روز و شب است که قبله یعنی را
 چه جهت قبله نصاری شرقیت و از آن یهود غربی و جمع میان این هر دو نامکن و اگر پیروی کنی بر سبیل فرض خدا

این سطره که روی عدل بر گردید و ما با ایشان که برای بنی علی التائب بر منکران نبوت روز قیامت و کائنات رسول و باشد و ستاده من محمد علیه السلام و شما سید اکراهی معذل و منکر او شناخته قبله عبادت را از ایشان قبله گشت علیها حتی تو بران یعنی که لا یفک تمکیر برای که متین سازیم و جدا کنیم شیخ الزکریا انکس را که روی رسول کند در امت قبله من قبل از انکس که باز کرده از راهی و عدول گذاریم بران و انکس و بدست منی که نیست قبله یعنی تحویل آن بکس و کران الامم الذین مکرمناهم که هدای الله خدای راه نمود ایشان را تا تحویل قبله را حق دانستند بخلاف یهود که هر لحظه شبه انکسند در اقبله و یکی آن بود که اگر چه است پس آنانکه بجای بیت المقدس نماز گذارده اند از حجاب و پیش از تحویل قبله وفات یافته اند چون اسعد بن ذراریه بضرایه می فرمود و ما کان الله یضیع ایمانکم و نیست خدای تعالی با فضل و کرم آنکه ضایع گرداند نماز شما از هر طرف که گذارید یا ثابته گذاریم شما را که بیت المقدس داشته اید ان الله بدینی که خدای تعالی را بر میان خود می بینیم و می بینیم که هدایت صلاح ایشان را فرموده بخشاید است مراد ایشان را ضایع نگذارد نعم بدستی که ما می بینیم قبله منکر که ایندن روی ترانی النساء در جهت آسمان برای انظار روی این آند که در راه تحویل است سید عالم هم از قول یهودی گفتند محمد صلی الله علیه و سلم روی قبله ما تا میگذارد طول شد و آرزو کرد که قبله او که باشد که قبله ابراهیم است و نعم القبلیین و درین باب با جبریل سخن گفت جبریل متوجه مقام خود شد سید کانیات و در ساعت از پی او به آسمان می گشت و منتظر می بود تا جبریل بدو این آه آورد که ما توجه را بر آسمان دیدیم قول جبریل پس بگردان روی خود و امراد بدست سطره الحرام بوی مسجد الحرام که محیطت بخانه روز و شب منصف رجب رسال دوم از جهت حضرت رسالت و در مسجد نبی سلم دور گشت نماز ظهر کرده بود که این حکم نازل شد هم در نماز روی از صبح که اندر نماز توجه نمود و آن مسجد نبی القبلتین شهر یافت و بعد از تحویل خطاب جبریل بصرع بهم حکم استثنی میگوید و شما که هر جا که باشید در حجر و در بر و سهل و جبل و شرق و غرب چون خواهید که نماز گذارید قول از جبریل پس بگردانید رویهای خود را سطره بجای مسجد الحرام و ان الله و تحقیق آنانکه داده اند ایشان را کتاب یعلمون هر آینه می دانند ان الله که این تحویل یا توجه درست و راست و حکم آن بر من از پیش برورد کار ایشان چه در توبه خوانده اند که پیغمبر آخر الزمان بدو قبله نماز گذارد و آخر قبله که بران نماز که است و سطره الحرام و خدای تعالی غافل نیست عما یعملون از آنچه یهودی گفتند از انکار قبله و ان الله و بخدای که اگر سبانی توای خدا بود از کتاب برای آنان که داده شده که اگر بعضی مسجد و ترسیا را به یهودی نشانی یعنی اگر یاری هر محبی در هر هائی که آن خواهند و حیثیت توبه بکعبه یا توبه اقلند که روی نکند قبله را از آن مسجد نیست که پیروی کند با شیخ ابراهیم قبله ایشان را از مسجد و نیست بعضی از ایشان شیخ را پیروی روز و شب است که قبله یعنی را چه جهت قبله نصاری شرقیت و از آن یهود غربی و جمع میان این هر دو نامکن و اگر پیروی کنی بر سبیل فرض خدا

آرزوهای خود را در باب قبله بنویسید با آنکه از پیش آنکه آمد قبول علم از دانش آنکه قبله ابراهیم حقت آنک بدستی که با شیخ را آن
 حکام که کتابت ایشان نامی الظالمین از جهت شکاران ظاهر خطاب راجع است با پیغمبر اما بعد آن راجع است با ایشان الذین
 انانی که اینها هم الکلیا و ایدم ایشان را توبه بفرموده می شناسند و انباء گبران خود را در میان کودکان یعنی حق را شناختن و شوق
 دارند در باب پیغمبر این بر من بدستی که روی از ایشان بکس و هر آینه می پوشند حق را از عوام و سفله و علمای ایشان می
 دانند که می پوشند الحق آنچه درست و راست باشد من بکس از پروردگار وقت لا کس پس باشد خطاب با آن حضرت و مواه
 است یعنی باشد من التائبین از شک گذاران و آنکه اقبله من عداوه است و کس و هر که روی از خدای ترسان یا از
 انبیا که در باب شریعت یافته جبریل را وجهه جبریل است یعنی قبله ایت جبریل است که او روی بدان دارد یا خدای تعالی روی او بدان
 سوی گردانید تا سطره الحرام پس شمای مسلمانان پیش گیرند دیگران و در نیکو بها که یکی از ایشان توبه بکعبه است محققان را
 که از هر نهادی جزیری سر بر زده و در هر هر خیال سودا می فروشند که قبله اوست و هر یک روی قبله خود دارند و از توبه بکعبه
 حقیقی با زنی مانند مکر محمدان حرم تجرید و محمدان حرم تفرید که از قبله فم وجهه الله روی نمیگرداند شعر قبله شاهان
 بود تاج و کو قبله ارباب غیسم و زر قبله مورخ برستان آب کل قبله معنی شناسان جان و دل قبله هاد حرا
 قبول قبله سیرتان کار فضول قبله برودان خواب حوش قبله انسان بدانند پرورش قبله عاشق اتصال
 پی زوال قبله عارف جلال و الجلال انما کما را هر جا باشد و هر قبله که روی آرند شاه و اهل کتاب یا ان الله جمیع
 پیاد خدای تعالی شاد و جمع کند روز قیامت برای امتیاز حق از باطل ان الله بدستی که خدای علی کل شیء بر هر جزیری
 از احضار و توبه بکعبه و ان الله بدستی که خدای علی کل شیء بر هر جزیری از احضار و توبه بکعبه و ان الله بدستی که خدای علی کل شیء بر هر جزیری
 سطره الحرام بطرف مسجد محمد و آنه الحق و بدستی که اقبله درست و راست من بکس از پروردگار و ان الله
 بنی ایل و خدای تعالی اکلمت ما قبلون از آنچه شای گیند از توبه بکعبه و من حجت و هر جا در جهال که پیرون آید
 و جهل پس گردان روی خود را در وقت نماز سطره الحرام بطرف مسجد حرام تکریم بر سبیل ناکند و تقریبیت در دفع حال
 نسخ و حجت انتم و هر جا که باشد ای امت قول از جبریل پس بگردانید رویهای خود را سطره الحرام بوی آن مسجد لا یکن تا نشاند
 للناس مریه و یا شکر از انکس بر شما در باب توبه بکعبه حقیقی حجت و خدای یزدانی یهود گفتند محمد صدم دین ما را شکست
 و قبله ما را معتقد و شرکای طغی زدند که این مرد راجه شد که روی از قبله بدینان خود بگردانند پس تحویل قبله بکعبه کسی بر شما
 حجتی نامند ان الله فلما مکاتبا که شتم کردند بر نفس خود بنیاد و مکان بنیم از یهود مدینه و بیت پریشان که یهودی گفتند
 برای سبیل از راه خود روی بیک آورده و شرکان طغی زدند که ما بر حقیق دیگران روی قبله ما کرد و لا حجت پس رسید از ایشان
 در توبه بجای که با شیخ و توبه رسید از من بحالفت فرمان من لا هم معطوفت بر کلا یکن یعنی روی بکعبه آرند تا یکی بر
 شما حجتی نباشد و دیگر تا تمام کنم بفضل و کرم خود نمی نعت خود را که اختصاص است بکعبه حقیقه علیه بر شما انکم تشهد و دیگر

این سطره که روی عدل بر گردید و ما با ایشان که برای بنی علی التائب بر منکران نبوت روز قیامت و کائنات رسول و باشد و ستاده من محمد علیه السلام و شما سید اکراهی معذل و منکر او شناخته قبله عبادت را از ایشان قبله گشت علیها حتی تو بران یعنی که لا یفک تمکیر برای که متین سازیم و جدا کنیم شیخ الزکریا انکس را که روی رسول کند در امت قبله من قبل از انکس که باز کرده از راهی و عدول گذاریم بران و انکس و بدست منی که نیست قبله یعنی تحویل آن بکس و کران الامم الذین مکرمناهم که هدای الله خدای راه نمود ایشان را تا تحویل قبله را حق دانستند بخلاف یهود که هر لحظه شبه انکسند در اقبله و یکی آن بود که اگر چه است پس آنانکه بجای بیت المقدس نماز گذارده اند از حجاب و پیش از تحویل قبله وفات یافته اند چون اسعد بن ذراریه بضرایه می فرمود و ما کان الله یضیع ایمانکم و نیست خدای تعالی با فضل و کرم آنکه ضایع گرداند نماز شما از هر طرف که گذارید یا ثابته گذاریم شما را که بیت المقدس داشته اید ان الله بدینی که خدای تعالی را بر میان خود می بینیم و می بینیم که هدایت صلاح ایشان را فرموده بخشاید است مراد ایشان را ضایع نگذارد نعم بدستی که ما می بینیم قبله منکر که ایندن روی ترانی النساء در جهت آسمان برای انظار روی این آند که در راه تحویل است سید عالم هم از قول یهودی گفتند محمد صلی الله علیه و سلم روی قبله ما تا میگذارد طول شد و آرزو کرد که قبله او که باشد که قبله ابراهیم است و نعم القبلیین و درین باب با جبریل سخن گفت جبریل متوجه مقام خود شد سید کانیات و در ساعت از پی او به آسمان می گشت و منتظر می بود تا جبریل بدو این آه آورد که ما توجه را بر آسمان دیدیم قول جبریل پس بگردان روی خود و امراد بدست سطره الحرام بوی مسجد الحرام که محیطت بخانه روز و شب منصف رجب رسال دوم از جهت حضرت رسالت و در مسجد نبی سلم دور گشت نماز ظهر کرده بود که این حکم نازل شد هم در نماز روی از صبح که اندر نماز توجه نمود و آن مسجد نبی القبلتین شهر یافت و بعد از تحویل خطاب جبریل بصرع بهم حکم استثنی میگوید و شما که هر جا که باشید در حجر و در بر و سهل و جبل و شرق و غرب چون خواهید که نماز گذارید قول از جبریل پس بگردانید رویهای خود را سطره بجای مسجد الحرام و ان الله و تحقیق آنانکه داده اند ایشان را کتاب یعلمون هر آینه می دانند ان الله که این تحویل یا توجه درست و راست و حکم آن بر من از پیش برورد کار ایشان چه در توبه خوانده اند که پیغمبر آخر الزمان بدو قبله نماز گذارد و آخر قبله که بران نماز که است و سطره الحرام و خدای تعالی غافل نیست عما یعملون از آنچه یهودی گفتند از انکار قبله و ان الله و بخدای که اگر سبانی توای خدا بود از کتاب برای آنان که داده شده که اگر بعضی مسجد و ترسیا را به یهودی نشانی یعنی اگر یاری هر محبی در هر هائی که آن خواهند و حیثیت توبه بکعبه یا توبه اقلند که روی نکند قبله را از آن مسجد نیست که پیروی کند با شیخ ابراهیم قبله ایشان را از مسجد و نیست بعضی از ایشان شیخ را پیروی روز و شب است که قبله یعنی را چه جهت قبله نصاری شرقیت و از آن یهود غربی و جمع میان این هر دو نامکن و اگر پیروی کنی بر سبیل فرض خدا

این سطره که روی عدل بر گردید و ما با ایشان که برای بنی علی التائب بر منکران نبوت روز قیامت و کائنات رسول و باشد و ستاده من محمد علیه السلام و شما سید اکراهی معذل و منکر او شناخته قبله عبادت را از ایشان قبله گشت علیها حتی تو بران یعنی که لا یفک تمکیر برای که متین سازیم و جدا کنیم شیخ الزکریا انکس را که روی رسول کند در امت قبله من قبل از انکس که باز کرده از راهی و عدول گذاریم بران و انکس و بدست منی که نیست قبله یعنی تحویل آن بکس و کران الامم الذین مکرمناهم که هدای الله خدای راه نمود ایشان را تا تحویل قبله را حق دانستند بخلاف یهود که هر لحظه شبه انکسند در اقبله و یکی آن بود که اگر چه است پس آنانکه بجای بیت المقدس نماز گذارده اند از حجاب و پیش از تحویل قبله وفات یافته اند چون اسعد بن ذراریه بضرایه می فرمود و ما کان الله یضیع ایمانکم و نیست خدای تعالی با فضل و کرم آنکه ضایع گرداند نماز شما از هر طرف که گذارید یا ثابته گذاریم شما را که بیت المقدس داشته اید ان الله بدینی که خدای تعالی را بر میان خود می بینیم و می بینیم که هدایت صلاح ایشان را فرموده بخشاید است مراد ایشان را ضایع نگذارد نعم بدستی که ما می بینیم قبله منکر که ایندن روی ترانی النساء در جهت آسمان برای انظار روی این آند که در راه تحویل است سید عالم هم از قول یهودی گفتند محمد صلی الله علیه و سلم روی قبله ما تا میگذارد طول شد و آرزو کرد که قبله او که باشد که قبله ابراهیم است و نعم القبلیین و درین باب با جبریل سخن گفت جبریل متوجه مقام خود شد سید کانیات و در ساعت از پی او به آسمان می گشت و منتظر می بود تا جبریل بدو این آه آورد که ما توجه را بر آسمان دیدیم قول جبریل پس بگردان روی خود و امراد بدست سطره الحرام بوی مسجد الحرام که محیطت بخانه روز و شب منصف رجب رسال دوم از جهت حضرت رسالت و در مسجد نبی سلم دور گشت نماز ظهر کرده بود که این حکم نازل شد هم در نماز روی از صبح که اندر نماز توجه نمود و آن مسجد نبی القبلتین شهر یافت و بعد از تحویل خطاب جبریل بصرع بهم حکم استثنی میگوید و شما که هر جا که باشید در حجر و در بر و سهل و جبل و شرق و غرب چون خواهید که نماز گذارید قول از جبریل پس بگردانید رویهای خود را سطره بجای مسجد الحرام و ان الله و تحقیق آنانکه داده اند ایشان را کتاب یعلمون هر آینه می دانند ان الله که این تحویل یا توجه درست و راست و حکم آن بر من از پیش برورد کار ایشان چه در توبه خوانده اند که پیغمبر آخر الزمان بدو قبله نماز گذارد و آخر قبله که بران نماز که است و سطره الحرام و خدای تعالی غافل نیست عما یعملون از آنچه یهودی گفتند از انکار قبله و ان الله و بخدای که اگر سبانی توای خدا بود از کتاب برای آنان که داده شده که اگر بعضی مسجد و ترسیا را به یهودی نشانی یعنی اگر یاری هر محبی در هر هائی که آن خواهند و حیثیت توبه بکعبه یا توبه اقلند که روی نکند قبله را از آن مسجد نیست که پیروی کند با شیخ ابراهیم قبله ایشان را از مسجد و نیست بعضی از ایشان شیخ را پیروی روز و شب است که قبله یعنی را چه جهت قبله نصاری شرقیت و از آن یهود غربی و جمع میان این هر دو نامکن و اگر پیروی کنی بر سبیل فرض خدا

وهم با خلق **والتائب** نصیب او بر مدح است همه اظهار صبر بر سایر صفات یعنی این وفا کند که بهر شکلی **التائب** است
در فقر و فاقه و **والتائب** و در زنج و محق **والتائب** در هنگام کارزار یعنی جهاد و تقاضا با اهل کفر و عناد و **والتائب** آن که در وصف دین
صفاتها **والتائب** آن است که بتجسس **والتائب** راست گفتند در دین یا عهد یا اتباع حق **والتائب** و آن طایفه **والتائب** ایشانند بر هر کار
از هر ناشاینها محققان که اندک کالات انشایه با کفر شعب آن محققانست در سه چیز محبت اعتقاد و حسن معاشرت و تهذیب نفس
اما محبت اعتقاد نقدی حق سبحانه و تعالی و سایر مؤمنان است و حسن معاشرت مواسا کردن مال با ارباب استحقاق و تهذیب
نفس اقامت صلوة و ایستادن زکوة و وفا و صبر و مجموع درین آیه مذکور است پس این آیه جامع کالات انسانی باشد و در مخرج از
ابو یسیر نقلی که کند من مل بهذه الآية فقد استكمل الايمان **يا ايها الذين آمنوا** ای مؤمنان و گوید که آن کس که فرض کرده
بر شما مالیت و مساوات نه تقدیم و ستم فی القتل و در کشاکش یعنی بیب ایشان وقتی که قتل بعد بود قبل از اسلام چون میان
قتل حارب افرادی آن قیل که عالی نبه بودندی از قبل نازل بوض بند انادی و دریدانی می بکشند و بعد از خروج این
صوت بعضی حضرت رسید و حکم ربانی نازل شد که در قتل قصاص باید یعنی مساوات الحریة الحرة آزادی به آزادی **والتائب**
و بند به بند شافع مالک آزاد برای بند بکشند نظر بفهم آیه و نزدی خیف حکم این آیه بآیه النفس النفس منوشت بر تقاضا
و در نفس اعتبار کند **والتائب** و زنی زنی شافی و مالک بکرا جاع قتل کرمانی رواندارند و ای خیف بحدی السهلون بکا
دعائهم تمسک محذره حکم بقتل کنند **والتائب** پس هر که عفو کند ویرا که قاتل است یا خیه از قصاص برادر او که مقتول شد چیزی
اشاقت با آنکه عفو بعضی از ورثه یا عفو بعضی از آن خون سقط قصاص است **والتائب** پس بر قابلیت بعد از عفو از وی من
بمصرف عفو و آن طبع و رغبت است و در دادن دیت و **والتائب** واد کردن و جودیت **والتائب** بوارث مقتول **والتائب** نزدی
و نیکی نه بطل و بد خوئی **والتائب** این عفو از قصاص و طلب ویر **والتائب** بکایت شمار این **والتائب** از پروردگار **والتائب** و بهر
و بخشایش از و در سبیل او تحصیل نفع **والتائب** پس هر که از حد رد کند **والتائب** بعد از آنکه عفو کرده باشد و دیر ستاده یعنی قابل
را بکشد یا غیر قابل را برای قصاص قتل رساند یا قاتل ستم کند و بعد از آن که یکی را کشته و دیت داده دیگر را بکشد **والتائب** پس در
در آخر **والتائب** عذاب در دوزخ و **والتائب** و در شمار است **والتائب** در حکم قصاص **والتائب** بقا و زندگی یعنی چون کسی قصه قتل گوید
و بخوف قصاص از آن باز ایستادن شخص از کشتن سالم ماند و از قصاص این شود پس حکم قصاص بیب بقای ثبات یا ابدی
والتائب او خداوندان محفل **والتائب** باشد چایرین باز قتل ناحق **والتائب** علیه نوشته شد بر خا **والتائب** چون حاضر شود **والتائب**
یکی را از شمار الموت اسباب و علامات مرگ از مرض غیران **والتائب** اگر بکارد مالی مراد از خیر الیس است **والتائب** وصیت کردن
للاولاد **والتائب** برای پدر و مادر و **والتائب** و برای خویشتان و ندان **والتائب** باضاف **والتائب** نوشته شده این وصیت نوشتنی حق
راستی **والتائب** بر هر چیز کاران از حریان والدین و اقرباد جاهلیت بر او صیت میکردند و والدین و خویشاوندان از او
ی ساخته اند حق سبحانه و تعالی ایشان را از آن منع کرده و وصیت برای این جمع فرض ساخت و باز حکم این آیه بآیه عوارث منوخ شده

و از آن که **والتائب** نمی خورند روز قیامت **والتائب** در شکهای **والتائب** تا یکد است در خوردن که اکل
در غیر نیل و سلجی باشد چنانچه گویند فلان مال فلان را خورده است وقتی که تلف کرده باشد پس اینجا مراد است که
فردا آتش خورند چنانچه امروز رشوق میخورند یا کنایت است از آنکه در دوزخ ایشان آتش باشد چنانچه بر هر روز
ایشان نیز هست **والتائب** و سخن گوید خدای تعالی با ایشان **والتائب** روز ستیزه بجنی که در ضمن آن نفعی را ختی باشد
والتائب و پاک نکرد اندایشان از جنایات اعمال یعنی گناه ایشان با آتش سوخته نشود **والتائب** و مرایشان از عذای باشد
و رد پاک **والتائب** آن کوه آن است که از روی جهالت **والتائب** بخورند یهودیت را که عین کراهیت **والتائب** بایران
معرفت و این معاندیست **والتائب** و بخورند عذاب جودانی را یا مرزش ربانی و این سودا می آخرت است **والتائب** و جبر چن
ایشان را شک که انداید یا شکباید ایشان را علی التکلیف آتش و جان آتی که ابدالادین در آن باید بود **والتائب** این عذاب
ایشان را با آنکه بیب است که خدای تعالی **والتائب** و فرستاد توبه را بر راستی و ایشان حکم از ایه پوشیدند و در
کتابان نعت محمد صلی الله علیه و سلم گویندند یا قرآن فرستاد و ایشان متابعت نمودند و در مخالفان فرزند **والتائب**
آنکه **والتائب** اختلاف کردند فی الکتاب و توبه یا قرآن و اگر لام جنس گیرند و هر که کتایبهای منزه و اختلاف آن باشد که بعضی
ایمان آوردند و بعضی کافر شدند پس این اهل اختلاف **والتائب** و در خلاف و عناد و در از و فاقه یا در خلاف و در از
هدی اهل کتاب بعد از نزول این آیه گفتند که ما در شقاق و ضلال نیستیم بلکه بخدای ایمان داریم و نمازی کتاب و این نیکی تمام
است حق سبحانه و تعالی این آیه فرستاد که **والتائب** نیت نیکی عظیم که از سایر ابواب خیر نیکی اقتضای باید که **والتائب**
والتائب اگر چه **والتائب** اندر رویهای خود را در نماز **والتائب** بوی شرق و جنوب نصاری **والتائب** و بطرف مغرب چون یهود
والتائب و لیکن نیکی یعنی صاحب نیکی **والتائب** انکس است که بگوید **والتائب** بخدای تعالی و یگانگی بکیتانی او چون
یهود و نصاری که غریب و عیبی در الوهیت شرکت می دهند **والتائب** و بگوید بر فراخ و متعلقان او و تفریق است
جهود آن و ترسایان که دخول بهشت را بخود اختصاص میدهند **والتائب** و بگوید و بفرشکان و همه را دوست دارد چون یهود
که با جبریل دشمنی می ورزند **والتائب** و ایمان آورد همه کتایبهای او نه چون یهود که اختلاف می کنند **والتائب** و دیگر بگوید
پیغمبران نه چون اهل کتاب که بعضی ایمان دارند و بعضی ندارند **والتائب** و **والتائب** و در حق خود را **والتائب** و در حق خود را
مال یعنی با وجود آنکه دوست دارد و از حریان می گذرد و در راه خدای میدهد **والتائب** و خویشان در ویش و از آنانی و فی
بدن را که خورده سال باشد **والتائب** و محتاجان را که سوال کنند **والتائب** و در کدیران که هیچ در دست ندارند یا مرانان را
و در ویش خواهند **والتائب** و در راهی ندان مکات که بر هم کتایت معزیت طلند یا ندان بخود و آزاد کند
والتائب و **والتائب** و بدهد زکوة مقروض را ای قبل ازین در ایام مال مذکور شد در میان تو افلاست
بود **والتائب** و صاحب بر آنها اندک وفا کند که **والتائب** بهر خود **والتائب** چون عهد کنند این عهد هم با حق نماید

در شبهای روز و شب **و غفر کرد از شر آن جنایت را** آن پس گفت **اگر کسی با ایشان در بیایم**
و بگوید که اینها آنچه نوشته است خدای بر شما در لوح محفوظ یعنی فرزند مراد آنست که غرض اصلی از مباشرت باید
که طلب بقای نسل باشند **و چون التذات بنوع و کلا** و بجهت **باشند و بیایند در شبهای** **و بگویند** اوقتی که روشن
شود **و اینها** **باشند** که کثابت از روشنایی روز است **و اینها** **باشند** که از روشنایی که از تاریکی شبت
در میان آید که بعضی صبحها **باشند** و رفته رفته **باشند** برای بی عطر است اشتغال خودی تا وقتی که میان اینها
رشتهای فرق پیدا کند **و اینها** **باشند** که بیان خط ایض است نازل شد و اینست که مراد ظهور نور صبح است **و اینها**
پس با نام رسانند روز را **و اینها** **باشند** و مباشرت میکنند از راه **و اینها** **باشند** و حال آنکه شایسته آن باشد
و اینها **باشند** در سحرها مراد اهل اعتقادند که از صبحه باشد منع گشته اند و مالک همه تلذذات بر معتکف حرام و اندوخته
محققان نگاه داشتن نفس است در دایره اوامر و نواهی واسطی و نهاده که اعتکاف حبس نفس است و حفظ جوارح
و مراعات وقت چون این شریکهای آری هر چا خواهی معتکف ترافی بود عزیزی بدیری درآمد و خادم را گفت که مرابه
بقعه پاک نشان ده تا نماز گذارم گفت ل خود را از مسواک پاک کن و هر چا که میخواهی نماز گذار و تو هرگز از آن محراب برو و روان
اگر در سجده و در حرکات **و اینها** **باشند** آنچه گفته شد در باب روز و متعلقات آن **و اینها** **باشند** اندازهایت که حق سبحانه در
دین مقدر نموده **و اینها** **باشند** پس بدان نزدیک شو با لقا است در منع تجاوز از آن چه وقتی که قریب واقع شود تجاوز از آن خود
چه صورت بندد **و اینها** **باشند** این احکام و نواهی **و اینها** **باشند** که بیان میکنند از آیه نشانههای خود را از روی عید
و عید **و اینها** **باشند** برای عید مردمان **و اینها** **باشند** شاید بر چیزی بود و از حد در گذرند **و اینها** **باشند** و بجهت **و اینها** **باشند** که
واقع است **و اینها** **باشند** در میان شایقی مجتهد مال یکدیگر را **و اینها** **باشند** که بیان میکنند از آیه نشانههای خود را از روی عید
مالهای خود را با شریعت صرف میکند چون شرب و زنا و انواع فسق **و اینها** **باشند** و عطف بر فعل منی است یعنی فرو گذارید و القیا
مکن **و اینها** **باشند** بدان مالها **و اینها** **باشند** بوی حکم گذارن ستم کاریا بعضی از آن مالها بر شوق محکام **و اینها** **باشند** که بیان میکنند از آیه نشانههای خود را از روی عید
قدرت **و اینها** **باشند** از مالهای مردمان **و اینها** **باشند** بظلم و ستم یا بسوختن و دفع یا بکراه روز و آن **و اینها** **باشند** و شایو دانند که
ستم می کنند **و اینها** **باشند** سوال میکنند از ای محمد **و اینها** **باشند** از انماهای تو معلوم جلیل شد که از اعیان انصار بودند حضرت رسالت را
م بر سیدند که حرم پاکه کاه باریکی نماید و بر و در تمام میکرد و دیگر باریکی بنافص می نهند حق سبحانه و تعالی سلم از لی
می دانست که احادیثنا حکمت نقصان و کمالیاه دانستن هم نیست جواب در معرفت فایده آن فرستاد که **و اینها** **باشند** که بیان میکنند از آیه نشانههای خود را از روی عید
و اینها **باشند** نشانههای حکام و قتهات **و اینها** **باشند** برای مردمان در نزد مردان و عده زنان و دقه عمل در زمان رضاء و رضال و
اجال دنیا و حقیقت شریکها **و اینها** **باشند** و علامات اوقات برای که هم را بدو بداند **و اینها** **باشند** که بیان میکنند از آیه نشانههای خود را از روی عید
خجانههای از شبهای آن در عهد جاهلیت که کج باغی احرام رفتی بروی حرام بروی از در خانه در آمدن اگر از اهل مدبر بود

با از نام در آمدی یا بر دیوار سرای قبح ساختی و اهل و بزازین خیمها در آمدندی و با اعتقاد خود این عمل را بر تمام داشتندی و اگر
آنرا جبر خواندندی و این حکم هر عرب را شامل بود مگر خنس را و ایشان چند قبیل بودند و تیش و خزاعه و بنی عامر و ثقیف و غیر آن
و ایشان را بر اسط صلابت در دین و این خود محسن می گفتند و روزی در امام احرام حضرت پیغمبر از روی پرده آمد و متعاقبا و زنا
انضاری هم از آن در قدم بیرون نهاد و انصار یکبار او را فاجع کردند و چون حضرت ص از پر سید که این جرات چرا کردی
گفت من اقدار کردم خواج عالم علیه الصلوة و البرکات گفت مراد او بود از روی پرده آمدن که من از جسم یعنی از قریب تو نبینی گفتی
سید عالمیان اگر تو محسنی من هم محسن دین من دین است و این من آیین توئی الحال آنکه آید که شما این قاعده را بر تمام نهاده اید
این نه راست **و اینها** **باشند** و لیکن بر ترکیب یا خداوند بر کسی است که از خشم خدا بریزد یا از اعمال انسان جاهلیت بر خیزد
و اینها **باشند** در آید بجهت احوال احرام و غیره **و اینها** **باشند** از درهای آن و انظر الله و ترسید از خدای و یاس و او را نواهی او بداند
و اینها **باشند** که بیان میکنند از آیه نشانههای خود را از روی عید **و اینها** **باشند** و بکشد و کارزار کند **و اینها** **باشند** در راه خدای **و اینها** **باشند** که بیان میکنند از آیه نشانههای خود را از روی عید
و اینها **باشند** و از حد در گذرند یعنی ابتدا میکنند قبایل ایشان تا اول ایشان نماز گذارن حکم بایه سیف منوختن آن **و اینها** **باشند**
دوستی که خدای **و اینها** **باشند** دوست نمی دارد ستم کاران و در آن سال که حضرت ص جمعی از صحابه بنیت عمر بمکه می رفتند و آنها
عرب و مشرکان بی ادب ایشان را از دخول مکه مانع گشتند و در مدینه صلح واقع شد بر آنکه سال آینده مؤمنان بمکه آمدند و مشرکان روز
شهر اخالی کشته تا ایشان بدرفت برام طاعت قیام تواند نمود سال دیگر که بنیت عمر قنایرون می رفتند صحابه را مالمی داد
که مبارز قریش از سر عهد گذشته طرح جنگ افکند و ابر قتال در شهر حرام و بلاد حرام حکوم بود آیه سابق فرمودند که اگر جنگ کند جنگ کند
و دیگر فرمود **و اینها** **باشند** بکشد و قتال خود را **و اینها** **باشند** و بجهت **و اینها** **باشند** که بیان میکنند از آیه نشانههای خود را از روی عید
و اینها **باشند** از آنجا که شمار بیرون کرده اند یعنی مکه را **و اینها** **باشند** و مشرک آوردن ایشان **و اینها** **باشند** که بیان میکنند از آیه نشانههای خود را از روی عید
از کشتن شما ایشان را در حرم **و اینها** **باشند** و قتاله میکند با کاران **و اینها** **باشند** که بیان میکنند از آیه نشانههای خود را از روی عید
تا وقتی که ایشان کارزار کند با شایبه در حرم و خود هتک حرمت کند **و اینها** **باشند** که بیان میکنند از آیه نشانههای خود را از روی عید
ایشان را و پاک مدارید که ایشان حرمت حرم بر طرف نهاده اند و ابواب مکه کشاده اند **و اینها** **باشند** که بیان میکنند از آیه نشانههای خود را از روی عید
کاروان ستم کان **و اینها** **باشند** که بیان میکنند از آیه نشانههای خود را از روی عید **و اینها** **باشند** که بیان میکنند از آیه نشانههای خود را از روی عید
سپاهت که برکت اسلام ایشان را بدار الدام رسانند **و اینها** **باشند** و با مشرکان قتال کنند **و اینها** **باشند** که بیان میکنند از آیه نشانههای خود را از روی عید
شکر نماند **و اینها** **باشند** و باشد برستن طاعت **و اینها** **باشند** که بیان میکنند از آیه نشانههای خود را از روی عید
یعنی جای آن **و اینها** **باشند** که بیان میکنند از آیه نشانههای خود را از روی عید **و اینها** **باشند** که بیان میکنند از آیه نشانههای خود را از روی عید
ماه حرام یعنی ذوالقعد ما نمی که شمار منع کرده اند یعنی آنست که اگر جنگ کند ترسید که ایشان در آن ماه حرام شمار از مکه باز داشتند
شادین ماه حرام اگر قتال کند بموضع آن و مدار ایشان بر آید **و اینها** **باشند** که بیان میکنند از آیه نشانههای خود را از روی عید

نی

کند از تنهای خویش از شوهر کردن **المهر** به نیکویی موافقت شرع مراد صیغه ایجابی قبولت و حضور شوهر عادل و الله
بما شئت و خدای می داند قسالی بدو نخواستی کند **خمس** و انانستی ای طبع چون دانی که کار ترا بد اندم نمیزد جزای آن بود سازد و
ای ماهی چون میدانی که گناه توئی و اندر ترک معصیت کن تا از عذاب برهانند **شعب** هر که دانت آنکه در هر وقت خونی بجال او
و انانست هر که در احوالش باشد خیر هر که در احوالش باشد است **و لا جناح علیکم** و گناهی نیست بر شما ای راغبان **فما عرضتم** در
آنچه تقریرین کنید یعنی بکنایه بخود و حدیث **خطبة النساء** برای خواستاری زنان معتد یعنی کلامی گوید با ایشان که هر چه باشد بر عتبت شمار
نکاح ایشان مشایرین وجه که توار شوهر در نخواستی مایه یا مثل تو زنی بی باید یا عدل بر آید یا خبر کن و از تصریح نکاح اخراج لازم
امادران کنایه نیست که من تعریفی گوید **و انکم** یا انکه پوشیدنی **فما عرضتم** و در تنهای خویش **عالم** الله میداند خداوند عالم قدم خود
انکم آنکه شماست که روز باشد که یاد کنید آن زن را به نیکویی بسیار ترویج و **و لا جناح علیکم** و گناهی نیست بر شما ای راغبان **فما عرضتم** در
پنهانی کنید یعنی با شریعت مراد آنست که بکثرت محتاج و عدل میداند **و لا جناح علیکم** و گناهی نیست بر شما ای راغبان **فما عرضتم** در
تصریح در عبارت **و لا تقرنوا** و تقدیر کنید **عقد النکاح** نکاح ایشان را حق **فما عرضتم** و گناهی نیست بر شما ای راغبان **فما عرضتم** در
گروه است از حد **اجله** بغایت خود و در او منقضی کرد **و اعلموا ان** و بدانید که خدای تعالی **فما عرضتم** و گناهی نیست بر شما ای راغبان **فما عرضتم** در
از غم بر کاری که جایز است **فما عرضتم** و گناهی نیست بر شما ای راغبان **فما عرضتم** و گناهی نیست بر شما ای راغبان **فما عرضتم** در
نمید از عتبت او **عالم** بر بار است و عذاب تعیل کند **لا جناح علیکم** گناهی و با آنست بر شما **ان طلقتم** اگر طلاق دهید تا از
ما تمسکتم مادام که من نگه داشته باشم ایشان را یعنی پس واقع نشد باشد با حقیقت خلق صحیح را موجب هر می دارد بشرط عدم
مانع و شافعی پس را که از اجماع داشته و لهذا واسطه غلوت از ام هر یک **و لا تقرنوا** و گناهی نیست بر شما ای راغبان **فما عرضتم** در
که زن نگه داشته باشم و نام بنده برای ایشان **فما عرضتم** و گناهی نیست بر شما ای راغبان **فما عرضتم** و گناهی نیست بر شما ای راغبان **فما عرضتم** در
یعنی چیزی بدهید مرد انصاری زنی خواست و در حالت عقد نام هر بنده قبل از دخول طلاق و او آتیه نازل شد و سید عالم
و نه بود که متعاه و لو بقلنسوی که غرض آنست که متعاه باید داد و آن بقدر حال طلاق دهند باید **عالم** بر مرد تو ای که باندان
توانایی او **و علی القدر** و بر هر درویش و تنگ دست بمقدار دست رس و باین عباس رضی الله عنه میگوید که اگر متعاه خادمی
است و ائمش تقفه و زنا و حقیقت آنست و جادری و معجزی بکر نصف مهر المثل و ازین که نباشد و آنچه آنست که
تقدیر متعاه مفروض برای حاکم شریعت پس متعاه دهید ایشان را بقدر توانایی **ما عا** متعاه دادن **المهر** و وجهی که شریعت
غیر از این است **فما عرضتم** و گناهی نیست بر شما ای راغبان **فما عرضتم** و گناهی نیست بر شما ای راغبان **فما عرضتم** در
عالم بر مرد تو ای که باندان **فما عرضتم** و گناهی نیست بر شما ای راغبان **فما عرضتم** و گناهی نیست بر شما ای راغبان **فما عرضتم** در
فما عرضتم و گناهی نیست بر شما ای راغبان **فما عرضتم** و گناهی نیست بر شما ای راغبان **فما عرضتم** و گناهی نیست بر شما ای راغبان **فما عرضتم** در
قبل از نزول این آیه کسی که زنا پیش از دخول طلاق دادی از هر سببی چیزی بر او نماند و بکسر متعاه بایت راجع است

سوره احزاب حکم سنگ که تقصیر و ترحم پس بدین آیه حکم آن آیه منقوح شد و نصف مهر لازم گشت **ان ان یفوت**
بما کنه عفو کنید آن زنان که اهل بیت عفو داشته باشند از باطن و رشد و عقل **و یفوت** یا آنکه عفو کند آنکه عفو کند **عقد**
النکاح بدست اوست عقد نکاح یعنی ولی بقول شافعی و این وقتی است که زن بکفر نرسیده باشد و او را ولی بود
ابو حنیفه گفته که مراد ازین کس شوهر است که در کار دینی تفضل کند و تمام مهر بدهد و می دهمین قولست **ان یفوت** و آن
و آنکه در کار دین شما که شوهر اینده تمام مهر او آید **فما عرضتم** و گناهی نیست بر شما ای راغبان **فما عرضتم** و گناهی نیست بر شما ای راغبان **فما عرضتم** در
و یا ترک بکر بقتل را **عالم** در میان یکدیگر یعنی این مرد اندیشید که این زن در عقد من مجوس بوده و از وصال من محروم
و یا بکس گشته او را تمام مهر و لثا و ساند و زن نیز تضرع نماید که این مرد بمن نرسیده و از وصال من محروم گشته اولی آنکه
از وجه نیکم **ان الله** بدین معنی که خدای تعالی **فما عرضتم** و گناهی نیست بر شما ای راغبان **فما عرضتم** و گناهی نیست بر شما ای راغبان **فما عرضتم** در
و استادی نماید **علی الصلوات** نمازهای فایده بمرافقت حدود و حقوق آن **و الصلوات** و شرایط معاملات مخصوصه است
صلوات وسطی رعایت کند و نماز وسطی بقول افس بن مالک و معاد جلیل و جابر ابو امامه نماز با مداوات کیان سواد لیل
و بیاض نماز و نماز لیلی و دو نماز لیلی و دو نماز شب از طرف او نماز است که در آن قصری کند و بقول ابو عمرو
بن اسامه و جعفر یکر از صحابه نماز شب است و وجه وسطیت او آنکه او را در وسط نمازی گذارند یا اوسط صلوات نماز است
و برایت حضرت مرتضی علی علیه السلام و ابن عباس و ابن مسعود و جمعی از اکابر صحابه رضه نماز یک رات و درین باب حدیث صحیح
واردست و در حرب احزاب که **عالم** **عن الصلوات** الوصلی صلوات و اوسطی بواسطه آن گفت که دو نماز روز از یک
جانب دارد یکی قصر است و در دیگری نه و دو نماز شب از طرفین دیگر همین وجه و برایت دیگر از ابن عباس و دیگری از صحابه
نماز شام و از میان نمازهاست در مقدار چه اگر رکعات و در فرائض چهار رات و اول و دوم و این اقل و اکثر واقع شد یا میان
دو صلوات اخفایه و دو صلوات جویه است و طایفه دیگر نماز خفتن را صلوات وسطی است که میان دو صلوات جویه واقع است که
افتتاح و اختتام عبادات لیله بدیشان باشد یا میان دو نماز است که قصر بدیشان راه نیست و تخصیص هر یک ازین
و نکاتی که بر آن متفرع باشد در جواهر التفریع مستوفی مذکور است **فما عرضتم** و گناهی نیست بر شما ای راغبان **فما عرضتم** و گناهی نیست بر شما ای راغبان **فما عرضتم** در
و خدای تعالی **فما عرضتم** و گناهی نیست بر شما ای راغبان **فما عرضتم** و گناهی نیست بر شما ای راغبان **فما عرضتم** و گناهی نیست بر شما ای راغبان **فما عرضتم** در
و خود که هر یک از ما در عهد رسول ص با صاحب خود سخن می گفت چون حکم فرائض و اینان نازل گشت ساکت شدند **فما عرضتم** و گناهی نیست بر شما ای راغبان **فما عرضتم** و گناهی نیست بر شما ای راغبان **فما عرضتم** در
پس اگر رسید از دشمن محارب یا از سبع ضار یا حشرات عوفیه **فما عرضتم** و گناهی نیست بر شما ای راغبان **فما عرضتم** و گناهی نیست بر شما ای راغبان **فما عرضتم** در
بقول خفی و شافعی در وقت شمی با وجود خوف نماز توان کرد خواه امکان و خوف باشد و خواه نباشد **فما عرضتم** و گناهی نیست بر شما ای راغبان **فما عرضتم** و گناهی نیست بر شما ای راغبان **فما عرضتم** در
نماز گذارید و چنگ بر نزع که میسر شود روی قبله یا ثبت بر آن **فما عرضتم** و گناهی نیست بر شما ای راغبان **فما عرضتم** و گناهی نیست بر شما ای راغبان **فما عرضتم** در
اکثر علما اینها مراد از ذکر نماز است و کینند شکر است یعنی چون این شود شکر گوید خدا را **عالم** همینکه در آنست

و در قول قرآن احزاب و معاد جلیل و جابر ابو امامه نماز با مداوات کیان سواد لیل و بیاض نماز و نماز لیلی و دو نماز شب از طرف او نماز است که در آن قصری کند و بقول ابو عمرو بن اسامه و جعفر یکر از صحابه نماز شب است و وجه وسطیت او آنکه او را در وسط نمازی گذارند یا اوسط صلوات نماز است و برایت حضرت مرتضی علی علیه السلام و ابن عباس و ابن مسعود و جمعی از اکابر صحابه رضه نماز یک رات و درین باب حدیث صحیح واردست و در حرب احزاب که **عالم** **عن الصلوات** الوصلی صلوات و اوسطی بواسطه آن گفت که دو نماز روز از یک جانب دارد یکی قصر است و در دیگری نه و دو نماز شب از طرفین دیگر همین وجه و برایت دیگر از ابن عباس و دیگری از صحابه نماز شام و از میان نمازهاست در مقدار چه اگر رکعات و در فرائض چهار رات و اول و دوم و این اقل و اکثر واقع شد یا میان دو صلوات اخفایه و دو صلوات جویه است و طایفه دیگر نماز خفتن را صلوات وسطی است که میان دو صلوات جویه واقع است که افتتاح و اختتام عبادات لیله بدیشان باشد یا میان دو نماز است که قصر بدیشان راه نیست و تخصیص هر یک ازین و نکاتی که بر آن متفرع باشد در جواهر التفریع مستوفی مذکور است **فما عرضتم** و گناهی نیست بر شما ای راغبان **فما عرضتم** و گناهی نیست بر شما ای راغبان **فما عرضتم** در و خدای تعالی **فما عرضتم** و گناهی نیست بر شما ای راغبان **فما عرضتم** و گناهی نیست بر شما ای راغبان **فما عرضتم** و گناهی نیست بر شما ای راغبان **فما عرضتم** در و خود که هر یک از ما در عهد رسول ص با صاحب خود سخن می گفت چون حکم فرائض و اینان نازل گشت ساکت شدند **فما عرضتم** و گناهی نیست بر شما ای راغبان **فما عرضتم** و گناهی نیست بر شما ای راغبان **فما عرضتم** در پس اگر رسید از دشمن محارب یا از سبع ضار یا حشرات عوفیه **فما عرضتم** و گناهی نیست بر شما ای راغبان **فما عرضتم** و گناهی نیست بر شما ای راغبان **فما عرضتم** در بقول خفی و شافعی در وقت شمی با وجود خوف نماز توان کرد خواه امکان و خوف باشد و خواه نباشد **فما عرضتم** و گناهی نیست بر شما ای راغبان **فما عرضتم** و گناهی نیست بر شما ای راغبان **فما عرضتم** در نماز گذارید و چنگ بر نزع که میسر شود روی قبله یا ثبت بر آن **فما عرضتم** و گناهی نیست بر شما ای راغبان **فما عرضتم** و گناهی نیست بر شما ای راغبان **فما عرضتم** در اکثر علما اینها مراد از ذکر نماز است و کینند شکر است یعنی چون این شود شکر گوید خدا را **عالم** همینکه در آنست

وی میراند و از منزل بقیه باریه فانی بردن **قال** گفت نموده **انا** ای منم زنده **و** **راست** و میرانم پس زندانی واجب القتل را کشته
امید از زندگانی قطع کرده بود طایفه و آزاد کرد گفت اینک مرده را زنده کردم و دیگری بی گناه طلبید بقتل رسانید گفت اینک زنده را
میرانیم اعتقاد آن مرتد طایفی آن بود که کرا حیا ببقا است و امانه بقتل و نجات یافت که ایا و امانه خلق حیات و موت در آن
و آن جن حضرت قادر و مختار را نباشد یا میداشت و بر حصار مجلس خود بلیس میکرد **لا جرم** **ایرهم** **مجتبی** و شش برانقال **نمود قال**
گفت **ایرهم** **فان الله** **ایهم** پس بدستی که خدای تعالی **یا ای** **الشی** **میرا** **آورد** **افرا** **هر** **وزن** **الشی** **از** **اف** **محل** **طریق** **است** **فان** **بها**
پس **توبیا** **را** **ان** **المی** **انجاسی** که محل غروب **فیه** **پس** **میت** **کرد** **ایز** **شد** **الشی** **که** **انکس** **که** **کافر** **بود** **یعنی** **نمود** **طریق** **و**
حجت او منقطع **گشت** **و** **ان** **الشی** **و** **خدا** **ی** **راه** **تاید** **بطریق** **اجتاج** **الشی** **که** **سما** **را** **او** **کا** **لشی** **این** **مخ** **ترتیب** **برآورد**
است آیا ندیدی تصحیح جانتا بهم یا ندیدی مثل آنکس که **معلی** **فیه** **یک** **دست** **بردی** **و** **خا** **و** **ان** **به** **افاده** **بود** **علی** **در** **بها**
بر سقفهای خود یعنی اهل سقفها ساکن شده بود پس دیوارها بر آن افتاده و این نهایت خرابیت و اشرف است که گذشت
برین دیوار خراب غیر بوده که قوت حفظ داشت و از آکا بر خیار بوده آورده اند که بختضیر بعد از خرابی بیت المقدس و را
اسیر گرفته بابل آورد و خدای تعالی او را از قید کفر خلاص کرده و غیر توبه بر بیت المقدس نموده بقریه سار آباد یا بقیه
که بود و فرسخی ایسا بود رسید موضعی ویران دید اما در خان او یسوع دار بود قدری انجیر میخورد و مقداری انگور باز کرد و در سایه
دیواری قرار گرفته انجیری چند بخورد و باقی در سله نهاد و انگور پیشترده پان یا شامید و بقیه در یکسخت و دراز کوشی گذاشت
در پیش خود به بست و یکدیگر بر دیوار کرده در آن دیه می نگرید چون دیه را بنایت خراب دید **قال** **گفت** **ای** **مجتبی** **چگونه** **و** **بر**
و جزیره کرد **ان** **الله** **این** **دی** **را** **خدای** **یعنی** **آباد** **ان** **ساز** **نمود** **میرا** **بعد** **از** **خرابی** **ای** **اهل** **اورا** **بحر** **کیفیت** **زنده** **کرد** **ان** **بعد** **از**
مردن ایشان و این به طریق استعدا بود بلکه طلب اطلاع بکیفیت ایا **نمود** **ان** **الله** **پس** **میرا** **ند** **خدای** **تعالی** **اورا** **در** **وقت**
این تا مل تنگ **یا** **ایام** **صدسال** **خراوش** **میرم** **بیش** **پس** **زنده** **کرد** **اورا** **به** **همان** **شکل** **صورت** **که** **بود** **در** **جبریت** **که** **اورا** **حق** **بجانه**
طعام و شراب داد و بمیرانید و حار او را از نظر خلق پوشانید چون هفتاد سال از مرگ او برآمد بختضیر هلاک شد حق بجانه
نشدک فارسی با یکتخت تا ولایت بیت المقدس را در آن سی سال بحال عمارت آورده و این دیه عقب از آنجه بیشتر بود آبادانتر شد
پس غیر از زندگانی که اندک اندک او را هنگام چاشتگاه بمیرانید و در آن روز که زنده شد هنوز آفتاب غروب نکرده بود پس فرشته
بحکم خدای تعالی در وقت که غروب زنده شد و چشم می مالید **قال** **گفت** **مرا** **و** **ای** **که** **ای** **چند** **وقت** **که** **در** **نگ** **کری** **قال** **نیت**
گفت **مرا** **در** **نگ** **کردم** **ای** **چار** **روزی** **و** **چون** **یک** **دست** **هنوز** **آفتاب** **بود** **گفت** **و** **بسی** **یا** **پان** **از** **روز** **قال** **گفت** **آن** **فرشته** **بخت**
که توکان **بده** **ای** **بک** **دزد** **که** **ای** **صدسال** **و** **درین** **صدسال** **مرده** **بودی** **غیر** **بخود** **آمد** **و** **در** **نگ** **گفت** **ای** **وضع** **آن**
موضع **یا** **نمی** **دی** **که** **یافت** **تعب** **او** **نفرود** **و** **دیگر** **یا** **او** **گفت** **قال** **پس** **نگاه** **ای** **میرا** **بسی** **طعام** **خویش** **یعنی** **انجیر** **که** **در** **س**
نهاده بودی **و** **ان** **یک** **دست** **خویش** **یعنی** **شره** **انگور** **که** **در** **یک** **دست** **بودی** **مستند** **جمع** **تغذیه** **نکرده** **ان** **معیض** **و** **در** **نگ**

خارک **بودی** **در** **از** **کوش** **که** **استخوانها** **مانده** **و** **باقی** **اجزای** **تفرق** **شد** **ان** **خطاب** **رسید** **که** **ترا** **بعد** **از** **مرگ** **زنده** **کردم** **تا** **اثار** **قدرت** **ما** **نوش**
تو ظاهر **کرد** **و** **ای** **تعلک** **و** **دیگر** **ما** **که** **داندیم** **تا** **آیه** **نشان** **و** **عربی** **الناس** **بر** **ای** **مردمان** **که** **در** **خراب** **جدا** **و** **شک** **دارند** **و** **انظر** **و** **نگاه** **کن** **ای**
الطعام **بسی** **استخوانهای** **مرا** **خرد** **تا** **به** **پنی** **که** **بقدرت** **بمعلت** **کیفیت** **میرا** **چگونه** **از** **حرکت** **میدهم** **و** **بعضی** **را** **از** **بالای** **مرکب** **و** **سایر**
تم **نگرم** **پس** **ی** **پوشانیم** **آن** **استخوانها** **را** **الح** **کوش** **عزیزم** **در** **استخوانهای** **میرا** **گرفت** **ندای** **شید** **که** **ای** **کوش** **و** **پوست** **در** **نخته** **و** **لحم**
تفرق **شد** **جمع** **شیر** **بقدرت** **که** **ما** **را** **بانی** **مرا** **خرد** **مجمع** **شد** **صورت** **بدن** **او** **سخت** **قیو** **یا** **قت** **و** **جان** **بجسد** **ش** **در** **آدم** **فی** **الحال** **بر**
حبت **و** **نفر** **زنده** **گرفت** **قال** **نیت** **پس** **آن** **هنگام** **که** **روشن** **شد** **بر** **غیر** **از** **قدرة** **الحی** **در** **احیای** **تو** **نظر** **میرانید** **قال** **ان** **ان** **گفت**
می دانم این حال را بایمان چنانچه دانسته بودم قبل ازین با استدلال و بیان **ان** **الله** **ان** **خدای** **تعالی** **می** **بسی** **بر** **هر** **چیزی** **از** **احیاء**
امانه **قدیر** **توانست** **یعنی** **عزیزم** **بایمان** **قوم** **شد** **پس** **ان** **را** **بنا** **خند** **و** **کند** **کسی** **اورا** **نا** **شناخت** **و** **ایمان** **کرد** **ند** **تا** **و** **تیره** **از**
طهر القلب املا کرده نوشتند که بختضیر کت ایشا **نمود** **قال** **ایرهم** **و** **با** **د** **کن** **انرا** **که** **ایرهم** **علم** **گفت** **و** **تا** **ای** **بر** **و** **کار**
من بمن بنای که بقدرت **قال** **کیفیت** **چگونه** **زنده** **میکرد** **ای** **مرد** **کا** **از** **سوال** **شود** **برای** **کیفیت** **احیاء** **نموده** **ان** **که** **در** **اصل** **احیاء**
راشده **بود** **قال** **گفت** **خدای** **تعالی** **اول** **تو** **ایا** **تو** **ایمان** **یا** **وردی** **که** **من** **مرده** **زندی** **کم** **استفهام** **یعنی** **ایجاب** **یعنی** **تو** **ایمان**
واری **بقدرت** **من** **بر** **احیاء** **امانه** **و** **با** **نمود** **که** **بودی** **که** **دی** **الذی** **یعنی** **میت** **قال** **ای** **ایرهم** **گفت** **بلای** **ایمان** **آورده** **ام** **و** **یکال** **قدیر**
تو **کردی** **و** **لکن** **یطعن** **تلی** **و** **لیکن** **این** **سوال** **کردم** **تا** **دل** **من** **بیار** **آمد** **و** **ساکن** **شود** **بمعاینه** **و** **چگونگی** **آن** **دو** **فوق** **مات** **می** **نزد** **کو** **میشد** **ا**
که ایا **استوع** **می** **باشد** **چنانچه** **وجود** **خلق** **که** **بعضی** **یک** **کن** **وجود** **شدند** **و** **برخی** **ایز** **قدرت** **و** **بعضی** **باید** **بیدن** **ایجاد** **کرده** **و** **حجی** **از** **اندا**
وجود آورده و طایفه را بسبب دیگر موجود ساخته و چون **ایرهم** **م** **تفرع** **وجود** **خلق** **را** **دید** **و** **داده** **بود** **که** **احیای** **خلق** **بعد** **از** **ت**
وجود دیگرست و آن نیز مستوع می تواند بود و خواست نمود که بمن بنای که ایا **یکدام** **فرع** **میکنی** **تا** **ما** **لجرون** **علم** **بدان** **حاصل** **شود**
من از آن دانش آراش **ندید** **آورده** **اند** **که** **البیس** **بول** **در** **ای** **میکند** **نظر** **ش** **بر** **بر** **در** **ای** **افتاد** **که** **مرغان** **و** **جانوران** **یا**
و در آن صحرا هر یک او را **پان** **م** **بودند** **الطین** **ا** **خود** **گفت** **خوش** **دام** **حیل** **یا** **فهم** **جمع** **که** **نظر** **ان** **سیکسار** **کران** **طبع** **را** **فهم**
می توان داد که اجزای متفرقه از خواصل **طیور** **و** **اجواف** **سباع** **و** **امعای** **نمکان** **و** **ماهیان** **چگونه** **جمع** **توان** **کرد** **حق** **بجانه** **و** **حق** **نیت**
بخلیل که بکنار فلان دریا شو که دشمن من دام **میری** **کرده** **است** **و** **سرشته** **رزی** **بست** **آورده** **میخواهد** **که** **می** **را** **باید** **پیشانی** **در** **از**
خلیل **آمد** **و** **البیس** **میرا** **را** **ایستاده** **شبه** **خود** **را** **القا** **کرد** **ایرهم** **م** **گفت** **چه** **محل** **تخیر** **است** **ها** **کنس** **که** **این** **اجزا** **از** **کم** **عدم** **بخشای**
وجود آورده بود تا در است که دیگر **یا** **ان** **از** **دیه** **متفرقه** **بسات** **جمعیت** **دساند** **کون** **که** **کر** **کون** **را** **بیکند**
چون **بخواهد** **از** **قیام** **سینکند** **و** **ان** **که** **ان** **کون** **کردن** **از** **نخت** **چه** **عجب** **کاشکند** **سازد** **در** **ست** **پس** **ایرهم** **م** **زبان** **سوال**
کنشاد که آملی **نما** **چگونه** **زنده** **میکند** **مرد** **کا** **از** **این** **طایفه** **یا** **می** **مزم** **و** **عاجز** **کرد** **و** **دل** **من** **بجز** **از** **ایمان** **و** **اطمینان** **و** **آرام** **تمام** **آید**
گفت **خدای** **تعالی** **بل** **کن** **اگر** **شاهد** **این** **حال** **ان** **دو** **داری** **میرا** **پس** **فر** **ای** **میرا** **چهار** **عدد** **از** **زمان** **چون** **کوثر** **خوب**

جهت قطرات باران مدد از صاحب حساب ربانی دریافت کرد و آثار نفقات نمایندگی حاصل نمایند تمام اعمال اهل را بهر حال
دارد و شکر از آتش نشان برقی چه آید که وافر ختن شریفی نشاید که بگذرد و قادر باشد ای نفقه کشکان مرائی علی
شیخی بر ثواب چیزی تا کسوا از آنچه تصدی کرده باشد بر باران آید و خدای راه نماید یعنی غم هدایت در دل نیفتد
الکافین کوفه ناکر و یکان را و شل الله و شل نفقه آنرا که با اعتقاد و اخلاص دست یغفران اهل هم بیرون می کشد مالهای خود
را و بدویشان می دهند استغفار و ثواب برای خشودی خدا و ریش و از برای ثبات و یقین صادر شدن از انفسهای
ایشان بیافتن ثواب صدقه کمال حبه ما تدبیر و استانت که واقع باشد بر حق بموضع بلند که باقی آثار بود و ترویج دهد
و رواج لوح بر پیشتر و دو برابر نزدیک تر و از آفت محفوظ شود و از آب و در بر و این باغ در چنین زمین اصحاب برسد و
و ابل باران بهر قطره فائز پس بیارد و بر آورد و الکافین میوه خود را بصفیق و در برابر حق یک ل چندان برده که ریشه های
دیگر بدو سال هدیه آن پس اگر رسید بدان باغ و ابل باران عظیم القدرات فطرت پس بدو رسید باران صیف و آن
نیز ادا کافی است یعنی اثر باران را ضایع نمی کند و یکم و پیش حصول میدهد و مقصود از این مثل حصول جزای مخلصانست که آنچه بر
رضای خدای تصدی کنند از ادا داشت نیکو خالی نیست خواه آن صدقه اندک باشد خواه بسیار و الله ما تعلم و خدای تعالی
بدانچه شایسته کند از وی اخلاص و ریا بیست و مناسب هر یک جزا خواهد داد و اورد و اهل برای صدقه اهل
ریا میفرماید که آباد دوست می دارد و از شاهرخ انکار است یعنی دوست ندارد آن کون که اندک باشد و راجحه بستان
من بخیر از درختان خرم و اغنیای و انکرها یعنی باغی شتمل برین امتحان تجوی میرود و در آنجا آنها از زبرد و خنای خرم و جوی
آب که صاحب باغ راست نهاده و آن بستان بر کل الثمرات از هر میوه نه همین خرم و انکرها و تخصیص آنها به نفعیت
یا کسوت ایشانست و اصحاب بکسر و حال آنکه فرارسید خداوندان باغ را پیری و بزرگ سال و در ذریه نفع و اوقات درین
پیری فرزندان خردان و ناکوانان و معیشت بهر فرزند آن همه ازین بستان فاضلها انصاف پس بدین بستان رسید
با دکم و گویند که بادی نیاید و در آن باد آتشی را بخین باد آتشی را بسم گویند تا حریق پس سوخت آن باغ بواسطه سوز
و صاحب باغ بخیر شد و مفهوم و فرماید و این مثل عمل منافق مرئی است که سوره عدل اهل باغ اعمال ایشان را که بدان امیدوار
داند بیعونه و ایشان محروم باشد نه کاری که یا باند مرئی بران نه حالی که بدست دینی دران زبرد رایی را
هم گشت اعمالشان سوخته گند که همی پانی که در باب صدقه و جهاد کرده شد پس انصاف می کند خدای تعالی که آیات
برای شانه های الطاف و احسان خود انکم شکر کنید که شادان تنگتر نماید و در عبادت بگری با او شریک سازید
یا ایها اللہ انما ای کرم مؤمنان انفق کنید در راه خدای بیست و یکم از پاکها و بر کندهای آنچه کبی می کنید بجهان
و مسافت و با آخر کلام و از آنچه بیرون آوردم برای شما از زمین چون حیوانات و اشجان مرغ اغنیای افسار بوقت
و سید خرم آنچه رسید ترویج و بکین تر نهان مسجد خرمه پیغمبر آورده در گوشه نهادند تا خرمی بجا برین تاول

نمودند و روزی یکی از مال داران دینی دوست صاعی خرم از متاعی که حج نیز زیدی یا و در میان خرمای نیکو رخت و کلاه خیت
خود را با آن متاعهای پاکیزه برآخت حق بجانب ازین معامله نمی فرمود و فرمود که از طیب اموال صدقه دهید لا یموت الله و قصد میکند
بجیزهای تبا و زانوش که از ذوات متنه شفقون از آن چیز نفقه کند و کسوم و حال آنکه نیستند شما انچه فرایند چنان چیز را
اگر بشاد دهند در حقوق شما الا ان یخسروا مگر آنکه چشم خوابانید و در اخذان و مساهله و مسامحه کنید و اعلم ان الله و بدانند که خدای
غنی بی نیاز است از کسی که تصدی بمال خیت کند حمید ستانده است آنرا که صدقه از مال پاکیزه دهد الشیطان دیوسر کس نیست
البیس و در تغیر کبر و کویده یکی از شیاطین انس یا نفس اماره بعد از فقر و عدم می کشد شارا فقر و احتیاج یعنی می ترسند
در وقت انفاق از درویشی و محتاجی و یا تمک و می نمایند شارا فقر و احتیاج و در وقت انفاق و در وقت و خدای تعالی و عدم می
دهد شارا بر صدقه دادن و تغیر آمدش نه از خود مرکب هان شمارد و بعضی و فضلا و از وی روزی و مکارفات خود و دینی و الله
و خدای و ابع بسیار فضل است بر نفعان علم و انا با استحقاق ایشان مرسته و فضل و مغفرت و انی یولی الحکم می دهد خدای تعالی
حکمت انفاق من یفاء هر که میخواهد تا و اندک جوی باید داد و بگری باید داد و انشی که میان القبا و روحانی و مکر شیطان
تیز نماید تا از عید شیطان نفی نشود و بوعده روحانی مستظهر باشد و من یولی الحکم و هر که راحت دادند نقد او قی پس بهر سو که دادند
خیر کثیر انیکو بسیار امام ابولیت فرموده که حق بجانب مال و تساع دنیا را اندک خواند قل تساع الدنیا قلیل و دانش را کثرت
خیر بر صرف ساخته که فقداوی خیرا کثیرا پس عالم باید که اهل دنیا را ملافت نکند و دلخ خدمت ایشان بر چنین احوال خود نکند
که او را خیر کین داده اند و آنرا تساع قلیل و در کلام مرتقی علی السلام وارد است عریته یعنی قیمة الحیات ارفینا
لنا علم و للاعداء اعمال فان المال فی حق قریب و ان العلم باق لا زوال علم دادند بادرین و بیاورون و زویم
شد یکی فوق سماک و در کی تحت سماک و میاید که و در نیاید و پند بگوید الا اولوا الا مکر خداوند مقول ما ینصنا انفقتم و آنچه بیرون
کرد ای مؤمنان از نفقه اندک یا بسیاری بر ما بعلینه بطریق فرض یا تطوع از وی ریا یا اخلاص و در راه خدا یا غارت
اوندر شرم یا بر خود واجب کرد ایندین نفیر از نفقه معین یا غیر معین در طاعت یا معصیت فائز الله پس بهر سو که خدای تعالی بکند
سید از او و فراموش نمی کند و لا یظلم المؤمنین و نیست هر متکا را از آن نفقه را گشت یا ندی را که در طاعت کرده اند و باز استادن
انصار از یاری دهندگان در آخر که عذاب از ایشان باز دارد ان یثله الصدقات اگر اسکارا کنند صدقهای خود را بوقت ادا
کنن یثبتهای پس یک چیز نیست آنچه دیگر از ابدان رغبت افتد و بر بخلان حجت لازم شود و قلب بیگانگان با شانه ای
با اهل خیر میل کند و ان یثبتهای و اگر نهان و اید صدقات را و نور و ان و بصدانرا بدویشان در خیفه حق پس آن احضا
خیرا که بهر است و شمارا چه آن صدقه از آفت و باد و می اند و درویش نیز از لذت اغذوی ناموسی محفوظ می باشد بعضی
علما هم اخلاص عام دارند و فرایند و زرافل چه نماید و در زمان حضرت رسالت تبا و محمدی و در اخفا با الله عظیم داشتند
هم در نفقه فرض و هم در نفقه تطوع و جوی آمد که اخفا مستحق است بنوافل و در فرایند از ابدان اولیت تا حفظه ترک رکنی

خلاص کردند **سپاس** از روی حسد یا جوهر که در میان ایشانست یا سبیل بریاست و نیز یکی از **نقص** و هر که نگوید **یا ایها** بقرآن یا مجاز
 که خدای تعالی حضرت محمد **ص** را از افرو داشتند **و ان الله** پس بر هر کسی که خدای تعالی **سبح** الحامد و ذو جلال و کبریاست عفو و دود باشد
 که مخالفان ازین عالم بروند و خدای ایشان را جزا دهد بگنود و انکار ایشان **و ان الله** پس اگر این چهاردهان حضرت کسد با تو در دنیا
 بعد از اوقات حاجت یا نصاری بخوانی که در مقام جلال باشد بواسطه عیسی علیه **صلی الله علیه و آله** پس بگوی در جواب ایشان که تقیلم کردم
و حق خود را یعنی خودی خود را و گفتار و کردار و نیت خود را سپردم **لله** و بخدا را **و ان الله** و آنها که روی من که نند و همین کرده اند
 کین کرده اند **و ان الله** و کون **لله** مرا نکس از کتاب ایشان داده اند یعنی هیود و نصاری **و ان الله** و بگویشان عربی که گفتا
 نداشته اند **و ان الله** یا اسلام می آید چنانچه می آوردم استقامت بمنی مراست یعنی اسلام آید **و ان الله** پس اگر اسلام آورند و
 امر حق را انقیاد کردند **و ان الله** پس و او یافتند بمقصود کلی و از بادی ضلالت بمقصد اجل رسیدند **و ان الله** تو را و اگر اعراض کردند و
 بر اسلام نمودند **و ان الله** پس بگویند نیست که بر تو پیغام رسانیدنت و **و ان الله** و خدای بیناست به بندگان تکذیب
 و تصدیق ایشان **و ان الله** که بر تو حق که آنانکه کار شدند **یا ایها** بقرآن و محمد **ص** یا بجهت های روشن که بر صفت و هدایت حق
 سبحانه و تعالی واقع است و در کتاب های وی **و ان الله** و یکصد پیغمبر از **و ان الله** بی آنکه کشتن برایش باشد و این سخن تا یکصد است
 که تکرار می بر حق می باشد یعنی ایشان میدادند که بغیر حق می کشند از حضرت رسالت **ص** و روایت که بعد از آیات نزول این آیه و نه که
 بنی اسرائیل جمل سه پیغمبر را در یکجا عتاز اول روز بگشتند پس صد و دوازده کبر از رعد و عباد ایشان برخاستند تا بر ایشان
 ابرهه و بنی نجر که گدا ایشان را نیز در آخر بگشتند چنانچه حق تعالی میفرماید **و ان الله** و می کشند آنان را نیز که از روی حقانیت
و ان الله می فرمودند بعد از راستی **و ان الله** از زمان یعنی ماسوی انبیا علیهم السلام **و ان الله** پس جنمه ایشان از **و ان الله** پس بعد از
 در دنیا کینی و میدود ایشان را بجای **و ان الله** آن کرن قاتلان یا اسلاف و اخلاف ایشان آنانکه در کین شبیه و شبهه **و ان الله**
و ان الله تبا و گشت و نیت شد علمای ایشان که می گفتند که ما ندیدیم احکام تو برایت و بر شریعت موسی **و ان الله** عمل می کنیم و بی شک اعمال
 ایشان **و ان الله** درین سرای که کس ایشان را نمی ستاید **و ان الله** و در آن سرای که ثوابی مرتب نمی شود **و ان الله** و نیست برایشان
 در روز قیامت **و ان الله** یاری دهندگان که عذاب ایشان نیز دفع کند **و ان الله** از آیینی بگری که **و ان الله** بگری آنانکه از **و ان الله** داده شده
 اند **و ان الله** از توبه یعنی آنکه چیزی دانسته اند از آن **و ان الله** خوانده می شود **و ان الله** بگری توبه **و ان الله** بگری توبه
 حکم گنایان ایشان در توبه بود خیر است که حکم در هر آنکه کشند و در سوره آمده مذکور خواهد شد و گویند روی حضرت رسالت
ص جوی بود و با اسلام دعوت کرد همان بن ابی ادنی گفت که ای محمد بن با تو در حضور علای دین خود مناظر می کنم حضرت فرمود
 که آن هیچ را از توبه که به نیت و صفات نیت بیارید و درین محاکم سازند ایشان ازین قبول با نموده آیات را حاضر
 نکردند و تعالی فرمود که ایشان را توبه میخواستند **و ان الله** پس روی می که انداختند **و ان الله** که روی از ایشان که رو ساء می بودند **و ان الله**
 و ایشان اعراض کنندگان اند از حق **و ان الله** این اعراض از حکم تو ما ایشان را **و ان الله** و با نیت که ایشان می کردند **و ان الله**

گفتند که بحق می کشند م

نخواهد رسید با آتش و هوش **الا انما الله** بگذرد و روزی چند شمرده که هفت یا هجده روز هم و فریب داد ایشان را تا باقی نماند و در کشتن ایشان را کاروان
فرستادند که هفتاد و نه نفر با فدا از تسهیل عقوبت و شفاعت آبا و اایان مرثیه انگیزد پس که باشد حال ایشان را و اینست آن
حکام که جمع کنیم مرثیه را از برای جناب روزی که **کاتب** فیه هیچ شک نیست در وقوع آن و وقت کاتب و داده شود و هر نفسی انجام
ما کسبت جزای آنجنگ کرده است **همه کپلانی** و ایشان قسم دیدند که بنقصان جناب و زیادت سیات عمر بن عوف روایت
میکنند که در غزو احزاب که حضرت خندق میکردند سنگی سخت پیدا آمد و محابه از شکستی آن عاجز شده بجمع حجره میخیزد نمودند و آن
حجره بدان موضع آمد میتین بدست گرفت و بقوه روحانی بلایید تا جاییان ضربتی فرود آورد که آن سنگ قدری شکست و برقی
از میان آهن و سنگ جفت که از باقیه آن آتش کوههای بیخروشن شده بحد مداین رسید و کتکهای ایران کردی بنظر حاضران
در آمد و نوبت دیگر ضربا حضرت مقداری از آن بر سخت و زبری درخشان شد که بروشای آن صفای عین ظاهر گشت و نوبت سیم شد
ظاهر نمود و حضور هر چه در دم بنظر آمد محابه بکسی گفتند و حضرت رسول ص فرمود که در فدا باشد که آتش بر بدین نظر یافته و کوشکی ای حیر
تصرف در آوردند و آثار صوت اهل اسلام با طراف مردم و قطعیات برسد و شهادت شریعتین سیاه بر عین و دولت به صفای اهل
عین اندازد و نوسان تبسم و سرور شد مراسم شکر الهی تقدیم رسانیدند و نوسان طوح استهزا و پیغمبر افکند زبان طعن بکشند که کجایی
که این مرد ازیم کارزار دشمنان عرب خند می کند و بگوید و آن لشکر دشمن پای از ابرج روان بیرون نمی دهند و بیان خود را بکوشش و دم
و فارس و عدو میداد حق بجانب این آیه فستاد **بذل الله** بگوای بار خدای **اکمل الله** خداوند پادشاه و تصرف در آن **نهی الله** عطا
میکنی پادشاهی **نشان** هر که خواهی و **شیخ الملك** و می سنای **ملک را می نشان** از هر کس می خواهی بعضی میفران برانند که مراد همین پادشاهی
ظاهر است که حق بجانب زمام جهان داری بقبضه اقتدار هر که خواهد سپارد و شان شهبازی از کف اختیار هر که خواهد پیوندد شاعر
نتیج اختیار بدست قضای اوست از هر که خواست بدست و از آن که خواست داد و کسانند ملک بوق و رسالت است که از حق اسیر
بستد و به خواست معیل داد یا مال و ماله و حوالی آن که در قهرش را از آن محروم ساخته بملایان عقبه علیه بنوع حواله فرمود یا ملک و فرمود
و عین که از ارباب آن انزعاج نموده بدین است از زانی داشت و نزد محققان ملک توفیق است هر که اعطا کرد عز و جهان و از هر
که باز گرفت محذور و سرای گشت امام احمد حرب فرموده که این ملک قبول هاست و دلها در قبضه خداوندیکاست هر که استیلا
قلب سازد و نظرات غایت صاحب دلانش نبازد و هر که از دلهای درویشان به نیندازد به شعلای ایران بکشت و نداشتن که از
و **نشان** و از چند میانی **نشان** هر که می خواهی بایمان و معرفت چون پیغمبر تابعان وی **و بذر** و خوار و بی مقدار میگردانی
نشان هر که می خواهی بکفر و نکوت چون ابرو جمل بی روی او یا مراد عزت این آمده است با استیلا بر یار عرب و عجم و ذلتا اهل
فارس و مدوم و غیر ایشان از کف ارام یا عزت مؤمنان بر طغی میبرد و صفای ذلت ایشان بقبول خیر یا قتل و جدال و کفر انداختن
بشرف قناعت و ذلت بخت حرص استغنائی قناعت میفران را بصدرت مکن رساند و کجایی حرص تو آنکه ازاد و صفای الله در
بسیار آورده که سلطان محمد و غزنی در وقت غزیت خراسان بزیارت امام هفتمی که در زمان خود قیام او بسیار آمده است دعای محمد

عادت سترت میان بنادان که در حرب علامتی بر خیزد یا بر مرکب خود بنهند و نشان ملائکه در آن روز آن بود که صوفی سنج بر پیشانی او از
نافا سان بسته بودند با خود را نشان کرده بودند بهای سینه و طهه آن میان دو کف فرو گذاشته و **یا جعل الله** و کفر انداخته از آن راه
یا انزال یا آن عدد را **یا افری** که مرز کافی شمار از روی فتح و سلطان و برای آن یار آمد **یا افری** که مرز کافی شمار از روی فتح و سلطان و برای آن یار آمد
یاری داد و **یا افری** که مرز کافی شمار از روی فتح و سلطان و برای آن یار آمد **یا افری** که مرز کافی شمار از روی فتح و سلطان و برای آن یار آمد
تعلق بنصر که دارد یعنی در حرب بدر شمار از روی فتح و سلطان و برای آن یار آمد **یا افری** که مرز کافی شمار از روی فتح و سلطان و برای آن یار آمد
از نشان و در آن واقعه شکی نیست که مرز کافی شمار از روی فتح و سلطان و برای آن یار آمد **یا افری** که مرز کافی شمار از روی فتح و سلطان و برای آن یار آمد
کرد انباشت **یا افری** که مرز کافی شمار از روی فتح و سلطان و برای آن یار آمد **یا افری** که مرز کافی شمار از روی فتح و سلطان و برای آن یار آمد
جمع کنند میان صبر شکر یکی ازین دو قصه شمل برفج و غنیمت است و بر آن شکر باید و دیگر محوی بر قتل و غنیمت و در آن سرشاید
احدا هم کار بران وجه بوده که بعد از قیوم صقین مجابه قیام نمودند و علم از آن قریش یکی ازین یکی گشته شد و لشکر که روی بهریت نهادند
واهل مینه در لشکرگاه ایشان ریخته آغاز جنب و جات کردند جماعت تیراندازان که محافظت رخنه قتل بدیشان داشت بآنکه پیغمبر صلی الله
علیه و آله وسلم مبالغه نموده بود که اگر غالب یا مغلوب شوم شما ازین موضع بجانب دیگر روید و بر آید راج غنایم روی بشکرگاه آوردند و چون
بعد از حیرت مبالغه نمود و از آنکه حضرت رسالت پناهی ایشان آگاه بود جای نرسید و جوی اندک که در آنجا ایشان بدو نمی رسید باری توقف کردند
و باقی سخن از خود القات ناموده شمع غنیمت شدند شامت مخالفت فرمان نبوی در لشکر اسلام رسید و خالد و ولید و عمره و ابی جهل
که غنیمت داشتند چون رخنه کرد از احزاب سان و محافظان خالی دیدند با جماعت کفار بر سر عبد الله حیرت داشتند و او را با باران قتل آوردند
از عقب لشکر اسلام درآمد و قتیق فتح مغسک شد و خبر طر کفار بر کشتگان ایشان رسیده باز گشتند و اهل ایما که مرکز محیط عرفان بودند
دایره سان در میان گرفتند و سید الشهدا حمزه و جعفر با بعضی از اصحاب شربت شهادت چشید و برخی دیگر روی بکنز نهادند و
جمعی در ملائمت حضرت مصحح جان کرد و در میان بستند و القاص هم بدان انجامید که بسک بدو که هران در شاهوار در روح لعل
سید غفار از روده شد **یا افری** که مرز کافی شمار از روی فتح و سلطان و برای آن یار آمد **یا افری** که مرز کافی شمار از روی فتح و سلطان و برای آن یار آمد
سک در دم معیق زنگ آمد و حضرت در میان کشتگان افتاد و بر روی جمعی از اصحاب بجانب شعب احد رفت و کاروان باز گشته روی
بکه نهادند و حضرت چون از شهادت مصحح خود بمن و بعضی دیگر از کشتگان و خوف یافت بر خاطر بسیار کس خنجر کرد که نیز فرین برود
حال اهل غلال انگذا از بارگاه کبریا و جلال این آیه نزول اجلال یافت که **یا افری** که مرز کافی شمار از روی فتح و سلطان و برای آن یار آمد **یا افری** که مرز کافی شمار از روی فتح و سلطان و برای آن یار آمد
چیزی یعنی تمام استیصال و استصلاح این طایفه بدست تربیت **یا افری** که مرز کافی شمار از روی فتح و سلطان و برای آن یار آمد **یا افری** که مرز کافی شمار از روی فتح و سلطان و برای آن یار آمد
نگارید که خداوند تعالی خود را از آن توکل آفت که او برای عطف باشد و عیب عظمت با قطع و معجزات است که خدای عز و جل
و او را یکی از انبیا بر این شکیست شود و در آن ایشان بقتل شهادت قریش با بهریت و در انداز پیش لشکر اسلام با آنکه توبه و هد
ایشان را چون سلمان شهادت **یا افری** که مرز کافی شمار از روی فتح و سلطان و برای آن یار آمد **یا افری** که مرز کافی شمار از روی فتح و سلطان و برای آن یار آمد

عبادت کند در غیر موضع آن **یا افری** که مرز کافی شمار از روی فتح و سلطان و برای آن یار آمد **یا افری** که مرز کافی شمار از روی فتح و سلطان و برای آن یار آمد
هر که خواهد **یا افری** که مرز کافی شمار از روی فتح و سلطان و برای آن یار آمد **یا افری** که مرز کافی شمار از روی فتح و سلطان و برای آن یار آمد
یا افری که مرز کافی شمار از روی فتح و سلطان و برای آن یار آمد **یا افری** که مرز کافی شمار از روی فتح و سلطان و برای آن یار آمد
در اجل چه در جاهلیت یکی مال خود بر برای خود داد و باقی معین اندک در اجل و در برای افزود تا بآنکه بدی مال بدیون مقترق شدند
و **یا افری** که مرز کافی شمار از روی فتح و سلطان و برای آن یار آمد **یا افری** که مرز کافی شمار از روی فتح و سلطان و برای آن یار آمد
برساند شمار باقی آن **یا افری** که مرز کافی شمار از روی فتح و سلطان و برای آن یار آمد **یا افری** که مرز کافی شمار از روی فتح و سلطان و برای آن یار آمد
عاصیان تباہ کار یا کافران یا تعدیت و مؤمن را نازنا و **یا افری** که مرز کافی شمار از روی فتح و سلطان و برای آن یار آمد **یا افری** که مرز کافی شمار از روی فتح و سلطان و برای آن یار آمد
در آنچه فرماید **یا افری** که مرز کافی شمار از روی فتح و سلطان و برای آن یار آمد **یا افری** که مرز کافی شمار از روی فتح و سلطان و برای آن یار آمد
شمار **یا افری** که مرز کافی شمار از روی فتح و سلطان و برای آن یار آمد **یا افری** که مرز کافی شمار از روی فتح و سلطان و برای آن یار آمد
یا تکیه اول که جماعت در یابند یا صف اول از جماعت یا اخلاص یا هجرت قبل از فتح که با تابت سنت یا استغفار یا جهاد و تقصای تمام
خج اینست چه آید و خلال قصه احد تا زلزل شدن محققان که بدین مساعت بقدم کل نیست بلکه بقدم دست شمر این راه پای تن
به پایان نرسد تا جان نرسد مقدم بجانان نرسد و در بحر القای آورده که شاید درین راه بقدم تقوی که ترک نفس است از اخلاق
جیمانی که بریدن قدم مقام قرب و جنب وصال سید محالست **یا افری** که مرز کافی شمار از روی فتح و سلطان و برای آن یار آمد **یا افری** که مرز کافی شمار از روی فتح و سلطان و برای آن یار آمد
بعمل که شمار برساند بهشتی که از روی عظمت **یا افری** که مرز کافی شمار از روی فتح و سلطان و برای آن یار آمد **یا افری** که مرز کافی شمار از روی فتح و سلطان و برای آن یار آمد
بهشت که در جبهه اندک وصف طول او در فم بشر ننگید و در تغییر کبر فرموده که آسمانها و زمینها را طبق طبق سازد بحیثی که هر یک ازین طبقات
سطحی باشد مالم از اجزای لا یتجزی و وصل کرد اند این طبقات را با یکدیگر تا هم طبق واحد شوند عرض بهشت این مقدار تواند بود **یا افری** که مرز کافی شمار از روی فتح و سلطان و برای آن یار آمد
آماده شد است چنین بهشتی **یا افری** که مرز کافی شمار از روی فتح و سلطان و برای آن یار آمد **یا افری** که مرز کافی شمار از روی فتح و سلطان و برای آن یار آمد
احوالست چه انبان بهیج وجه خالی از فقر یا سستی نیست یعنی بهر حال فقر می کشد و کفر که متفق اند در تو انگری و در روشی یا صحت عرض
یا کانی و از زانی **یا افری** که مرز کافی شمار از روی فتح و سلطان و برای آن یار آمد **یا افری** که مرز کافی شمار از روی فتح و سلطان و برای آن یار آمد
که را با آنچه در فم و قادرم بر آنکه با خلیفه از شکایت کم اما ننگ وی تمام کرد و در حاکم از جنای تو محضه الله بنام ولی تمام و میر می شود که به
قیامت که حضرت بریندم و داود خود از قریب تمام و این نیز ننگ و اگر فردا مرارت سکاری باشد و شفاعت در بدین دنیا بی تو قدم بهشت
نه نهم **یا افری** که مرز کافی شمار از روی فتح و سلطان و برای آن یار آمد **یا افری** که مرز کافی شمار از روی فتح و سلطان و برای آن یار آمد
و درم خردگان یا از کسی که بدیشان ستم کرده باشد **یا افری** که مرز کافی شمار از روی فتح و سلطان و برای آن یار آمد **یا افری** که مرز کافی شمار از روی فتح و سلطان و برای آن یار آمد
که نیکی کند بجای جمعی که با ایشان بدی کرده باشد و در حقیر آورده که در حق حسین بن علی علیه السلام با جمعی بهمان بر سر خانی
نشت بر خادش با کاسه آتش که میجگر و آید و از غایت دشت پایش بجاشید بساط بر آید کاسه بر سرش زاده افتاد و

نقد کرده ام و در هر کتابی که
چنانچه در این اواخر آمده
جهادی که کند و از این کتاب
جهادی که کند و از این کتاب

شماره

[illegible]

توجهت خوف از شمشیر سلطان با هم گفت غطا و زنج جاب از افعال فحش و بیاد ایشان میگوید در طاعت با یکدیگر
لکه آن اگر بودی ما را این **الاکبر** از کافران و غیره میگوید و بعضی یا اگر بنده ما بر حق بودی **قلنا هاهنا** اینجا گشته می بینیم
بعضا صاحب ما متعلق می کنند و هر بیت باره نمی آید **قل لو كنتم بکوار** می پرورید ای منافقان **فی یوم یک** در خانه های خود می خواستید که با
ما بیرون آید **لنزلن علیهم** هر آنکه بیرون آمدی از میان شما آنرا که دراز **لکم علیکم القتل** نوشته شده است بر ایشان گشته شدن ای
مضاجع بیستی گشتن که خود یا اگر شما تخلف می کردید هر آنکه مؤمنان که خدای قتل گناه بردشت ایشان مقرر ساخته است بیرون می
آمدند بمبارک حرب و صانع اهل شرک بر خطاب با مؤمنان میفرماید که بعد از خیانت می دانی که داشتید این را برای برهان سازد تا بگویند
او و این باشد **لنزلن علیهم** و برای آنکه تا ظاهر کرد اند خدای **فی صدوکم** آنچه در سینه های شماست از ایندها و **لنزلن علیهم** و دیگر پاک و
خالص سازد **فی یوم یک** آنچه در دلهای و داری از اینها و میفرماید **و الله اعلم** و خدای داناست **بذلک الله** آنچه در سینه ها باشد از سرایر
و خفیات **ان الله لا یغفل** هر آنکه آنکافی که بروی بگردد این **منکم** از شما و هر بیت رفتن **ان الله اعلم** آن روز که روی که بروی
آورده بودند و در وی میسلیمان و کافران در حرب اعداء **استلهم** ایشان نیست که بغض است ایشان را شیطان یا از ایشان
طلب زلزل کرد و فرمان وی بردند **فی یوم یک** و شاکت بعضی از آنچه کرده بودند **فی یوم یک** و شاکت بعضی از آنچه کرده بودند
در کفر اینده **منکم** از ایشان این گناه جهت توبه و اعتذار ایشان **ان الله اعلم** و شاکت بعضی از آنچه کرده بودند **فی یوم یک** و شاکت بعضی از آنچه کرده بودند
ناگفته در عقوبت گناه کاین **اینها** **لنزلن علیهم** ای گروه کویکان **لا تکرهوا** باشد **کالذین** که و اما خدا نگران که کافر شدند یعنی
منافقان **و لا یغفل** و گفت برای برادران گشته خود نبوی **سبحی** **و لا یغفل** و گفت برای برادران گشته خود نبوی **سبحی** **و لا یغفل** و گفت برای برادران گشته خود نبوی **سبحی**
عزری یا بودند نمازین و جهاد کنندگان و گشته شدند **و لا یغفل** و گفت برای برادران گشته خود نبوی **سبحی** **و لا یغفل** و گفت برای برادران گشته خود نبوی **سبحی**
نعم **ما قتلنا** و گشته شدند در آن حرب پس شای مؤمنان مخالفان ایشان **لنزلن علیهم** و گفت برای برادران گشته خود نبوی **سبحی** **و لا یغفل** و گفت برای برادران گشته خود نبوی **سبحی**
مخالفت شایر یا امکان ایشان که اگر با ما بودند تلف نشدند **فی یوم یک** و گفت برای برادران گشته خود نبوی **سبحی** **و لا یغفل** و گفت برای برادران گشته خود نبوی **سبحی**
زنده میماندند خدای عز و جل **و لا یغفل** و گفت برای برادران گشته خود نبوی **سبحی** **و لا یغفل** و گفت برای برادران گشته خود نبوی **سبحی**
ببینید **ببینات** **لنزلن علیهم** و گفت برای برادران گشته خود نبوی **سبحی** **و لا یغفل** و گفت برای برادران گشته خود نبوی **سبحی**
فی یوم یک و گفت برای برادران گشته خود نبوی **سبحی** **و لا یغفل** و گفت برای برادران گشته خود نبوی **سبحی**
آمرزش و بخشایش حق تعالی شایر از اینها که کافران فراهم می آرند از تبلیغ غرض **لنزلن علیهم** و گفت برای برادران گشته خود نبوی **سبحی**
و لا یغفل و گفت برای برادران گشته خود نبوی **سبحی** **و لا یغفل** و گفت برای برادران گشته خود نبوی **سبحی**
باید شایر ای مخالفت کنندگان با حق و شایر که بدین ترغیب ریاضت در طرق طلب بقا پس شایر اخبار با انکس خواهد بود که در این
در راه او بخل کرده اند بنیر او اینجا گشته اند **و لا یغفل** و گفت برای برادران گشته خود نبوی **سبحی** **و لا یغفل** و گفت برای برادران گشته خود نبوی **سبحی**
می شناسیم **سبحان** بر تو ای مالت **شاکت** امر و حالت **فی یوم یک** و گفت برای برادران گشته خود نبوی **سبحی** **و لا یغفل** و گفت برای برادران گشته خود نبوی **سبحی**

نم گشتی بران نه زبان از نزل آیه در آن وقت بود که خضر رسالت علی علیه السلام را بعد از رجعت با ایشان تلمیذ و تلمیذ
نفرمود بلکه بر اسم دلجوی و لوازم خوش خوی بنیت آن جماعت دعایت نمود حق سبحانه میفرماید که من خنی و نیک خونی تو بر رحمت من
بود **و لا یغفل** و گفت برای برادران گشته خود نبوی **سبحی** **و لا یغفل** و گفت برای برادران گشته خود نبوی **سبحی**
شدند **فی یوم یک** و گفت برای برادران گشته خود نبوی **سبحی** **و لا یغفل** و گفت برای برادران گشته خود نبوی **سبحی**
خواه از من برای ایشان احوالی را که در ادله حقوق من و زیدند **و لا یغفل** و گفت برای برادران گشته خود نبوی **سبحی** **و لا یغفل** و گفت برای برادران گشته خود نبوی **سبحی**
حکم جنم صادر شد بکلی کید که مشاوت مخصوص بوده با هر چه باه و متعاند با کف **و لا یغفل** و گفت برای برادران گشته خود نبوی **سبحی** **و لا یغفل** و گفت برای برادران گشته خود نبوی **سبحی**
نعم **علی الله** پس توکل بر خدای کن نه بر مشاوت **ان الله** بدین شی که خدای **فی یوم یک** و گفت برای برادران گشته خود نبوی **سبحی** **و لا یغفل** و گفت برای برادران گشته خود نبوی **سبحی**
گواست که از غیر حق نرسند و بجز بدو امید و ارتباط **بذلک الله** اگر خدای شایر اضره دهد چنانچه در حرب بدین واقع شده **بذلک الله**
پس نباشد غلبه کند بر شایر **و لا یغفل** و گفت برای برادران گشته خود نبوی **سبحی** **و لا یغفل** و گفت برای برادران گشته خود نبوی **سبحی**
دهد شایر **فی یوم یک** و گفت برای برادران گشته خود نبوی **سبحی** **و لا یغفل** و گفت برای برادران گشته خود نبوی **سبحی**
و شایر او نبوده **لنزلن علیهم** و گفت برای برادران گشته خود نبوی **سبحی** **و لا یغفل** و گفت برای برادران گشته خود نبوی **سبحی**
کری افتد زیادت از حد ضعیف چیزی بد آیه آمد که خیانت پیغمبر در قیمت غنایم روایت و گویند از غنایم بدین یکی با قیظت سرخ
نمک شد و جوی سید کلیمان از روی نفاق نسبت آن بخره سید علی الاطلاق علی علیه السلام را کردند و جوی تم ذمه جیب خود را
و دم جمیع اینها را اعمی از این خیانت بری گردانند و فرمود که جمیع پیغمبر در قیمت خیانت نکند **و لا یغفل** و گفت برای برادران گشته خود نبوی **سبحی**
یا علی بیاید بکنایه آنچه در آن خیانت کرده است یا بیاید یا بجزایر که در **فی یوم یک** و گفت برای برادران گشته خود نبوی **سبحی** **و لا یغفل** و گفت برای برادران گشته خود نبوی **سبحی**
همه سوزن باشد یا شده در اخبار آمد که شخصی بعد از قیمت غنیمت رسی گنه که قبل از قیمت برده اشته بود و زده خضر رسالت هم آورده
آن خضر قبول نکرد و فرمود که نگاه دار تا در قیامت بیایم **فی یوم یک** و گفت برای برادران گشته خود نبوی **سبحی** **و لا یغفل** و گفت برای برادران گشته خود نبوی **سبحی**
از غیر **و لا یغفل** و گفت برای برادران گشته خود نبوی **سبحی** **و لا یغفل** و گفت برای برادران گشته خود نبوی **سبحی**
کن **بأن** **جمیع** **کمی** که باز کرد **و لا یغفل** و گفت برای برادران گشته خود نبوی **سبحی** **و لا یغفل** و گفت برای برادران گشته خود نبوی **سبحی**
گشت و وزخ هم اینها و اهل امانت که تابع رضوان خداوندند **و لا یغفل** و گفت برای برادران گشته خود نبوی **سبحی** **و لا یغفل** و گفت برای برادران گشته خود نبوی **سبحی**
خدای **و لا یغفل** و گفت برای برادران گشته خود نبوی **سبحی** **و لا یغفل** و گفت برای برادران گشته خود نبوی **سبحی**
خدای **و لا یغفل** و گفت برای برادران گشته خود نبوی **سبحی** **و لا یغفل** و گفت برای برادران گشته خود نبوی **سبحی**
باینجه میخواستند ایشان **و لا یغفل** و گفت برای برادران گشته خود نبوی **سبحی** **و لا یغفل** و گفت برای برادران گشته خود نبوی **سبحی**
نایع احکام شریعت از آنکه از ایشان فرامیگرد یا که از ایشان صلاح می آید یا بر آنکه ایشان را می دهد **و لا یغفل** و گفت برای برادران گشته خود نبوی **سبحی**
زان یا معاف **فی یوم یک** و گفت برای برادران گشته خود نبوی **سبحی** **و لا یغفل** و گفت برای برادران گشته خود نبوی **سبحی**

مقدمه که بری امان باطل که از تو
دیله و از اقلایان که در کینه و کینه
انچه نیست در طاعتان که از تو

با خلق پروردگار و دوست ندارد خدای آنرا که بخلی و ورزند آورده اند که جمعی از یهود انصار را از روی نصیحت می گفتند مال خود
برین مرد یعنی حضرت پیغمبر ص و یاران مهاجر و انفق می کنند که اندک زمانی را فرومانند و محتاج گردید و با کار او معلوم نیست که به
کجا خواهد کشید این آنکه نازل شد که خدای آنرا از دوست ندارد که خود بخل اند و **وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُم بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ** و بی
پوشند از خلق **وَأَنفُسَهُم** الله آنچه خدای بدیشان داده است **فِي صَلَاحٍ** از نعمت خویش یا مراد بیان نعمت حضرت ص است ۳
که حق تعالی بدیشان عطا کرده بود و توبه آنرا به پوشیدند و **وَأَنفُسَهُم** و آمده که **وَالَّذِينَ آمَنُوا** برای یهود که عطا می یافت حضرت و آن
پناهی را می پوشیدند **وَأَنفُسَهُم** عذاب خوار کنند که عذاب و درخت **وَالَّذِينَ آمَنُوا** و برای آنان نیز که بعد از حضرت ص علی الله علیه و آله و سلم
يَقْتُلُوا أَمْوَالَهُم نفقه می کنند مالهای خود را **وَأَنفُسَهُم** برای دیدن مردمان و ملاحظه ناموس و اینان شرکان مکه بودند که بدشمنی آن
حضرت لشکر جمع می کردند و مالهای خود خرج ایشان می نمودند یا منافقان که انفاق ایشان مبنی بر این بود که یا در وقت سیکری که برقرار
خود از جهت ابرار و اعراض نفقه می کنند **وَالَّذِينَ آمَنُوا** و نمیکردند از روی حقیقت **بِأَنَّهُ** بخدای **وَالَّذِينَ آمَنُوا** و نه بر روی بدین که قیامت
وَمَنْ يَكُن لِّلشَّيْطَانِ وَلًا و هر که باشد ویرانده یعنی ابلیس **لَقَدْ تَرَىٰ** مراد را در دو مسأله **فَتَأْتِيهِمْ** پس بدقتارن که دوست دروغی بفرماید در
آخر نیز با او خواهد بود تا الله نفس القوم **شعرا** هر که اینجا که قرین تو است آن سرانیز همین تو است دوستی که جانی
در دو عالم ترانگار آید و بر سر همین خویش مکن نفس بدترین خویش مکن **وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ** و چه چیز بودی بر کافران و بدین
داشتی مرا **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** اگر ایمان آوردند می بخدای **وَالْيَوْمِ** و بر روز قیامت جزای اعمال و تصدیق کردند **وَالْفَقْرُ** و بیرون کردند
حق خدای را بی غرض و بر **وَالَّذِينَ آمَنُوا** از آنچه داده است خدای بدیشان **وَكُلَّ** الله و خدای هست **بِهِم** بدیشان احوال و افعال ایشان
عَلِيمًا و انا و جزا و جزا خواهد بود **إِنَّ اللَّهَ لَكَلِيمٌ** بدستی که خدای است **يَكُنْ** شکسته **وَالَّذِينَ آمَنُوا** در روز و ذره و ذره سرخ را
گویند که نجات صغری تقی نظر بر نکردن ظاهر شود و آشپز است که ذره چیز است که بشعاع آفتاب از روزنه در افتد و در هوا ظاهر
کرده و از آن چندان وزنی نبوده حقیقت این سخن بباله است و در نفی ظلم یعنی نه از آفتاب بعین همکدره که خواهد بود و نه بر عقاب
بوزن ذره خواهد افزود و واقع آنست که در عمل کار و منافع بمقدار ذره ظلم واقع شود **وَالَّذِينَ آمَنُوا** و اگر باشد مثقال ذره **حَسَنَةً** نیکی در دیوان
بنده مؤمن **يُضَاعَفُ** ثواب از آن افزوده که است **وَالَّذِينَ آمَنُوا** و بدهد او را از این ثواب عمل **لَهُ** از نزدیک خود بفضل و رحمت استحقاق
آنکس **أَجْرًا عَظِيمًا** عطا می کند و بی اندازن اجر را عطا کند بجهت آنکه تابع آنست و نمیدان آن **يَكْفُرُ** پرچون خواهد بود مال کفر
وظل **وَالَّذِينَ آمَنُوا** و حق کیانیم **وَالَّذِينَ آمَنُوا** از آن گذشته **بِهِم** کوهی که آن پیغمبر ایشان خواهد بود و بر افعال و احوال ایشان
خبر کوهی خواهد داد **وَالَّذِينَ آمَنُوا** و بیایم ترای **وَالَّذِينَ آمَنُوا** برین که از امت تو **يُشْهِدُ** آگاه تا اقامت شهادت کنی بر ایمان مؤمنان
در لطایف تشبیه مذکور است که چون پیغمبر اصلی از پیله و آه و سحر شفیق است ساخته اند شهادت نیز میسازند و مقرب است
که شهادت نبوی او خواهد کرد که بحال شفاعت باقی ماند **يَوْمَ** آن روز که واقع شود در کوهی انبیا و آن روز قیامت است **وَالَّذِينَ**
كَفَرُوا دوست دارند آنکه کافر شدند بخدای **وَالَّذِينَ آمَنُوا** و نافرمانی کردند رسول ویرا **وَالَّذِينَ آمَنُوا** که راست کرده شود **بِهِم** **وَالَّذِينَ**

بدیشان زمین یعنی دفن کنند ایشان را چون مردگان و معیشت نکردند یا کائنات از آنکه ایشان آرزو مندند که خاک شوند
چه زمین بخاک راست شود **وَالَّذِينَ آمَنُوا** و پوشیدند یعنی تا در نباشند بر آنکه از خدای پوشند **وَالَّذِينَ آمَنُوا** ای کاش
که گردیدم اید بخدای و رسول **وَالَّذِينَ آمَنُوا** که نماز مکه و **وَالَّذِينَ آمَنُوا** و حال آنکه شما مستان یا شد از خورسایرین کرات این نبی از
عین ناز نیست چه آن عبادیت مأمور بها بلکه نهی است از اکتساب مکر که مانع است از آداء عبادت و روزی جمعی از صحابه در خانه
عبدالرحمن بن عوف بر لب خرکه در آن وقت سیاح بود اشتغال داشتند و در زمانی سرانزانی و پیوسته صدای از شام باسلام
مجاور گرام رسیدن نیاز برخاستند و امام اهل ایشان از غایت سکندر و سوره کافرون کار و چهار موضع که شتاب است حذف نمودند
آیه نازل شد که در وقت غلبه سکندر نیاز زدیک **يَوْمَ** تا وقت که بماند **وَالَّذِينَ آمَنُوا** ای چیزی را که در نماز نیز میزدند و گفتند
سکندر بوی قریه روحانید که درم ایان شهری بر صفی جان دارند که نه یک شود نیاز فریب و در مسجد جامع و اوقتی که مستان باشند
سکندر غفلت و شہوت تا وقتی که از سستی میسازند و آید که چه میگردند و نشانی که سخن با کسی که کوبد الصلوات یا چه شعر
ای که در سستی حتی مانند و دایم در خج بر سستی مانند و بر سر ایوان و حق کی کسی چون تو در زندان بقی مانند **وَالَّذِينَ آمَنُوا** یعنی
نزدیک میشود نیاز در وقتی که خج باشد و محتاج بعقل **وَالَّذِينَ آمَنُوا** مگر و ندانان باشند در راه یعنی سافرا باشید و با شما است
در آن محل بریم نماز نمایند که دارد و یک بهیج و جد و انباشد و جنابت نماز گذاردن **وَالَّذِينَ آمَنُوا** تا وقتی که غسل کنید و بعضی که اندر مراد از
صلوة موضع آنست یعنی جنب و در سجده میسازند مگر آنکه راه بران باشد **وَالَّذِينَ آمَنُوا** و اگر باشد در وقت جنابت **وَالَّذِينَ آمَنُوا** بیمار از مراد پارتیک
دوران از استعمال آب ترسند **وَالَّذِينَ آمَنُوا** یا باشد در سفر **وَالَّذِينَ آمَنُوا** یا باشد یکی از شایسته **وَالَّذِينَ آمَنُوا** از خلجای محدث شده باشد که
خارجی از اعدا السبلین **وَالَّذِينَ آمَنُوا** یا باشد از امام شافعی برانست که چون بعضی از بدین مرد صلاحی بدین زن شود از غیر
محرمان و اجنبیه صغیر و صغری لاسر مملوس هر دو منتقض کرد و در امام مالک و امام احمد باشد که پس بشوق وضو می کشد و بغیر شست
ناقص نیست و امام اعظم میا شرف فاحش را که ناس فرجه است بی حایل است **وَالَّذِينَ آمَنُوا** ناقص وضو دانند و بر هر تقدیر چون جنب باشند
و بر آنکه پس **وَالَّذِينَ آمَنُوا** پس نیاید **وَالَّذِينَ آمَنُوا** پس صدق کند **وَالَّذِينَ آمَنُوا** خاک پاک را حکم نیم و یکی از غزوات نازل شد و شهر غزو **وَالَّذِينَ**
است که شبانه سپاه اسلام و منزل پادشاه فرود آمد بودند و چش آب غریب رحلت داشتند تا وقت نماز خود را آب ساقی نثار افتد
عایشه کم شد و غریب بجهت فقدان آن در توقف انداختار و در مردم بعضی محدث و بعضی جنب بودند شکایت آن حکایت بنویس
صدیق بر نه و او بخیمه عایشه درآمد و دید که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم سر در کنار وی نهاده در خواب است صدیق زبان بر طعن میزد
بکشد و بر آنکه نشان نیز طعن بر تنی گاه او زد سید عالم صیدار شد و بر مضمون مال و ملاک محابه اطلاع یافته توبه عالم عیب گشت و حار
توبه از حضرت فرقه چربیل امین در رسید و حکم آورد که آب نمی باید بنمیزد اصیدا طلیا چیزی را از آنرا و ایضی که اگر باشد در آن
وَالَّذِينَ آمَنُوا پس صحیح کند دست حرم را **وَالَّذِينَ آمَنُوا** و بایستد و بایستد دستهای خود را بدان نام **وَالَّذِينَ آمَنُوا** بدستی که خدای
وَالَّذِينَ آمَنُوا در گذراند از شام و تخفیف کرد **وَالَّذِينَ آمَنُوا** آن روز که کانی که نیم که **وَالَّذِينَ آمَنُوا** و در آن روزی که **وَالَّذِينَ**

دوست گرفت بزرگان که اندر شرط خلعت است سلام شد است در عوم احوال بحضرة ذوالجلال این تمام ابرهیمی بود که هم خلیل موسی
شد و شرط بخت فناء جیب است در محبوب و تقای و بدو و این مقام محبت کجیم جیب سستی گشت و از بخت گشت که در خلعت بخت
و نه و که و اتحاد الله ابرهیم خلیل بود که بخت بکنایت باز نموده که فاقه بختی جیب که الله و درین معنی کند اندر بخت بخت آن نیست که
محبوب جانی تو بلفظ • بخت آنست که بخت آن تو محبوب است • خلیل ساک بود و جیب مجذوب سلوک نشانه هستی و فقره است و جیب
علامت نیستی و جیب از سلوک خلیل بین بیان خبر اند که اقی فاجبالی رب سپیدین از جیب جیب بین اشان تپه کردند
که اسری بعد لاجم آنچه نظر که خلیل بود که نری ابرهیم ملکوت السموات قدم که جیب کرد اند که دنی فندی شعر خلیل از خلیل
ناشان سپاس • میخ از چاوشان بار کاش و **و الله اعلم بالصواب** و مراد است آنچه در آسمانها بود **و الله اعلم بالصواب** و آنچه در زمینها بود
پس هر که خواهد از اهل آسان زمین بدستی بر کند **و کان الله و هت** خدای **یک شئی خطا** به چیزها احاطه کند از دوی علم
و قدرت **و یستقیق** و طلب قوی میکند از قوی **و یستقیق** و در باب میراث زنان یعنی دختران ام که جیب جیب گشت و اعتراف
عینیت بن حصن که دختر و خواهر یا نصف مال میدی و ما نمی جیم که کسی که کار از کد و غنیت بدست از **و یستقیق** که بگو خدای قوی
میدهد یعنی بیان می کند که خود را **و یستقیق** و در باب ایشان **و یستقیق** و دیگر قوی میدهد آنچه خواند می شود بر شانی **و یستقیق** و در قرآن
و یستقیق در شان یتیمان که زن است **و یستقیق** آن زنانی که از قوت **و یستقیق** می میدد ایشان را **و یستقیق** آنچه فرموده شده است برای ایشان
از میراث **و یستقیق** و وقت می کند **و یستقیق** آنکه بخواد ایشان را اگر جسد باشد و مالهای ایشان بخورند **و یستقیق** و دیگر قوی
میدهد قرآن در باب ضعیفان و بزرگان **و یستقیق** از فرزندان خود که ایشان را میراث نمی میدد **و یستقیق** و دیگر حکم می کند قرآن به
آنکه قیام نماید **و یستقیق** برای هم یتیمان و در میراث ایشان **و یستقیق** بعد از **و یستقیق** و استی **و یستقیق** آنچه می کند از نیکو و بدی و اینها
و کد و کان و غیر ایشان **و یستقیق** پس بدستی که خدای هست **و یستقیق** آن دانا و دانا بخواد داد و در اسباب نزل آورده که
مردی بر زن خفته بانه جوی بود تا طلاق دهد و زن بسبب تعلق دل با فرزندان بفرات و رضای او و می گفت را طلاق بد و هر گاه می
خواهد برود کن ترا بجل کرد و گویند دختر محمد سلمه با شوهر خود رافع بن خدیج که میخواست او را طلاق دهد همین گفت که مرا مرا کن کن
نوشته بگو زن تو بخشیدم حق تعالی آیه فرستاد که **و انما انک** و اگر زنی **و یستقیق** بداند و در **و یستقیق** از شوهر خود **و یستقیق** بر از زن
از بخت و او را **و یستقیق** یا بدی که اندی از بخت نکالت و **و یستقیق** پس هر که میخواست برایشان **و یستقیق** و اگر صلاح
آورد میان یکدیگر **و یستقیق** صلح می آشتی میداد که زن مقدار از مهر بخشید یا وقت خود بزد دیگر کند و در روز حقوق خدای
تقدیم نکند دارد و او را از خود جدا کند **و یستقیق** و آشتی بهتر است از خصومت و منافقت از باب سیر است که حضرت پیغام رسیده
بست به را طلاق داد و او بر سر راه آنحضرة بنشست و وقت که سید عالم صلی الله علیه و سلم بر سید سوده زبان فصیح گفت یا رسول الله
و جیب نمای من بخدای سوگند که دوستی من دور دل من مانده لیکن میخوام که فردای قیامت روزم زن تو بخشیدم و من تو را
بباید می بخشم حضرت بری رجعت فرمود و روز نوبت او در خانه می ایستد و در آن آیه در قصه وی زایل شد **و یستقیق**

و فدا آورده اند و نه با به بخت یعنی بخود انداخته بختی و از بخت که هر یک از زوجین در مساجت و مروت بخت می ورزند **و یستقیق** و اگر یکی
ورزند و در زندگانی **و یستقیق** و هر چه از شوهر و اعراف **و یستقیق** بدستی که خدای هست **و یستقیق** آنچه می کند از احسان حضرت انا
و یستقیق و می توانستند ای کسانی که زیاد از یک زن دارند **و یستقیق** آنکه عدل ورزند و راستی نگاه دارند **و یستقیق** میان زنان برای آنکه عدل
آنست که البته میل واقع نشود و آن معذرات است لهذا حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم با آنکه در قسم میان ازواج طاهرات ملاحظه می فرمود
یکت خدا با این قسم بران چیز است که من مالک آنم و از بخت و نفقه مرا مؤخر مکن و آنچه مالک آنی و من نیست یعنی در دوشی بعضی چنانچه
عایشه را از مهر ازواج دوست میداشت **و یستقیق** و اگر جریس باشد با کتاب عدل و قادر باشد بران **و یستقیق** پس میل میکند
میل با آنکه مرغوب است در قسم و نفقه یعنی میل قلب را با میل فعل یکجا جمع میکند که اگر چنین باشد **و یستقیق** پس می گذارد آن دیگر را **و یستقیق**
ماندگی که محبوب باشد یعنی چنین زن نه مطلق باشد و نه شوهر دارد **و یستقیق** و اگر صلاح آید آنچه بنا ساخته اند از امور زنان در
زمان گذشته **و یستقیق** و به هر چه از مثل این عملی در زمان آیند **و یستقیق** پس تحقیق هست خدای **و یستقیق** آنهم که اهل مانتی
و یستقیق هر یک بر توفیق طاعت در زمان مستقبل **و یستقیق** و اگر جدا شوند هر یک از ایشان از صاحب و طلاق **و یستقیق** بی نیاز گرداند
خدای هر یک را **و یستقیق** از جبهه فراوان و قدرت بر کمال خود یعنی تسلی دهد هر یک را با بد دل بداد **و یستقیق** و **و یستقیق** و هت خدای
فراخ بختایش بر بندگان خود **و یستقیق** حکم کار در افعال و احکام **و یستقیق** و مراد است **و یستقیق** آنچه در آسمانهاست از جواهر
علوی و **و یستقیق** و آنچه در زمینهاست از کاین سفلی **و یستقیق** و هر آینه وصیت کرده ام و فرموده **و یستقیق** آنرا که داده اند
کتاب **و یستقیق** پیش از شایستی بهود مضاری و آهنا را نیز که قبل از نشان بوده اند **و یستقیق** و شارا نیز وصیت میکنم یعنی پیغمبر **و یستقیق**
با آنکه هر چه از شرک **و یستقیق** و اگر کار سیر **و یستقیق** پس بدستی که مراد است **و یستقیق** آنچه در آسمانهاست **و یستقیق** و آنچه در
زمینهاست همه مخلوق و ملک اویند پس بگو و وصیت شماست **و یستقیق** و چنانچه بایان و طاعت شماست **و یستقیق** و **و یستقیق**
و هت خدای بی نیاز از خلق خود اگر فرمان برند و اگر نهند **و یستقیق** ستوده در ذات خود اگر جدا گویند و اگر بگویند **و یستقیق**
و یستقیق آنچه در آسمانها باشد از ملائکه و ستارگان و غیر آن **و یستقیق** و آنچه در زمینها بود از انارکان و مراد و جز آن و **و یستقیق**
پسند است خدای **و یستقیق** کافی مهات بندگان **و یستقیق** اگر خواهد خدای بدو شارا و قافی کرده اند **و یستقیق** ای مردمان و **و یستقیق**
و یستقیق و بیاید یعنی ایجاد کند دیگر از آن فرمان بردار باشد چون این آیه نازل شد حضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم دست مبارک
بر بست مسلمانان سلمانند و گفت آنها قوم آیند یعنی پاریان **و یستقیق** و هت خدای **و یستقیق** برین ایجاد و اتمام **و یستقیق**
و یستقیق هر که باشد که خواهد عمل خود **و یستقیق** یا در ایشان ساری مجرم مجاهدان مثلا که در کتاب جهاد بران غنیمت کند **و یستقیق** پس
نه یک خدایت **و یستقیق** ثواب دنیا و آن خنیش است و پاداش آخره و آن شریفیت پس هر که طالب خنیش ترینها
شود و از شریفترین چیزی باز ماند و اگر اشراف میل کرد و لحسن طمع خواهد بود چه اگر مجاهد فی الشل را می خواهد که از او را آخره
بخدان غنیمت که غنیمت دینی و جیب آن چیز محرم باشد و غنیمت دنیوی و رسید پس تو به اصل آید که دفع خود در بیانت

زود حیات و از حلال و حرام سوال خواهد کرد **القول** یعنی در روز قیامت این آیه **أَجَلُكُمْ إِلَيْهِ** حلال کرده شد شما را ذابح بنام خدا
و بعد از آن **أَتَى الْكُتُبَ** طعام آنها که ایشان را کتاب داده اند یعنی هر یک و نصیحتی از دنیا چه و غیر آن **كَلَّمَ** حلال است بر شما را **و طعامكم**
جَلَلُكُمْ و طعام شما نیز ایشان را حلال است و درین شایسته شایسته بنام خدا می کند **و المحضات** و دیگر حلال است بر شما از آن آزاد و با بسی
بنا و اینها از آنها که درین اندوای بر سبیل اولی است و اگر نه اتمه مؤمنه نیز حلال است **و المحضات** و دیگر زنان پارس **بنا** و اینها از آنها
از آنها که ایشان را کتاب داده اند **فیکم** پیش از شما و محضات نزد امام شافعی از او آمده که بایه حرامت بذهب او و نزد امام اعظم
عفا یفند پس بقول او حرام است اما از کسایات مساوی باشد و هر را نکاح توان کرد **و اذا تمهون** چون بدهید ایشان را **و احوال** هرهای
ایشان **محضین** در حالتی که شاید نکاح محضت و صلاح جوید **محضین** نه مجاهدا شید نه **و لا تحذروا** و نه و اگر بیز و در میان
بینان **و من یکفر** اگر کسی که کافر شود بدین ایمان بدان واجب باشد یا انکار شایع اسلام کند از حلال و حرام **فقط** عمل پس
بدستی که باطل باشد که ارهای او **و هو فی الجحیم** و او در آن سرای **و من یزین** از زبان کاذب است یا **یا ایها الذین آمنوا** ای کون و دیگران
اذا تمهون ای الصلوة چون خواهید که بر خیزید باز و شما محضت باشد **و لا تحذروا** و نه و بویید رویهای خود را از نیست شهر با ستم آشنای
ذوق و در طول و میان هر دو شعله کوش در عرض **ایکم** ای الی الی پس بشوید دستهای خود را تا بر خیزین و منق محضت زداغ و عضبت
و استحوذوا و سبک و سبک کیندهای خود را امام مالک نظر بر ظاهر می نماید که تمام سرا سبک باید کرد و نزد امام اعظم سبک ربع سرفه
و امام شافعی میگوید آن مقدار که اسم سبک بر روی طلاق توان کرد که **فیکم** و بشوید پایهای خود را **الی الکعبین** به آن دو
پیران آنکه از هر دو جانب قدم بر محضت که میان ساق و قدم است **فقط** اگر یک بطریق حق حرام است همچنانکه و عذاب من چیز
ایم و محضت نصب خواند عطف بر وجه **و ان کتم** و اگر باشد خنایت رسید **و املوا** و پس عمل کنید **و ان کتم** و اگر باشد
بیاران و استعمال آب شاورا می باشد **و علی سبی** یا در سفر باشد **و املوا** یا بیا میاید که از شکر **و ان کتم** یا در خلاهای یعنی محضت باشد
و ان کتم یا بیا میاید که از شکر **و ان کتم** یا در خلاهای یعنی محضت باشد
از دشمن و سبک که از آن هلاک نفس متعین باشد و یا آب در چاهی بود و آفت استفا یافت شود یا بی فروشت شایسته آنرا باید
فیکم پس صد کند بخاک پاک و هر چه پاک که از جنب رفین بود **و ان کتم** پس سبک کنید **و ان کتم**
و ان کتم و در دستهای خود را **و ان کتم** از آن خاک بدو ضربه یکی برای وجوه و یکی برای بدن **و ان کتم** می خواهد خدای در آنچه زدن کرد
از غسل و وضو و تیمم **و ان کتم** تا بر شاکت و اگر **و ان کتم** و لیکن می خواهد **و ان کتم** که تا شاکت پاک کرد اندازا احداث یا از
کلاه چه و در کفان و در بیت **و ان کتم** و تا تمام کرد انداخت خود را **و ان کتم** که بر شما باندخت و گذشتار و تیمم **و ان کتم**
و تا باشد که شاکت کرد بر منتهای او و صاحب محضت رفین و نه که معنی آن زبان اهل شاکت است که جهت بر خیزند از خواب غفلت
و متعجب نشیند بنمای که صاحب شاکت در رجوع مقام قریب پس و پهای خود را که بدان توجه پیدا کرده اند بشوید آب تبه و استغفا
و دستها را پاک سازید از مسک و بلایق و این و بعلی باقی الگوین و سبک کیندها را بیفند بذر کیندها را در راه حق و یا بیا را از طریق

طیبت و قیام با نایت غسل دهید و اگر شایر اجنابت رسید است از انقیات بغیر ما پاک سازید نفوس را از معاصی و در هر از
دو طاعات و اسرار از ملاحظه اغیار و اوج را از آتش بغیر ما و ستر السرا از لوث وجود که آلودگی از آن کثیف تر نیست **مصرع**
وجود که ذنب لا یفاس به ذنب **شعر** ای به پندار از وجود آلوده خود پاک ساز که کین طهارت سالک را و نمازی میکند
و ان کتم و یاد کنید **فیکم** نعت خدایا که انعام کرده **علیکم** بر شما با سلام و شایع آن **و شایع** و یاد آورید پیمان او را **و ان کتم**
انکه پیمان بت **بید** یا نعتی که خدای بسته است با شما و در الت یا شایق که در لیل القبعه با خضر پیمان میبندد که بر سب و
طاعت پست که **و ان کتم** چون کنید **فیکم** شغوفه تم تول **و ان کتم** و پیمان بیدم امر ترا و کلام اندام پست رضوانت که در تحت شجر
واقع شد و عام حدیده و ذکر این هر دو پست مجلس مذکور خواهد شد **و ان کتم** و ترسید از خدای در فراموشی نعت و شکست پیمان او
ان الله بدستی که خدای **علیم** **بذات الصدور** و اناست با آنچه در سینهها مخفی است **یا ایها الذین آمنوا** ای من مومنان **کونوا قیامین**
با سید قیام کنندگان **بجی** **بته** برای خدای **شهداء** **بالتی** که امان برستی **و لا یحرمکم** و بران ندارد شما را بیفند نیاید شما را **شأن** **فیکم**
دشمنی که می از شرکان **علی ان لا تقعد** **لرا** برای آنکه بر استی عدل نکنید و بر با ایشان و نفس عهد ایشان کنید **و ان کتم** عدل کنید **و ان کتم**
و ان کتم که عدل نزدیکتر است به بر خیزد کاری و چون عدل با کف بر خیزد نفوی اقریت قیاس باید کرد که عدل با مومنان در چه مقام است
بعد **شعر** عدل کن زانکه در ولایت عدله در پی بغیری زنده عاقل عدل شایط است ملک آرای وین و دولت زعدل اندامی
و ان کتم و ترسید از خدای در ظلم و ستمکاری **ان الله** **خیر** بدستی که خدای بیناست **یا ایها الذین آمنوا** ای من مومنان
و عدل کرده است خدای انسانی را که ایمان آورده **و ان کتم** و علیهای ستوده کردند و وعد است **و ان کتم** برایشان است **و ان کتم**
کناه **و ان کتم** و من مومنان از فضل **و ان کتم** و آنرا کافر شدند و **و ان کتم** و تکلیف کردند و آنرا **و ان کتم** آن که احباب
دفع اند یعنی مجاوران آورده اند که خضر رسالت علی علیه السلام و در غرض عطفان بحب جمعی از عاب بنی ثعلبه قبه خود و ایشان
خیر یافت با ستم خود که دشمن با خورش نام داشت بگوها متعین شدند و لشکر اسلام را می دیدند و در وقت که امان بایند بود و خضر از لشکران
دورتر در پای درخت یکد و نه و و جباهای تر و درخت افکند احوال شاهد کرده مهنه خود را کشند و ریاب که محضت بود برای آن درخت یکد
و بارانش از دورند و درین محل بد دست می توان یافت غور شب شمشیر کشیدن و گفت من یتیمکم الیوم شی کیت که ترا حایت کند و شر مرا ایزد
از تکلیفات کند خضر فرمود که اندر تاسع کند که مانع و کافی است **و ان کتم** بر سینه غور شب زو چنانچه شمشیر از دست می افتاد و سید
مال صابر داشته بر سر می رفت و گفت من یتیمکم شی آن مرد گفت هیچکس ترا از من منع نخواهد کرد و کلام شهادت بکت و هیمنان هم باز نه ایشان
با سلام دعوت کرد و این آیه فرمود **ای کونوا** **و ان کتم** ای کونوا **و ان کتم** ای کونوا **و ان کتم** ای کونوا **و ان کتم** ای کونوا
و ان کتم چون صد کردند قریب غور شب و تا امان او **و ان کتم** ای کونوا **و ان کتم** ای کونوا **و ان کتم** ای کونوا
و ان کتم پس خدای باز داشت دستهای ایشان را **و ان کتم** از شما و مغرت ایشان از شما که میباید بعضی را باندک نازل آید و بعضی نصرت که صد
آن خضر که در وقت که حسا را ایشان نقد بر وجه و عاریان و شرح این قصه در سوره خضر خواهد آمد **و ان کتم** و ترسید از کفران این نعمتها

ی آورد و جهت بزرگ می شدند آدم جای یک بطن را بقلام بطن دیگری داد آنکه قایل ازاده بود اقلیم نام داشت و در عایت حسن بود و نام
هایل را یزدانی گفتند و او چنان جالی نداشت چون بر رسیدند آدم لیون را قایل نام زد و اقلیم را هایل قایل ازین حکم ابا نموده
گفت خاهر من اجل است و این دو رحم بوده و اولی من اولی است آدم ۴ فرزند که حکم خدای برین جلد صدور یافته مرادین جدا اختیار قایل
مسلم نداشت و گفت تو هایل را پیش از من دوست می داری لاجرم آنچه جنب روی مرتب بدوی و می فرمود که اگر سخن من با تو یکی
هریک از شما قویان کنید آنچه می توانید قویان هر که مقبول کرد اقلیم از آن او باشد و حق سبحانه ازین خبر داد **و قایل** چون قویان که ندیدنی
تقریب جیتند هر یک از ایشان **قایل** قریبان خود هایل کی سفند و در پیون فرقه که فایست دوستی داشت بسیار و در هر کوی نهادند
کرد که اگر قریبان من مقبول نکرد و ترک اقلیم کنم و قایل صاحب درم بود دستش کفم ضعیف و کم دانه سیاه و در دهان موضع نهاده و با خود
گفت که اگر این قربانی مقبول شود و اگر نه من دست از خواهر خود ندادم **قایل** پس قبول کرده شد و قربانی یکی از ایشان که هایل بود
بدان نوع که آتش سینه پی دود از آسمان فرود آمد و آن کو سفند را بخور **و قایل** پس قبول نمودن از آن دیگری که قایل بود
از قربانی او در گذشت و بخور از آن طفت گشت قایل را آتش خشم با شعله در آمد و دو حدید بر بصره او ریخته **و قایل** گفت
قایل هایل را **القتل** بخورای که ترا بکشم برای آنکه قربانی تو مقبول شد و از آن من بود **و قایل** گفت هایل را **القتل** بخوریت
که قبول میکند خدای **القیل** از هر کاران که در قریبان نیست خود را خالص ساخته اند **بسطت** اگر بکشی و در از کوی **ای** بیک پیوست
دست خود را **القتل** بخورای که ترا بکشم برای آنکه قربانی تو مقبول شد و از آن من بود **و قایل** گفت هایل را **القتل** بخوریت
من می ترسم از خدای **القیل** که در دهان مرا می اندازد و در کوی تو با من **و قایل** گفت هایل را **القتل** بخوریت
پس گفت **ای** ازین من بخور **القیل** که در دهان تو با من **و قایل** گفت هایل را **القتل** بخوریت
بوده و این اراده از هایل موافق امر خدای بود **و قایل** گفت پس با منی قریب این دو کلاه **القیل** ازین من بخور **و قایل** گفت
القیل اینو ایست پا داشت شکاران که قتل ناحق کند **و قایل** گفت پس آسان که قریبان یاری داد و او را **القیل** نفس او **و قایل** گفت
در گذشت برادر و ندانست که او را چون بکشد بایست **القیل** بشی بری بر مثل شد مرغ در دست گرفت پس بر آن مرغ را بر سنگی نهاد و سنگی دیگر بر
نغا گرفت و بر قایل نیز صبر کرد تا هایل را در خواب یافت بر سنگی نهاده **و قایل** گفت پس بکشت او را با آنکه سنگی بر سر وی زد و در غم
بدیشان ساخت **و قایل** گفت پس بکشت از زبان ندکان درونی با نگر در بقیه عمر مرده و مطرود بود و در آخرت خود ظاهر است که
خف عذاب دوزخ تنها را و خواهد بود چنانچه امام قبلی در تعین خود آورده پس قایل ندانست که چه باید کرد او را در جای پنهان و
چهل روز در پشت گرفته و در هر طرف یکت و آن عباس فرموده که یک سال می کشد تا کشته بری گرفت و سیاه و طبع بر قایل غلظت کرد
که هر وقت که بکشد بخورند و بپا بستند **و قایل** گفت **ای** ازین من بخور **و قایل** گفت پس با منی قریب این دو کلاه **القیل** ازین من بخور
و هر پای تا حفره پیدا کرد **و قایل** گفت **ای** ازین من بخور **و قایل** گفت پس با منی قریب این دو کلاه **القیل** ازین من بخور
انکه که نافع خضر کرد و خاک در خاک مرده پیاده و در آن حفره نهاد و خاک بر آن می پاشید و پویشید **و قایل** گفت **ای** ازین من بخور

من **القیل** ازین من بخور **و قایل** گفت **ای** ازین من بخور **و قایل** گفت پس با منی قریب این دو کلاه **القیل** ازین من بخور
طریق هایل را در خاک کرد **و قایل** گفت **ای** ازین من بخور **و قایل** گفت پس با منی قریب این دو کلاه **القیل** ازین من بخور
و مادر از و تیرا کرد و تمام جسد او سیاه شد و ندای شنید که **ای** ازین من بخور **و قایل** گفت **ای** ازین من بخور
بدست بر پاشیای خود گشته شد **و قایل** گفت **ای** ازین من بخور **و قایل** گفت پس با منی قریب این دو کلاه **القیل** ازین من بخور
هر کسی بکشد کسی را **و قایل** گفت **ای** ازین من بخور **و قایل** گفت پس با منی قریب این دو کلاه **القیل** ازین من بخور
یعنی قطع طریق یار و دست از تابش احسان **و قایل** گفت **ای** ازین من بخور **و قایل** گفت پس با منی قریب این دو کلاه **القیل** ازین من بخور
و مردم را دیس ساخته با آنکه قتل واحد و جمیع یکست و در استیجاب غضب **و قایل** گفت **ای** ازین من بخور **و قایل** گفت پس با منی قریب این دو کلاه **القیل** ازین من بخور
از آن قتل را بماندند از **و قایل** گفت **ای** ازین من بخور **و قایل** گفت پس با منی قریب این دو کلاه **القیل** ازین من بخور
از قرض قتل و رفیت و در عایت نفوس **و قایل** گفت **ای** ازین من بخور **و قایل** گفت پس با منی قریب این دو کلاه **القیل** ازین من بخور
یا آلهای و انعم **و قایل** گفت **ای** ازین من بخور **و قایل** گفت پس با منی قریب این دو کلاه **القیل** ازین من بخور
اسراف گشتگان بودند یعنی تجاوز از حد اعتدال یا معرفت و قتل یاد کرده گشته از حد و دوا و نوا و او داده اند که در سال ششم از هجرت
جماعتی از عربیه خدمت حضرت رسالت آمد و بشر اسلام مغرور گشته ملائمت جناب بنوع اختیار کرد و دهوی بدین با مزاج ایشان جدا
مواظقت نداشت پادشاه و صدق حال ایشان بفرموده حضرت ایشان را میان شیران شیرد که نزد یک جیل الهی بود فرستاد
چند روزی در آن موضع بریده شیر و بول شیری را شاییدند تا بر ایشان بصحت بدل شد صاحبی اتفاق کرده و باز نه شتر خانه
آن حضرت را ندید و روی بقیه خود نهادند و بسیار که مولد رسول بود و چند نفر از عقبا ایشان رفت و بدیشان رسید و تعاند که ند و با خود
بسیار گرفته و دست و پای وی بریده و خرد و چشم و زبان او زدن تا شایید شد و حضرت ازین حال و توقف یافته کرین جابر را بایت
سوار از عقبا ایشان فرستاد و او را گرفته دست و کون بسته نزد آن حضرت آورد و حق تعالی آن فرستاد که **و قایل** گفت **ای** ازین من بخور
گفت جزای آنکه که بخار **و قایل** گفت **ای** ازین من بخور **و قایل** گفت پس با منی قریب این دو کلاه **القیل** ازین من بخور
ناد که قطع طریق و قتل و غارت **و قایل** گفت **ای** ازین من بخور **و قایل** گفت پس با منی قریب این دو کلاه **القیل** ازین من بخور
باشد و مال برده **و قایل** گفت **ای** ازین من بخور **و قایل** گفت پس با منی قریب این دو کلاه **القیل** ازین من بخور
باشد و نکشته **و قایل** گفت **ای** ازین من بخور **و قایل** گفت پس با منی قریب این دو کلاه **القیل** ازین من بخور
و غارت نکرده باشند اما تخفیف نموده باشند و امام اعظم نفی را بر جیس فرموده با خبر ایشان در شهری دیگر بمالان نرسد پس حضرت
رسالت هم نفرموده است و پای ایشان را قطع کردند و میل در چشم ایشان کشید انگاه ایشان را صلیب شاختند **و قایل** گفت **ای** ازین من بخور
شد **و قایل** گفت **ای** ازین من بخور **و قایل** گفت پس با منی قریب این دو کلاه **القیل** ازین من بخور
بزرگ کلاه ایشان **و قایل** گفت **ای** ازین من بخور **و قایل** گفت پس با منی قریب این دو کلاه **القیل** ازین من بخور

با تفصیل تفصیل چنانکه اکثر افراد انسانی عکس حال مطلق را در مای تفصیل آثار مشاهده می کنند و ایشان حال بقید ذایل را تصور
نمی دانند و بلذت وصال خرسند و بخت فراوان در می کنند **شعر** ای حسن تو کرده جلوه ها پرده ، صد عاشق معشوق
بر روی تو لیلی لاجنون برده ، و ز شوق تو واقفم غم خورده ، و یا از تفصیل مجمع چنانکه بعضی از خواص رخت نکرت از کار
خانه افعال و آثار پدید آورده اند و خوف حجب و استای شون و صفات که مبادی افعال و آثارند کرده متعلق هم و قبل که از حجابات
ایشان جز ذرات متعالی صفات دفع الهمجبات امر دیگر نیست **شعر** بیرون زنده و کائنات است لم ، بر تنه اطامح جات لم
فانغ ز قبال مفاقت دلم ، مرات تجلیات فانت دلم ، و ازین تحقیق اعلام چنان مفهم میشود که میبهم از مرتبه سلیت
از جمع تفصیل و بیخود از مقام میل از تفصیل مجمع و حضرت قطب العارفین ناصرالحق والدین عبیده الله قدس سره در رساله که بنام والد
نمر کواری خود نوشته فرموده اند که چون یک نگر حضرت حق جل و علا در هر مرتبه از مراتب جز خود را دوست نداشته است **شعر**
بجبهه و بجهت اقرار است ، زیر پرده مکر خویش را خیر دار است ، زیرا که دوست داشتن صاحب جلال آینه را لذت
بلکه از جهت شاهد خود است پس در حقیقت خود را دوست داشته است و صاحب فطنته کامل از مرتبه محبت و بجهت که در
آیه انما انما ثابت بحقیقت قرب و نوافل بی تواند بود تا بل افی والله الموفق والکافی آورده اند که عبدالله سلام با اتباع
خود حضرت نبوت آمد و گفت یا رسول الله قریبه و فیض که خویشان ما اند بجهت غناقت کیش ایشان و مراقت با مسلمانان سوگند خود
اند که با ما در یکجا جمع فرمود و ما را بر دین اسلام با شیم پس خود از ما گشت دارند و ما بواسطه بعد نماز از مجالست اصحاب شام و دم
بی میان حال ملوکانه باشد آیه اند که اگر ایشان دشمنی می کنند **آیه** **وَلَا تَتَّبِعُوا الْاَوَّلَیْکُمْ اِنَّهُمْ کَفَرُوا** و دوستی دارد بحقیقت شما را احدای **وَلَا تَتَّبِعُوا**
و نه شده **اِنَّ الَّذِیْنَ اَسْرَا وَ اَنکَسَا فِی کَیْفِ اَیْمَانِ اَوْرَدَهُ** اند یعنی اصحاب پیغامبران سلام چون این آیه بشنید گفت رضینا بالله و
رسوله و بالمؤمنین او را پس صفت مؤمنان می کند **الَّذِیْنَ یَقُولُونَ اَللّٰهُمَّ اِنَّا کُنَّا بِکُمْ اَشْکَی اَوْ اَمْنًا** و در اندیشه های **اَللّٰهُمَّ اِنَّا کُنَّا بِکُمْ** و دیدند
زکوة را و هم را **اَللّٰهُمَّ** و حال آنکه ایشان خشوع و فروتنی دارند و نماز و زکوة خود و کفایت انداین حال مخصوص است بر یقوت بی زکوة
می دهند و حال زکوة خود در نماز از غایت حرصی که بر احسان دارند و سارعتی که در ادای آن می نمایند در اکثر تقاضا سیر فرموده که این آیه
در شان امیر المؤمنین علی علیه الصلو و السلام نازل شد و در آسباب نزول آورده که حضرت مصطفی ص از جمیع طاهره مسجد آمد و در
بعضی در رکوع و جوی در قیام بودند دیدن مبارک آنحضرت بر سالی افاد بر سید که ترا میسر چیزی داد و یا خاتم از زیر ناف حضرت خود
این خاتم بمن داد حضرت پرسید که این عطا کرده است و رویش ایشان حضرت علی کرد حضرت فرمود که در وجه حال تنوع اد اعطای
و هر یک آنحضرت پناهنده یکس آورده و این آیه برخاسته **وَمَنْ یَّجِدْ اِلَیَّ سُلٰلَةً فَاَوْفُوا بِوَعْدِیْ** و رسول او را **وَالَّذِیْنَ اَسْرَا وَاَنَا نَکُ**
ایمان آوردند یعنی مهاجر و انصار **وَالَّذِیْنَ اَسْرَا وَاَنَا نَکُ** ایشان غایب باشند و خبر است که در فاعل بنزید
و سعید بن حنیف از هر دو که انصار با سلام می کردند با خنیاق شدند و بعضی از اصحاب را با ایشان طریق مودت و مصاحبت بر میان بود حق
تعالی آیه فرستاد که **اِنَّ الَّذِیْنَ اَسْرَا وَاَنَا نَکُ** و در میان **اِنَّ الَّذِیْنَ اَسْرَا وَاَنَا نَکُ** و در میان **اِنَّ الَّذِیْنَ اَسْرَا وَاَنَا نَکُ**

با ستر و باری یعنی ظاهر میگردد اسلام را و غنی می دارند کفر را **اِنَّ الَّذِیْنَ اَسْرَا وَاَنَا نَکُ** و در میان **اِنَّ الَّذِیْنَ اَسْرَا وَاَنَا نَکُ**
یعنی پیوسته **وَالَّذِیْنَ اَسْرَا وَاَنَا نَکُ** و در میان **اِنَّ الَّذِیْنَ اَسْرَا وَاَنَا نَکُ** و در میان **اِنَّ الَّذِیْنَ اَسْرَا وَاَنَا نَکُ**
چند ایام حقیقی اقتضا و آن می گذرد که با دشمنان حق و سنی نکند **اِنَّ الَّذِیْنَ اَسْرَا وَاَنَا نَکُ** و در میان **اِنَّ الَّذِیْنَ اَسْرَا وَاَنَا نَکُ**
اِنَّ الَّذِیْنَ اَسْرَا وَاَنَا نَکُ و در میان **اِنَّ الَّذِیْنَ اَسْرَا وَاَنَا نَکُ** و در میان **اِنَّ الَّذِیْنَ اَسْرَا وَاَنَا نَکُ**
طریق استهزا و اموالی و اموال صلو الی صلوات می خندیدند و در مقام آورده که ترسای بود در دین هر که که مؤمن کفایت شد آن محمد رسول
الله او کفایت منتهی بود و دروغ کوی شی خادم او آتش بخانه او در آورد و ترسای با اهل بیع ال خود و خواب بود شران از آن محبت و خانه را
با آن جماعت که در آن بودند بسخت **وَلَا تَتَّبِعُوا الْاَوَّلَیْکُمْ اِنَّهُمْ کَفَرُوا** این استهزا از ایشان با اذن **وَالَّذِیْنَ اَسْرَا وَاَنَا نَکُ** و در میان **اِنَّ الَّذِیْنَ اَسْرَا وَاَنَا نَکُ**
که درین استهزا عقیبت بدیشان خواهد رسید آورده اند که ابو یاسر بن خطیب و رافع بن ابی رافع با نفری از یهود از حضرت رسالت
پرسیدند که از پیغامبران کدام ایمان داری حضرت فرمود که ایمان دادم بخدا و با آنچه فرستاده اند و ما از انزل الی ابرهیم و اسمعیل الیه
نام میمیرم و ندگرم شما ایشان انکار بر حق کردند و گفتند بخدا که نوح ایم دین بدتر از دین شما و اهل دینم هم تر از شما در دنیا و آخرت اند که
تِلْکَ اَهْلُ الْکِتَابِ بکلی اهل کتاب مراد یهودند **وَلَا تَتَّبِعُوا الْاَوَّلَیْکُمْ اِنَّهُمْ کَفَرُوا** و در میان **اِنَّ الَّذِیْنَ اَسْرَا وَاَنَا نَکُ** و در میان **اِنَّ الَّذِیْنَ اَسْرَا وَاَنَا نَکُ**
که ما ایمان آورده ایم **بِالله** بخدا و **وَمَا اَنْزَلْنَا وَاَنْزَلْنَا** و در میان **اِنَّ الَّذِیْنَ اَسْرَا وَاَنَا نَکُ** و در میان **اِنَّ الَّذِیْنَ اَسْرَا وَاَنَا نَکُ**
و سایر **وَالَّذِیْنَ اَسْرَا وَاَنَا نَکُ** و در میان **اِنَّ الَّذِیْنَ اَسْرَا وَاَنَا نَکُ** و در میان **اِنَّ الَّذِیْنَ اَسْرَا وَاَنَا نَکُ**
ایمانت و اهل این دین کم بهره ترند یعنی شمار آگاه که ایم و خبر هم ازین قوی که بدیند **وَلَا تَتَّبِعُوا الْاَوَّلَیْکُمْ اِنَّهُمْ کَفَرُوا** و در میان **اِنَّ الَّذِیْنَ اَسْرَا وَاَنَا نَکُ**
پس بیان می کند که آن بدتر است **بِالله** اند گفت که خدا و او را **وَلَا تَتَّبِعُوا الْاَوَّلَیْکُمْ اِنَّهُمْ کَفَرُوا** و در میان **اِنَّ الَّذِیْنَ اَسْرَا وَاَنَا نَکُ**
و در ساحت و بهر من غضب خود را آورده **وَلَا تَتَّبِعُوا الْاَوَّلَیْکُمْ اِنَّهُمْ کَفَرُوا** و در میان **اِنَّ الَّذِیْنَ اَسْرَا وَاَنَا نَکُ**
وَلَا تَتَّبِعُوا الْاَوَّلَیْکُمْ اِنَّهُمْ کَفَرُوا و در میان **اِنَّ الَّذِیْنَ اَسْرَا وَاَنَا نَکُ** و در میان **اِنَّ الَّذِیْنَ اَسْرَا وَاَنَا نَکُ**
مصیبت زمان براری او کرده اند **وَلَا تَتَّبِعُوا الْاَوَّلَیْکُمْ اِنَّهُمْ کَفَرُوا** و در میان **اِنَّ الَّذِیْنَ اَسْرَا وَاَنَا نَکُ**
مکاف باشد **وَلَا تَتَّبِعُوا الْاَوَّلَیْکُمْ اِنَّهُمْ کَفَرُوا** و در میان **اِنَّ الَّذِیْنَ اَسْرَا وَاَنَا نَکُ**
کویند ایمان و ارم **وَلَا تَتَّبِعُوا الْاَوَّلَیْکُمْ اِنَّهُمْ کَفَرُوا** و در میان **اِنَّ الَّذِیْنَ اَسْرَا وَاَنَا نَکُ**
و در خروج **وَلَا تَتَّبِعُوا الْاَوَّلَیْکُمْ اِنَّهُمْ کَفَرُوا** و در میان **اِنَّ الَّذِیْنَ اَسْرَا وَاَنَا نَکُ**
پنی بسیاری از یهود و منافقان **وَلَا تَتَّبِعُوا الْاَوَّلَیْکُمْ اِنَّهُمْ کَفَرُوا** و در میان **اِنَّ الَّذِیْنَ اَسْرَا وَاَنَا نَکُ**
و در خبریون ایشان رشوع بار بار **وَلَا تَتَّبِعُوا الْاَوَّلَیْکُمْ اِنَّهُمْ کَفَرُوا** و در میان **اِنَّ الَّذِیْنَ اَسْرَا وَاَنَا نَکُ**
ایشان را علماء ربانی **وَلَا تَتَّبِعُوا الْاَوَّلَیْکُمْ اِنَّهُمْ کَفَرُوا** و در میان **اِنَّ الَّذِیْنَ اَسْرَا وَاَنَا نَکُ**
وَلَا تَتَّبِعُوا الْاَوَّلَیْکُمْ اِنَّهُمْ کَفَرُوا و در میان **اِنَّ الَّذِیْنَ اَسْرَا وَاَنَا نَکُ**

عنا بعد از آنکه گویند و ترجیح فاعل منند **لَمَّا** از میان **عَدَالَتِهِمْ** عدالی که ام
ادام بود **فَلَمَّا** بر آنجا که **لَمَّا** بعد از آنکه **فَلَمَّا** بعد از آنکه **فَلَمَّا** بعد از آنکه
معنی اینست باید که توبه واستغفار و کشتن و استغفار و خداوند آمرزگار است تا بیاورد **لَمَّا** بعد از آنکه
بنیم که ایشان اورا خدای یکبار **لَمَّا** بعد از آنکه **لَمَّا** بعد از آنکه **لَمَّا** بعد از آنکه
و اورا معجزات داده است چنانچه ایشان را نیز عطا کرده است پس اگر برود بوم میس زنده شد عصاره دوست میس از دهان کشت و آن عجیب
تراست و اگر او بی بدیه مخلوق شد آدم بی بدیه و مادر و موجود کشت و آن غریب تراست پس آیا استنباط ایشان از انبوهیت بیرون نمی رود
و در الوهیت داخل نمی سازد و آنست **لَمَّا** بعد از آنکه **لَمَّا** بعد از آنکه **لَمَّا** بعد از آنکه **لَمَّا** بعد از آنکه
بکلمات بهت و کتب **لَمَّا** بعد از آنکه **لَمَّا** بعد از آنکه **لَمَّا** بعد از آنکه **لَمَّا** بعد از آنکه
صفت بهت برایشان اطلاق توان کرد **لَمَّا** بعد از آنکه **لَمَّا** بعد از آنکه **لَمَّا** بعد از آنکه **لَمَّا** بعد از آنکه
پس باز کرد و حال ایشان که **لَمَّا** بعد از آنکه **لَمَّا** بعد از آنکه **لَمَّا** بعد از آنکه **لَمَّا** بعد از آنکه
آیای پرستیدند خدای **لَمَّا** بعد از آنکه **لَمَّا** بعد از آنکه **لَمَّا** بعد از آنکه **لَمَّا** بعد از آنکه
نداشت که مثل خدای برساند زبانی از بلا و عذاب عطا کند و سودی از رحمت و عفو و الله و خدای که معبود بجهت **لَمَّا** بعد از آنکه
اقوال باطلش را **لَمَّا** بعد از آنکه **لَمَّا** بعد از آنکه **لَمَّا** بعد از آنکه **لَمَّا** بعد از آنکه
غیری که با حق باطله بود و دست در نهی عیسی و رافا از اضافی و در مدح او و **لَمَّا** بعد از آنکه
تجربه هواها و قضا که از اسلاف خود که بجهل و غفلت ازین یعنی قبل از بعثت پیغمبر است که او به
خدا گواه ساختند و بیای را و **لَمَّا** بعد از آنکه **لَمَّا** بعد از آنکه **لَمَّا** بعد از آنکه **لَمَّا** بعد از آنکه
لَمَّا بعد از آنکه گفت کرده شدند که **لَمَّا** بعد از آنکه **لَمَّا** بعد از آنکه **لَمَّا** بعد از آنکه
که اهل بدر را قریب کرد و گفت **لَمَّا** بعد از آنکه **لَمَّا** بعد از آنکه **لَمَّا** بعد از آنکه **لَمَّا** بعد از آنکه
ایشان را با عصا **لَمَّا** بعد از آنکه **لَمَّا** بعد از آنکه **لَمَّا** بعد از آنکه **لَمَّا** بعد از آنکه
بعضی از ایشان بعضی را **لَمَّا** بعد از آنکه **لَمَّا** بعد از آنکه **لَمَّا** بعد از آنکه **لَمَّا** بعد از آنکه
آیه تمهید عظمت آنها که نمی شود گفتند با آنکه **لَمَّا** بعد از آنکه **لَمَّا** بعد از آنکه **لَمَّا** بعد از آنکه
بعضی از ایشان گفتند که **لَمَّا** بعد از آنکه **لَمَّا** بعد از آنکه **لَمَّا** بعد از آنکه **لَمَّا** بعد از آنکه
مختص کرد **لَمَّا** بعد از آنکه **لَمَّا** بعد از آنکه **لَمَّا** بعد از آنکه **لَمَّا** بعد از آنکه
آن خطه **لَمَّا** بعد از آنکه **لَمَّا** بعد از آنکه **لَمَّا** بعد از آنکه **لَمَّا** بعد از آنکه
پس که ایان آمد **لَمَّا** بعد از آنکه **لَمَّا** بعد از آنکه **لَمَّا** بعد از آنکه **لَمَّا** بعد از آنکه

اوله و هر آینه نکردند شرکا را بدستی چه فرمان موسی و حکم توبه آنست که با کفر دوستی نکند و می شاید که مراد منافقان باشند
اینها اگر ایشان مجد و قنای ایمان داشتند با اصل کفر دوستی نکردند و **لَمَّا** بعد از آنکه **لَمَّا** بعد از آنکه **لَمَّا** بعد از آنکه
نابینا **لَمَّا** بعد از آنکه **لَمَّا** بعد از آنکه **لَمَّا** بعد از آنکه **لَمَّا** بعد از آنکه
با آن کسانی که دیدند **لَمَّا** بعد از آنکه **لَمَّا** بعد از آنکه **لَمَّا** بعد از آنکه **لَمَّا** بعد از آنکه
و بدین سبب در مخالفت شما وقت دارند **لَمَّا** بعد از آنکه **لَمَّا** بعد از آنکه **لَمَّا** بعد از آنکه **لَمَّا** بعد از آنکه
لَمَّا بعد از آنکه **لَمَّا** بعد از آنکه **لَمَّا** بعد از آنکه **لَمَّا** بعد از آنکه
و **لَمَّا** بعد از آنکه **لَمَّا** بعد از آنکه **لَمَّا** بعد از آنکه **لَمَّا** بعد از آنکه
فشتن اند **لَمَّا** بعد از آنکه **لَمَّا** بعد از آنکه **لَمَّا** بعد از آنکه **لَمَّا** بعد از آنکه
بخاشی اصحاب و یند **لَمَّا** بعد از آنکه **لَمَّا** بعد از آنکه **لَمَّا** بعد از آنکه **لَمَّا** بعد از آنکه
که قرآن از جعفر برای طالب دفعی استماع کردند و ایشان عیسی را مال شد و نجاشی با اغلب ایشان ایمان آوردند و بعضی
بر آمد که جعفر از یار جسته مراجعت نمود نجاشی گفتا در آن روز علماء ملک خود بخود حضرت مصطفی فرستاد و چون ایشان به
آستانه رسالت پناهی رسیدند آنحضرت سور یاسین بدیشان خواند بسیار بگریختند و احکام اسلام قبول کرده با یکدیگر گفتند که
چه شایسته تمام دارد با آنکه عیسی نازل شده و مقصود از قیام آنحضرت است **لَمَّا** بعد از آنکه **لَمَّا** بعد از آنکه **لَمَّا** بعد از آنکه
و **لَمَّا** بعد از آنکه **لَمَّا** بعد از آنکه **لَمَّا** بعد از آنکه **لَمَّا** بعد از آنکه
و بعضی چشما ایشان را از رفت و دلهای ایشان **لَمَّا** بعد از آنکه **لَمَّا** بعد از آنکه **لَمَّا** بعد از آنکه **لَمَّا** بعد از آنکه
میگویند **لَمَّا** بعد از آنکه **لَمَّا** بعد از آنکه **لَمَّا** بعد از آنکه **لَمَّا** بعد از آنکه
شهادت کرده اند بحقیقت قرآن و نبوت محمد و یا ما را داخل امت محمد کردان که گواهان نبی اند روز قیامت در جبراست که پیروزان
جعفر را سزایش کردند که چه روز و ایمان آوردید و مدتهاست که ما را دعوت می کنید و قبول نمی کنیم یا اهل حبشه یا نجاشی گفتند که ایمان
آوردی کسی که او را ندید حق چنانچه خبری دهد که ایشان در جواب گفتند **لَمَّا** بعد از آنکه **لَمَّا** بعد از آنکه **لَمَّا** بعد از آنکه
بما **لَمَّا** بعد از آنکه **لَمَّا** بعد از آنکه **لَمَّا** بعد از آنکه **لَمَّا** بعد از آنکه
مع **لَمَّا** بعد از آنکه **لَمَّا** بعد از آنکه **لَمَّا** بعد از آنکه **لَمَّا** بعد از آنکه
و اعتقاد **لَمَّا** بعد از آنکه **لَمَّا** بعد از آنکه **لَمَّا** بعد از آنکه **لَمَّا** بعد از آنکه
و **لَمَّا** بعد از آنکه **لَمَّا** بعد از آنکه **لَمَّا** بعد از آنکه **لَمَّا** بعد از آنکه
اصحاب **لَمَّا** بعد از آنکه **لَمَّا** بعد از آنکه **لَمَّا** بعد از آنکه **لَمَّا** بعد از آنکه
و صفی قیامت میکرد و از احوال آن روز شمره بازی نموده تن از اصحاب که بعضی صدیق و ابن مسعود و مقداد و ابوذر و سلمان

دو بهر چیزها رسید که می مطلع بان
احمال و اما ایشان را نتوان علی قدری

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله
 مستقامته انما استقامته و...
 استقامته و...

۱۰۰

1

اكتاف کرده با خدا صدیق **و دیگران را میگویم هر که قرآن بدو رسد از عرب و عجم و جن و انس امام مقادیر گفته که هر که قرآن بدو رسد**
حضرت یحیی علیه السلام ندیدم و از شماست که محمد کتب قرآنی فرموده که من بلغه القرآن بکافرا رای محمد **لنشدن**
آیا شاید که کوهی بیدهدن آیه که با خدای هستند الهه آخری خدایان دیگر یعنی همان فلا آیه بگویند که من باری کوهی
سیدم بدین قول را نه بگویند نیست که او الله واحد خدایت یکانه و من بدین وجه کوهی میدهم و آیتی برمی و بدستی که من بنارم نما
تشریف از آنجایی که شریکی دارد از انصاف و غیر آن آیتها که آیتها را داده ایم کتاب یقین می شناسد و رسول خدا را
بجمله معنی که در کرمست و در توره که **کلیه قولهم** چنانکه می شناسد بران خود را بجمله و صفات ایشان مراد معرفت روشن است آورده اند
که ما تو را از بعد از اسلام پرسید که معرفت شمار محمد ص که خدای از آن خبر میدهد که چنان معرفت فرزند ذات بر چه وجه می تواند بود این سلام
گفت من رسالت یحیی را خود متیقن تم از آنکه بخت نبی پر خورشید چه این را از توره و دافتم اما از ما معلوم ندارم که زبان چه
ساخته اند و فرمود که خدای توفیق رفیق تو که اندای عبد الله فدا صبت و صدقت **الذین خروا انفسهم** آنانکه زبان کار شدند و در فضیلهای خود
از شرکان و اهل کتاب **فهم لا یؤمنون** پس ایشان ایان نمی آورند **من اهلهم** و کیت شکر از تهرین از کوهی که افتادند و بنده علی الله
لکذب بر خدای دروغ را با آنکه ملائکه و جنیان اویند و تبار مارانزدیک او شیخ خواهند بود و **لکذب** یا آنکه تکذیب کنند و از آنکه قرائت و
و آنرا خود شرمهات نام نهند **انهم لا یؤمنون** بدستی که در شکر از تهرین از کوهی که افتادند و بنده علی الله
کیم هر ایشانی از اعدایان و معبودان **فهم لا یؤمنون** پس کیم از روی قبح **الذین اشرکوا** که از آنکه شرک آورده اند از شرک و کیم گمانند خدایان شما
که شرک خدای و ساختند **الذین کفروا** آنرا که گمانی بر بدی برای شما شفاعت خواهند کرد **مکن یقتلهم** پس نباشد معرفت ایشان
الا ان قالوا ملائکه که کینه و آتیه **فهم لا یؤمنون** بخدای که پروردگار ما است **لکذب** که ما بنده شرک آورندگان دروغ گویند و بران سوگند یاد کنید
شرکان چون روز قیامت شاهد گرامات و علو مقامات اهل توحید کنند بنی بر بعضی گویند یا سید ما انکار شرک کیم شاید که ما نیز
پایم پس سوگند خورند بخدای که ما شرک نبوده ایم حق چنانچه هر دهانهای ایشان نهند تا جوارح ایشان بر کفر کوهی خدا نظر کند
لکذب بگویند که دروغی گویند **فهم لا یؤمنون** و بعضی خود بنی شرک از آن **فصل عثم** و کم گشت از ایشان **ما کانوا یقرئون** آنچه بودند که
افترا میکردند از شرک بر خدایا نقلت که ابوسفیان و ولید و عقبه و شبیه و ابی بن خلف و برادرش اجماع یکدیگر و سجده الحرام اجتماع نمود
استماع قرآن خواندن حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم کردند پس بنی بن حارث را که تو را رخ مکرر عجم خواند بود و اخبار گذشتگان
یاد داشت پرسیدند که این چیست که محمد میگوید آن لعین گفت می میدام که میگوید **الا انک لابی یحیی اند و انما ان پیشتیان** بنیواند
چنانچه من هم احیاناً بر شما میخوانم این آیه نازل شد که **فهم لا یؤمنون** و از کفر و کشتن **فهم لا یؤمنون** که ان هستند که کوش فرای دارند و بنی توفیقی که قرآن می
خدای **و یصلوا** و آنکه ایم علی بنوم بردهای ایشان **اگر** پوششها **یفتقروا** فافهم بکند و می **فهم لا یؤمنون** و نهاده ایم و در کوشهای ایشان **و تشر**
کاف با حق نشوند **انهم لا یؤمنون** و اگر چه در هر جرم که از توری طلبند **فهم لا یؤمنون** یا ایان غیر آنچنان از فرط غنا و استحکام تقلید و ریشان
و تکذیب ایشان بنیاد رسیده **فهم لا یؤمنون** تا چون بیایند بنی **فهم لا یؤمنون** و آنکه کینه با توفیق **فهم لا یؤمنون** که کینه آنها که از زبان **فهم لا یؤمنون**

کتاب **فهم لا یؤمنون** که کینه با توفیق **فهم لا یؤمنون** که کینه آنها که از زبان **فهم لا یؤمنون**
و دودی شدند بنفس خود از و یعنی نه خود ایمانی آوردند و دیگری را یسکندارند و گفته اند آیه دوشان ابوطالب است و معنی آن این که نهی
سکند و شما را از قرض رسول بجهایت و خود از دین او دوری می بیند **انهم لا یؤمنون** و هلاک نمیکند بدین عمل **الا انهم** مکرر بنیای خود
و انما یؤمنون و نمی دانند که ضرایبان بغیر ایشان تقدی نمیکند **و تشر** و اگر بنیایشان از **فهم لا یؤمنون** باند داشته شده باشند
آتش هایش به بنیام و رغایات شفاعت و ایشا فراموشا حد کنی که از سختی عذاب زیاد می کنند **فهم لا یؤمنون** پس میگویند **فهم لا یؤمنون** که کاش که باز
که اندیشه شیم بدینی **و انکذب** یا آنکه تکذیب نکنیم آیات پروردگار خود را و **فهم لا یؤمنون** و ایشا فراموشا حد کنی که از سختی عذاب زیاد می کنند
که ایشان میگویند که چون بدینی روند و من باشند بلکه همان بر کفر خواهند بود و این را از توحید عالمی برای آنست که **فهم لا یؤمنون** ظاهر شده است
همیشه **ما کانوا یؤمنون** آنچه بودند که می پوشیدند از کفر و معاصی **فهم لا یؤمنون** پیش ازین در دینی چون امر مذنبات جوارح بر ایشان ثابت شد
اعتقاد می کنند و قنای جمیع با دینی دارند و نور و در او کایشان باز که اندیشه **فهم لا یؤمنون** هر آینه باز که در دنیا **فهم لا یؤمنون** بنیای بخیزی که کفر
شده است از آن یعنی شرک و معصیان **فهم لا یؤمنون** و بدستی که ایشان دروغ گویند و در عجم ایمان و جنت این آنها بود و بعد قیامت
کافران خواهند شد و بنیایشان **فهم لا یؤمنون** و کشتن **فهم لا یؤمنون** نیست زندگانی **فهم لا یؤمنون** که در دنیا **فهم لا یؤمنون** و بنیایشان
برای کشتگان از توره و **فهم لا یؤمنون** و اگر بنیایشان از **فهم لا یؤمنون** باند داشته شده باشند
آیا ایشان بهشت و قسری است و درست **فهم لا یؤمنون** که کینه با توفیق **فهم لا یؤمنون** که کینه آنها که از زبان **فهم لا یؤمنون**
بجستند عذاب را **فهم لا یؤمنون** که کینه با توفیق **فهم لا یؤمنون** که کینه آنها که از زبان **فهم لا یؤمنون**
تکذیب کردند خدایا یا باز کردند قنای و تقاب را بعد از **فهم لا یؤمنون** تا چون بیایند بدین قیامت **فهم لا یؤمنون** که کینه با توفیق
فهم لا یؤمنون که کینه با توفیق **فهم لا یؤمنون** که کینه آنها که از زبان **فهم لا یؤمنون**
کسان خود را **فهم لا یؤمنون** که کینه با توفیق **فهم لا یؤمنون** که کینه آنها که از زبان **فهم لا یؤمنون**
قریبون آید استقبال کنند و از چیزی در غایت خف و خوش بوی و کید می شناسد و کینه ترانیدام گویند من عمل صالح تمام پام را
سوار شو که من بسیار دیدی بر تو سوار بودم و آیه **فهم لا یؤمنون** و خدا اشان بدینی است و چون کافر سوار را که برادر پیشان
او را چیزی در غایت نشی و ناخوش بوی و کید می شناسد و کینه ترانیدام گویند من عمل صالح تمام پام را
امروز من بر تو سوار می شوم و آیه **فهم لا یؤمنون** که کینه با توفیق **فهم لا یؤمنون** که کینه آنها که از زبان **فهم لا یؤمنون**
الذین و نیست زندگانی و ایشا بدان مغرورند **فهم لا یؤمنون** که کینه با توفیق **فهم لا یؤمنون** که کینه آنها که از زبان **فهم لا یؤمنون**
فهم لا یؤمنون که کینه با توفیق **فهم لا یؤمنون** که کینه آنها که از زبان **فهم لا یؤمنون**
ایمانم **فهم لا یؤمنون** که کینه با توفیق **فهم لا یؤمنون** که کینه آنها که از زبان **فهم لا یؤمنون**
بن شریف و ابو جحل را یکدیگر ملاقات کردند و گفتند یا ابیالحکم در شان محمد بن عبدالله چه حکم میکنی در دعوی خود که از بنیاد

حضرت را بدین آواز می گویند این آیه آمد که **قُلْ إِنِّي أَنذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّى** بگو بپسندی که مرا نمی کرده اند **أَنذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّى** بگو بپسندی که مرا نمی کرده اند
در روزی که برسد بدین خدای بی نیازی که از روی شرافت که من پرستش ایشان نیام **قُلْ إِنِّي أَنذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّى** بگو بپسندی که مرا نمی کرده اند
آزادهای شما را فصلت دادا بدین معنی که گواه شوم چون متابعت حوای شما کنم و **وَمَا أَنَا بِمُتَّبِعِينَ** و بنایش از جلد راه یا ممکن آورده که حضرت
بن الحارث و در سبب و پیش گفتنای محمد چند ما را عذاب آلی تخوف و تهدیدهای آن از عقوبت بی توانی باریان و پیش ازین ما را این
این آیه نازل شد که **قُلْ إِنِّي أَنذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّى** بگو بپسندی که مرا نمی کرده اند و دلیل و ششم **قُلْ إِنِّي أَنذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّى** بگو بپسندی که مرا نمی کرده اند
میان حق و باطل و کذب و شما که کذب می کنید آن دلیل را **قُلْ إِنِّي أَنذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّى** بگو بپسندی که مرا نمی کرده اند و دلیل و ششم **قُلْ إِنِّي أَنذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّى** بگو بپسندی که مرا نمی کرده اند
إِنَّا نَحْنُ غَنِيٌّ عَمَّا يَعْبُودُونَ و تا خیر عذاب **إِنَّا نَحْنُ غَنِيٌّ عَمَّا يَعْبُودُونَ** بگو بپسندی که مرا نمی کرده اند و دلیل و ششم **قُلْ إِنِّي أَنذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّى** بگو بپسندی که مرا نمی کرده اند
کار گذارفت یا بیان کنندگان **قُلْ إِنِّي أَنذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّى** بگو بپسندی که مرا نمی کرده اند و دلیل و ششم **قُلْ إِنِّي أَنذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّى** بگو بپسندی که مرا نمی کرده اند
الْأَنزِلَ إِلَيْكُم مِّنْ سَمَاءٍ مَّائِدًا بیان من و شما یعنی شما را هلاک کرده بودی و عجب میسازد اما انقطاع شده بودی و **وَاللَّهُ**
و خدای و انارت **بِالظَّالِمِينَ** بتکاران و وقت عذاب که زایشان **وَعَذَابُهُمْ فِيهِ لَشَدِيدٌ** و نزدیک است و **وَعَذَابُهُمْ فِيهِ لَشَدِيدٌ** و نزدیک است و **وَعَذَابُهُمْ فِيهِ لَشَدِيدٌ** و نزدیک است
است از خلق چون ثواب عذاب انقضاء احوال و خواتم اعمال **إِنَّا نَحْنُ غَنِيٌّ عَمَّا يَعْبُودُونَ** بگو بپسندی که مرا نمی کرده اند و دلیل و ششم **قُلْ إِنِّي أَنذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّى** بگو بپسندی که مرا نمی کرده اند
و متعلق بمشیت و از سبب عالم صلی علیه و آله و سلم روایت که محتاج غیب هیچ چیز نیست که کسی از آن اند که خدای بعد از این آیه فرمود
که آن الله عنده علم الساعة تا آخر و معنی آن در سورۃ لقمان مذکور خواهد شد و **وَيَسْأَلُ النَّاسُ أَتَى الْبَيْتِ** آنچه در بابا بافتن از
بنات و حیوانات و انبی و آنچه در دریاست از جواهر و جانوران آبی یا آنچه در زمین عالم مشاهدت و بحر عالم غیب است و **وَمَا تَشْعُرُونَ** و آنچه
و پیغمبر که از دست **إِنَّا نَحْنُ غَنِيٌّ عَمَّا يَعْبُودُونَ** بگو بپسندی که مرا نمی کرده اند و دلیل و ششم **قُلْ إِنِّي أَنذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّى** بگو بپسندی که مرا نمی کرده اند
چند نوبت بر پشت و روی نمک شده و این با لفظ است در احاطه علم حق بجزئیات **وَلَا جَبَّةٌ** و پیغمبر که از دست **إِنَّا نَحْنُ غَنِيٌّ عَمَّا يَعْبُودُونَ** بگو بپسندی که مرا نمی کرده اند
تحقیق که در زمین این افتد و **وَلَا يَأْبَى** و نه شکست **إِنَّا نَحْنُ غَنِيٌّ عَمَّا يَعْبُودُونَ** بگو بپسندی که مرا نمی کرده اند و دلیل و ششم **قُلْ إِنِّي أَنذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّى** بگو بپسندی که مرا نمی کرده اند
گفته اند که مراد از رطب و یابس هر چه هست از حیوانات زیرا که جسم از صفت رطوبت یا یبوست غالی نیست و بعضی بر آنند که بطریق اشاره به
عالم و حیوانات و یابس از عالم حیوانات و هر دو لوح رقم ثبت یافته **وَهُوَ الَّذِي يَوْمَرُ بِاللَّيْلِ** و اوست خداوندی که می خواباند شما
را و متوفی میگرداند شب توفی را کفن و جزیت تمام لاجرم اینجا استماع کرد توفی را از ترک برای خواب چه بسیار ایشان مشارکت
در روز و ایضا معنی و استماع بدین از عمل و سزا و نراخ الموت ایشان بدینست **وَمِنَ اللَّيْلِ يَنفَخُ** و میداند خدای با جرحتم آنچه یک کینه یا نهار در روز
مِمَّنْ يَنْفَخُ پس بر آنکه شمار از خواب نهد در روز و اطلاق بشت بر قیظ برای ترسیم است در توفی **وَمِنَ اللَّيْلِ يَنفَخُ** و میداند خدای با جرحتم آنچه یک کینه یا نهار در روز
اجل نام برد و پیغمبر که برسد **إِنَّا نَحْنُ غَنِيٌّ عَمَّا يَعْبُودُونَ** بگو بپسندی که مرا نمی کرده اند و دلیل و ششم **قُلْ إِنِّي أَنذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّى** بگو بپسندی که مرا نمی کرده اند
آنچه بودید که عمل میکردید و جز کردن بآیت که خدای شما را بر گردانده و **وَهُوَ الَّذِي يَوْمَرُ بِاللَّيْلِ** و اوست خداوندی که می خواباند شما را
و در روزی که در دست شما حفظ فرستگان که نگاه باند اعمال شما را یعنی توفی و علی را تا در وقت است علی را تا در وقت است علی را تا در وقت است

و میداند خداوند

حکمت و در این لحظه آنست که بدین از فضیلت روز شریف اندیشه نموده بر کتاب معاصی دلیلی نکند و از حقیقت خطاب اقرار کند
علی بجای آورد که در وقت نامه خواندن چهل و شصت نکرند **وَمِنَ اللَّيْلِ يَنفَخُ** و میداند خدای با جرحتم آنچه یک کینه یا نهار در روز
دهنت نامه اعمال بگویند بخان کردارهای خویش بینی مکن بدو کفی باری در آن گوش که اندام نمیکشیش بینی و این
گرام الکاتبین شرف حال ندان خواهند بود **قُلْ إِنِّي أَنذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّى** بگو بپسندی که مرا نمی کرده اند و دلیل و ششم **قُلْ إِنِّي أَنذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّى** بگو بپسندی که مرا نمی کرده اند
یعنی ملک الموت و اعوان او که چهارده فرشته اند و هفت از ایشان ملک الموت و هفت دیگر ملک الموت و هفت دیگر ملک الموت و هفت دیگر ملک الموت
فرستگان رحمت سپارد و چون جان کافر برآورد و ملک الموت و هفت دیگر ملک الموت و هفت دیگر ملک الموت و هفت دیگر ملک الموت
قُلْ إِنِّي أَنذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّى بگو بپسندی که مرا نمی کرده اند و دلیل و ششم **قُلْ إِنِّي أَنذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّى** بگو بپسندی که مرا نمی کرده اند
کار **إِنَّا نَحْنُ غَنِيٌّ عَمَّا يَعْبُودُونَ** بگو بپسندی که مرا نمی کرده اند و دلیل و ششم **قُلْ إِنِّي أَنذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّى** بگو بپسندی که مرا نمی کرده اند
گفته اند که حق سبحانه و تعالی در روزی که در آن روز که هر حکمی با حال حکم نباشد و **وَهُوَ الَّذِي يَوْمَرُ بِاللَّيْلِ** و اوست خداوندی که می خواباند شما را
کمال قدرت **قُلْ إِنِّي أَنذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّى** بگو بپسندی که مرا نمی کرده اند و دلیل و ششم **قُلْ إِنِّي أَنذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّى** بگو بپسندی که مرا نمی کرده اند
دینی که تیرک شمس و سحاب و بخارات مراد و مانند کی و سختی و سها و کثیبت است **وَعَذَابُهُمْ فِيهِ لَشَدِيدٌ** و نزدیک است و **وَعَذَابُهُمْ فِيهِ لَشَدِيدٌ** و نزدیک است
آشکارا **وَعَذَابُهُمْ فِيهِ لَشَدِيدٌ** و نزدیک است و **وَعَذَابُهُمْ فِيهِ لَشَدِيدٌ** و نزدیک است و **وَعَذَابُهُمْ فِيهِ لَشَدِيدٌ** و نزدیک است
از شکر و نیکان بر نعمت بخت **قُلْ إِنِّي أَنذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّى** بگو بپسندی که مرا نمی کرده اند و دلیل و ششم **قُلْ إِنِّي أَنذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّى** بگو بپسندی که مرا نمی کرده اند
باشد **قُلْ إِنِّي أَنذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّى** بگو بپسندی که مرا نمی کرده اند و دلیل و ششم **قُلْ إِنِّي أَنذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّى** بگو بپسندی که مرا نمی کرده اند
بر آنکه فرستد بر شما **قُلْ إِنِّي أَنذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّى** بگو بپسندی که مرا نمی کرده اند و دلیل و ششم **قُلْ إِنِّي أَنذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّى** بگو بپسندی که مرا نمی کرده اند
قدم شایسته ال و نهون که در آب غرق شدند یا تادون که زمین فرو رفت و گفته اند عذاب من فوق حکام نظام از من متعارف و تارکین و تارکین
بدعاش یا من فوق که باز تو من در تحت صفار ایشان و **وَلِيْلِكُمْ شِعَارٌ** یا در آید شمارا با هم کردن و هر کوی با سودای تمنای آرزوی
و دعا بخوان آن دیگر تا آن مخالفت جماعت با شما **وَلِيْلِكُمْ شِعَارٌ** یا در آید شمارا با هم کردن و هر کوی با سودای تمنای آرزوی
مخلقه است **وَلِيْلِكُمْ شِعَارٌ** یا در آید شمارا با هم کردن و هر کوی با سودای تمنای آرزوی
عذاب را یا آواز **وَلِيْلِكُمْ شِعَارٌ** یا در آید شمارا با هم کردن و هر کوی با سودای تمنای آرزوی
من گذاشته باشد تا شمار از تکلیف من کم یا تعذیب جماد هم **وَلِيْلِكُمْ شِعَارٌ** یا در آید شمارا با هم کردن و هر کوی با سودای تمنای آرزوی
شود یا علی را جز **وَلِيْلِكُمْ شِعَارٌ** یا در آید شمارا با هم کردن و هر کوی با سودای تمنای آرزوی
کوی می آیند **وَلِيْلِكُمْ شِعَارٌ** یا در آید شمارا با هم کردن و هر کوی با سودای تمنای آرزوی
در آید **وَلِيْلِكُمْ شِعَارٌ** یا در آید شمارا با هم کردن و هر کوی با سودای تمنای آرزوی
و مراد است از **وَلِيْلِكُمْ شِعَارٌ** یا در آید شمارا با هم کردن و هر کوی با سودای تمنای آرزوی

بریم از برفت ملاوتی و ابریم را از غار بدر آورد و نامشام بود و در میان غار کاه و آب و شتر و دوشای کوفته جمع بودند ابریم از مادر
که اینها چه چیز است مادر و بر ابریم گفت هر آنکه اینها را بدو کاری باشد که آفرین است و حالی دوزی میدهد پس مادر را گفت هیچ مخلوق
نما از خدا نمی آید نیست که آفرینکار و باشد و بهر تربیت پدرش باید پرورگار من کیت مادرش گفت من پرورگار تو کیت گفت
تو گفت خدا و کیت گفت من پرورگار تو کیت مادرش گفت پرورگار تو کیت گفت پرورگار تو کیت گفت
آفتاب ماه را می پرستند و بر خشت پرست بودند و جمعی پرستش نموده و ابریم با مادر و بر جان شرمه و ان شده **فَلَمَّا جَاءَ عَلَى الْعِيسَى** چون
شب پرورد آمد و تاریک شد و ای کتب دیدستان نشان یعنی هر چه و بعضی شتر می کشند و اندک نزدیک باغ غریب پس بعضی که ستان پرست بودند
بوی جود که بر تنه **کتاب ابریم خداوند** آیا ایست پروردگار من بر سبیل استقام یا اینکه بنم آن **قوله** **فَلَمَّا جَاءَ عَلَى الْعِيسَى** پس آن حکما که آن ستان
طوفان **قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** گفت دوست ندارم و در وید که از زوال و انتفال پروردگار عالم روانا شد پس قدر دیگر راه رفتند
چرا ابریم بود طبعی بین بر کمان خوان سیر فلک نمود **فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ** پس چون دیده ماه را بر آید و بماند و جمعی ماه پرستان شتر می کشند
انداخته **فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ** پس آن وقت که در وید و سبیل آمد یعنی از خط نصف النهار بجانب مغرب میل کرد **فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ** گفت
ابریم **لَيْسَ إِلَهٌ إِلَّا اللَّهُ** اگر راه ننماید پروردگار من معرفت و شناخت خود را **قوله** **فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ** هر آنکه با شتر **فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ** از کوه که امان پس از آنجا دور
گشتند و نزدیک شهر رسیدند آفتاب تابان از آید و طلوع کرد و جمعی شتر می کشند و او شده **فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ** پس چون دیده ابریم آفتاب را
را دیده و جهان را از سر خود آید **فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ** گفت ایست که میکند آفتاب پرستان که پروردگار منست **فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ** این کتب که بر کتب درخت و شتر
در وید نشان **فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ** پس چون نشان زوال انتفال بر وید هر شد **فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ** گفت ای قهرمانی **فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ** من پیرانم **فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ** از آنجا شباه
اینانی می کشند با خدا **فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ** بدستی که من خالص کردم دین خود را و یاری خود را و تو را شتر می کشند **فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ** مرا کنی که از شخص قدر
فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ یا فریادها و ازینها را **فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ** در حالی که من می آیدم از دیان بدین توحید و **فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ** و منم من از شرک آن زمان دور
نمیرند که برست که چون ابریم هم قهرمانا و را بدین نموده و در وید که منظره ابریم او را دید بر تخت فشته و غلامان ماه منظره و کربان بی
بیکر که تخت و صف زده از مادر پر سید که این چه کس است که مرا بدین او آورده اید که خدا را می پرستد که این کلامان بر حوالی تخت کیا
گشتا و یگان اویند ابریم تبسم کرد و گفت ای مادر چگونه است که این خدای شاد و یکر از انچه خود بر آفریده است باقی که او از نشان خوبروی قصه
ابریم پیوسته مدت بتان کردی و پرستندگان ایشان را دشنام دادی و تو را با او مجاد می کردی و بجا بجا خیر و **فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ** و حج جیتند
روی تو و می خواهم که در وید و توحید **فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ** گفتا یا با من حجت باطل می کشد **فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ** در وید خدای می خواهد که من بکشد **فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ**
فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ و حال آنکه خدای را راه نموده است تبسم خود ایشان را و توحید کردن که با معبودان ما است و از یکدیگر ایشان را با هم خواهند
بیاورند ابریم هم نموده **فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ** و نمی رسم **فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ** انانچه شاکر آورده ایمان یعنی از بتان شاکر ندارم که بکسی ضرر نمی رساند
فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ الا ان شاء الله که خواهد بود **فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ** پروردگار من چیز از کمان که جنت ایشان من مرده **فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ** سیده است پروردگار من اساطیر و
است **فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ** هر چه را با **فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ** از بتان که می کشند و می کشند و میان عاجز قادر در عالم جاهل تمیزی نمایند **فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ**

فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ و چگونه ترسم از آنکه شایانانی گرفتند **فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ** و نمی ترسیدند **فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ** انانچه شاکر آورده ایمان یعنی از بتان شاکر ندارم که بکسی ضرر نمی رساند
اوی و اید **فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ** آنچه را که فرستاده است خدای **فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ** بشتر که در وید و **فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ** انانچه شاکر آورده ایمان یعنی از بتان شاکر ندارم که بکسی ضرر نمی رساند
ازین دو گروه موجدان و شرکان **فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ** شرا و ازین باین بودن پس ما جواب دهید **فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ** اگر می که بداند از آنکه اوست
که قادر است بر افعال دفع و ضلالت حق سبحانه از سوال ابریم جواب میدهد که شرا و ازین باین بودن پس ما جواب دهید **فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ** اگر می که بداند از آنکه اوست
وینا سخت **فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ** ایمان خود را بشتر که **فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ** آن که **فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ** مرا شرا و ازین باین بودن پس ما جواب دهید **فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ** اگر می که بداند از آنکه اوست
یا مکان **فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ** و آنچه گفت از استدلال ابریم **فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ** بر او که **فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ** تا اینجا **فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ** حجت برهان مایه که از روی وستی **فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ**
داوم از ابریم حاجت گرفت برهان **فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ** بر حق خود **فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ** در جات **فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ** بر حق ابریم **فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ** بر حق ابریم **فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ** بر حق ابریم
بدستی که پروردگار تو حکم **فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ** خداوند حکمت و بر داشت و فرود داشت **فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ** بنده **فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ** دانایا استحقاق هر کس در دفع و حفظ **فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ**
و بخشیدم **فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ** بر ابریم **فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ** بر ابریم **فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ** بر ابریم **فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ** بر ابریم **فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ** بر ابریم **فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ** بر ابریم **فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ** بر ابریم
هر دو راه نموده **فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ** و راه نموده **فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ** و راه نموده **فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ** و راه نموده **فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ** و راه نموده **فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ** و راه نموده **فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ** و راه نموده
اصح است زیرا که یونس و لوط که درین آیتها مذکورند از ذریه ابریم بوده اند و باقی که از ذریه ابریم اند از ذریه نوح از ذریه ابریم اند و از ذریه ابریم اند
نوح است باقی که پس حق سبحانه میگرداند ذریه نوح راه نموده **فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ** و راه نموده **فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ** و راه نموده **فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ** و راه نموده **فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ** و راه نموده **فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ** و راه نموده
و ابریم را که بر ابریم از اسباب طبعی بن اسحق **فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ** و یوسف بن یعقوب **فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ** و یوسف بن یعقوب **فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ** و یوسف بن یعقوب **فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ** و یوسف بن یعقوب
اولاد لایق بن یعقوب **فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ** و همچنانکه ابریم با جزا و ایدم بر رفت در جات **فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ** و یوسف بن یعقوب **فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ** و یوسف بن یعقوب **فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ** و یوسف بن یعقوب
و یوسف بن یعقوب **فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ** و یوسف بن یعقوب **فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ** و یوسف بن یعقوب **فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ** و یوسف بن یعقوب **فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ** و یوسف بن یعقوب **فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ** و یوسف بن یعقوب
دختر عمران از بنی امان که ملوک بنی اسرائیل بوده اند و کهنه اند **فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ** و یوسف بن یعقوب **فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ** و یوسف بن یعقوب **فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ** و یوسف بن یعقوب **فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ** و یوسف بن یعقوب
از طرف مادر صحیح است جعیسی **فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ** و یوسف بن یعقوب **فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ** و یوسف بن یعقوب **فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ** و یوسف بن یعقوب **فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ** و یوسف بن یعقوب **فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ** و یوسف بن یعقوب
رسول صلی الله علیه و آله و سلم باید داشت و بنو اینه درین باب مضائقه میگرداند **فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ** و یوسف بن یعقوب **فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ** و یوسف بن یعقوب **فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ** و یوسف بن یعقوب **فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ** و یوسف بن یعقوب
است **فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ** و یوسف بن یعقوب **فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ** و یوسف بن یعقوب **فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ** و یوسف بن یعقوب **فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ** و یوسف بن یعقوب **فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ** و یوسف بن یعقوب
و اسمعیل **فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ** و یوسف بن یعقوب **فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ** و یوسف بن یعقوب **فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ** و یوسف بن یعقوب **فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ** و یوسف بن یعقوب **فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ** و یوسف بن یعقوب
و لوط **فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ** و یوسف بن یعقوب **فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ** و یوسف بن یعقوب **فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ** و یوسف بن یعقوب **فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ** و یوسف بن یعقوب **فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ** و یوسف بن یعقوب
داوم بر بنوع **فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ** و یوسف بن یعقوب **فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ** و یوسف بن یعقوب **فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ** و یوسف بن یعقوب **فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ** و یوسف بن یعقوب **فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ** و یوسف بن یعقوب
ایشان **فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ** و یوسف بن یعقوب **فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ** و یوسف بن یعقوب **فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ** و یوسف بن یعقوب **فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ** و یوسف بن یعقوب **فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ** و یوسف بن یعقوب
داشتیم بر راه راست **فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ** و یوسف بن یعقوب **فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ** و یوسف بن یعقوب **فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ** و یوسف بن یعقوب **فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ** و یوسف بن یعقوب **فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ** و یوسف بن یعقوب
ش **فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ** و یوسف بن یعقوب **فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ** و یوسف بن یعقوب **فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ** و یوسف بن یعقوب **فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ** و یوسف بن یعقوب **فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ** و یوسف بن یعقوب

کیم مکر سوری دیگر را می بینست هرگاه که دیدم هر سوری قریب شد پس بخوان بر ایشان **اَلْکَافِرَاتُ کَاکِبَاتٌ اِذَا يُمَسَّنَّ سَوْءًا مِّنْهُنَّ يَوْمَئِذٍ**
برای تمام است و وقت **عَلَى الدِّخَانِ** بر کسی که بنویسم نماید بر احکام وی و **نَفِثَ لَدُنْهُ** برای بیان هر چیزی که درین بکار آید بر سبیل
تفصیل **وَهُدًى وَرَحْمَةً وَفُضِّلَ لَکُمُ الْیَسْرُ** شاید که بنویسند بر سبیل بقای پروردگار خود یا ملاقات جزای او و **یَوْمَئِذٍ اِذَا**
اُتُوا بِهَا و این قرآن کتاب است از کتاب که فرستادیم او را **بِکِتَابٍ مِّنْ قَبْلِ هَٰذَا** و این کتاب را بر هر که از شما که
لَحْلَکُمْ تَحْمِلُ شاید که بر شایسته است که بیاورد و فرستادیم این کتاب را که بر او نازل شد و این قرآن که از آنگاه که
الکتاب جزین است که فرستاده شد کتاب **عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ** برود و گویند **فَکَیْفَ** پیش از این می بود و ضاری **وَاِنْ کُنَّا** و بدین می گویند
عَنْ رَّاسِهِمْ از قریب ایشان مکتب خود را **لَقَدْ اَنزَلْنَاهُ فِی خَزَائِنٍ مِّنْ قَبْلِ هَٰذَا** که ایشان چه می خوانند و نیز که بگفتند ما نخواستیم
و برای آنکه نگوید **لَوْ اَنزَلْنَاهُ اَوْفَرَّ شَادَهُ** بود و **لَقَدْ اَنزَلْنَاهُ فِی خَزَائِنٍ مِّنْ قَبْلِ هَٰذَا** و ترسانان **لَقَدْ اَنزَلْنَاهُ** هر آینه و یوم
ماده یا نرفته **وَمِنْهُمْ** از ایشان **فَقَدْ جَاءَهُمْ** پس بدین می گویند که آمد بجهان **یَوْمَئِذٍ** حجتی روشن از پروردگار شامینی قرآن که گفت شما فرموده آید
و هدایت و راه نای که هر که متابعت او کند بقصد و مقصود رسد و **وَمِنْهُمْ** و بخشایشی می خوانند و از هر سه صفت قرآن است و بعضی بیت را
بعضی کوه که بر آید از آن حضرت و است علی علیه و آله و سلم که گواه است و هدایت و رحمت و نیز از اوست و هدایت و رحمت و
اهل ایمان از آن **اَظْلَمَ** پس کیت تمکات **مِنْ قَبْلِ هَٰذَا** از آن که جزا می دهد در دفع شرخ آیه های خدا را و **وَصَدَقَ** و او را از آن
سُبْحَی الدِّیْنِ روز باشد که جزا می دهد آنرا که **قَدْ اَنزَلْنَاهُ فِی خَزَائِنٍ مِّنْ قَبْلِ هَٰذَا** و بر کتب از آیات **مَّا سُوِّیَ الْعَذَابُ** بشده عذاب یا بعد از کتب در دنیا
باشد **مَّا کَانَ اَصْدَقَ لِقَوْلِیْ** کتب است که در آن است و از قرآن **هَلْ یَظُنُّوْنَ** آیا انتظار می برند که بعد از آن که قرآن
و بیخبر **اَلَا اَنَّا نُنَزِّلُ الْکِتَابَ بِاللَّیْلِ** مگر آنرا که بیاورد و نشان بقیض روح ایشان یا فرود آید که عذاب بدیشان **اَوْ اَنَّا یَوْمَئِذٍ** بیاورد
امر پروردگار و عذاب ایشان یا تمام آیات او را در این آیات علامات قیامت باشد و آن بسیار است و از جمله و تابع عظام خرد و حال
و دانه الارض باشد و نزول عینی خروج هدایت و بدین است و باجم و طلوع آفتاب از مغرب **اَوْ اَنَّا یَوْمَئِذٍ** یا که بیاورد **بِقَوْلِیْ** و
بعضی از آیات پروردگار که برای قیامت قیامت نصب کرده **یَوْمَ یَا قَوْمِ** روزی که بیاورد **بِقَوْلِیْ** بعضی از آیات پروردگار که
که بقول آن که نشان طلوع شمس است که جانب مغرب و شبی که آفتاب در مجسم از مغرب بر آید و باز باشد و در آن روز است که اهل ایمان
در دنیا باند که چون از دور فانی شوند انتظار می برند و صبح بر نیاید در کان افتد و دیگر بار در را بر کبر و چون تلم شود از صبح بدید
نباشد و است که کار عظیم از خلوتخانه غیب بر صبحگاه شهادت می آید بضرع و زاری و توبه و استغفار مشغول شوند تا صبح از جهت مغرب آید
و آفتاب از افق غریب بر آید و او را نوری بنهد و هر خلقت از آن شاد شود و چون از آن عظیم ظاهر گردد و غیب عین شود و ایمان انتظار می باشد
پس بسیار است که **لَا یَسْمَعُ** سوز کند **فَتَجْعَلُ فِی السَّمَاءِ اِیَّامًا** میانی فتنی که **لَنْ تَنَالَکَ** نرسد است که ایمان آورده باشد **مِنْ قَبْلِ** پیش
ازین و امروز ایمان آورده **اَوْ کُنْتَ** یا بنده که کس کرده باشد **فِی اَیَّامٍ** در ایمان خود نیکی عینی عمل بدید از آن که کیت که ابا را
بجز از عمل خیر نمی کند و آنکه ایمان را بر عمل مبتدی و انداختن صفت می کشان حکم را بدین روز و بعضی گویند مراد از آخر است یعنی چنانچه

ایمان کافر دین روز رسد نکند ایمان بجا خلاص می ایمان شافق نیز رسد نباشد و امام حسن عسکری رحمه الله فرموده که هر که پیش از طلوع آفتاب
از مغرب ایمان داشته باشد اما امرها را فراموش نکند باشد و جزا که در جنان آیه معاینه کند و آنکه چیزی که آن چیز پذیرفته نباشد و در
معالم انجیل فرموده که در آن روز ایمان کافر و توبه فاسق مقبول است و بعد از این توبه و جزا که در جنان آیه معاینه کند و آنکه چیزی که آن چیز پذیرفته نباشد و در
مغرب طلوع کند **قُلْ** بگوای **مَعْلُومٌ** انتظار است و بعد از این توبه و جزا که در جنان آیه معاینه کند و آنکه چیزی که آن چیز پذیرفته نباشد و در
اِنَّ الدِّیْنَ قُرْآنٌ بدین می گویند که آنرا که در آن روز **وَمِنْهُمْ** دین خود را که بعضی از ایشان ایمان آورده اند و بعضی کافر شدند و کافر شدند
کون روز چون پیوسته که عذاب و یک فرقه و ضاری که عذاب و در فرقه شدند **لَقَدْ اَنزَلْنَاهُ فِی خَزَائِنٍ مِّنْ قَبْلِ هَٰذَا** که ایشان
با ایشان نیست این حکم آیه سیف منور است و گفته اند مراد ازین قرآن اهل ایمان است و بعضی است که از ایشان پیروی
اَنَّا اَنزَلْنَاهُ چنین نیست که کار ایشان **اَلِیَّ** با خداست که خواهد ایشان را عقوبت کند و اگر خواهد بفرستد و دهد **وَمِنْهُمْ** دین خود را
ایشان را روز قیامت **مَّا کَانَ اَصْدَقَ لِقَوْلِیْ** و بدین می گویند **مَّا کَانَ اَصْدَقَ لِقَوْلِیْ** هر که بیاورد **بِقَوْلِیْ** پس مراد است **عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ** و به
مانند آن صفت ده نیکی امام مازنی گفته که مراد تعیین عدد نیست بلکه اظهار تفصل است و بعضی در بعضی گفته اند که هر که بیاورد
بجسته پس او را ده صفت قبل از آن تا آن صفت می تواند آن صفت ایجاد از عدم و آفرینش و از حق تعالی و تربیت و در ذات
و بعضی رسول از آن که و تبیین حنات و سیئات و توفیق و اخلاص و قبول حسنه و توبه و جزا که در جنان آیه معاینه کند و آنکه چیزی که آن چیز پذیرفته نباشد و در
بجای آید **وَمِنْ جُزْءِ الْقِسْمِ** و هر که بیاورد **بِقَوْلِیْ** پس جزا که در جنان آیه معاینه کند و آنکه چیزی که آن چیز پذیرفته نباشد و در
یَقُولُوْنَ و ایشان که اهل حسنه و سیئه اند و در دنیا عذاب شد بقصان قیامت زیاد عذاب **قُلْ** بگویند قدر که توبه در دین خود
انگند **اِنَّ اَصْحَابَ هَٰذَا** بدین می گویند که مراد ازین قرآن اهل ایمان است و بعضی است که از ایشان پیروی
مِلَّةَ اَبَرِهِمْ که آن ملت ابریه است **حَنِیْفًا** و حاکم که ابریه از هر دین باین مایل بود و **مَّا کَانَ** و بدین ابریه **عَنِ الشِّرْکِ** از
شرکان یعنی از عبودیت انسان از پروردگار **قُلْ** بگویند که توبه و جزا که در جنان آیه معاینه کند و آنکه چیزی که آن چیز پذیرفته نباشد و در
آنچه من برایم در زندگی و **وَمَّا** و آنچه بران میرود از ایمان و طاعت **لَقَدْ اَنزَلْنَاهُ فِی خَزَائِنٍ مِّنْ قَبْلِ هَٰذَا** که ایشان
نیت مراد از بعضی در عبادت خود گویند یا او شریک می گویند بت پرستان و قربانی بنام او می کنند بنام عز او و در ج وقت شب
و دیگر یا او را می گویند که **لَا یَسْمَعُ** سوز کند **فَتَجْعَلُ فِی السَّمَاءِ اِیَّامًا** میانی فتنی که **لَنْ تَنَالَکَ** نرسد است که ایمان آورده باشد **مِنْ قَبْلِ** پیش
خداست بحق سبحانه یعنی هر که و کیم و دارم هر برای خداست **لَقَدْ اَنزَلْنَاهُ فِی خَزَائِنٍ مِّنْ قَبْلِ هَٰذَا** که ایشان
برای آنکه اسلام می قدم باید بر اسلام است آورده اند که در وقت با آنکه در این ابریه با این آیه نازل شد که **لَا یَسْمَعُ** سوز کند
بدون خدا **اِنَّی** و **وَمَّا** و آنچه بران میرود از ایمان و طاعت **لَقَدْ اَنزَلْنَاهُ فِی خَزَائِنٍ مِّنْ قَبْلِ هَٰذَا** که ایشان
و غلو قوا باشند و بوی برای برپیت نوازند و **لَا یَسْمَعُ** سوز کند **فَتَجْعَلُ فِی السَّمَاءِ اِیَّامًا** میانی فتنی که **لَنْ تَنَالَکَ** نرسد است که ایمان آورده باشد **مِنْ قَبْلِ** پیش
سفر میکند و سنا و بدین متابعت می کنند و کاهان شاور کردن من حق سبحانه فرموده **وَلَا یَسْمَعُ** سوز کند **فَتَجْعَلُ فِی السَّمَاءِ اِیَّامًا** میانی فتنی که **لَنْ تَنَالَکَ** نرسد است که ایمان آورده باشد **مِنْ قَبْلِ** پیش

آنچه شما باینده قهر نوح عذاب قوی که تکلیف پیاپی برکنند فتنه بودند و نوح افتند چون نام پیام و وحی شنیدند متعجب گشتند نوح گفت
اگرچه شما را شکست می داید و عجب میدانید از جاعل از آنکه ساید شما را که پنهانی و وحی بر شما از پروردگار شما علی بن ابی طالب بر زبان برآید
و شما را از جنس شما یعنی آدمی هم زبان باشد **فَقَدْ كَذَبَ تَائِبٌ كَذِبًا** و تائیب که تائیب است از عاقبت که در وصیت **وَسَقَا** و تائیب هرگز شما را از عذاب
خداوند **وَلَكُمْ تَحْتِ** و تائیب که بر شما به بخشد بیب بریزد که از شرک **فَقَدْ كَذَبَ** پس بدو نوح و آشتند قهر نوح او را و نوح هم دعا کرد و هلاک
قهر و خدای که در نوح تاخت و با مومنان کشتی و آمد و قوتی طوفان فرستاد و هر کافرا را هلاک کرد و نوح ع با اهل سفینه
سالم ماندند عجب میفرمایند **وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَدْرِكَهُ لَوْلَا رَحْمَةُ رَبِّنَا** و نوح را از نوح شد و **وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آلِهِمْ وَنَحْلِهِمْ** و نوح را از نوح شد و
هفتاد تن بودند چهل مرد و چهل زن **وَأَنْقَرُوا** و غرق ساختیم بطوفان **وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آلِهِمْ وَنَحْلِهِمْ** و نوح را از نوح شد و
نوح را ع بر نوح **وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آلِهِمْ وَنَحْلِهِمْ** و نوح را از نوح شد و
آیات و سر و خدای **وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آلِهِمْ وَنَحْلِهِمْ** و نوح را از نوح شد و
را بود و از خواست چه ببرد دست و عذاب و خرم بنام بن نوح است و نزد اهل سیر نام خود عابر است و او بر شایع و او بخشد
بنام بن نوح است و برین قره از انبای قهر عذاب باشد و قبیل عادم تن آورد و بلند بالا بودند و از ایشان در تمام روی زمین در آن زمان
قبیل عظیم تر بود مردم بسیار بودند و مال وافر داشتند و در پیش بت میگذاشتند و خدای را در پیشان فرستاد و در پیشان
قبیل آمدن ایشان را بگویند **وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آلِهِمْ وَنَحْلِهِمْ** و نوح را از نوح شد و
عبریم بخدا و توبان استحقاق است **وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آلِهِمْ وَنَحْلِهِمْ** و نوح را از نوح شد و
آنکه کافر بودند **وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آلِهِمْ وَنَحْلِهِمْ** و نوح را از نوح شد و
که نیک بدستی که ما برای پیم شکری **وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آلِهِمْ وَنَحْلِهِمْ** و نوح را از نوح شد و
تراب **وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آلِهِمْ وَنَحْلِهِمْ** و نوح را از نوح شد و
و لکن رسول و لکن من فرستاده ام **وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آلِهِمْ وَنَحْلِهِمْ** و نوح را از نوح شد و
آفرید و از خود **وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آلِهِمْ وَنَحْلِهِمْ** و نوح را از نوح شد و
بشارت **وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آلِهِمْ وَنَحْلِهِمْ** و نوح را از نوح شد و
شمار دادند و بسبب فرمودند **وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آلِهِمْ وَنَحْلِهِمْ** و نوح را از نوح شد و
شمار **وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آلِهِمْ وَنَحْلِهِمْ** و نوح را از نوح شد و
و بفرمودند **وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آلِهِمْ وَنَحْلِهِمْ** و نوح را از نوح شد و
تدای ایشان شست که در روز از ترس صد که **وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آلِهِمْ وَنَحْلِهِمْ** و نوح را از نوح شد و
شاید **وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آلِهِمْ وَنَحْلِهِمْ** و نوح را از نوح شد و

و برشت و در گذاریم **وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آلِهِمْ وَنَحْلِهِمْ** و نوح را از نوح شد و
و تو ما را از عذاب می ترسانی **وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آلِهِمْ وَنَحْلِهِمْ** و نوح را از نوح شد و
تاک **وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آلِهِمْ وَنَحْلِهِمْ** و نوح را از نوح شد و
ایجاد می کند **وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آلِهِمْ وَنَحْلِهِمْ** و نوح را از نوح شد و
از ایشان می بارد و برنج و اراضی و خاکی و بطنه آنکه نگاه بان در سفر ایشان اند و همین و از تو ساله و از لسان خدا اسرا بودند و دستا
جه احصا و اگر حاجات بودند قهرت برینها برده پس هر دم فرود که شما جدال و کینه درین چیزها که از روی جهالت **وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آلِهِمْ وَنَحْلِهِمْ** و نوح را از نوح شد و
شما نام نهاده اید ایشان را **وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آلِهِمْ وَنَحْلِهِمْ** و نوح را از نوح شد و
و برهانی و چون حوطا هر شد و شمار عذاب و مکان **وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آلِهِمْ وَنَحْلِهِمْ** و نوح را از نوح شد و
بدستی که من نیز با شما **وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آلِهِمْ وَنَحْلِهِمْ** و نوح را از نوح شد و
زمان هرگاه بلیه نازل شدی قهر عیسی نمودندی که حالا خانه که است و آنجا بسته از یک سرخ رنگ بوده که سب و شرک و جمع بدو بخا
کردندی و بعد از دفع حاجات و طلب دفع آفات مطالب ناز شدیدی و از نماز و غلای یا فتدی پس قهر عذاب و تیران سفر و نوحه قبل بر غیر
و بر زمین سعدا هفتاد تن از ایمان قبیل یک رفتند و بر عیسی بن یکر اولاد علی بن کاو و در آن وقت حاکم بود و نوح و کافر و بعد از
اقامت و طایف مینا فتنه ازان طلبید خواست که بجهت دعا و طلب باران موضع معین روند و نوح که از نوحی عذاب بود و در بود
ایمان داشت و فرود که بدعا شما باران خواهد که اطاعت خودم نمایند و از در توبه و استغفار در آیند تا حق سبحانه از حساب عذاب ایشان
رحمت بر شما بارانند پس از عیسی و در خواستند تا او را اندر که نکاشت که موضع دعا و در و قبل با قهر خود بدعا نرفته گفت خدایا این قوم
عادر از باران آنچه میخواهی فی الحال سه ابر بر آید و یک سرخ و یک سیاه و وضادی نداد که ای قیل ازین سه ابر آنچه میخواهی برای خود
قهر خود اختیار کن قیل ابر سیاه را اختیار کرد که باران او پشت می باشد و از نوحه پرور آمد با قهر روی بلاد خود نهاد چون برادی غیث
که آن سایلان ایشان بود رسیدند و بشان ابر مردم قبیل رسانیدند عادیان خوش دل و شاد گشته بفرج ابر از نوحه از نوحه پرور آمدند
عذاب آبی بریشان نازل شد و در آن ابر مرغ ماصف بود که از باد صحر گیند و در غف غف روز تمام عادیان را هلاک کرد و
با قهر خود سیل است ماندند و قیاس این قصه در اشای آیات نکرده خواهد شد و حق سبحانه از نجات مومنان و هلاک کافران خبر مید
فتنه پس نجات ایوم ما هوذا **وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آلِهِمْ وَنَحْلِهِمْ** و نوح را از نوح شد و
بخشایشی بود از ما بریشان **وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آلِهِمْ وَنَحْلِهِمْ** و نوح را از نوح شد و
ایشان را ستا مصل ساختیم و از نوح و نیا در انداختیم **وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آلِهِمْ وَنَحْلِهِمْ** و نوح را از نوح شد و
و ای عباد **وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آلِهِمْ وَنَحْلِهِمْ** و نوح را از نوح شد و
ایشان زمین بود که از نوح و شام و از نوحه مردم بی بریتند و نوحه مردم بریشان نرسد **وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آلِهِمْ وَنَحْلِهِمْ** و نوح را از نوح شد و

بعضی کردند شدند و از حرات آفتاب شادانی شده تشنگی بریشان غلبه کرد از موسوم طلب آب نمودند و وحی کرد خدای موسی علیه السلام
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا بعضی خود آن سنگ را که چون بر پشته درمی آمدی با تو بخت در آمد و گفت برادر که ترا بکار آید و
 تو برداشتی و حالا در تو بر و داری پس موسی عصا بر آن سنگ زد و **فَلَمَّا نَسُوا مَا فِي الْأَرْضِ خَلَوْا إِلَيْنَا** پس سگافه شد و گشاده شد **ثُمَّ أَنتَقَضْنَا عَنْهَا الْوَادِ**
 چشمه بیدار آب طاعتی که در افتاد **فَلَمَّا نَسُوا مَا فِي الْأَرْضِ خَلَوْا إِلَيْنَا** همه آیدان از هر سبطی **فَلَمَّا نَسُوا مَا فِي الْأَرْضِ خَلَوْا إِلَيْنَا** آب خوشش خود را و آب خوشش غیر خود را
 نکردند و **فَلَمَّا نَسُوا مَا فِي الْأَرْضِ خَلَوْا إِلَيْنَا** و سایه باین ساختیم **عَلَيْهِمُ الظَّالِمُ** بریشان ابر را از حرات آفتاب شادانی شد و **فَلَمَّا نَسُوا مَا فِي الْأَرْضِ خَلَوْا إِلَيْنَا** و روزی ستادیم **عَلَيْهِمُ**
الْمُنَى بریشان مانند ترنجبین چیزی شیرین **وَالسَّيِّئَاتِ** و من و من استدسافی و گفتم **فَلَمَّا نَسُوا مَا فِي الْأَرْضِ خَلَوْا إِلَيْنَا** از پاکیزه ها انجیزی که به
 بعضی غایت **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا** و زیاده ایم شمار از و خیر میندیشان خلاص کرده ازین وسیله و خیر نهادند و فاسد گشت و ما
فَلَمَّا نَسُوا مَا فِي الْأَرْضِ خَلَوْا إِلَيْنَا و ستم نکردند بر ما و آن دین که در **وَكُلُّكُمْ لَنَا أَوْلَىٰ وَلَكِن كَانُوا أَكْثَرًا بِالْغَدْرِ** برضای خود **فَلَمَّا نَسُوا مَا فِي الْأَرْضِ خَلَوْا إِلَيْنَا** ستم میکردند
وَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ أَمْرَهُم بِغَيْرِ عِلْمٍ و یاد کن چون گفته شود منی اسرائیل را بعد از نجاره جاران و طغیان بریشان که **أَسْكَنُوا مَا كُنْتُمْ بِهِ كَاذِبِينَ** درین دین یعنی اوجا
 یا ایلیا و کولوا و غیره **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا** از میرها و جویان **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا** از جاکه **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا** و بگوید درخواست ما خط است یعنی
 وضع کن گناهان ما **وَأَدْخَلُوا آلَ لُوطٍ أَرْضَهُمْ** و در آیند بهر جای از دینهای این **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا** در حال که ستم کنندگان باشند یا مضی شدگان از
 تواضع **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا** تا بیا بریم شما **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا** گناهان شما **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا** زود بود که افرون کرد این خیرای نیکو کار را یعنی زیاده هم
 ایشان را قرب و در حیات **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا** و تغییر آید اندک ستم کردند بخود **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا** از بنی اسرائیل **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا** بخت ما منور و را غیر
الَّذِينَ غیر که **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا** کند شود بود برایشان یعنی بدل خطه گفتند خطه **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا** و شیع این از روی است **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا** پس فرستادیم
مَائِدَةً متعجب شدگان **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا** از آسمان که صاعقه بود یا طاعون **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا** بسبب آنکه بودند که ستم کردند یعنی
 لغوی را در غیر موضع او وضع نمودند **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا** و بر سرای محمد بود **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا** از خبر و در واقع آن **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا** دینی که بود **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا**
الْبَحْرُ نزدیک یا و آن دین اید بوده است میان مدین و طبر بر ساحل بحر طبریه و گفته اند نام آن قریه مقتا بوده در میان مدین و عینونا
 و بر هر قریه اهل آن دین متعجب بر شریعت نبویه بودند و از جلا فراموش بریشان ستم بوده که در آن روز صید ماهی نمیکند و با اعمال دینی
 شغول نشود ایشان خلاص از مرگهای کرده بر زبان حضرت داود علیه السلام طعن کردند و ستم کردند و حق بجانب اظهار افاضال و تسمیه
 بحد با حضرت رسالت علی علیه السلام خطاب می فرماید که اهل کتاب را بر سر اخبار اهل آن دین **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا** چون در گذشته اند از
 حد ما مل و تجاوز کردند از قیاسی که ما بر به بودند **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا** در روزی که آن ترک صید سمک بود ایشان خلاف کردند **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا**
 چون آمدند بریشان **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا** ماهیان ایشان **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا** روزی که ایشان یعنی روزی که در آن منی بود شکار ماهی ماهیان و
 آمدند **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا** ظاهر شد بر روی آب و در هارج **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا** و روزی که بیت عمل نمیکند یعنی تعظیم آن روزها ما متعجب بود
 چون یکشنبه و بوفای **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا** نمی آمدند بریشان ماهیان را این ابتلای بود عزت برایشان از آن چون روزی که در آن ماهی میبار
 ظاهر شد و بر روی آب باری که در آن و چون شنبه بگذشتی بر تنق و باشند دیگر کسی می دیدی **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا** از غم غمناک بیان بائم ایشان

ک

یعنی معاکله از میانگان گفتم **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا** بآنچه هستند که از سر جمل **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا** بیرون می روند از یارب و زبان چون اهل الجور و زشتی
 ماهی بسیار می بیند و صید کردن مشکل بود و صبر کردن دشوار تر و دشوار گشتند و با انواع جمل و تپا بر تپس جسته در طلب جان انکار بودند آخر اهل
 رای ایشان بر آن قرار گرفت که حوضها ساختند و از دریاها جویها برینند و روزی که در آن ماهیان بود ایشان از آن حوضها را انداختند
 و دایم در پیش راه نصیب کردند ماهیان آنجا می آمدند و روزی که گشتند و چند وقت این عمل کردند تا در آن ماهیان ظاهر نشد و در پیش از
 ستم عظیم ستم در گذشته و اهل آن دین ستم کردند و قوی با شر این فضل بودند و کوهی ایشان را می می نمودند و جوی می کردند و می ماهی
 گشتند و ایشان فرقه نایم را نیز داشت یکدیگر در جاذبه حق میانه میزدند **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا** و بر اهل کتاب خبر از آنکه **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا**
 کرده از اهل آنکه که متوقف بودند در فضل و نبی و کرده **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا** چرا پند و دید **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا** که می راک می شبیه **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا** خدای هلاک کرد
 کنند ایشان را دینی با فانی و ترک عظیم ستم **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا** یا عذاب کنند ایشان **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا** عذاب سخت در آخره که آتش و دوزخ است
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا که گفتند فرقه نایم **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا** این و غط ما عذر خواستن است از ما و حقیقت عذر و نصیب خواند یعنی پند و اندرز برای بعضی از ما
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا بعضی بر روی کار شما یعنی معروف و نبی و شر بر ما و اجابت ما ایشان را پند و دید **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا** و ما عذر خواستن است از ما
 و با ما شد نیز که ایشان بر ستم از عذاب و ترک معصیت کنند **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا** پس آن حکام که یکدیگر شدند فرقه ستم کنندگان **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا** و آنکه
 می شدند بدان یعنی موعظه قبول نکردند **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا** ما ایندم **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا** آنرا که می کردند **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا** از دین و با نوائی **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا** و بفرستیم
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا آنرا که ستم کردند بصید ماهی **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا** عذاب سخت **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا** بآنچه بودند که از روی عناد **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا** خارج می شدند
 از راه و نهان بر روی و در فرقه متوقف اختلاف که کجاست یافتند اهل آن شدند و توقف در امور ایشان و ولایت بر اذن عذاب آن قوم خبر
 میدهند **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا** پس آن حکام که کردن کشیدند **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا** از آن چیز که می کرده شده بودند از آن یعنی صید ماهی **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا** گفتم ما **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا**
 ایشان را که **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا** که دیدند فرقه **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا** بودند **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا** و در میان **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا** و نایم ایشان از جهت آنکه از نایم ایشان
 نایم شدند ترک ستم نمودند میان نهانی خبر و ایشان دیواری کشیدند و در بر می خود نشانده راه آمدند به این ایشان و در پیش
 روزی از جلا خود بیرون آمدند و کسی از جلا فاسقان بیرون نیامد بود در شخص افشا و در هر ایاقتند بودند هر بود که در کسان خود
 کسان می گشت و روی در جانی ایشان می آمدند روزی که بودند و روزی که بودند **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا** و یاد کن ای محمد چون اکام **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا**
 آفرید کار تو ای سوگند **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا** که بر این **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا** تا بر روز **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا** که یکی از ایشان را **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا** عذاب سخت
 چون قتل و جلا و ضربه گشت اندک بخت نصیر با علی قتل اسرا ایشان اقدام کرد و بعد از آن ملک و در ایشان را می می نمودند و باج می گرفتند تا آن
 که حضرت رسالت علی علیه السلام بیعت شد و حکم و نه بقتل ایشان بآنکه اسلام آرند یا حربه قبول کنند و این حکم با قیامت باقیست
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا بدینستی که بر روی کار تو **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا** روز عقیبت **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا** و بر پستی که او **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا** از کار است هر گاه که در طلب مغفرت
 نماید **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا** که بعد از نوبه بکناه نیکه **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا** و را که دریم **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا** و درین **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا** جماعتها جمع و لا می نیست کرد
 بودی باشد **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا** بعضی از ایشان شاید که بدین موسی ستمین شده تغییر بحال ایشان راه یافت یا مراد آنها اندک به

موت فقای ایشان یعنی
چرا نظر نکند در آنکه شاید
اهل ایشان نزدیک راه

ایان رہا

五

بی

نص و الا در او بر اول اسم هر کس
فایده است که در میان سخن
و این سخن را که از خود گوید
غلامی خوانند

بند امام شافعی و امام احمد مجتهد است و مذهب باقی امام نه و نزد امام اعظم مجتهد تلاق و شونیه و در نماز و غیر
نماز واجبست و در حال و اگر فوت شود قضا لازم و مذهب ائمه دیگر نیست و بعد از قضا لازم نیست و حضرت شیخ قدس سره در
تفصیلات این را مجتهد بلا کلمه و فرموده که ساجد باید که درین سجده از خضای علی بن ابی طالب حاصل کرد و حقیقت این سجده را
در یافته باشد یا بجا نماند اقرب ما یکنون العبد من ربّه و هو ساجد بر منصفه ظهور جمیع مکارم و در نماز غایتی عن فساد کبره التمجید
از منظر شود روی نماید سجده طاعتی خاص بل افریبت برینند مفارق اهل اخلاص **شعر** زینت تو بس کبرندک
تاج تو در سجده سرافکنندک - شهر تو باو که بیالادیت - سجده طاعت بر دش هر چندیست - تو کنی از سجده او سر کنی
به که ازین شیوه قدم در کنی - حضرت شیخ الاسلام قدس سره فرموده که سر می که درو سجده نیست بجهت است و کنی که درو سجده نیست
کفر است و نعم مافال **شعر** شرف نفس مجتهد است و کرامت بسجده - هر که این هر دو ندارد عدش بر وجود ۵
سوره الانفال این سوره در روز غزوه بدر میفرماید **بسم الله الرحمن الرحیم یسئلونک**
فی پرسند برای محمد و رسول **الانفال** از حکم غنیمت های که برین است حلال است یا نه در وسط آورده که اهل بدعت و غیایم اخلاف
کردند جواز آنرا بدانند که ما حارب کرده ایم غنیمت آنان است و بران گفتند ما نیز در کار و عیون شما بودیم ما را نیز نصیب یافتند
قرنی از مهاجران و انصار و اجداد آن غنیمت داشتند بالاخره از جناب نبوت ما کما استفسار نمودند جواب آنکه **قل الانفال** بگو
که حکم غنیمت **بسم الله** میخیزد است **و انزل** و فرستاده او را که با ما وقت کذب هر که خواهد **و انزل** پس رسید از خدای و
مخالفت و مناعت نماید **و انزل** و اصلاح آید **ذات بینکم** آنجه میان شماست بمواسات با یکدیگر عبادت بن الهامست فرموده
که این آیه در باب ما اهل بدعت و زهد آمد که در غنیمت اخلاف میگردیم و اخلاق ما از زهد اعتدال منحرف شده بود حق سبحانه و تعالی
خود تقویض فرمود و ایمان سلمانان قیمت راست فرمود و ما خلفه های خود را اصلاح آوردیم **و انزل** و زمان بدید خدا و **و انزل**
و فرستاده او را در آنجه فرماید در باب غنایم **انکم موئین** اگر هستید شما مؤمنان جا ایمان مقتضی طاعت و تقوی است **انما الغنم**
بجزین نیست که مؤمنان کامل **الذین** آنانند که از ذکر الله چون یاد کرده شود خدای نزدیک ایشان **و جعلت** بر سرده های ایشان
از هیبت جلال و تصور عظمت کمال او را از تقصیر اعمال خود در جنب انعام و افضال او **و انزل** و چون خوانده شود **علیهم** بر ایشان
ایات آیه های او یعنی قرآن **و انزل** زیاد کرد آنان آیات ایمان ایشان را بیافیه هرگاه که آیه نازل شود بر ایشان خوانند ایمان
ایشان بدان آیه انعام بپذیرد ایمان ایشان بآیه های منزه یا تصدیق و تین ایشان بیغلبه در حقایق سلیمی که راست است که برکت
تلاوه تفریق در باطن ایشان ظاهر کرده و زیاده طاعت بر ظاهر ایشان هویدا شود و در بحر احتیاق رزوه که ایمان حقیقی نوبت
که بقیه سوره در روز نازل در وی نماید پس چون قرآن با در باب قلب خوانند روزنه دل ایشان برکت آن قرائت گشاده تر گردد
و ضرایب بیشتر در وی فدیست در نور حال شرف گردد **و انزل** و بر پروردگار خود **و انزل** تو کل کنند برین و اهل
دینی به هر کس تحت منزلت غل نورانیت حق مصلح و مقصود شد و او را بر روی ماسواغی مانند که غیر حق بدید شود او در نماز

هر که او در بحر شرف شود - تاریخ از گشتی و از زورق بود - غزوه دریا بخورید بایند - غیر ریاضت و روی نماید **بسم الله**
و این مؤمنان کامل ایمان آنانند که از روی اخلاص **تقوی** پای میدارند نماز را بشراط و آداب **و انزل** و نماز در روزی
داده ایم ایشان را **تقوی** نفقه و کند **اولک** آن گروه که اهل قلب از وجل و توکل و یقین با اعمال جوارح که مصلحت و زکوت جمع
کردند **هم المؤمنون** ایشانند مؤمنان **حقا** بایمان درست و راستان عباس و صحابه غزوه که هر که منافق نباشد غیر مؤمن
حقا **هم** مؤمنان است **و انزل** و **حقا** مرتهای **حقا** **حقا** نزدیک آفریدگار ایشان که کرامت و منزلت یاد رجعات نیست و **حقا**
و آمرزش رتبهات ایشان از **حقا** و روزی که صافی باشد از کذا کتاب و خالی از خوف حساب امام قیومی فرموده که
رزق یکم آنست که مرفوق را از شهید رزق باز دارد **شعر** تو روزی ده بر روی و ایمان - از بسبب کذا سببین
از بسبب می رسد خیر بشر - نیست اسباب و وسایط این - اصل پندیدن چون اکل شود - فرع پندیدن چون اکل شود
آورده اند که کاروان قریش با شاع بسیار از شام بازگشته بودند و اوسیان با بعضی از حنا دید عرب سرورای آن قافلای فرود
جبرئیل میامد و حضرت پیغامبر را صبح خبر داد و آن حضرت صبح حال با مؤمنان بازگفت و ایشان از بیاری مال را اندک و مال
مایک شدند با یک سر راه بر کاروان گیرند پس برین قصد از مدینه بیرون آمدند و سوره بدر شدند و حضرت رسالت هم در وادی نزلان
بود که جبرئیل آمد و از آمدن لشکر کفار خبر داد و در راه که آورده که آن حضرت صحابه را فرمود که خبر نیست البیعت اجتمع الیکم الفیض شما
ملاقات کاروان از دست تو میگذرید یا مقاتله کافران با بعضی گفتند ما حارب را آماده نیستیم اگر کاروان بدست افتد ما سبقت
حضرت ازین سخن متخیر شد و کبار مهاجر و انصار حارب اختیار کردند و آن حضرت فرمود که کجا میباشید که قوه نظرسیم و فشان داد
که ابو جبرئیل را در دلمان موضع کنند و ایستاده بن خلف را در دلمان جای و باقی صنادید برین قیاس و از آنجه آن حضرت فرموده یک
قدم تخلف نکرد پس حق سبحانه و تعالی پیغمبر خود را می فرماید که ترا خدای موضع بدید که صراع کفایت خواهد بود **و انزل** و **و انزل**
بیرون آورد و پروردگار تو **بینک** از خانه تو که مدینه است **بالحق** بر راستی صواب **ان** و بفرستی که گروهی **من المؤمنین** از
کوی و کان **کفار** هر آینه کار دهند رفتن بدید و آن کراحت طبع بود از زهدت سفری بری که کراحت بر بطریق مخالف **و انزل**
جدال و گفتد باقی **فی الحق** در اختیار حق که جهاد است **بما بینکم** بعد از آن که روشن شده بدیشان که جهاد واجب است باو است
انما اعلام تو که بر دشمن ظاهر خواهند یافت و با وجود آن میروند **کانیا** **قوت** کویار اندیشوند **لا اله الا الله** بوی که **و انزل**
و کویا که ایشان و یکند با سبب و علامات حکم و آن صورت بخت قوت عود و مدد و کوی زاد و استعداد ایشان بوده چه تمام شد
سید و پیغمبر فرمودند و هفتاد شتر و دواش و شش زر و هشت شمشیر **و انزل** و یاد کنید از آنکه و دواش از خدای
احد **الطائفین** یکی از گروه کویا کاروان یا لشکر کافران **کانیا** **قوت** آن شارات **و انزل** و شاد و دست میدارند **ان**
الذکر آنکه غیر خداوند شوکت و صلاح یعنی کاروان **لکم** **لکم** باشد شمار که شنیدید که کاروان چهل سوار پیش نیست و این
لشکر نهصد و پنجاه مردند پس شما آنان را را میفرماید **و انزل** و میفرماید خدای **حق** که ثابت کرد اندک را

دو مؤمنان خرافه منعم خدای
باجت احکام از قرآن که فرستاد
و خود بکاروان از راه دوری
بکوه و از جمل ایستاد و
از کوه کاروان بیرون کردند

یا ای که در باب محابه ذات الشوکه فرستاده یا بعد از هجای فتح و ظفر که بجا میبرد خود را داده یا بیکمات اولی که در قتل و اسیر شدن بر لوح محفوظ
 نوشته **وَقَطَعُ** و بر دو بر کن **وَالْكَافِرِينَ** بنیاد کافران و مستاصل سازد معاندان را **لِيَحْمِلَ** تا ظاهر کند بر اسلام را بقبول ایشان
 یا نفرت دهد بغير خود را **وَيَسْطُلُ الْبَاطِلُ** و زایل گردد که بظهور یا ضعیف گرداند امر شرکان را **وَأَوْرَثَهُ الْخَيْرَاتِ** و آنچه نخواهند و گاه با
 آفران **أَوْ قَسَمَ لِيَوْمَ** و یاد کنید آنرا که فریاد میخواستند **وَلَكُمْ** از پروردگار خود و می کنند غنائم یا غنایات المستغنیين و بر اینها
 علی عدوک و گفته اند حضرت پیغمبر دعا کرد که خدایا اگر این گروه مؤمنان را هلاک کنی دیگر کسی نباشد که ترا پرستند **فَأَسْجَدَ** پس اجابت
 کرد خدای **لَكُمْ** من شارا **إِنِّي مَعَكُمْ** بآنکه مدد کند ام شارا **إِنِّي مَعَكُمْ** بپرواوتن از فرشتگان **مُرْسِلِينَ** از پی یکدیگر و آید تکان برآید
 ازین الفا آنها اند که معتقدند که ملائکه بودند یا جوع و یحیی ایشان و در تفسیر تعلیمی از مجاهد رحمه الله نقل میکند که بحین خوار شدن
 در روز بدر قتل کردند و آن لشکر و گفته که در سوره آل عمران مذکور شده جهنم شری بوده و میا می میگویی و الفی بود بعد از الفی تا پنج
 هزار شدند **وَمَا جَدَّ اللَّهُ** و نکرد آید خدای این امداد را **إِلَّا تَسْمِي** که برای هر کافری هزار نفر است **فَطَمِنَ** پس و تا آنکه برادران **قُلُوبِهِمْ**
 دلهای شما و ترس قتل و ذلت از شما دور شود **وَمَا الضُّرُّ** و نیست ضرر و ظفر یا فین **إِلَّا مِنْ عِندِ اللَّهِ** تراز و بیک خدای نه از ملائکه
 و غیر ایشان **إِنَّا أَقْبَرُ** بدین معنی که خدای غالب است و دوستان خود را نفره دهد **حِكْمٌ** راست کار است دشمنان را مقهور سازد اند
فَتَسْلَمُ السَّامُ و یاد کنید آنرا نیز که کشید و بر شما خواب سبک را میبارد و آن عهد است که روزش اتفاقا و فریق خوار شده بود و
 دغدغه عظیم دست و پا داشت که منزل ایشان در مریکستان بود که روزه و اقامت در خاک میرفت و آب نیز نداشتند حق سبحانه خواب بر شا
 کاست **أَسَدٌ** برای عیون **حُصْنٌ** حاصل از نزدیک و دور آن خواب اگر محاسب محتمل شدند علی الصبح شیطان آغازند سوسه که که شمار آغاز
 و باید گذارد و بعضی محدثین و بعضی حساب نداری و پای تراز آن محاکم فریور و دو کافران در زمین شمع آند و بر آب تاد و شامی که کشید یا
 دوستان خدایم و پیغمبر و میان ما ستاین حکونه باشد حق سبحانه در آن محل باران فرستاد و جناحه فرمود و **وَيَنْزِلُ** و فرستاد **عَلَيْكُمْ**
 بر شما **السَّمَاءُ** از ابر یا از طرف آسمان **مَاءٌ** آب **يَا كَأَنَّ** که آند شما را **بِهَاطَاتِ** آن آب از غلظت و جنابت **وَيَنْجِيكُمْ** و برادران شما را **رَحْمَةُ السَّيِّئَاتِ**
 و سوسه شیطان را که وقت حضرت و جنابت با هم جمع نشود **وَلَمْ يَطْمِ** و تابه بند **عَلَى قُلُوبِكُمْ** بر دلهای شما اسید داری بظرف حضرت باری
وَيُصِيبُكُمْ و برای آنکه ثابت گرداند **بِهَاطَاتِ** بدان باران **الْأَقْدَامُ** قدمهای شما را یعنی چون باران بر زمین ریختن آینه باران را از استحکام داد
 پس قدمگاه مؤمنان استحکم شد و در زمین شمع که بنزل آمد بود لای عظیم برآید و گفته اند مراد ثواب قدم است و در معنی **إِنْ يَجْعَلِ** یاد
 کن ای محمد و چون وی کرد **وَلَمْ يَطْمِ** بر دو کافران **إِلَّا تَسْمِي** که برای هر کافری هزار نفر است **فَطَمِنَ** پس و تا آنکه برادران **قُلُوبِهِمْ**
 من باشم در امداد و اعانت یا نامر و نگاه دار شام از شر دشمن **يَسْتَوْفُوا إِلَيْهِمْ** پس استوار سازند پیغمبر دل دهید مؤمنان را بیک شعله
 ایشان یا محابه با کافران و آسمان آت که در ایشان بود و در بارگاه آورده که فرشتگان بر صور آسمان در پیش صفای که مؤمنان می رفتند
 و می گفتند ایشان باد که شما غالب شوید و خدایا بر شماست و مردانه باشید که دشمنان شما اندک اند و نفرت شما را است پس برای هر
 شما باشد و عید که من **وَسَائِقِي** و در بلند که دشمنان شما اندک در آید **وَقُلُوبُ الَّذِينَ كَفَرُوا** و دلهای آنان که حق را پرستیدند **وَالْعَبِيدُ**

[illegible]

سجده در کلام قدیم خود ثبت فعل از وی دوح کرد هر چند نشانه فعلی بود حیث قال و ما نسیا ذر میا آن شست خاک بر روی زمین تو
نشد اخذی خدای انداخت و هم از آن جنس فعل از داورم حاصل اند بود فرمود قتل او و جالی ای او و جالی را تو کشتی تا فرقی با
میان تیر مطلق و دیگر بفرمان فرق بسیار است میان آنکه فعل بند را بر وی اضافت کند و بنده محل افات و حوادث و میان آنکه فعل بند را
مخبر اضافه نماید و وی سجانده قدم و نیز از افات و حوادث **شعر** یا ریت از ریت گفت حق کار حق بر کارها دارد سبق
که بر این تیر آن زیادت **ماکان و تیر اندازش خداست** تا خنده غلوب کس این بر نیافت که تو خواهی آن طرف باید شتافت
و از شوی و روی چنان مفهوم میشود که حقیقت و یا ریت از ریت در مقام قرب فرض بوده و این سخنان در جواب القیسی بیست لایق
میشود یافته **و لیل المؤمنین** و کرد خدای آنچه که تادین را ظاهر کرد اند و اعطای و هدیه و نماند از نزدیک خود **بلا حصار** عطا یکر که
نصرت و غنیمت در حق این سلی از ایام جعفر صادق علیه السلام نقل یکنه که بلا حصار است که مبتلا ایشان از انفس و ایشان فانی گردید
و بعد از فنا بهریت سخن آن باقی ماند امام قشیری که بلا حصار است که مبتلا شده که مبتلا را در عین بلا **شعر** چه فاقه که این
نواز گشت زین خورشید و جاش خرم که زهرت دهد بهتر شک و روز ختم زنده بهتر هم **ان الله یجمع** بدستی که خدای
شنو استا سنان و دعای شاش **علم** داناست بنیات شالاجم دعا را اجابت نموده **فرکم** اینست کار که دید و آن الله و آن
یزهت که خدای **عز و جود** مستکنده و باطل سازنده است **کذا لک فی** مکر و حیل که از آن آورده اند که کافران در وقت خروج از آنکه با
ستارم مقلوب شد که خدای روی بقم محروم نصرت ده ازین در شکم از آنکه راه یافته ترست و دین و فاضله و بود و دست برود
و در جنگ نیز او جل جلاله دعا کرد اللهم انصر احبنا لشین الیک پس حق سبحانه خطاب میکند با اهل مکه بر سبیل حکم و میفرماید **انصرنا**
اگر طلب فتح نصرت کرد **و بعد بآیام الفی** پس آمد ضاحی بیفیع آن دن که بن دوست و **ان شتوا** و اگر باز ایستدای کافران باقی
مانده و جنگ بهر از کفر و معادات رسول **فصیر** دیر آن نصرت **فکم** مرثا از قتل این جهان و عقوبت آن عالم **و ان یعید** و اگر باز کرد
بجانبه سلاطین **فقد** باز کردیم بنده ایشان **فمن یوفی** و دفع نکند **فکم** از شافیت جماعت شامش **فمن یوفی** و اگر چه
بسیار باشند آن جماعت **و ان الله** و بدستی که خدای **المؤمنین** با تو منافقت نصرت و معونت **یا ایها الذین آمنوا** ای انکشا
که ایمان آورده اید **ایطعوا الله** همان بید خدا را و رسول و فرستاده او را **ولا تألوا** و بر مکرید اعراس کنید **عنه** از امر بطاعت یا از
جهاد یا از فرمان خدای یا روی کرد این از رسول چه قوا و امراد از آیه امر است بطاعت پیغمبر و نه از مخالف او که طاعت حق تنبیه است بر
آنکه طاعت حق تم در طاعت رسول است پس از امر رسول که چون بتاید **و انهم یجمعون** و حال آنست که شای شوی در کن میگویم که او
پس با بر نیست و یا شوی در معاند قرار **ولا تألوا** و باشد **کالدین** مانده آنکه **والا** کند **یمینا** شنیدم مثل اهل کتاب یا کفر یا
شوافر **و هم** و حال آنکه ایشان **لا یجمعون** نشنود شنید که بدان نفع کیند پس کربا می شنود **شعر** کچه بشنوم هر چه گفت سعیدی
چه شد کی شوی چون سخن می شنوی **ان الله یجمع** بدستی که بدترین جنبندگان بر روی زمین **عند الله** نزد خدای بیفیع و رحم او اللهم
که انداز شوی حق **ایکم** انک انداز کن حق **الذین لا یحیدون** آنکه در نمی آیند حق را و بدترین از بهایم چه آند که از نزد کسب فیض است

دری بر

بر سایر حیوانات است روی بر تافته اند و بجا است تا بعت طبع و نفس شتافته در میان آورده که مراد ازین قهر نفی از ناری عبد الله
که از ایشان خبر و کس ایمان نیاورند و عصب بن عبد ربان جمله **و لی علم الله** و اگر دایق خدای **یمین** در ایشان نیکی که انتقام
بآیات قرآنی **لا یجمعون** هر آینه بشنودند و صدق گفتی **و لا یجمعون** هر آینه بر گشتندی از ایمان **و هم یجمعون** و ایشان اعراس کنند
از قول حق **و لی علم الله** که گمان که گشتندی محمد برای بازنده کردن حق بن کلاب را که مرید یار که برده تا بر صدق تو که او دهد و بتو ایمان آورد
حق سبحانه میفرماید که اگر خدای ایشان را بشنودند کلام حق که هم ایمان می آید **یا ایها الذین آمنوا** ای مؤمنان **استجبوا** الله اجابت کنید خدای
و لی علم الله و فرستاده او را **ادعواکم** چون بخواند شما را رسول **لا یحیدون** بآن چیزی که شمارانند که اندیغی علم در نیت که حق و
از دست با غافل میوه و اعمال فاضله که مرث حق اندیغی است و در غیم یقیم یا جهاد که سبب بقای شماست که اگر از کین دشمن خبر کرده
شمار اهل کین یا شهادت که حق است نزدیک حق سبحانه یا قرآن که محی قلب بر منافقت **و اعلموا** و بدانند آن الله از آنکه خدای **یوحی** جدا کند
بین المؤمنین و قلیه میان مرد و دل او صاحبان او از زنده که تمیل است من غایت قرب حق را بنده و نیت را که وی سبحانه مطلع است بر کنایات طهار
و گفته اند تصویر ملک حق است مرد بند را در دفع غیام و نقض غم یا حاشات بر باد دست بتصفیه دل و خلوص آن پیش از آنکه جدا کند
حق سبحانه میان مرد و دل او و بنوع و نصرت عمل فرست کرده و گفته اند جدای نکند میان بنده و مراد او یا آنکه مقلب القلوب تصرف کند در دل او
چنانچه خواهد در کشف الاسرار نموده که علل دل را یابد و لمن کان له قلب الا ان اشاق به انش و عرفا و لایک کند که یحیو لپن الم و قبله
بجانب از آنست در بدایت از دل ناچاریت و در نهایت دل حجاب و دیار است **شعر** زین پیش می و پیش اندر دل خویش
دل نیز حجاب بود بر داشت زینش **و ان الله** و از این بیدار که شما **ای عیون** دیر و مشر خواهد شد و مجازات عمل شما خواهد نمود
و ان الله و بهر برین **فشتة** از کسای که اگر برسد عقوبت آن **لا یحیدون** آنرا نرسد یکسای که تم که **فکم** سانه از شما خاموشی
نه مخصوص بدیشان بود بلکه عام باشد و بطالم و غیر آن علم از آن فتنه برسد و آن بوقت افراق کلام است و ظهور بر حقها و ممانده و در
معروف و نهی مکر و تکامل و جهاد **و اعلموا ان الله** و بدانند که خدای چون عقوبت کند **یوحی** ختاب سخت عقوبت بر کسی که در
ظلم او مستدی بنیر باشد **و ان الله** و او یاد کنید ای عیون **ان الله** **و لی علم الله** آنکه شما اندر بودید **سفتة** **و ان الله** و در
مک پیش از جهوت **فان الله** می رسید **ان الله** **و لی علم الله** آنکه بر ایند شما را که از قریش یا هم داشتید که اگر از آنکه پیرون آیند مکران
عرب بر شما تا حق از دقا و اگر پس جای داد شما را خدای در مدینه و اندک و تقویت کرد شما را **سیر** بسیار عداوت خود یا بظواهر
انصار یا بابعاد لایکه در بدر **و ان الله** و روزی داد شما را **الطیبات** از غنایم پاکیزه که بر ام پیشین حلال نموده **فکم** **فکم** تا شاید
که شایسار داری کیند برین نعمت امام قبله **و ان الله** نموده که بعضی از صحابه بخنان از میامیر می شنیدند و در افشای آن می کردند
و منافقان بر آن اطلاع یافته خبر بخنان میرسانید حق سبحانه آیه فرستاد **یا ایها الذین آمنوا** ای کسانی که ایمان آورده اید **لا تحزبوا**
و ان الله خیانت میکند با خدای و بار رسول او در اظهار اسرار و قولی است که حجت پیغمبر **و ان الله** با او در باب زهد و آنکه انحصار شاور نموده گفتند محمد را مایه خواهد کرد اگر تو ایمان اولیا به با کثرت اشان بجلوت که بدینی همه شاکا

بقی شریعت انجیل و
انجیل و کتب اجدی و
تقدیر از دست او

قلوا

خواص است و فاعل حال داشت که خیانت کرده از حصان سحر پیغام آورده و بر ستون سجده است تا وقتی که قهر او رخم قبول یافته و این
آیه را نازل گشت و گفته اند خیانت میکند با خدای در تعظیم فریفته و با رسول او در تقصیر نیست و **وَحَقُّهُ السَّامِيُّ** و خیانت نمائید و اما اینها که گشت
بگوید و در آیه **وَأَنْتُمْ صَالِحِينَ** و شما و اینها که خیانت بسیار است یا می شناسید که منطامات بر شما واجبست **وَأَعْلُوا** و بدانند انما **وَأَعْلُوا**
آنکه ملای شای **وَأَعْلُوا** و فرزندان شما **فَتَنَةً** معنی انداز خدای که بدان شمار ای از باید پس باید که دوستی مال و محبت فرزند شما را بر وقوع
در اثم ندارد احدی از آنکه قدس سره فرموده که حق سبحانه مال و فرزندان را فتنه گفت تا از فتنه بگریزیم و ما پیوسته آن فتنه را از یاد داریم
جوان و پسر که در دنیا و فرزندند نه عاقلند که طفلان ناخوشه منند **وَأَنْتُمْ** و بدانند که خدای عزوجل نزدیک است **أَجْمَعِينَ**
منه بزرگ پس بطلب آن سعی نماید و جمع مال و محبت و لذت را با نیت **أَنْتُمْ** ای گروه باوردان که **أَنْتُمْ** اگر تهرسیان
خدای و تقوی را شمار خرد ساینده **لَكُمْ** سازد برای شما یعنی بعد شمار **أَوْفَاءًا** نصرت که بدان جدا شود مصلحت از حق یا جدا شود که شما را
کیندی میان حق و باطل یا جدای میان شما و اهل دین یا بخلاف از محذورات یا عجز از شهادت یا از طهری که بدان مشهور گردید و وصیت شما
بهمه اطراف برسد و در بحر احسان آورده که حق سبحانه بجزیب تقوی اضافه بر شما با امرار جلال خود بقیض کلی از انوار جمال خود تفرق کند و شما
حدوث و قدم و شناسید سر و دم و از سخنان حضرت شرح و متابعت او چنان معلوم میشود که شقی است که حق سبحانه و تعالی و نایب خود
گرفته باشد در ذات و صفات و افعال و در افعال حق فانی شده باشد و صفات و در صفات حق متشکک گشته باشد
کم باشد چون سایه انداز آفتاب یا چه بوی گل را بخلاف **لَكُمْ** و پوشاند و در گذر انداز شما **أَنْتُمْ** بدیای شما را
وَيُفَقِّرْكُمْ و بیامرز شما را **وَأَنْتُمْ** و خدای **وَالْقُدْرَةُ** خداوند فضل بزرگست آورده اند که چون اجابت محبت شود صاحب غم بیدار شود
و جزایر المؤمنین علی و ابوبکر کرمی در خدمت سید عالم اند فریض ازین حال مرز و دشمن بداند اند و جمع آمدند و ابلیس بصورت شیخی بران جمع آمد
و در باب پیغامبر است نشان نموده یکی گفت او را در خانه محبوس باید ساخت و در خانه شتر کم بر آورد و از روزنه آب نان بوی می باید
و از تاجیر ابلیس این رای را نه پسیدید و گفت اگر اهل دین اسلام آورده اند و یاران وی بیشتر آنجا رفته و بنی هاشم نیز درین شهر بسیارند
همه اتفاق نموده با شما جنگ کنند و او را خلاصی چند بگری گفت او را این ولایت بیرون باید کرد تا جرحا خواهد رود ابلیس گفت چه جای
رود مردم نه فرشته وی می شوند جمع را فرب و هدیه باید و با شما مقاتله کند ابو جهم گفت رای من آنست که از غریبه از قریح خلفای ایشان یک کس
و ابلیس با اتفاق او را بکشند و خون او در قبایل شتر گردد و بنی هاشم با تمام قبایل محاربه نتواند نمود با ضرورت بدیت را می شوند ابلیس گفت
رای اینست ابو جهم از غریبه کس را بگوید و مقرر شد که در آن شب حضرت رسالت را قبل از آنکه جبرئیل را خبر آورد و آن حضرت صلوات الله علیه بر حق
علی را علیه السلام بر فراش خود بخوابانید و با صدیق غبار بفرست و حق سبحانه پیغامبر خود را از آن نعمت یاد میدهند و میفرماید **وَأَنْتُمْ**
و یاد کن آنرا که هر که در دنیا **لَكُمْ** آنرا که نکرید **لَكُمْ** تا حیرت کنند **وَأَنْتُمْ** که با بکشند بشیعیان مختلف **وَأَنْتُمْ** و چه چو یک یا پاره
کنند تا آنکه **وَأَنْتُمْ** و ایشان بدوی سکا اند **وَأَنْتُمْ** و خدای و خدای ایشان را بکشان **وَأَنْتُمْ** و خدای شهرت جزا
دختر کانت و مکارا و جزا آنست که مکارا ایشان را بدیشان می کند و ایشان را و چاه که برای دیگران کنده اند می افکند هر که در راهی

جامر کند خورشید را آخره و آن چاه افکند آورده اند که نصرت حضرت حق علیه السلام بجا آورد و نازل آمد بود فتنه رستم و اسفندیار
بجهد و معرقت ساخته بگرید و گفت اینها فتنه آورده ام شریعت را از افشای که می بر ما میخواند حق سبحانه از خدا و نصرت پیغمبر که
وَأَنْتُمْ و چون خوانده شود **وَأَنْتُمْ** بر نصرت متابعت او **وَأَنْتُمْ** آیتهای کتاب **وَأَنْتُمْ** را گویند **وَأَنْتُمْ** بدین معنی که شنیدیم این کلام را
وَأَنْتُمْ اگر خواهیم ما **وَأَنْتُمْ** بگویم **وَأَنْتُمْ** ما تداین و این لاف و کذاف بود زیرا که حق سبحانه فرمود عرب را که تا فرمود حق سبحانه
و ایشان عاجز شدند پس عرض ازین اظهار بکار و عناد بود که میگفت من شل این بگویم و دیگر گفت **وَأَنْتُمْ** نیت این **وَأَنْتُمْ**
نصای که شنیدان فتنه اند من نیز ازین قصه ارم بعد از استماع این سخن حضرت رسالت هم فرمود که ای برادر این کلام الهی است
و منزل من عند الله نصرت و مقابل این سخن دعا کرد چنانچه حق سبحانه فرمود **وَأَنْتُمْ** و یاد کن آنرا که گفتیم متابعت او با او اتفاق
بود که با خدای **وَأَنْتُمْ** اگر متساین **وَأَنْتُمْ** راست و درست و منیر **وَأَنْتُمْ** از **وَأَنْتُمْ** تو فاعل **وَأَنْتُمْ** پس بداران بر **وَأَنْتُمْ**
وَأَنْتُمْ سکی از آسمان چنانکه با صاحب میل را اندی **وَأَنْتُمْ** یا یا یا با عذاب تمام ملک عرض ازین دعا اظهار یقین است از ایشان **وَأَنْتُمْ**
قرآن **وَأَنْتُمْ** و نیت خدای که عذاب کدایش را و اگر چه بهای طلبند و استحال **وَأَنْتُمْ** و حال آنکه در میان ایشان
و نیت الهی بران جاری شده که دست اصل نکر اند قوی را و پیغامبر ایشان در میان ایشان باشد خصوصاً که قوت حجت عیالی و **وَأَنْتُمْ**
وَأَنْتُمْ و نیت خدای عذاب کننده ایشان **وَأَنْتُمْ** و ایشان استغفار می کنند یعنی در میان ایشان استغفار انداز و مؤمنان
یا بعضی که اگر استغفار کنند و استغفار ایشان یا نیت از تقوی علی هم مغفرت که در زمین و امام بود یکی رفت و دیگری با نیت آنکه
نیت حضرت پیغامبر است و آنچه ما استغفار استای عزیز استغفار ماغ ذنبت از ترا کم و نیت بلکه موجب محو و زوال است پس بپشت
آلوه نشود بلکه وسیله مغفرت گردد و استغفار و غفر کم **وَأَنْتُمْ** گفت حق کامرینش ازین طلب **وَأَنْتُمْ** کان طلب مغفرت باشد سبب
ازین زهر کناه ارفسوی **وَأَنْتُمْ** استغفار از ریائی قوی **وَأَنْتُمْ** و بپشت ایشان از او چه جای است **وَأَنْتُمْ** الله که خدای عذاب کننده
ایشان از **وَأَنْتُمْ** و حال آنکه ایشان باز و ازین سوره مؤمنان **وَأَنْتُمْ** از طواف مسجد حرام و از یک پیرون می کشد **وَأَنْتُمْ**
نیت ایشان **وَأَنْتُمْ** سولیان امر مسجد قول کفایت که می کنند سخن و لاه **وَأَنْتُمْ** ما پیکار و صاحب اختیار حرم خود می فرمود که
ایشان با وجود شرک ولایت حم را نشاند **وَأَنْتُمْ** نیتند سوره توبه مسجد حرام **وَأَنْتُمْ** مکر **وَأَنْتُمْ** و **وَأَنْتُمْ** و **وَأَنْتُمْ** و **وَأَنْتُمْ**
بپشت ایشان **وَأَنْتُمْ** می تواند که ولایت حق ایشان نیست و بر خج است و عباد می کنند **وَأَنْتُمْ** و نیت عای **وَأَنْتُمْ** و **وَأَنْتُمْ**
نزدیک خانه خدای **وَأَنْتُمْ** مکر میفرزند **وَأَنْتُمْ** و دست بردن گفت عادت مغفرت آن بود که در آن و زنان برهنه طواف میکرد
و میفرمودند و دست بردن می گرفتند و توبه آنست که وقت حضرت پیغامبر نماز می خواند و ایشان برای غیبت این حضرت این عمل میکردند
و برین تقدیر مرد از صلوات نثار می نمود **وَأَنْتُمْ** پس بپشت او کافران عذاب را که قتل است و در و زید و عرق و زجر است
در روز محشر **وَأَنْتُمْ** تا حیرت کنند که کفری و زید هم با مقدار و هم عمل آورده اند که بعد از خروج که در غایت بدو و ازده کن از آنرا

این دو قبیل استغفار شد و قصد مسلمانان نمودند و خبر حضرت پیغامبر رسید و او از ده یا شانزده هزار مرد متوجه ایشان شد و ایشان
چهار هزار مرد بودند یکی از صحابه گفت من قبل این روز از قتل لشکر غلبه نترسیدم و شکر بخت نبوت انجاء نمود و
این سخن حضرت رسید و بسیار از عجز و راول حال شکست بردن اسلام آمد پس حق سبحانه و تعالی این قدر را با او نمودن
می دهد که شمار یاری وادر و زحمت **از انجمن** چون شکست آوردند و شمارا **که** بسیار دشمنان را کشتند و شمارا **که** در فتح
نکرد از شما آن کثرت شمشیر چیر از اصول دشمن **وصافه** و نکر شد **علیکم الارض** بر شما زمین آن وادی **ما** حجت با فراخی
و کسادگی که داشت **ثم** و کشتن بر دشمن کردید و بر کشتن از حربه **میدین** در حالتی که غریت کشتگان بودید و آورده آنکه که
تمام لشکر خنجر شد و با خنجر سالش چهارتن ماندند حضرت عباس و ابوسفیان بن الحارث و عبدالله بن مسعود و حضرت
در آن روز با ستی سوار بودند چون دوستان غریت کردند و دشمنان بتای روی با خنجر آوردند ایشان استرخود را نهیب دادند
و روی دشمن حمله می نمودند و می گفتند انا انبی لا کذبنا ان عبد المطلب و عباس ابوسفیان و کاره حرام است را که فرستاد
که آن خنجر میان دشمن درآید و این سوره بکمال شجاعت سید عالم استلال و تران غرید که در چنان روز با ستی که در معرکه حرب
کوفه فرستاد سوار شده و بی مدعا و متوجه حرب کفار گشته فست خود را اظهار می نمود و گفته چون عباس خنجر را کذاشت که محاسبه
خنجر فرمود که پس اصحاب را باز خوان عباس مرده بلند آواز بود ندا کرد که یا عباد الله هذا رسول الله یا اصحاب الشجره التمه با اصحاب
بفرم مردم با آواز عباس از کشتن و جمع عده ایشان بعد می رسید بلا منت خنجر پوشتند پندای جمله کفار شدند و آن خنجر فرمود
که الان محی الوطیس و تبارک و تعالی که در روز فلق بجهنم اندر بود که اللهم کذا محمد و کذا المشکی و انت المستعان اللهم
شده از استغفر و آید همچنان سوار شد خاک و سنگ ریزه از زمین برداشت یا از یاران طلبید و گفت شاهان اوج و بر طرف
کف از فر و بخت و فرمود که انرا و اورب محمد بقدرة ربانی هم کسرا یا انرا امدادی لا دور چشم و دهان و از خاک و شک پر شد و
شکست بر دشمنان افاده دلهای مؤمنان آرام پذیرفت کما قال تعالی **ثم انزل الله** پس فرستاد خدای **سبکت** رحمت خود را که
سبب سکون و آرام قلبت علی **هو** بر فرستاده خود تا آنها را عید حرب نمود و از کثرت اعدا انقیضه فرمود **صلی الله علیه و آله** و بر مؤمنان
تا بندای عباس باز گشتند و **انزل جنودا** و فرستاد لشکرها که بجهنم خود **ثم تروها** ندیدد شما ایشان را اما کفتر رسیدید و آنها را
بفرستاد با جامهای سفید و جامهای نخل علاقه بین الکفین گذاشته بر اسبان ابلق سوار شده و عدد ایشان پنج هزار یا هشت هزار
یا شانزده هزار بوده **و غلب الذین کفرو** و عذاب کرد خدای آنرا که کافر بودند با نکر بسیار کس از ایشان کشته شد و شش هزار
از اولاد و اهالی ایشان بر در گرفتند و بیت و چهار هزار شتر و چهار هزار و صد نفر و زیاده از جمله هزار کشتند و غنیمت بدست آوردند **که**
و آنچه واقع شد **خیر الکافرین** پاداش ناکر و بدگفت **ثم یخاکم الله** پس تبه میکند خدای و فضل میکند **مبجودا** که از پس این جنگ
توفیق اسلام **بهر** که خواهد از ایشان یعنی از جنگ چنین و آن چنان بود که بعضی از هزاران و ثقیف بعد از
واقع چنین بلا منت سید ثقیف آمدن بفرز اسلام مغرور گشتند **و الله غفور** و خدای آمرزنده است که تبه کند و را **یجیم**

مهر یافت که بعد از تبه مواخذه نکند **انما الذین استغفروا** ای کوه با و دران مکان **انما الذین استغفروا** جزین نیست که شرکان **یجیم** بلیدند
بیب خشت باطن و ناپاکی عقیدت یا بیب آنکه از نجاسات اجتناب نمی نمایند با از نجاست مثل نمی کنند و آن بهاس فرموده که
جنس العین اند ما تکلک **لا تقربوا** پس باید که نزدیک نشوند **النجس الحرام** بمجد حرام که محیط است احرام است **بعد عام**
هذا پس ازین سال که سده برآه است و آن سده تا سده بوده از محبت یا سال حج الوداع که سده عاشق بوده امام اعظم گفته
که مراد منع کفار است از حج و عمره نه از درآمدن بمجد حرام و غیر آن از سابع و امام مالک منع می فرماید از دخول در حرم صاحب قلم بر حرام
و امام شافعی همین از دخول مسجد حرام نمی میکند **خاصه و ان ختم** و اگر میساید ای اهل **که عیلة** از درویشی بیب منع ایشان را داشت
که جواز از کفار در موسم محبت خرید و فروخت اطعمه و البسه می آوردند حق می فرماید که ایشان را از دخول حرم منع کنید و اگر ازین می
ترسید که بسبب انقطاع تجارت ایشان تنگ عیش شود **موقوف غنیمت** **الله** پس روزه باشد که خدای تو انکه سازد شمارا **من فضل** از فضل
و رحمت خود **ان شاء** اگر خواهد و ایجاز این وعده و نوبت با نکر اهل تباد و خوش کردید بلید بود از بلادین مسلمان شدند و هر سال آنجا
در ایامیت بود از طعام و شراب بکدی بر میدادند اصناف مردم را از افطارترین سوره جم ساخت تا از ارم تجارتان تا خایه و نخل
الله عظیم بدستی که خدای داناست باحوال بندگان **یکم** حکم کشته است تحقیق آلا ایشان او دری در بند و دیگری کشاید
کمان مارا که خاتم ترککاری که ضایع نکند از سبب الاسباب بروی در اسبان که تو در بند می و دری دیگر کشاید منج
الابواب بعد از ذکر مقامه و ثنی بجهنم کتابی امر می کند و می فرماید **قال** بکشیدای مؤمنان و کافران **الذین** با آنکه **لا**
یؤمنون بالله ایمان ندارند خدای یعنی می بود که به تشنه و قاتل اند و نصاری که کثیف را معتقد اند **لا یؤمنون الا به** و می گویند
قیامت بود که در پشت کفر شرب نخواهد بود و نصاری سعاد و مافای اثبات می کنند پس ایمان ایشان بر دوازده خنجر با یس
و لا یخیرون و حرام میسازد و بنیدارند **احرم الله** آنجه حرام کرده است خدای از خیر و خیر **و فرمود** و در آنجه حرام کرده است رسول
او یعنی محرم بنیدارند آنجه حرام است کتاب و سنت ثابت شده **و لا یؤمنون** و نمی پذیرند **و انما حق** و در حق را که اسلام است **من الذین**
او تو الکتاب از آنانکه داده شده اند کتاب را یعنی توره و انجیل بدیشان عطا کرده ایم **الذین لا یؤمنون** است می فرماید که
اهل کتاب مقاتله کنند **حتى یعطوا الجزیه** تا وقتی که بدهند جزیه را یعنی آنجه از خراج و غنیمت هر کس از ایشان که مغرور شود بدهند **و**
از دست خود **و هم ساعرون** و حال آنکه ایشان خوار شدند با باشند یعنی جزیه بدست خود آرند و نشینند تا وقتی که تسلیم کنند
یا جزیه بکند و کفایت از ابله فرو گویند منعم آنستغنی بخصیص جزیه است یا اهل کتاب مجبور بجزیه شده کتاب تلخ اند به
اهل کتابین و امام شافعی گفته که از غیر کتابی جزیه نگیرند و امام اعظم فرموده که از همه شرکان کثیر غیر از شرکان عرب که حکم ایشان
با نیع است با اسلام و امام مالک گوید از همه کفار که از کفر از تبه که حکم او قتل **وقالت** و گفتند **و انما حق** که هر
پرسید است تعالی **الله عز وجل** که اگر ایایه افت که غیر عربین شریفا از فضل بقیه است از سبط لای بهار و بخت بهار و
بن عمران می رسد و محل قصه او آفت که چون خنجر بجهنم خنجر را بر سر اسل کاشت تا مساحت توره را بر خنجر و بیت المقدس

یا خدا سگوان سلی و حجه الله میگوید سبک روحان با کتاب طاعات و کائنات از با شریعت مخالفات امام قسری رحمه الله علیه
که خضای آن است که از بند نهود ما سوی از آید و تقال ایشانند که بقید تعلقات میقدانند در بحر احتیاج آورده که خضای
مجد و با تداو کشن ضایت راه سلوک در آید و تقال ایشانند که بقید تعلقات میقدانند در بحر احتیاج آورده که خضای
در راه اندام یکی ببالا جلدی بر ویکی پای کوشش راه یابد آنکه پیامبر و در قدی عالمی زبیری کز واکه بالا اقبال یابد
بدی بساط شاهک با سوی راحی کز شمر بر عارف چون بدان پی بری بر در دوازده فلکی میگذرد سیر زاهد هر
یک روز راه ک سیر عارف هر زمان تا تحت شاه در اسباب نزول بگذشت که جمیع بهانه ضایع شدن ضیاع و در شای
کارهای این جهانی داعیه تخلص از غرق تو که میداشتند بجهانند و ایشانرا قبول نکرد و فرمود که پیرون روید آنها که سبکد از بار
مال و مال و آنها که گرانید با حال اشغال و با جهاد و کینه در پی سبیل الله در راه خدای باطلایم بمالهای خود که تبه زاده و باطل
کنند و انفسکم و بنفهای خود که بسیار کارزار گردید و انفسکم این پیرون رفتن و حریب کردن خیر لکم بهتر است بر شمار از تخلص و
ترک جهاد انکم تعلل انکم تعلل اگر هستید که بدانید ثواب جهاد و عقاب تخلص را آورده اند که چون حضرت رسول ص مد ما را از غرق تو که ایشان
فرمود ایشان سه فرقه شدند جمعی ساریعت نمودند و فرما را از جمیع الحاحات شنودند و آنکه کار بر ما حار و انصار بودند و بعضی ضعیف و مو
را گران آمد اما فغان خدای و حکم رسول را بر هوای نفس اختیار کردند و بر خود ستودار قامت و تخلص طلبیدند و آنها شایقان بودند و
شان ایشان نازل شد که **لَوْ كَانُوا يَفْقَهُوا** اگر بودی آنچه توایشان را بدان و موقع میکنی خواسته دنیاوی قریبیا نزدیک بفرا گرفتن و **سُفْهًا**
فَاصْبِرْ او صبر میانه آسان است و اگر چه هر آینه پیروی تو میکردند بطبع مال **لَا يَزِيدُكَ** و لیکن دور شد **عَلَيْهِمْ السَّعْيُ** بدیشان ساقی که به
شقت قطع آن باید کرد **وَيُخْلِقُونَ بِلَا إِلَهٍ** و زود باشد که سوختن خود بخدای این جز از خجرات قرائت که قبل از وقوع بیان می کرد
جوت از ترک با نایم تخلصان بطریق اعتدال زده تو قسم یاد کنند که **لَا مَسْطَعُكُمْ** اگر تو افسی میفرمودی و استطاعت داشتی **لَوْ كُنَّا**
هر آینه پیرون می آیدیم **فَعَلِمَ** ایشان و در موافقت موافقت می نمودیم **يَكُونُوا أَنْفُسَهُمْ** هلاک می کنند نفهای خود را درین سوختن و دروغ
بینی حق مذاب می سازند **وَأَنْتَ يَعْلَمُ** و خدای میداند **إِنَّمَا** بدستی که ایشان **لَكَ فِي يَوْمٍ** دروغ گویا بد **عَفَا اللَّهُ عَنْكَ** حق سبحانه و تعالی
خود را سبکد غفلت و خدای از تو عادت مردم می باشد که دعا کنند کسی را بعبودیت و رحمت و مغفرت بی وقوع خطای از وی چنانچه
شلا یکی تخته را آب دهد و سبکد که غفلت و الله یاد رجوع طریقه را مدی بر حکم الله و بر حق بر آید که حضرت رسالت ص تبعی
احازنه تخلص داد حق سبحانه از عفو کرد و برین تعذر خبر باشد یعنی در گذراند خدای از قول **أَوْشَتْ** چرا دستوری دادی در بار ایشان
را ایشانرا و غنای میل ایشانرا شنیدی بایتی که با جازع بادرت نمی نمودی **وَيَسْتَفِيقُ** تا تو که روشن می شد
مرت **الَّذِينَ يَصْدَقُونَ** آنکه راست گفته و اعتدال و **يَعْلَمُ** **لَكَ فِي يَوْمٍ** دروغ گویا بد **عَفَا اللَّهُ عَنْكَ** حق سبحانه و تعالی
آنکسای که تحقق یقین ایمان دارند **وَأَنْتَ يَعْلَمُ** خدا و بر باز پس از جهاد آنکه جهاد نکند **بِأَوَّلِهِمْ** بمالها و نفهای
خود **وَأَنْتَ يَعْلَمُ** و خدای داناست **يَسْتَفِيقُ** به پیر کاران از تخلص **وَأَنْتَ يَعْلَمُ** حق سبحانه و تعالی و در تخلص **الَّذِينَ**

لَا يَسْتَفِيقُونَ آنکه ایمان ندارند یا **أَنْتَ يَعْلَمُ** حق سبحانه و تعالی و در شکافاده است **فَلْيَسْمُ** و لهای ایشان بینی در عقیقه سلام
شده شده **أَنْتَ يَعْلَمُ** حق سبحانه و تعالی و در شکافاده است **فَلْيَسْمُ** و لهای ایشان بینی در عقیقه سلام
آندنی بفرمود **لَا يَسْتَفِيقُونَ** آنکه ایمان ندارند یا **أَنْتَ يَعْلَمُ** حق سبحانه و تعالی و در شکافاده است **فَلْيَسْمُ** و لهای ایشان بینی در عقیقه سلام
لَكَ اللَّهُ و لیکن کرامت داشت خدای و بنسبت **بِأَنْتَ يَعْلَمُ** حق سبحانه و تعالی و در شکافاده است **فَلْيَسْمُ** و لهای ایشان بینی در عقیقه سلام
کاهی کاشت بر ایشان **وَقِيلَ أَفَعَدَّوْا** و گفته شد مرا ایشانرا که بنشینید در خانه ها مع **الْعَابِدِينَ** با فشتگان یعنی زبان و گردن و پاران
و معلولان گویند سخن حضرت پیغامبر بود یا بعضی از ایشان با بعضی می گفتند و بصحت رسید که چون مسکرها چون در شیشه از دوا
مقدور شد عبدالله بر پای نیز با حقوق منافقان پیوست اند در مقابل زبان نزول کرد و چون لشکر اسلام از آن منزل باز شد یک کجوف
کوینکج کردند و بی با هم خود تخلص نمودند باز گشتن خبر حضرت رسالت ص علی علیه و آله وسلم رسید و فرمود که اگر در وی چیزی بودی یا
همراهی نمودی منت داری که از شرا شرار خلاص بشوی و حق سبحانه و تعالی قول آن حضرت آیه فرستاد که **لَا تَجْعَلُوا** اگر پیرون آید **فِيكُمْ** در
میان شما **أَنْتَ يَعْلَمُ** حق سبحانه و تعالی و بنسبت **بِأَنْتَ يَعْلَمُ** حق سبحانه و تعالی و در شکافاده است **فَلْيَسْمُ** و لهای ایشان بینی در عقیقه سلام
و غنای و افساد از تابین **يَقُولُ كَيْفَ تَقُولُونَ** و چستند برای شافته یقین مخالفت در میان شای افکنند یا شمار از جهاد و میان
ترسایند و **فِيكُمْ** و در میان شما **تَعْلَمُونَ** حق سبحانه و تعالی و بنسبت **بِأَنْتَ يَعْلَمُ** حق سبحانه و تعالی و در شکافاده است **فَلْيَسْمُ** و لهای ایشان بینی در عقیقه سلام
بمسکرا ن یقین مخالفت **لَقَدْ أَبْقَوْا لَكُمْ** هر آینه طلبیدند فتنه را یعنی تعزیر اصحاب بر شای از امر **بِأَنْتَ يَعْلَمُ** حق سبحانه و تعالی و بنسبت **بِأَنْتَ يَعْلَمُ** حق سبحانه و تعالی و در شکافاده است **فَلْيَسْمُ** و لهای ایشان بینی در عقیقه سلام
که از تو باز گشتند و در حرب خندق که گشتند که یا اهل ثوب لا مقام کم **وَأَبْقَوْا** و بگویند **لَكُمْ** برای تو کارها را یعنی میگردانند و چیل
در ابطال امر تو انکشتند **وَقَالَ كَيْفَ تَقُولُونَ** و غایب شد **أَنْتَ يَعْلَمُ** حق سبحانه و تعالی و بنسبت **بِأَنْتَ يَعْلَمُ** حق سبحانه و تعالی و در شکافاده است **فَلْيَسْمُ** و لهای ایشان بینی در عقیقه سلام
كَارِهُونَ و ایشان ناخراها شدند و در وقت ترا اما چون خدای خواهد که احتیاج ایشانرا از این نیست شعر **جَوْرًا** از اندر هم قرب
تو ده داده شاه از فیروز پده دار و وطن در بان غم بخور • آورده اند که حضرت رسول ص علی علیه و آله وسلم جد بن قیس را کیف
هلاک فی جهاد بنی الاصفه چندم هم سراری و وصف آه هیچ شاید که بقال اهل روم میل کنی و از ایشان سرهای خوب کینان کر که بر حق
بن قیس گفت که انصار پیدا شد که من شعورم بنیای ترسم که چون زنان بنی الاصفه با جمعی از ایشان می توانم کرد و در فتنه افروخته اند
وَمِنْهُمْ و از ایشان **فِي يَوْمٍ** کسی باشد که گوید **أَنْتَ يَعْلَمُ** حق سبحانه و تعالی و بنسبت **بِأَنْتَ يَعْلَمُ** حق سبحانه و تعالی و در شکافاده است **فَلْيَسْمُ** و لهای ایشان بینی در عقیقه سلام
بدانکه ایشان در فتنه **سَقَطُوا** افتاده اند که طس و فضا و ایشانست **وَأَنْتَ يَعْلَمُ** حق سبحانه و تعالی و بنسبت **بِأَنْتَ يَعْلَمُ** حق سبحانه و تعالی و در شکافاده است **فَلْيَسْمُ** و لهای ایشان بینی در عقیقه سلام
احاطه کنند **بِأَنْتَ يَعْلَمُ** حق سبحانه و تعالی و بنسبت **بِأَنْتَ يَعْلَمُ** حق سبحانه و تعالی و در شکافاده است **فَلْيَسْمُ** و لهای ایشان بینی در عقیقه سلام
انده و لیکن کنایه ایشانرا از فطرت حسدی که دارند **بِأَنْتَ يَعْلَمُ** حق سبحانه و تعالی و بنسبت **بِأَنْتَ يَعْلَمُ** حق سبحانه و تعالی و در شکافاده است **فَلْيَسْمُ** و لهای ایشان بینی در عقیقه سلام
يَقُولُ گویند از روی خردیستی **فَقَدْ أَخَذَ** تا بدستی که کنیم ما **أَنْتَ يَعْلَمُ** حق سبحانه و تعالی و بنسبت **بِأَنْتَ يَعْلَمُ** حق سبحانه و تعالی و در شکافاده است **فَلْيَسْمُ** و لهای ایشان بینی در عقیقه سلام
حرب زنیتم **يَقُولُ** و بر گردن از جمله های خود **وَمِنْهُمْ فِي يَوْمٍ** و ایشان شادمان باشند بیانات یا سبب بقول **بِأَنْتَ يَعْلَمُ** حق سبحانه و تعالی و بنسبت **بِأَنْتَ يَعْلَمُ** حق سبحانه و تعالی و در شکافاده است **فَلْيَسْمُ** و لهای ایشان بینی در عقیقه سلام

وایشان امر از کنند از امر و فرمان **باعتقدهم** پس از پی در آورد آن بخل و منع زکوة ایشان را **فانما في قلوبهم** نفاق و تمکون در طهای
ایشان که باقی باشند و زایل نگردد **و الي يوم يلقونه** تا روزی که پیشند عمل خود یعنی جزای آنرا و آن روز قیامت باشد **يا اهلها** ای کسانی که
خلایف گردید از خدای ما و عدو آنجه کرده بودید از تصدیق و صلاح ما و **عدو و یا کافرا و یسببا** آنکه بودند که در وعده یکدیگر دروغ
گفتند **يا ايها المنافقون** و عدو آن **اللعنم** آنکه میدانند خدای **هم** آنچه بمنان ایشان قیامت از نفاق و عدم بر خلاف عهد
و نوحیهم و آنچه را از یکدیگر باید که این زکوة چیز است **وان الله** و یا آیند آنکه خدای **علام الغیوب** دانسته نهانها و پوشیدهها
درین آیه تهدید عظیم است **شعیر** مکن از پیشه عصیان چه میدانی که میداند **بین** در روی این و آن چه میدانی که میدانی
نفلت که پیغامبر صلی الله علیه و آله و سلم اصحاب را بر انفاق و اعانت در تبخیر لشکر تو که بجزیر منورده و صدیق از دینری هر چه
داشت بیاورد و فاروق نصف از مال خود تصدیق کرد و ذوالنورین سید شتر مکه را بخت بداد و هزار شقال طلا از پیغمبر
آورد و بعد از حق عرف و خرافت جهل اوقه طلا یا چهار هزار درم صدقه نمود و هر یک از عباس طایفه و سعد بن ابی وقاص
رضی الله عنهم مبلغ مال آوردند این هر نزد آن حضرت هم مجتمع شد و آخر عام بن مدی صدوق خرما که دو هزار و چهار صد بن
در تبخیر آن لشکر برداد و ابو عقیل انصاری صاع خرما آورده گفت مشب تا صبح بجهت مردم آب از پناه بیرون کشید ام و دو صاع خرما
با جمیع من داده اندکی برای عیال خود بگذاشته ام و یکی آورده ام حضرت فرمود تا آن صاع را بر بالای یکصدقات که صحابه آورده بودند
نهدند و منافقان لغز از من و غز کرده کنند بعد از حق و عام آن مال بر آید و خدای رسول او را صاع ابو عقیل یا نازاندا مال او
خواست که خوف بیاورد مردم و حد تا از صدقات چیزی بستاند تا نازل شد **الذين** آنانی که **من المطعفين** و کتبافون و بعد از آن
من المؤمنين از کویگان **في الصدقات** در اول صدقات یعنی بعد از حق و عام را که بر یافت میدهند **والذين لا يجدون** و آنان را نیز
میکنند که نمی آیند **لا يجدون** که بقدر طاقت و قوه یعنی ابو عقیل را که می کند خدا و رسول از صاع او مستغنی اند **فمنهم** و این
میدارند از ایشان یعنی چیزی و می کنند با ایشان **سبحانه** جز از خدای ایشان تا بر نیجه ایشان **و منهم** و مرا ایشان را باشد **غالبهم**
غالب در دناک بران نیجه و استرا که می کنند و را را آورده که پس عبدالله ابی که هم عبدالله نام داشت از جمله مؤمنان فخلص طبعان
خالص بود در مریض بدو خود از حضرت رسالت ناه صلی الله علیه و آله و سلم در خوات آن عهد که برای مدوی آمرزش طلبید آن حضرت
برای این ایستغفار کرد و آیه **انك لا تستغفر لهم** ایستغفار کن برای ایشان که منافق اند **لا تستغفر لهم** یا آمرزش نخواه برای ایشان
مرا دانست که هر امر انهم افاده مساوی اند **ان تستغفر لهم** اگر آمرزش طلبی ای ایشان **سبعين مرة** هفتاد بار و **فلا يغفر لهم** پس
نمی آمرزد ایشان را خدای آورد و اندک حضرت رسالت فرمود که هفتاد و بیست و یکم آیه آمد که سوره علیهم استغفر لهم ام **لا تستغفر لهم**
لا يغفر لهم سبعا مائة بعد از نزول این آیه دیگر بجهت منافقان استغفار نکرد و از بخاستن می شود که مراد از عدد سبعین که
نمیستند **ذلك** آن عدم قبول استغفار در حق ایشان **باعتقدهم** بسبب ایشان آنست که **كفر** و آیه **كافروا** کافر شدند بخدای رسول و رسول
او **ان الله** و خدای **يهدى القوم الضالين** تا هدایت نماید مقصود کرده فاستقامت از بعضی متراد در کفر خویش **فرح الخلق** شاد گشتند

باز پس ماندگان از غزوه **باعتقدهم** بنشینت خویش **خلاف** رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و خدای **كروها** و کراهت داشتند که اهیست
عقیدت آن **بجاهدوا** آنرا که جهاد کنند با **المنافقين** با ملها و منافقهای خود **في سبيل الله** و در راه خدای که فرات و ن آسانی
طلبیدند **ولا** و کنند مؤمنان را **لا تستغفروا** و پیوستن مؤمنین غزوه **في الجحيم** در کما خود نرفتند و خراستند که مؤمنان را نیز بیشتر
کنند **قل** بگو مرا ایشان را که **باعتقدهم** آتش و دوزخ **است** **است** سخت تر است از جهنم حرام نیست با این که با ایشان بخلاف
سوغت و آن حرام شد **ولا تفرحوا** که باشند که بداند که مال ایشان بدان آتش است **فليخجلوا** این باید که بخندند **فليخجلوا**
اندک **فليخجلوا** و باید که بنشیند بر خاست بعینه امر را در شده تا دلالت کند بر آنکه لازم است که در قیامت خدای ایشان
اندکی و که ایشان بسیار باشد و می شاید که خنده و کینه از فرج و غم باشد و قلت و اجل بر عدم کنند یعنی خواستارانی
باشند فرج و اندوهی بودی سرور **جاءوا** و او را و خدای ایشان را یاد او را و او را **فليخجلوا** و آنچه بودند که کسب کردند
نفاق و منافق خلاق **فان رجلكم الله** پس اگر باز آید خدای شما را بدین **الطريق** **فان رجلكم الله** پس دستوری طلبند از **الخروج** برای بیرون آمدن بعزوه دیگر بعد از ترک **فليخجلوا** و آنچه بودند که کسب کردند
می آید **فليخجلوا** با من ابد هرگز **فان رجلكم الله** و کارزار بکنند و صاحب من **عدوا** دشمنی را **المن** بدستی که شایسته **هم** شوند
شدید **بالقوة** به قوت و تخلف کردن **اول مرة** اول بار و بی غزوه **توكلوا** پس بنشینند و دیگران **مع المنافقين** با منافقین
ماندگان که قابلیت کارزار ندارند چون زنان و کودکان چه جهاد کار مردان و مبارزان میدان نروست از هر تر دانی این کار نیاید
و نامردی در دیار و معرکه مجاهدت را نشاید **شعیر** یا بر و همچون زنان و بوی پشه کن **يا جاهلون** اندکی که اندکی اندر
میدان نکن **آورده** اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم در میان بیاید و بیاید و رفت و او از آن حضرت التماس نمود
که پراهن خود را عطای فرمای تا کن من سازند و بدین من حاضر شد بر من نماز گذار و فاروق در آن باب اضطراب **فليخجلوا**
و مساوی او با یاد حضرت میداد و چون عازم شد نماز بری آیه آمد و گویند بعد از آنکه نماز گذارده بود نماز شد که **ولا تستغفروا**
علي احد هیچ یک **هم** مات از منافقان که میرد **ايها** هرگز ابد از طرف لا تصل باشد و گفته اند ظرف مائة است یعنی چون کشتی
کفر میرد احیاء او برای قیامت نیست نه برای تسبیح دیگر که همان مرده است و ابد بر همان حال خواهد بود **ولا تستغفروا** و می آید **علي امر**
بر سر کشتی برای رفتن و زیارت یا دعا و استغفار **انهم** بدستی که منافقان **كفر** و آیه **كافروا** کافر شدند بخدای که شرک آوردند و رسول و
بفرستاده وی که فرمان برداری نکردند **ولا تستغفروا** او میرد **فان رجلكم الله** ایشان بیرون نمانند از طریق ایمان **لا يغفر لهم** و باید
که تراستغیب سازند مرا دانستند و خطاب با آن حضرت یعنی در عجب بنده ساز **المنافقين** با ملهای منافقان که می آید است
ولا تستغفروا و فرستادن ایشان اگر جوی و با اقدارند **فان رجلكم الله** جزیین نیست که میخورد خدای **ان يغفر لهم** با آنکه عذاب کنایه ایشان را
مان **في الدنيا** در دنیا که بسبب جمع مال و عاقبت آن پس شده و دروغ باشند و برای دوزخ اموال و اولاد و بیمه اسباب معاش
ایشان هموار محنت و مشقت کشند **فان رجلكم الله** و بیرون رود و روحهای ایشان بجهت تمام **هم** کار و و ایشان کارزار باشند

و سه کس که کعب بن مالک بود و هلال بن اینه و مران بن ربع ایشان خود را بسته بودند اما پیش حضرت آمد بکنایه خود معرفت
شدند و حضرت حکم فرمود که کسی ایشان مکالمه و مجالسه نکند و در شان ایشان نازل شد **آخرین** و دیگران از مختلفان **مردان**
تا آخر کرده شکایت و بازداشتگان **لا اله الا الله** و برای فرمان خدای در بار ایشان **اما بعد** یا عذاب که خدای ایشان را اگر اصرار کند
بر آن گناه **ولما اتوا بآیاتهم** و با توجه دهد ایشان را اگر نجات و رزق از آن توبه برای عبادت و اگر نه عذاب و دوزخ **والله اعلم**
و خدای داناست بر جای ایشان **حکیم** حکم کننده بر جای ایشان آورده اند که دوزخ منافق چون تعلق بر حاکم و بتل بر حاکم
و در پی بن ثابت و امیر ایشان بنی ابوعمار و اهل در برابر مسجد قبا مسجدی بنا کردند و ابوعمار را اهل از اشراف قبیله خزرج بود و در علم توبه
و اخیل مهارت داشت و پیوسته نعت و صفت سید عالم را بر اهل مدینه میخواند چون آن حضرت مدینه هجرت کرد اهل مدینه شیفته جمال او
وی شده از مسجد ابوعمار بر میداد و کسی بر دای او نکرده **شعر** با وجود لب جان بخش تو ای آب حیات - حیفم آمد سخن از منم چو
گفتن - ابوعمار را عرق حسد و حرکت آمد بنی آن حضرت شغل شد و بعد از غزوه بدر از مدینه که میخیزد کفار که پیوسته در حربه احد
حاضر شده اول کسی که تیر بر لشکر اسلام انداخت وی بود و حضرت او را فاسق نام کرد و در حربه چنین نیز حاضر شد و از آنجا از غزوه بدر
فرار کرد ملک روم بود و تیر و میخواست از روم لشکر ساز کرده بجنک مسلمانان آید تا نه نوشت بمنافقان که شاد و مقلد بلا بد و محله خیر
برای من مسجدی بسازید که چون مدینه آمیم آنجا با فاداه معلوم اشتغال ایام ایشان مسجدی ساختند و حضرت پیغامبر صلی الله علیه و آله وسلم
چون مانع غزوه تنوک شد بانیان مسجد آمده گفتند یا رسول الله ما برای ضعیفان و بچارگان و وقت مراد و از یک مسجدی ساختیم و التماس
میروم که در آن مسجد نماز گزاری غرض ایشان آن بود که بواسطه نماز آن حضرت هم خود را استحکام دهند چنانچه در شری معنویت
مسجد و احباب مسجد را نواز - قومی مادی با ما ساز - تا شد شب از جانات هم روز - ای حالت آفتاب جان فرزند - ای در
کان سخن از دل بی - تا مرد آن نفر حاصل بی - الله حضرت پیغامبر و در جواب ایشان فرمود که لا تسع غزوم تا از ایام و چون
حققت باز گشت بمنزه عیادان که قریب مدینه است و رسید اهل مسجد همان استدعا نمودند و جبرئیل این آیه آورد که **والله اعلم** و آنکه
و اگر فتنه و ناپا نهادند مسجدی **مجدد** مسجدی **مجدد** برای ضعیفان و سقیم ایشان و کفر و برای تقویت کفری که اهل آن می کنند و غیرها
و برای تفرقه افکندن بین **المؤمنین** میان مؤمنان که در مسجد قبا مجتمع می باشند و از برای اسطوار **لنصار** مرا که را که در کعبه
با خدای **رسول** و با رسولان قبل پیش از بنای این مسجد و از بنو اهل عمار است که در آمد و چنین بجنک حاضر شدند **لینقضن** و هر
آینه سوگند میفرمودند چون کسی که در این مسجد ساختن از آن که ما نخواستیم از بنو این مسجد **لا اله الا الله** مگر خواستی تنوک که نداشت و
و که تو مسجد بر ضعیفان **والله اعلم** و خدای که اهل مدینه را **لکادون** که ایشان دفع کوایت و در سوگند خود **انتم** یافت برای نماز
رضیه در آن مسجد **لکادون** هرگز مسجدی که **انتم** بنا نهاده شده است **على الحق** بر پیغمبر گاری **اول** از روز نخستین
نماز مسجد پیغامبر است و اشراف و اهل مسجد قبات در محل خود و بیرون حضرت پیغامبر اول که بجای مدینه رسید محل اقامت او آمد
چهارده روز آنجا اقامت فرمود و در آن ایام اساس مسجد قبا افکنند و آن اول جدیت کرد مدینه که حضرت رسول ص در آنجا نماز گذارد

۱۵

و در سابق البیعت از ابن عمر نقل میکند که حضرت پیغامبر ص هر روز شنبه سوار یا پیاده مسجد قبا آمدی و در آنجا دو رکعت نماز گذاردی
و در روایت آمده که دو رکعت نماز را در مسجد قبا اجر عمر است حق سبحانه میفهمد آن مسجد که اساس آن بر تقوی است **حق** شهادت
ان تقیم آنکه قیام کنی **فیه** در و از برای نماز **فیه** در آن مسجد که اساس او بر تقوی است **و حال** مهادت که از یک طیفی **مجدد** و دست
پیدان **فان تظروا** آنکه پاک و رزق از انجاس و اجناس یعنی پیوسته بر طهارت باشند و که اندر بنیابت خواب نکند و منقبت که بعد از
نزد آن حضرت رسالت ص از اهل مسجدی قبا پرسید که آن کدام طهرت که حق سبحانه بدان بر شما تکلیف جویاند و آن کاتب از بی دوری
ایم **اجار** تلبه و این را دستخ و نزد جمعی بر او نظیر است از معاصی **فان تظروا** و خدای **تحت المطهرین** و دست میدارد پاک
و در زمان **انما** است ایام که اساس آنکه **بنیانه** بناء دین خود را **على تقوى** بر سر کار می آید از خدای **و رسول** و طلب خوشنودی و خیر
بهرت **انما** است یا آنکه اساس **بنیانه** بناء دین خود را **على تقوى** بر سر کار می آید از خدای **و رسول** و طلب خوشنودی و خیر
و ظاهرش بر جای ایستاده باشد **هزار** شکاف شده و نزدیک با فسادن و این چنین زمین ست ترین قواعد باشد و چون بر روی آن
فانها پس آن زمین ست کرد و در افتد بر بانیان آن **فانها** در آتش دوزخ و این مثل است برای آنها که بنیاد دین خود
اسیر باطل نهاده اند و مال هم ایشان رجوع باشد و دوزخ **والله** و خدای **لکادون** راه غی نماید که در سمک از آنجا مقصود ایشان
لکادون همیشه هست **بنیانه** بناء ایشان **التي** بناء که بنیاد دین را بر اقرار فاسد و **بنیانه** سبب شک و فتنه **لکادون**
لکادون در دلهای ایشان زاید بشک و فتنه ای که دارند و که اندر دین خیر بنای ایشانست که بعد از رجوع تنوکی ایشان است و اندر
که آن حضرت مسجد ایشان در آید و نماز گذارد و آیه آمد که لا تقیروا ابد حضرت رسالت ص علی علیه و آله وسلم بفرموده آن مسجد را بکنند و
ببویند و هم شد که آن موضع نزد اهل مدینه باشد هر چه بود فرموده کار بکنند مطیع خاشاک و خاک بکنند حق سبحانه
میفرماید که همیشه باشد بناء ایشان و واسطه تر از شک و فتنه ایان یعنی پیوسته دین و رحمت و فتنه و ریت خواهند بود و
بسیار تخریب **الا ان تظروا** که آنکه پاره پاره کرده شود دلهای ایشان بحیثی که قابلیت ایان در آن نماند که اندر قطع قلوب
ایشان و واسطه بقتل و قمع باید یا بمرگ یا در قریب یا در دوزخ و قول جوارحت که توبه و ندامت و استغفار بر مثل آن **والله اعلم** و خدای
داناست بناسیس بنای ایشان که میخیزت بوده **حکیم** حکم کننده است بخیر آن بروج حکمت در قیام و سبط از محمد بن کعب بن زید نقل
میکنند که چون در لیل القیامه هفتاد تن یا هفتاد و پنج تن از اهل مدینه با حضرت پیغامبر ص بیعت میکردند بعد از ده روز و خدای گفته
رسول الله شرط کن برای خدای و برای خود آنچه میخواهی حضرت فرمود که شرط میکنم برای خدای آنکه او را پرستند و بدو شرک نیارند و برای خود
آنچه میخواهی آنکه مرا نگاه داری و از آنچه منشا و مالهای خود را نگاه میداری بگفتند چون بدین امر قیام نیام خدای حاجت حضرت فرمود که
چنانچه بخواست خواهد بود انصار که سید مرخ **البع** لا یقبل و لا یستقبل خزیه و فرقت سود منیادت ما درین بیعت سود کردم هر کس از آنکه
نمود حق سبحانه از آن بیعت شری خیر میدهد که **ان الله اشرف** بدین حق که بخیر خدای **لکادون** از رویگان **انتم** فتنه های ایشان را
که با شهادت **لکادون** و مالهای ایشان را که در راه و توفقه کنند **ان الله اعلم** آنکه مرایش را باشد نسبت این تیشلی است و ای

مؤمن بر تقوی

درجات مسمان و سیاهی کرد مقام صدق است که در روز و لایست یا ایمان صادق یا رضوان الله یا دعای لایکه در باره ایشان
یا علمای خیر که از پیش فرستاد با سلف صدق که برکت ایشان بخلف می رسد یا وصالی که پیش از ایشان در گذشته تا قدم حق
سجانه این امت را بخانه محرابی سخن الاخرون السابقون از آن خبر میدهد یا شفیع صدق که حضرت پیغامبر است و در عین العافی
و مروه که حضرت رسالت علی الله علیه و آله و سلم از قدم صدق پرسیدند فرمود که هیچ شفاعتی تو سلوک را نمی یابد و مقصود که گناه کارا
بنا و روزگار راجع و سبب برای آمرزش بر این شفاعت آن حضرت نیست **شعر** کفی کم شفاعت عامی عذر خواه دل بر امید آن
کم انما در گناه **قال الکادون** کنند با کوی و کان بعد از آمدن پیغامبر بر ایشان و نمودن خوارق عادات **ان هذا** بدست حق این مرد
فما یمنع میباید و بیست و یک سال **ان ربکم الله** بدست حق که پروردگار شما الله است **الذی** آن خداوندی که بقدرتی بی محذور حکمت و مقرر **خلق**
السموات الارض و آسمانها و زمینها را که برین کرم احسان عالم **الذی یستغفرکم** در مقدار شش روز از ایام **ذی القعدة** است **فیقول**
شعری بر عرض که اعظم مخلوق است **یذکرکم الله** میسازد امر را بنا بر مقتضی حکمت یا تقدیر یکدیگر و اینها را بر وجهی که میخواهد
ما ینفع نیست هیچ شفاعت کنند روز قیامت **الا من بعد** از آنکه هر که بخواهد ستوری دادن خدای را و در شفاعت این کلام رد شفاعت
الله است و اثبات شفاعت مادیون **ذکرکم الله** آن خداوندی که موصوف بصفات خلق و تدبیر و استیلا **ذکرکم الله** پروردگار شماست و غیر از
غیر بابا و درین صفتها شرکت نیست **فلنجدن** چرا و بر یکاکی برستید **الا الذکر** آید نمی یابد یا تقدیر یکدیگر که مستحق عبادت است
نه معبودان مثل الله جبری است **یوم یجمع** باینکه شاهر محقق و شهنشیر و جبر آمده یا شد جواب سوال او را و الله و
داد شما و داد حق را است و در ست **یذکرکم الله** بدست حق که خدای در اول یا فرید خلق **ذکرکم الله** پروردگار من و زنده کرد
ویرا و مقصود از ابد و اعاده ثواب و عقابت خواجه مروه **یذکرکم الله** بدست حق که خدای در اول یا فرید خلق **ذکرکم الله** پروردگار من و زنده کرد
پندیده کرده **الذی یضبط** بعد از خود یا مکافات کند ایشان از بعد از ایشان یعنی بر عاتق عدل که در امور مروه باشند یا ایمان ایشان
به ایمان عدل قویست و در برابر آن شرک ظلم عظیم و این وجه برای مقابله او جاست چه ارداد میکند این کلام را بقوله **والذکر** و آنکه
کافران **یوم یجمع** مرایشان است **شراب من جمیم** آشامیدن از آب گرم و زهر که چون بخورند ماعا و احشام ایشان پاره پاره گردد و **یذکرکم الله**
الذکر و دیگر ایشان را بود عذاب در ذناب که تخفیف نیابد **یا کافر** باینکه بوی که بودند که بخدا و رسول کافر می شدند **والذکر** اوست
آن خداوندی که بقدرتی جلال **یذکرکم الله** بدست حق که خدای در اول یا فرید خلق **ذکرکم الله** پروردگار من و زنده کرد
حیاست و اگر بالعرض بود نوره است و در آثار آمده است که حق سبحانه درین آیه تنبیه فرمود بر آنکه آفتاب بوقت خروید است و قمر بر
نیز میشود و آن مقدار تعالیه اوست با شجر خواجه در علم حیاست بیعت شد **ذکرکم الله** و تقدیر کرد هر که از مشرق و غرب **یا کافر** باینکه بوی که بودند که بخدا و رسول کافر می شدند **والذکر** اوست
بقدر پیر ایشان و اشرف است که تقدیر کرد برای قمرهای بیت و هشت گانه که معاین و شهرت و تقدیر بشارت روزی قطع نزل
کند **یذکرکم الله** بدست حق که خدای در اول یا فرید خلق **ذکرکم الله** پروردگار من و زنده کرد
ما هو و زهاد و معاملات و مهات خود **یذکرکم الله** بدست حق که خدای در اول یا فرید خلق **ذکرکم الله** پروردگار من و زنده کرد

یعنی

۱۵

یعنی مکر برای بیان **تفصیل آیات** روشن میکنم و حضرت فیصل میفرماید یعنی خدای بیان میکند دلایل خود را **یذکرکم الله** بدست حق که خدای در اول یا فرید خلق **ذکرکم الله** پروردگار من و زنده کرد
کوهی که اندر یعنی دوران اندیشه می کنند و از آن دفع می گردان **یا کافر** باینکه بوی که بودند که بخدا و رسول کافر می شدند **والذکر** اوست
یا در مخالفت ایشان بنور ظلمت و **یذکرکم الله** بدست حق که خدای در اول یا فرید خلق **ذکرکم الله** پروردگار من و زنده کرد
نشانهاست بر وجود صانع و وحده او و کمال علم و نفوذ قدرت او **یذکرکم الله** بدست حق که خدای در اول یا فرید خلق **ذکرکم الله** پروردگار من و زنده کرد
مال و معاد را اندیشند و از روی حسرت برسان که درجه اندیشه و خوف باعث بود ایشان را بر رفتن و تدبیر **الذکر** بدست حق که خدای در اول یا فرید خلق **ذکرکم الله** پروردگار من و زنده کرد
یذکرکم الله بدست حق که خدای در اول یا فرید خلق **ذکرکم الله** پروردگار من و زنده کرد
آنها و **یذکرکم الله** بدست حق که خدای در اول یا فرید خلق **ذکرکم الله** پروردگار من و زنده کرد
جا و دانی غافل شدند با آنکه در دینی ساکن گشتند بر وجهی که با هر که ایشان را از آنجا رحلت نخواهد بود و ندانند که لحظه لحظه داشت
طلب رحیل فرموده اند گفت **شعر** آن کیت که دل نهاد و فایز بنشست **یذکرکم الله** بدست حق که خدای در اول یا فرید خلق **ذکرکم الله** پروردگار من و زنده کرد
ی باید کند که درخت من که بازواید **یذکرکم الله** بدست حق که خدای در اول یا فرید خلق **ذکرکم الله** پروردگار من و زنده کرد
و بخیر اند **ذکرکم الله** بدست حق که خدای در اول یا فرید خلق **ذکرکم الله** پروردگار من و زنده کرد
معاصی یعنی کفر و شرک و فساد **یذکرکم الله** بدست حق که خدای در اول یا فرید خلق **ذکرکم الله** پروردگار من و زنده کرد
نماید ایشان را پروردگار ایشان و در آخر **یذکرکم الله** بدست حق که خدای در اول یا فرید خلق **ذکرکم الله** پروردگار من و زنده کرد
حقایق باشد **یذکرکم الله** بدست حق که خدای در اول یا فرید خلق **ذکرکم الله** پروردگار من و زنده کرد
خداوند بشتیان **یذکرکم الله** بدست حق که خدای در اول یا فرید خلق **ذکرکم الله** پروردگار من و زنده کرد
خدایا و این ذکر جهت تلافی بود نه برای عبادت و چون این کار کردید آنچه شتهای ایشان بوزیر ایشان حاضر گردد و **یذکرکم الله** بدست حق که خدای در اول یا فرید خلق **ذکرکم الله** پروردگار من و زنده کرد
ایشان بر یکدیگر **یذکرکم الله** بدست حق که خدای در اول یا فرید خلق **ذکرکم الله** پروردگار من و زنده کرد
باشد که گویند حمد و مدح را است **یذکرکم الله** بدست حق که خدای در اول یا فرید خلق **ذکرکم الله** پروردگار من و زنده کرد
عزت شاهد نمایند زبان نعت جلال و قبیح ملک متعال بکشایند و ملائکه یاقوت بجهان بر ایشان سلام کرده با نفع کرامات و علو مقام
مبشر که ندیدند شایان حقایق جای آورده حق کلام بصفات اکرام و نمایند و هر آینه لغت قبیح و تحقیر ایشان را از جمیع لغتهای بشت
آید **شعر** ذوق نامش عاشق شتاق را از بهشت جاودانی خوشتر است که در دوزخ و دوزخهاست و صلا
هر چه داف خوشتر است **یذکرکم الله** بدست حق که خدای در اول یا فرید خلق **ذکرکم الله** پروردگار من و زنده کرد
و آن اسیر بخت حضرت رسالت **یذکرکم الله** بدست حق که خدای در اول یا فرید خلق **ذکرکم الله** پروردگار من و زنده کرد
یذکرکم الله بدست حق که خدای در اول یا فرید خلق **ذکرکم الله** پروردگار من و زنده کرد
شود بر ایشان **یذکرکم الله** بدست حق که خدای در اول یا فرید خلق **ذکرکم الله** پروردگار من و زنده کرد

نعم المال الصالح واكبرهت مضامده فساد و فساد او روی باز می دهند شهر در محک امتحان آمدگان ، فذل
هر کسی که در عیان **خون** کوی را بدست افروزی ، از زهرش آسوده کرد کثیری ، عام باشد کارهای او ، روح بخشد دل
نوازهای او سفوط کرمه یا بدسوی کج خلق را از وی باشد غیر **خون** ، و که اند چون آب باران زمین و سوزان کج به
اطراف و جوانب روان گردد مال دینی نیز یکجا قرار ندارد و بایک آدم بگردد بلکه هر روز در دست و پوی باشد و هر شب بایک عقد و صلح
بند نه عهد او را و فای و نه وفای او را بقای شعر کج امان نیست درین خاکدان ، مغرور نیست درین استخوان ، مکن سرایت
بصدما که ، مکن و اندر مکر و فتنه ، در تهنیت فرموده که حق سبحانه و تعالی بخواند دنیا که محل آفات بلکه برای دفع و کد که منزل سلایق
از مخافات جناحه فرمود **و الله یفوق** و خدای بندگان خود را **و الله یفوق** بوی سرای سلالت که هست است یعنی بخواند
بعملی که موجب دخول بهشت بود و بهشت را دار السلام بجهت آن گفت که تحت ملائکه بر اهل آن یا تحت بهشتیان بر یکدیگر سلام
یا سلام یا حق سبحانه باشد و اضافه بهشت بدان جهت تعظیم جانب حق برای آن در فصول فرموده که حق سبحانه را بپوش
از سرای که او شایک است و او سطر عباد و آتش فناست برای که مبداءش عطالت و میانه اش رضا و منتهاش لقا **شعر**
و الله یفوق از آید زندانیان ، زندان نیکین شده کوی زندان یکیش ، شاهان سپهسالار و پند و زدن و کشد ، توان
چه و زندانسان سوی ملک آن یکیش ، هر راه بهشت میخواند **بوی** و راه می ناید **بوی** هر که میخواهد **بوی** **بوی** **بوی**
راست که شوق به دار السلام باشد و آن اسلام است یا طریق سنت ای غرور دعوت عام است بکالت حفر رسالت یا هر هدایت خوا
است توفیق الهی شیخ الاسلام قدر تر فرموده که هر را میخواند اما تا که در پسند قبول نشاند **ع** تا یار که خواهد و میلت که باشد **و الله یفوق**
أحسنوا مرا که آنرا که نیکوی کرد یعنی ایمان آوردند **أحسنوا** مؤمنه حسن و پاداش نیکوست یعنی بهشت **و زیاده** و از وی زیاده اش که بطریق
تفضل کرامت فرماید که نیکو حسن جزای حسن است کی یکی زیاده آنکه که داده دهد یا پست ترا حسن مغفرت و زیاده و خشنودی حضرت
در مدار آورده که زیاده محبت است در قلوب عباد یا آنچه در روی عطا کند و در آتی حساب نماید و که اند محبت که بر اهل بهشت
مورد کند و هر چه خواهند بدیشان بیاید و هر چه تحقیق بر آنند که زیاده لغتای حضرت پروردگار است که بعضی کم بهشتیان را بداد
کم ساند **و لا یحقر** و پوشیدن نکر اند **و لا یحقر** رومی بهشتیان را **و لا یحقر** کوی بخاری **و لا یحقر** و نه خوار می افتد بر پیش
ایشان باشد **اولیک** آن کوه محسان **أهل بیت** اهل بهشت اند **هم** ایشان در آن **عالم** جاوید مانا که تا نفع ایشان زوال
یابد و نه دولت از ایشان انتقا کند بخلاف زخارف دنی و متاع فرور او که در صد فنا و زوالست **و الله یفوق** و پاداش آنرا که **و الله یفوق**
کب کرد بهر ارجح شرک گفتاق **و الله یفوق** یا واس بدیت **ع** یا ندرسته که کرده اند زیاده بر آن **و الله یفوق** و پوشد
ایشان را **و الله یفوق** و سر وای یعنی آثار نعلت بر ایشان هر یک **و الله یفوق** باشد **و الله یفوق** از عذاب خدای **و الله یفوق** جمع
نکاه دارند یعنی هیچکس عذاب از ایشان باز ندارد **و الله یفوق** که پاداش شده است **و الله یفوق** رویهای ایشان **و الله یفوق**
بر بارهای از شب **و الله یفوق** روحانی که تاریک بود یعنی سیاه کرد و رویهای ایشان از آن و از آن جرم شب تیره **و الله یفوق** آن کوه که کبابان

سازد

سیاست یعنی شرکان و منافقان **أهل بیت** ملازمان آتش و دوزخ اند **هم** ایشان **هم** در آن آتش **و الله یفوق** و پاداش آنرا که **و الله یفوق**
روی رهای از عذاب ندارند **و الله یفوق** و بر سیدان روزی که بخشیم بیکان و بدانرا **و الله یفوق** **و الله یفوق** **و الله یفوق**
مرا تا که شرک آوردند **و الله یفوق** یا بختید بر جاهای خود **و الله یفوق** **و الله یفوق** **و الله یفوق** **و الله یفوق**
که با شما جرم **و الله یفوق** **و الله یفوق** میان کفار و معویان ایشان و بر پیغم از کافران که چار پرستش تان کردید گویند که ایشان مارا
بصاوت خود فرمودند حق سبحانه تا از این **و الله یفوق** **و الله یفوق** **و الله یفوق** **و الله یفوق** **و الله یفوق** **و الله یفوق** **و الله یفوق**
باشید بلکه گوی خود را پرستش میکردید از این **و الله یفوق** **و الله یفوق** **و الله یفوق** **و الله یفوق** **و الله یفوق** **و الله یفوق** **و الله یفوق**
مارا پرستش خود امر کردید تان گویند **و الله یفوق** **و الله یفوق** **و الله یفوق** **و الله یفوق** **و الله یفوق** **و الله یفوق** **و الله یفوق**
ما غر عباد **و الله یفوق** از پرستش شما **و الله یفوق** **و الله یفوق** **و الله یفوق** **و الله یفوق** **و الله یفوق** **و الله یفوق** **و الله یفوق**
بیاید و بخت **و الله یفوق** **و الله یفوق** **و الله یفوق** **و الله یفوق** **و الله یفوق** **و الله یفوق** **و الله یفوق** **و الله یفوق**
هم نفس **و الله یفوق** **و الله یفوق** **و الله یفوق** **و الله یفوق** **و الله یفوق** **و الله یفوق** **و الله یفوق** **و الله یفوق**
کافران **و الله یفوق** **و الله یفوق** **و الله یفوق** **و الله یفوق** **و الله یفوق** **و الله یفوق** **و الله یفوق** **و الله یفوق**
روزی می دهد **و الله یفوق** **و الله یفوق** **و الله یفوق** **و الله یفوق** **و الله یفوق** **و الله یفوق** **و الله یفوق** **و الله یفوق**
و الله یفوق **و الله یفوق** **و الله یفوق** **و الله یفوق** **و الله یفوق** **و الله یفوق** **و الله یفوق** **و الله یفوق**
و الله یفوق **و الله یفوق** **و الله یفوق** **و الله یفوق** **و الله یفوق** **و الله یفوق** **و الله یفوق** **و الله یفوق**
که عباد و مکاره کند **و الله یفوق** **و الله یفوق** **و الله یفوق** **و الله یفوق** **و الله یفوق** **و الله یفوق** **و الله یفوق** **و الله یفوق**
که اتحاد انعام است **و الله یفوق** **و الله یفوق** **و الله یفوق** **و الله یفوق** **و الله یفوق** **و الله یفوق** **و الله یفوق** **و الله یفوق**
او بشانی که شک را در آن مدخل خود **و الله یفوق** **و الله یفوق** **و الله یفوق** **و الله یفوق** **و الله یفوق** **و الله یفوق** **و الله یفوق** **و الله یفوق**
و میان حق **و الله یفوق** **و الله یفوق** **و الله یفوق** **و الله یفوق** **و الله یفوق** **و الله یفوق** **و الله یفوق** **و الله یفوق**
و الله یفوق **و الله یفوق** **و الله یفوق** **و الله یفوق** **و الله یفوق** **و الله یفوق** **و الله یفوق** **و الله یفوق**
حق است **و الله یفوق** **و الله یفوق** **و الله یفوق** **و الله یفوق** **و الله یفوق** **و الله یفوق** **و الله یفوق** **و الله یفوق**
دو کفر خود **و الله یفوق** **و الله یفوق** **و الله یفوق** **و الله یفوق** **و الله یفوق** **و الله یفوق** **و الله یفوق** **و الله یفوق**
ی پرستند **و الله یفوق** **و الله یفوق** **و الله یفوق** **و الله یفوق** **و الله یفوق** **و الله یفوق** **و الله یفوق** **و الله یفوق**
تقرها ما و امنکر بودند و از روی لجاج ضداد بدان اعتراف نمی نمودند حق سبحانه فرمود که **و الله یفوق** **و الله یفوق** **و الله یفوق** **و الله یفوق**
خلو **و الله یفوق** **و الله یفوق** **و الله یفوق** **و الله یفوق** **و الله یفوق** **و الله یفوق** **و الله یفوق** **و الله یفوق**
هست از زبان شما که شرک نام نهاده **و الله یفوق** **و الله یفوق** **و الله یفوق** **و الله یفوق** **و الله یفوق** **و الله یفوق** **و الله یفوق** **و الله یفوق**

بر و کار ساز است

۱۵

الوجود غنی مطلق است پس احتیاج را بدو راه باشد شمس به کالها از صفات فاقا و کوی هست غنی کی بود یکسخت
و اشارت به بیان غنای حقانیت که در هر راست از روی مالکیت **یا ایاک نعبد و یا ایاک نستعین** و **یا ایاک نعبد و یا ایاک نستعین**
دو زمین است از بیایع سفلیات است **نعبدکم** نیست نزد یک شمای مکران **یا ایاک نعبد و یا ایاک نستعین** باین که خدای عز و جل فرموده **انقولون**
ایا یکدیگر علی الله بر خدای بدو و از راه **یا ایاک نعبد و یا ایاک نستعین** بگوید **یا ایاک نعبد و یا ایاک نستعین** بگوید **یا ایاک نعبد و یا ایاک نستعین**
یا ایاک نعبد و یا ایاک نستعین بگوید **یا ایاک نعبد و یا ایاک نستعین** بگوید **یا ایاک نعبد و یا ایاک نستعین** بگوید **یا ایاک نعبد و یا ایاک نستعین**
ما باشد **یا ایاک نعبد و یا ایاک نستعین** بگوید **یا ایاک نعبد و یا ایاک نستعین** بگوید **یا ایاک نعبد و یا ایاک نستعین** بگوید **یا ایاک نعبد و یا ایاک نستعین**
سبب آنکه بود که کتاب و پیغام بر ما یکفر **یا ایاک نعبد و یا ایاک نستعین** بگوید **یا ایاک نعبد و یا ایاک نستعین** بگوید **یا ایاک نعبد و یا ایاک نستعین**
خبر فرج پیغام بر ما **یا ایاک نعبد و یا ایاک نستعین** بگوید **یا ایاک نعبد و یا ایاک نستعین** بگوید **یا ایاک نعبد و یا ایاک نستعین** بگوید **یا ایاک نعبد و یا ایاک نستعین**
شده و کان کشته **یا ایاک نعبد و یا ایاک نستعین** بگوید **یا ایاک نعبد و یا ایاک نستعین** بگوید **یا ایاک نعبد و یا ایاک نستعین** بگوید **یا ایاک نعبد و یا ایاک نستعین**
قوم را بخدا دعوت کرد و صفا و از ایشان را تحمل و خود و چون خدای تعالی بگوید **یا ایاک نعبد و یا ایاک نستعین** بگوید **یا ایاک نعبد و یا ایاک نستعین**
یا ایاک نعبد و یا ایاک نستعین بگوید **یا ایاک نعبد و یا ایاک نستعین** بگوید **یا ایاک نعبد و یا ایاک نستعین** بگوید **یا ایاک نعبد و یا ایاک نستعین**
یا ایاک نعبد و یا ایاک نستعین بگوید **یا ایاک نعبد و یا ایاک نستعین** بگوید **یا ایاک نعبد و یا ایاک نستعین** بگوید **یا ایاک نعبد و یا ایاک نستعین**
امر را برادر و مساوی **یا ایاک نعبد و یا ایاک نستعین** بگوید **یا ایاک نعبد و یا ایاک نستعین** بگوید **یا ایاک نعبد و یا ایاک نستعین** بگوید **یا ایاک نعبد و یا ایاک نستعین**
کینه **یا ایاک نعبد و یا ایاک نستعین** بگوید **یا ایاک نعبد و یا ایاک نستعین** بگوید **یا ایاک نعبد و یا ایاک نستعین** بگوید **یا ایاک نعبد و یا ایاک نستعین**
کنند **یا ایاک نعبد و یا ایاک نستعین** بگوید **یا ایاک نعبد و یا ایاک نستعین** بگوید **یا ایاک نعبد و یا ایاک نستعین** بگوید **یا ایاک نعبد و یا ایاک نستعین**
نزدیکان و دلیلت بر آنکه نوح و در مقام توکل ثابت قدم بوده و وثوق تمام بصورت که اعلام داشته و بفرستاده که است و بدین
پسوی پی برده کرده قدم در طریقت متابعت نموده ایشان را خدای تعالی در یافته از قول من اعلم من غیره **یا ایاک نعبد و یا ایاک نستعین** بگوید **یا ایاک نعبد و یا ایاک نستعین**
شمار اداء رسالت **یا ایاک نعبد و یا ایاک نستعین** بگوید **یا ایاک نعبد و یا ایاک نستعین** بگوید **یا ایاک نعبد و یا ایاک نستعین** بگوید **یا ایاک نعبد و یا ایاک نستعین**
بر آن توابع خواهد داد خواهی شما ایمان آید و خواهی اعلم کنید و امرت و فرموده شده ام **یا ایاک نعبد و یا ایاک نستعین** بگوید **یا ایاک نعبد و یا ایاک نستعین**
نهادگان معکم خدایا پس خلاف امر او بکنم و اجر رسالت خود از غیر او بجوم **یا ایاک نعبد و یا ایاک نستعین** بگوید **یا ایاک نعبد و یا ایاک نستعین**
بر تکلیف و بعد از اقامت بر ایشان **یا ایاک نعبد و یا ایاک نستعین** بگوید **یا ایاک نعبد و یا ایاک نستعین** بگوید **یا ایاک نعبد و یا ایاک نستعین**
در کشتی و اهل سفینه بقول **یا ایاک نعبد و یا ایاک نستعین** بگوید **یا ایاک نعبد و یا ایاک نستعین** بگوید **یا ایاک نعبد و یا ایاک نستعین**
حلاک شدگان **یا ایاک نعبد و یا ایاک نستعین** بگوید **یا ایاک نعبد و یا ایاک نستعین** بگوید **یا ایاک نعبد و یا ایاک نستعین** بگوید **یا ایاک نعبد و یا ایاک نستعین**
پس در کشتی ای که درین برین کشتی **یا ایاک نعبد و یا ایاک نستعین** بگوید **یا ایاک نعبد و یا ایاک نستعین** بگوید **یا ایاک نعبد و یا ایاک نستعین**

روایت کرده است که در روزی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در کعبه ایستاده بود و در میان او و کعبه سیصد نفر ایستاده بودند و در میان او و کعبه سیصد نفر ایستاده بودند

قیل حضرت رسالت ۳ و هم تید باهل که مصلحت **یا ایاک نعبد و یا ایاک نستعین** بگوید **یا ایاک نعبد و یا ایاک نستعین** بگوید **یا ایاک نعبد و یا ایاک نستعین**
قم ایشان یعنی هر سورت را بقوی خود با هم بقوم عاد و ملاح را بقوم ثمود و ابرهیم را بقوم بابل و شعیب را با صاحبان اهل
میین **یا ایاک نعبد و یا ایاک نستعین** بگوید **یا ایاک نعبد و یا ایاک نستعین** بگوید **یا ایاک نعبد و یا ایاک نستعین** بگوید **یا ایاک نعبد و یا ایاک نستعین**
این سورت را ایمان آید بدان پیغامبران فرستاده بدیشان **یا ایاک نعبد و یا ایاک نستعین** بگوید **یا ایاک نعبد و یا ایاک نستعین** بگوید **یا ایاک نعبد و یا ایاک نستعین**
از پشت رسل یعنی تکلیف حق را عادت کرده و بدین قبل البعث پس بعد از بعثت بر همان رسل سکون نمودند یا ایمان یا کفر و بدین
یعنی که تکلیفشان کرده بود و بدین پیش ازین یعنی در روز مشیاق **یا ایاک نعبد و یا ایاک نستعین** بگوید **یا ایاک نعبد و یا ایاک نستعین** بگوید **یا ایاک نعبد و یا ایاک نستعین**
هر چه نیم **یا ایاک نعبد و یا ایاک نستعین** بگوید **یا ایاک نعبد و یا ایاک نستعین** بگوید **یا ایاک نعبد و یا ایاک نستعین** بگوید **یا ایاک نعبد و یا ایاک نستعین**
ایک **یا ایاک نعبد و یا ایاک نستعین** بگوید **یا ایاک نعبد و یا ایاک نستعین** بگوید **یا ایاک نعبد و یا ایاک نستعین** بگوید **یا ایاک نعبد و یا ایاک نستعین**
تا پس که فرعون آن زمان بود و **یا ایاک نعبد و یا ایاک نستعین** بگوید **یا ایاک نعبد و یا ایاک نستعین** بگوید **یا ایاک نعبد و یا ایاک نستعین**
پس در کشتی گردناز قبول آن و متابعت نمودند و کافران و بدین ایشان **یا ایاک نعبد و یا ایاک نستعین** بگوید **یا ایاک نعبد و یا ایاک نستعین**
تداون بآیات **یا ایاک نعبد و یا ایاک نستعین** بگوید **یا ایاک نعبد و یا ایاک نستعین** بگوید **یا ایاک نعبد و یا ایاک نستعین** بگوید **یا ایاک نعبد و یا ایاک نستعین**
آید و سخن حق بدیشان القا نمود و بدین ایشان **یا ایاک نعبد و یا ایاک نستعین** بگوید **یا ایاک نعبد و یا ایاک نستعین** بگوید **یا ایاک نعبد و یا ایاک نستعین**
میین **یا ایاک نعبد و یا ایاک نستعین** بگوید **یا ایاک نعبد و یا ایاک نستعین** بگوید **یا ایاک نعبد و یا ایاک نستعین** بگوید **یا ایاک نعبد و یا ایاک نستعین**
یا ایاک نعبد و یا ایاک نستعین بگوید **یا ایاک نعبد و یا ایاک نستعین** بگوید **یا ایاک نعبد و یا ایاک نستعین** بگوید **یا ایاک نعبد و یا ایاک نستعین**
جاد و نیست **یا ایاک نعبد و یا ایاک نستعین** بگوید **یا ایاک نعبد و یا ایاک نستعین** بگوید **یا ایاک نعبد و یا ایاک نستعین** بگوید **یا ایاک نعبد و یا ایاک نستعین**
یا ایاک نعبد و یا ایاک نستعین بگوید **یا ایاک نعبد و یا ایاک نستعین** بگوید **یا ایاک نعبد و یا ایاک نستعین** بگوید **یا ایاک نعبد و یا ایاک نستعین**
بر مشق فرعون باز داری **یا ایاک نعبد و یا ایاک نستعین** بگوید **یا ایاک نعبد و یا ایاک نستعین** بگوید **یا ایاک نعبد و یا ایاک نستعین**
شاهر و در **یا ایاک نعبد و یا ایاک نستعین** بگوید **یا ایاک نعبد و یا ایاک نستعین** بگوید **یا ایاک نعبد و یا ایاک نستعین**
و انوار و فرخ **یا ایاک نعبد و یا ایاک نستعین** بگوید **یا ایاک نعبد و یا ایاک نستعین** بگوید **یا ایاک نعبد و یا ایاک نستعین**
بموضع معلوم آوردند **یا ایاک نعبد و یا ایاک نستعین** بگوید **یا ایاک نعبد و یا ایاک نستعین** بگوید **یا ایاک نعبد و یا ایاک نستعین**
نیکند **یا ایاک نعبد و یا ایاک نستعین** بگوید **یا ایاک نعبد و یا ایاک نستعین** بگوید **یا ایاک نعبد و یا ایاک نستعین**
هوای محبت آمد در چشم مردم **یا ایاک نعبد و یا ایاک نستعین** بگوید **یا ایاک نعبد و یا ایاک نستعین** بگوید **یا ایاک نعبد و یا ایاک نستعین**
و فرعونیان آنرا محبت کردند **یا ایاک نعبد و یا ایاک نستعین** بگوید **یا ایاک نعبد و یا ایاک نستعین** بگوید **یا ایاک نعبد و یا ایاک نستعین**
خدای صلاح نیار و تقویت **یا ایاک نعبد و یا ایاک نستعین** بگوید **یا ایاک نعبد و یا ایاک نستعین** بگوید **یا ایاک نعبد و یا ایاک نستعین**
آورده ام **یا ایاک نعبد و یا ایاک نستعین** بگوید **یا ایاک نعبد و یا ایاک نستعین** بگوید **یا ایاک نعبد و یا ایاک نستعین**

از یکدیگر شاد که این خبری است از آنکه نزدیک من خیرند و خداوند است **و لا اعلم الا بک** و منیدایم و رانان از بطن مردمان هر دو صد
و لا اول و نیکم این ملک بهر حق که من فرشته ام تا شما گوید که ما است **الا فشرکت** **و لا اول** و نیکم **لله** و نیکم **و لا اول** و نیکم
در ایشان می گویند که چشما می شود و جهت قضا ایشان را از آنکه بگویند **و لا اول** و نیکم **و لا اول** و نیکم **و لا اول** و نیکم
چه آنچه حق بجهان و دلخواه ایشان آماده کرده بهر آنکه است که شما را در دنیا داده **و لا اول** و نیکم **و لا اول** و نیکم **و لا اول** و نیکم
نفسهای ایشان است از صدق و اخلاص اگر من حکم با اسلام ایشان کنم و نظایر این **و لا اول** و نیکم **و لا اول** و نیکم **و لا اول** و نیکم
ستکباران چه اینها را حکم بر ظاهر است **و لا اول** و نیکم **و لا اول** و نیکم **و لا اول** و نیکم **و لا اول** و نیکم **و لا اول** و نیکم
جلال را با ما و دور و دراز کشید **و لا اول** و نیکم **و لا اول** و نیکم **و لا اول** و نیکم **و لا اول** و نیکم **و لا اول** و نیکم
کویان در وید و خود **و لا اول** و نیکم **و لا اول** و نیکم **و لا اول** و نیکم **و لا اول** و نیکم **و لا اول** و نیکم **و لا اول** و نیکم
و لا اول و نیکم **و لا اول** و نیکم **و لا اول** و نیکم **و لا اول** و نیکم **و لا اول** و نیکم **و لا اول** و نیکم **و لا اول** و نیکم
کردن میان آن **و لا اول** و نیکم **و لا اول** و نیکم **و لا اول** و نیکم **و لا اول** و نیکم **و لا اول** و نیکم **و لا اول** و نیکم
سازد کلام قدیم و اخیری است تقدیرش این که اگر خدا را عواذ خواهد و من خواهم که نصیحت کنم شما را آن نصیحت نفع نبرد
و لا اول و نیکم **و لا اول** و نیکم **و لا اول** و نیکم **و لا اول** و نیکم **و لا اول** و نیکم **و لا اول** و نیکم **و لا اول** و نیکم
ام یقولون **و لا اول** و نیکم **و لا اول** و نیکم **و لا اول** و نیکم **و لا اول** و نیکم **و لا اول** و نیکم **و لا اول** و نیکم **و لا اول** و نیکم
و بالک **و لا اول** و نیکم **و لا اول** و نیکم **و لا اول** و نیکم **و لا اول** و نیکم **و لا اول** و نیکم **و لا اول** و نیکم **و لا اول** و نیکم
شد **و لا اول** و نیکم **و لا اول** و نیکم **و لا اول** و نیکم **و لا اول** و نیکم **و لا اول** و نیکم **و لا اول** و نیکم **و لا اول** و نیکم
اندو هک **و لا اول** و نیکم **و لا اول** و نیکم **و لا اول** و نیکم **و لا اول** و نیکم **و لا اول** و نیکم **و لا اول** و نیکم **و لا اول** و نیکم
رسید **و لا اول** و نیکم **و لا اول** و نیکم **و لا اول** و نیکم **و لا اول** و نیکم **و لا اول** و نیکم **و لا اول** و نیکم **و لا اول** و نیکم
تواند **و لا اول** و نیکم **و لا اول** و نیکم **و لا اول** و نیکم **و لا اول** و نیکم **و لا اول** و نیکم **و لا اول** و نیکم **و لا اول** و نیکم
که بسیار چون سینه مرغ **و لا اول** و نیکم **و لا اول** و نیکم **و لا اول** و نیکم **و لا اول** و نیکم **و لا اول** و نیکم **و لا اول** و نیکم
و لا اول و نیکم **و لا اول** و نیکم **و لا اول** و نیکم **و لا اول** و نیکم **و لا اول** و نیکم **و لا اول** و نیکم **و لا اول** و نیکم
سایر بکاشت و در دانه پست سال که درخت بر سیده مطلقا و در دانه پست سال که درخت بر سیده مطلقا
از قول حق نفع بسیار گشت اشتغال نمود و **و لا اول** و نیکم **و لا اول** و نیکم **و لا اول** و نیکم **و لا اول** و نیکم **و لا اول** و نیکم
نمود که هرگز از نعم او **و لا اول** و نیکم **و لا اول** و نیکم **و لا اول** و نیکم **و لا اول** و نیکم **و لا اول** و نیکم **و لا اول** و نیکم
کو و دیگر چندی روزی که باولنی بودی و باخبر شدی **و لا اول** و نیکم **و لا اول** و نیکم **و لا اول** و نیکم **و لا اول** و نیکم **و لا اول** و نیکم
که بر شما **و لا اول** و نیکم **و لا اول** و نیکم **و لا اول** و نیکم **و لا اول** و نیکم **و لا اول** و نیکم **و لا اول** و نیکم **و لا اول** و نیکم

رسوا که اندر دین که آن غرق است **و لا اول** و نیکم **و لا اول** و نیکم **و لا اول** و نیکم **و لا اول** و نیکم **و لا اول** و نیکم
ساخت در مدت دو سال طول و سید در دین و کینه اند هزار رویت و عرض او بجهاد ذریع و بقول ششصد و اربعه و در دین
و بقول حق سه ذریع و غیر اینها نیز گفته اند و آنرا بر سه طریقت مرتب ساخته بقدر مصلحت که دایم و حکم الهی روح از هر نوع از انواع حیوان
جمع کرد و طبع را در طبقه علی و سباع و بهائم و برادر سفل و آریان با استعده و در وسطی جای مقرر نمود و بهیچ اسباب انجام
این مهم مشغول بود **و لا اول** و نیکم **و لا اول** و نیکم **و لا اول** و نیکم **و لا اول** و نیکم **و لا اول** و نیکم **و لا اول** و نیکم
سنگ که حواری الله عنها در آن نان بخور و میراث نوح رسید بود و نشانه عذاب آن بود که آب از آن تنور چو شید و چون
عذاب از حیوانات یعنی از آنها که جفت و گشتند **و لا اول** و نیکم **و لا اول** و نیکم **و لا اول** و نیکم **و لا اول** و نیکم **و لا اول** و نیکم
و لا اول و نیکم **و لا اول** و نیکم **و لا اول** و نیکم **و لا اول** و نیکم **و لا اول** و نیکم **و لا اول** و نیکم **و لا اول** و نیکم
کفایت و راعله که میرد نوح بود و **و لا اول** و نیکم **و لا اول** و نیکم **و لا اول** و نیکم **و لا اول** و نیکم **و لا اول** و نیکم **و لا اول** و نیکم
نکرده **و لا اول** و نیکم **و لا اول** و نیکم **و لا اول** و نیکم **و لا اول** و نیکم **و لا اول** و نیکم **و لا اول** و نیکم **و لا اول** و نیکم
که مجموع هفتاد و نه تن بودند و با نوح هشتاد تن پس نوح هم اینها را نیز یک گشتی آورد و سرپوشی که ترتیب داده بود بر بالای کشتی بود
و از زمین آب عذاب چو شید گفت و از آسمان آب باران آمدن آغاز کرد **و لا اول** و نیکم **و لا اول** و نیکم **و لا اول** و نیکم **و لا اول** و نیکم **و لا اول** و نیکم
کشتی و رحالتی که گوید **و لا اول** و نیکم **و لا اول** و نیکم **و لا اول** و نیکم **و لا اول** و نیکم **و لا اول** و نیکم **و لا اول** و نیکم
خدایت نفع و استادن چه در خبر آمد که چون خواستندی که کشتی برود هم الله گفتندی روان شدی و چون خواستندی که کشتی
شود هم الله گفتندی باز ایستادی پس نوح هم ایشان را برین وجه تعلیم قسیم داد و گفت **و لا اول** و نیکم **و لا اول** و نیکم **و لا اول** و نیکم **و لا اول** و نیکم **و لا اول** و نیکم
آمرز که منافات **و لا اول** و نیکم **و لا اول** و نیکم **و لا اول** و نیکم **و لا اول** و نیکم **و لا اول** و نیکم **و لا اول** و نیکم **و لا اول** و نیکم
بود که از عظمت بود **و لا اول** و نیکم **و لا اول** و نیکم **و لا اول** و نیکم **و لا اول** و نیکم **و لا اول** و نیکم **و لا اول** و نیکم **و لا اول** و نیکم
و حال آنکه بود بر کرانه از کشتی پدید او را مسلمان می یافت پس از بر طریقت گفت **و لا اول** و نیکم **و لا اول** و نیکم **و لا اول** و نیکم **و لا اول** و نیکم **و لا اول** و نیکم
تا این شوی **و لا اول** و نیکم **و لا اول** و نیکم **و لا اول** و نیکم **و لا اول** و نیکم **و لا اول** و نیکم **و لا اول** و نیکم **و لا اول** و نیکم
کشتی ایشان شفق بودی **و لا اول** و نیکم **و لا اول** و نیکم **و لا اول** و نیکم **و لا اول** و نیکم **و لا اول** و نیکم **و لا اول** و نیکم **و لا اول** و نیکم
و لا اول و نیکم **و لا اول** و نیکم **و لا اول** و نیکم **و لا اول** و نیکم **و لا اول** و نیکم **و لا اول** و نیکم **و لا اول** و نیکم **و لا اول** و نیکم
و لا اول و نیکم **و لا اول** و نیکم **و لا اول** و نیکم **و لا اول** و نیکم **و لا اول** و نیکم **و لا اول** و نیکم **و لا اول** و نیکم **و لا اول** و نیکم
یعنی هیچکس نیست منیع از عذاب مگر کسی که خدای بر او بخشد و در انشای این مکالمه میان پدر و پسر طوفان اشتداد یافت **و لا اول** و نیکم **و لا اول** و نیکم
شد **و لا اول** و نیکم **و لا اول** و نیکم **و لا اول** و نیکم **و لا اول** و نیکم **و لا اول** و نیکم **و لا اول** و نیکم **و لا اول** و نیکم
که مصیبت بجزیره در کشتی شست ما شرماء و جب کشتی تمام روی زمین بکشت و چون واقعه طوفان بنیاید و کشتی غرق

بدانکه اصل کشتی نوح را که در دار
نهار و کشتی نوح را که در دار

تشنه بودند این همه مبالغه نموده جمع شوند و اتفاق نموده بی همت و هلاک من سوزناید و ایشان با وجود تشنه و قهر و افتاد
و اختیار از هر سبب اندک خیزی بدو عاجز شدند و غنیمت باقیل **شعور** تو خدا شو اگر چه عالم در ریاست خدا که هر وقت
ترک کرد و چون بودیم الهی و توفیق تمام داشت گفت **انی ترکلت** بدستی که من ترک کردم **علی الله** بخدای ربی که پروردگار
من و پروردگار شماست و هم خود را بوی باز گذاشتم **ما من قاتل** هیچ جنبه نیست **الا ما جاز** که خدا فرموده است **بناصیه** ناصیه
پیش از او ایمنی مالک است و قادر و غالب بر ما خدا را صلیک مالک و قدره و تصرف است **انی ربی** بدستی که او را بکار من **علی الله**
بر طبق حق عدالت هر که بر تو کاذب او را ضایع نگذارد و بر حق است و تو فرموده که هر صراط مستقیم است که سستی حق باشد و غیر او کافال و ان
الحق ربی المنق و در نقد تصویر قدس تر منزه جامعند که هست و در باب احیاء افعال بیان تا یثبات و مؤثرات که آن ذات متعالیه
که فی الحقیقه مصدر جمیع افعال و مؤثر تمام شفعلاقت حکم تربیت هر یک را بصیقل قالیات جوی حضرت خود و کثافت نیست سر
آخذ بناصیهات **انی ربی علی صراط مستقیم** کش کشاند و کشاند آنرا **ایرجعون فان تولوا** پس اگر برگردید ازین و اعراض کنید بی بر
اعراض نبات باشد **فقد المقتدر** پس بدستی که رسیده ام **بناصیه** آن چیزی که فرموده شده بودم **بناصیه** که بی
شایع و وحی شما رسیده و بر شما جت کرم و چون قوا را نکرید حق سبحانه و تعالی اهلک کند و **بناصیه** جاتی که شما که اند **انی ربی**
آفریدار من **فما عجز** که در حق و غیر شما و **انصر** **شیئا** و زبان تواند بر این حق را چیزی اعراض ازین و ابا از قبول دعوت حق **انی ربی**
که پروردگار من **علی کل شیئی** بر همه چیزها حقیقت نگذاشت یعنی افعال و اقوال و احوال هر را نگاه میدارد و بمحافظات آنها از غفایت نیست
و چون کفار و کفر خود ازین محنت شغل نشدند حکم ربانی بمذاب ایشان نافذ گشت **ولما جاء امرنا** و آن هنگام که میا موفیان بمذاب ایشان
بعثنا هودا بجات و ایدم هود را و **الذین آمنوا** و آنکه از او برگزیده بودند **ما و اولیائنا** چنانچه از او بودند که ما را هود برهانیدم
محمدا بنابر بخش و بخش افرازا یعنی بجات بفضل ما بجهت ایشانی **و بحبنا هم** و برهانیدم ایشان را **من عذاب عظیم** از عذاب درشت
و آن سموم و دوزخ بود که بخت ایشانی در آنجا و از او بار پیرون شده اعضای ایشان را بار و ساخت **و لکن عاد** و آن عاد است یعنی
آنجا که در دیار حجاز می بینید آثار قبیله عاد است **فجاء** آنجا که رفتند و کافر شدند **بناصیه** آیات پروردگار خود و **عصا** و عصا
شدند و فرستادگان او میمان یک پیغامبر مستلزم عیسان هر پیغامبر است **انجوا** و پیروی کنید **امرنا** **فما عجز** و همان هر که عجزید
ستیزه کار را یعنی عاصیان و کفری که ایشان را بجهت دعوت میکرد و میطیع گشتند از آن ایشانی که کفر و غلاقت میخواستند **انجوا** و ازین راه
شدند **و من الذین** درین سرای گشتند که بعد از هلاکت **و یوم القیمه** و در روز قیامت نیز هفت و پنجاد شافقت **الا ان**
برایند که قوم عاد کفر و **انهم** نکریدند پروردگار خود **الا بعدا** بدانند که دوریت **عاد** مراد را یعنی از رحمت دور اند و بجهت گناه این
دوری با مراد را یعنی هلاکت و دعای هلاکت بر ایشان بعد از هلاکی ایشان دلیل استحقاق عذاب و عقاب **قوم عاد** عطف بیان عاد
یعنی این عاد که هلاک شدند عاد اولی بودند که حضرت هود بر ایشان سعوت بود و عاد را که ایشان را عاد نامیدند که سید ایشان **انهم**
هلاک شدند **و انهم** و فرستادیم بری قبیله **ثمود** را و ایشان را صالح را و اخوه خویشات **قال** گفت صالح **ایم** **ایم** **ایم**

ایم پرستید خدا را و بدو عبادت و بگوید **ما لکم** نیست شمار **من العین** معبودی جز **هو الله** **ایم** او پیافید شمار **من الاذن** از زمین یعنی آدم
که پیش شماست و مواد نطفه را که نسل او از آن آفریده میشود از خاک پیدا کرد **واستمکم** و زندگانی و بقا و او شمار **ایم** در زمین درم کرد
آورده که سال هر یک از قوم ثمود از سبب تا هزار بوده یا شمارا قدره و او بر عاریت زمین نزه ساختند و بخوابیدند و فرسوا شمارا اشتغال
موفید **واستغفره** پس آمرزش خواهد از معنی ایمان آید تا شمارا بیا سرزد **ثم یوم الیه** پس جمع کنید به پیشتر و از عبادت فیلو **انی ربی**
بدستی که آفریدار من **قرب** نزدیگت بایستد و ازین برعت **بحب** اجابت کند و ایمانت بفضل و منت **قال ایما** گفت قوم که ای
صالح **قد کنت** بدستی که بودی **فیما** در میان ما **موجوا** امیدوار یعنی نشانه رشد و سداد در رجوع حال تو بودیم **قبل هذا** پیش ازین
که دعوی نبوت کنی و میخواستیم که ترا ملک بایستد از خود ساینم یا امید بود استیم که بدین ماستدین شوی حال بدین سخن که میگوی امید از تو
بریدیم **ایم** **انهم** ایما را از منی **یکنی** **انهم** از آنکه می پرستیم **ما یعبدها** **ایم** آنرا که بندگان می پرستیدند **و انما** **شیئا** و تحقیق که ما در
شکایم **ما نؤمن** از آنچه تو میخوای ما را **ایم** پس آن از خود و ترک جاد و صنایع **شیئا** شکری و شکر افکند و بیفکان که نفس را مضطر
میسازد و دل را آرام نمیدهد و عقل را مشوید و سیکر اند **قال** **ایم** گفت صالح که ای گروه **ایم** خبر دهید مرا و فرزند کنید **من ان کنت** اگر ایم
علی صیبه بر جنت روشن **بی ربی** از پروردگار خود **و انما فی** و او را باشد از نزدیک خود **رحمة** پیغامبری **من یصفر** پرست که
یاری کند و باز دارد مرا **ایم** از عذاب خدای **انهم** اگر افره ای کم آورد و تبلیغ رسالت پس شمارا بجهت **ایم** شمارا بدین خود
می کند و با حق مجادله نماید **فما یعبدها** پس شمارا از این که می پرستید **شیئا** جز بنیان کافیه است و این بیعت کردن شمارا بدین آورده
که قوم ثمود بعد از عدال بسیار طلب مجت نمودند چنانچه در سور اعراف است **ایم** یافت دعای ای از من که نافرمان آمد صالح بر ایشان جت
گفت و در باب نافرمانیت آنها زکر **و یاقوم** و گفت ای قوم **هذه ناقة الله** این ناقة است که خدا خلق کرده **لکم** برای شما **انهم** و در حقی که شایسته است
بر قدره او **و زوها** پس بگذارید او را **ما لکم** تا بجهت و بجهت **ایم** و در زمین خدای یعنی روزی او بر شماست و نفع او بر شماست **و انهم**
یسوءر و برهانید بوی بوی آزاری که اگر بری صد او کنید **فما عجز** پس یکدیگر شمارا عذاب **قرب** عذاب نزد یکدیگر عذاب است و معذبت
و همت نیاید **فما عجز** پس بگذارید او را و قیصل آن در سور قیصل او بسیار است و بعد از عذرتا فرجه او بسیار است که بر آن سه **بناصیه** که در صالح
در آن وقت در میان قوم ثمود چون بیامد حال با او تفرز کردند **قال** **ایم** گفت شمارا یکدیگر و بر خیزد از جوق **ایم** و در سرهای خود
ثلثة **ایم** سه روز که چهارشنبه و پنجشنبه و آدینه است و در شبته بشا عذاب فرود آید **لکم** و عدل این وعد است **ایم** **ایم** **ایم** و در فرج آورده
که روز چهارشنبه روی ایشان زده شد و پنجشنبه سرخ کردید و آدینه سیاه کردید و شبته عذاب نازل کردید **فما عجز** پس آن هنگام که آمدن
فرمان ما بمذاب ایشان **بحبنا** بجات و ایدم صالح را و **الذین آمنوا** و آنکه با او بودند و مؤمنان **بناصیه** بفضل بخشش از
نزدیک ما به ایشانی یعنی بخشش و رحمت صالح و مؤمنان از آن بلا برهانیدم **و یوم** و روزی که شمارا از آن روزی که شمارا و روز قیامت
باشد **انهم** **ایم** که بر روی پروردگار تو **هو الله** اوست **فما عجز** شمارا بر هلاک ایشان **ایم** **ایم** **ایم** و
فرکان شمارا که سم که در نزد پروردگار **ایم** **ایم** **ایم** و در روز قیامت که در آن سه روز که و هلاکت داشتند

زال اندر هر دو هست آنکه کافر شد نصیبش رسد ایشان را با صواب آنچه کردند و تکلیف و عذاب و عذاب کوبنده
و او ایستاد بر کعبه او محل فریاد و آوازی بود که محمدری موضع نزدیک آن **از هم** از سر ایشان یعنی موضع چپیده مراد
کنا که اندک شایسته تکلیف آنحضرت بحوالی ایشان رفته اموال و مایشای ایشان خانه کردند حق سبحانه و تعالی که همیشه بلا ایشان
خواهد رسید **حق** یا حق که نیاید **عذاب** و عذاب خدای تعالی که موقوف یا قیامت یا فتح که **ان الله بهدستی** که خدای تعالی
لا تخلف المعاول آن حضرت میفرماید **ان الله بهدستی** که استیلا کرده اند بر **رسول** به پیغامبران
تا تکلیفش از تو جدا کند این قدر و کند **ان الله بهدستی** که استیلا کرده اند بر **رسول** به پیغامبران
م **ان الله بهدستی** که استیلا کرده اند بر **رسول** به پیغامبران
ان الله بهدستی که استیلا کرده اند بر **رسول** به پیغامبران
با کسی که چنین نباشد یعنی خدای تعالی که نگاه دارنده و سازنده کار بندگانت برابر نیست با آنکه عاجز و ضعیف و ناتوانست
یعنی تبار و جلوه او می سازد کاران **ان الله بهدستی** که استیلا کرده اند بر **رسول** به پیغامبران
این شرک را با تمام اوصاف کافران و تکبر و استحقاق شرک و اهلیت عبادت و داند یا نه مراد آنست که حق را حق و قادر
و خالق و رازق و جمیع بصیر و علیم و حکیم می گویند و اطلاق او هیچ یک از این اسماء بر انسان نمی تواند کرد **ان الله بهدستی** که استیلا کرده اند بر **رسول** به پیغامبران
خدا را با **ان الله بهدستی** که استیلا کرده اند بر **رسول** به پیغامبران
یا نام می نهید تا شرک باطل را محقق یعنی محرم و غیر محرم را معنی چون قیسه زنی که گفته اند **ان الله بهدستی** که استیلا کرده اند بر **رسول** به پیغامبران
برای آنکه نگویید **ان الله بهدستی** که استیلا کرده اند بر **رسول** به پیغامبران
ان الله بهدستی که استیلا کرده اند بر **رسول** به پیغامبران
ان الله بهدستی که استیلا کرده اند بر **رسول** به پیغامبران
پس **ان الله بهدستی** که استیلا کرده اند بر **رسول** به پیغامبران
و هر که قطع نمود عبادت یوهای دنیا و آخرت
تشریف نمود که اهل ایمان امروز در ظل رعایت اند و در ظل رحمت و عافیت و در ظل عقیق و رطل عنایت که پیوسته طلب است
سایه دولت او در جهان جاویدست ای خوش آن بنده که این سایه قدیر بر او **ان الله بهدستی** که استیلا کرده اند بر **رسول** به پیغامبران
مال حال و عشق کار داشت که هر گاه می کرد و عبادت هم کاران **ان الله بهدستی** که استیلا کرده اند بر **رسول** به پیغامبران
که عطا داده ام کتاب را در میان آن که اندر جوی می رسد سلام و صاحب از پیوسته در آن انصاری که جل جلالی بود و در

یعنی و در وحی این جاست **ان الله بهدستی** که استیلا کرده اند بر **رسول** به پیغامبران
کفر و ضلالت یعنی کفر اهل کفر و اهل کتاب چون می بیند خطب و کلمات بن بیع و اتباع ایشان از پیوسته و عام و عاقبت
ایشان ایشان **ان الله بهدستی** که استیلا کرده اند بر **رسول** به پیغامبران
کین مانع شده **ان الله بهدستی** که استیلا کرده اند بر **رسول** به پیغامبران
ان الله بهدستی که استیلا کرده اند بر **رسول** به پیغامبران
گذشته بر زبان ام ایشان **ان الله بهدستی** که استیلا کرده اند بر **رسول** به پیغامبران
عرب تا ایشان را فهم و حفظ آن آسان باشد **ان الله بهدستی** که استیلا کرده اند بر **رسول** به پیغامبران
یا اما فهمید از آنکه ترا جمع بقدر خود میخواست **ان الله بهدستی** که استیلا کرده اند بر **رسول** به پیغامبران
یا فسخ حکم صلوة بقیه بود و اگر پروا ایشان شری **ان الله بهدستی** که استیلا کرده اند بر **رسول** به پیغامبران
نگه داری که عقاب حق از تو باز دارد آورده اند که پیوسته سر زشتی که در حضرت پیغامبران او می گفتی همتان هر چه با هر کس می رفتی
و همواره باز و جاج و امتزاج باز آن شغوفه که او پیغامبری می فرستادند و او را از اشتغال هم فزاد باز داشتی آیتا **ان الله بهدستی** که استیلا کرده اند بر **رسول** به پیغامبران
ان الله بهدستی که استیلا کرده اند بر **رسول** به پیغامبران
و نباشد و نباشد **ان الله بهدستی** که استیلا کرده اند بر **رسول** به پیغامبران
تقدیر او جواب شرکانت و تحکم طلب مجرات میگرد و میفرماید که هیچ پیغامبری بخود نمیرساند و او را که می خواهد و بفرستد
خود ببرد و در وقت صلاح و اندک **ان الله بهدستی** که استیلا کرده اند بر **رسول** به پیغامبران
از آن حال غایت کتابت نزد خدای تعالی که جزوی کی را بر آجال غلظت **ان الله بهدستی** که استیلا کرده اند بر **رسول** به پیغامبران
ان الله بهدستی که استیلا کرده اند بر **رسول** به پیغامبران
آنکه فرشته بود و روی که اندک میزد و در آن حفظ آنچه هر چه خدا بر او متعلق نباشد و بگذارد و غیر از این حق حفظ و برده آنچه از تن
صادر شود از اقبال و افعال و احوال هر را بنویسد و آن دفتر را بجمع عرض و ساسته حق سبحانه و تعالی و فصلی که تو را بر عقاب
تفرع نیست محو کند و باقی را ثبت بگذارد یا استیانت ثابت را بمرماید و بدل آن حسنات اثبات کند یا بعضی از احکام شرایع را بجمع
مصلحت زمان فسخ کند و حکم دیگر اثبات نماید یا محو کند تا زکی و نجافی را و اثبات کند و بر روی را علماء دین بر آید
که محو کند آنچه خواهد الا شش چیز که در محو بران رسد سعادت و شقاوت و موت و حیات و رزق و اجل و در زاد و المی و آورده که در نزد
حق سبحانه و تعالی و کتابت غیر نام کتاب محو اثبات متعلق بدان دو کتاب اما تغییر نام کتاب را به نیاید و او در داری الله عنه
از حضرت پیغامبری اقله و آله و سلم نقل میکند که چون ساعت از شب باقی ماند حق سبحانه و تعالی نظر کند در کتابی که می خواند از او
هیچ کس در آن نظر نکند و هر چه خواهد از محو کند و هر چه خواهد در وقت نماید و در فصلی که فرمود که محو کند تمام کتاب را و در

بنی اسرائیل از روزهای که در آن کفر بودند بدست فرعونیان آن در آن بدستی که درین جا یاد کردیم **لایات** هر کس که دلائل است بر
قدرة الهی **کلی مبین** هر چه می بیند و ادوات **کلی** شکر گویند بر آلاء **قال** موسی و یارانش آنرا که گفت موسی **لعلکم** بر مقام خود یعنی بنی
اسرائیل را از آن که ای کوه من یاد کند **نعمت الله** نعمتهای خدای را که انعام فرموده **علیکم** بر شما **اذ انجلم** چون بهایند شما را این
الفرعون از آن فرعون **یومئذ** **نعمت الله** می چشایند شما را **سوء العذاب** عذاب یعنی عذابهای بدیهی می بینند و به بندگی گرفته
کارهای سخت می فرمودند **یومئذ** **نعمت الله** می چشایند شما را **سوء العذاب** عذاب یعنی عذابهای بدیهی می بینند و به بندگی گرفته
جیب او باشد **یومئذ** **نعمت الله** می چشایند شما را **سوء العذاب** عذاب یعنی عذابهای بدیهی می بینند و به بندگی گرفته
آزاد می بود شما را **یومئذ** **نعمت الله** می چشایند شما را **سوء العذاب** عذاب یعنی عذابهای بدیهی می بینند و به بندگی گرفته
آنرا که اعلام کرد و آگاه گردانید شما را **یومئذ** **نعمت الله** می چشایند شما را **سوء العذاب** عذاب یعنی عذابهای بدیهی می بینند و به بندگی گرفته
این کفر و اگر با کسی که بداند آن **عذاب** بدستی که عذاب بن خشت بر پاسبان و شده عذاب سلب نعمت بود در بنی
ووقع عقوبت در بنی شیخ عبدالرحمن سلمی از ابو علی حنفی قدری در حق نقل میکند اگر شکر کنید نعمت اسلام زیاد کند آنرا با
و اگر پاس داری کنید بر ایمان افزون کند با حقان و اگر بران شکر گویند زیاد سازد آنرا معرفت و اگر بران شکر گویند بر ایمان
قرب و وصلت شود **شکر** باشد دفع عذابهای دل **سوء العذاب** شکر آن سودا و شکر آن سودای دل **قال** موسی و یارانش آنرا که گفت موسی ای کوه من از آن کفر
انتم اگر از فریب و پاسی کنید شما را **یومئذ** **نعمت الله** می چشایند شما را **سوء العذاب** عذاب یعنی عذابهای بدیهی می بینند و به بندگی گرفته
تعالی بی نیاست از عبادت و شکر **یومئذ** **نعمت الله** می چشایند شما را **سوء العذاب** عذاب یعنی عذابهای بدیهی می بینند و به بندگی گرفته
تسبیح حلا و جایی **یومئذ** **نعمت الله** می چشایند شما را **سوء العذاب** عذاب یعنی عذابهای بدیهی می بینند و به بندگی گرفته
نخست از حق تعالی اهل زمان حضرت رسالت می فرماید که **اینها** بدینا **نعمت الله** می چشایند شما را **سوء العذاب** عذاب یعنی عذابهای بدیهی می بینند و به بندگی گرفته
نوح کوه نوح و قیل و عاد و ثمود و آل فرعون و آل لوط و آل عیسی **نعمت الله** می چشایند شما را **سوء العذاب** عذاب یعنی عذابهای بدیهی می بینند و به بندگی گرفته
الا که خدای تعالی در دنیا آورده که خدای بیارام را از عرب و مجسمه هلاک کرده و آثار ایشان منقطع ساخته که غیر از خدای کسی بران
اطلاع ندارد و در عالم از این عباس خدای تعالی نقل میکند که میان عذات و ابرهیم صلوات الله علیه و آن گذشته و از اهل آن افزون
همچو خبر ندارد **الا** حق بجانب **نعمت الله** می چشایند شما را **سوء العذاب** عذاب یعنی عذابهای بدیهی می بینند و به بندگی گرفته
معجزات ایشان **یومئذ** **نعمت الله** می چشایند شما را **سوء العذاب** عذاب یعنی عذابهای بدیهی می بینند و به بندگی گرفته
از خشم رسل یادست برده اند نهادند از روی تعجب با اصابع خود را برهنه نهادند که خاموش باشد و که اندازی خود بر افرازد رسل
نهادند که سخن گویند **یومئذ** **نعمت الله** می چشایند شما را **سوء العذاب** عذاب یعنی عذابهای بدیهی می بینند و به بندگی گرفته
ماید شکیم **یومئذ** **نعمت الله** می چشایند شما را **سوء العذاب** عذاب یعنی عذابهای بدیهی می بینند و به بندگی گرفته
شتم و اشتد با مرض **یومئذ** **نعمت الله** می چشایند شما را **سوء العذاب** عذاب یعنی عذابهای بدیهی می بینند و به بندگی گرفته

هت و حال آنکه از کثرت اود بر وجود او شک را محال نماید **نعمت الله** می چشایند شما را **سوء العذاب** عذاب یعنی عذابهای بدیهی می بینند و به بندگی گرفته
شمارایان **یومئذ** **نعمت الله** می چشایند شما را **سوء العذاب** عذاب یعنی عذابهای بدیهی می بینند و به بندگی گرفته
ایمان بوده **یومئذ** **نعمت الله** می چشایند شما را **سوء العذاب** عذاب یعنی عذابهای بدیهی می بینند و به بندگی گرفته
گفتند ایشان در جواب رسولان **انتم** نیستید شما **الا** **نعمت الله** می چشایند شما را **سوء العذاب** عذاب یعنی عذابهای بدیهی می بینند و به بندگی گرفته
ظاهر بی چار شما می بیند از میان ما **یومئذ** **نعمت الله** می چشایند شما را **سوء العذاب** عذاب یعنی عذابهای بدیهی می بینند و به بندگی گرفته
می بینند **یومئذ** **نعمت الله** می چشایند شما را **سوء العذاب** عذاب یعنی عذابهای بدیهی می بینند و به بندگی گرفته
پس نیست رسالت که اگر ایشان می گوید **یومئذ** **نعمت الله** می چشایند شما را **سوء العذاب** عذاب یعنی عذابهای بدیهی می بینند و به بندگی گرفته
زمان حضرت رسالت علی امیر و آدرس **نعمت الله** می چشایند شما را **سوء العذاب** عذاب یعنی عذابهای بدیهی می بینند و به بندگی گرفته
مثل شما می بیند **یومئذ** **نعمت الله** می چشایند شما را **سوء العذاب** عذاب یعنی عذابهای بدیهی می بینند و به بندگی گرفته
بر هر که می خواهد **یومئذ** **نعمت الله** می چشایند شما را **سوء العذاب** عذاب یعنی عذابهای بدیهی می بینند و به بندگی گرفته
ملک **یومئذ** **نعمت الله** می چشایند شما را **سوء العذاب** عذاب یعنی عذابهای بدیهی می بینند و به بندگی گرفته
نازانی و بجز این نیست **یومئذ** **نعمت الله** می چشایند شما را **سوء العذاب** عذاب یعنی عذابهای بدیهی می بینند و به بندگی گرفته
خدای تعالی **یومئذ** **نعمت الله** می چشایند شما را **سوء العذاب** عذاب یعنی عذابهای بدیهی می بینند و به بندگی گرفته
رخدای **یومئذ** **نعمت الله** می چشایند شما را **سوء العذاب** عذاب یعنی عذابهای بدیهی می بینند و به بندگی گرفته
قدیر است و نصرت و یکره خواهیم کرد **یومئذ** **نعمت الله** می چشایند شما را **سوء العذاب** عذاب یعنی عذابهای بدیهی می بینند و به بندگی گرفته
یومئذ **نعمت الله** می چشایند شما را **سوء العذاب** عذاب یعنی عذابهای بدیهی می بینند و به بندگی گرفته
هر آینه پیرون **یومئذ** **نعمت الله** می چشایند شما را **سوء العذاب** عذاب یعنی عذابهای بدیهی می بینند و به بندگی گرفته
موجود جاعی باشد که ایمان آورده باشند از آن **یومئذ** **نعمت الله** می چشایند شما را **سوء العذاب** عذاب یعنی عذابهای بدیهی می بینند و به بندگی گرفته
یومئذ **نعمت الله** می چشایند شما را **سوء العذاب** عذاب یعنی عذابهای بدیهی می بینند و به بندگی گرفته
هلاکت ایشان **یومئذ** **نعمت الله** می چشایند شما را **سوء العذاب** عذاب یعنی عذابهای بدیهی می بینند و به بندگی گرفته
قیامت در موقوفی **یومئذ** **نعمت الله** می چشایند شما را **سوء العذاب** عذاب یعنی عذابهای بدیهی می بینند و به بندگی گرفته
پس ایمان یعنی نصرت خواستند از خدای تعالی **یومئذ** **نعمت الله** می چشایند شما را **سوء العذاب** عذاب یعنی عذابهای بدیهی می بینند و به بندگی گرفته
یعنی گفتند هر که از ملل و مذاهب و فرقه و انبیاء و مؤمنان نجات یابد **یومئذ** **نعمت الله** می چشایند شما را **سوء العذاب** عذاب یعنی عذابهای بدیهی می بینند و به بندگی گرفته
گشت از انجیل **یومئذ** **نعمت الله** می چشایند شما را **سوء العذاب** عذاب یعنی عذابهای بدیهی می بینند و به بندگی گرفته
حشر جمع ابدان خواهد بود و بران وجه او را در آن افکند **یومئذ** **نعمت الله** می چشایند شما را **سوء العذاب** عذاب یعنی عذابهای بدیهی می بینند و به بندگی گرفته

و اگر نه وقت دعا برهم خانه بنده پس مکرار دعا نمود که ربنا ای پروردگار ما را ایسان را درین مسکن شریف مسکن گردانیدم **بسم الله الرحمن الرحیم**
الصلوة ایای داورند نماز را و بر پیش تو بجای آورده **ما جعل** پس گردان **ان الله** بر ما بعضی از مردمان را که بخشش محبت **نعمی اللهم**
بشاید بوی ایشان حق سبحانه و تعالی دعاء اختصار و استحباب فرمود و بعد از آن خلیل اندک نماز چشمه زمزم بکفنه جبریل با شوق و میل
پیدا آمد و قیام حرم داعیه اقامت نمود و در روزی بر شوق مردم بدان جانب و در تریا دست محققان برانکه اگر من تعیض در من انشای
نارین و مردم و هند و ترک و یهود و نصاری و در حرم انعام که خدای و پروردگار و سونقه شعله آن جمال شدنی شهر آرا که جهان جمال باشد
کول پیرد حلال باشد و انکس که بران جهان جمالی عاشق شود و بار باشد و دیگر حضرت ابریم دعا فرمود **وان تقسم** و در روز
ده اهل این بلد **ان القرات** از یسوع **لعلکم** شاید که ایشان سیاس داری که در غنهای تر این دعا نیز بر فراج است سوسه بانه
مکه وادی غیر ذی ذریع است انواع ثمرات در و پیدا میشود و در تفسیر آنرا در کوریت که فواکد بیل و صیفیه و خرفیه و شتیور در یک روز در
توان یافت و چون مکرار دعا و دلیل تصحیح و نیانست و دیگر باره فرمود **ربنا انکم** ای پروردگار ما را بدین شی که تو میدانی **انما** آنچه نهان میکنیم
و ما نقدر آنچه آشکارا می نمایم یعنی نهان و آشکارا میباید و **ما یخفی** و پوشیده نیست **علی القریب** شیخی رضای قلی ایچ **خیر فی الارض** در
زمین **کافی السائر** و در آسمان برای آنکه عالمست یعنی معلوم ذات و نسبت آن علم به معلومات یکسانست شهر آنچه پیدا و آنچه نهانست
هر باد آن تو یکسانست **انما یخفی** سیاس و ثبات آن خدای که بخش فضل خود و **بسم الله الرحمن الرحیم** بخش و عطا فرمود **علی الکبر** بر بزرگی
و بزرگی سالی یعنی در وقتی که پریدیم و امید از فرزند من بخشید و **بسم الله الرحمن الرحیم** و **انما** و در شصت و چهار سالگی یاد فرموده سالگی
و آخر یاد فرموده سالی یاد فرموده و سالی **ان یخفی** بر هر شی که پروردگار من **بسم الله الرحمن الرحیم** شونده و اجابت کننده دعاست و درین کلام استعار
است بانه فرزند را به از خدا خواست **ربنا انکم** ای آفریننده من که **ان الله** بیای از آن **انما** نماز **ربنا** و فرزند آن را نیز از آن
سازبان این عباس معنی آتشفه فرموده که همیشه از اولاد ابریم جمعی بر فطرت بوده اند و خواهند بود **انما** ای پروردگار ما را
فما و قبل دعا و فرایز یعنی اجابت کن دعای ما **ربنا اغفر لی** ای پروردگار ما را یا من **ربنا اغفر لی** و پدر ما و در اجرت ایمان او بنده بود
دعای مفران ایشان قبل از من بوده و هنوز باین انا ایمان ایشان نداشته و بعضی گفته اند مراد از والدین آن دست و حوا **والقربین**
و یا من مؤمنان یعنی هر که تو آید مؤمن **بسم الله الرحمن الرحیم** ای پروردگار من **بسم الله الرحمن الرحیم** یعنی آنکه مراد مؤمنان
از امت حضرت محمد **و لا تحسبن** ای پندارای محمد خدای را **ان الله** بخیر **ما یخفی** **انما** از آنچه می کنند ستمکاران یعنی ثابت باین آنچه
دانسته از عقاب که متوجه ایشانست چه آن به شبهه ایشان خواهد رسید و اصل آنست که در امثال این نواهی صوره خطاب متوجه
آنحضرت و مراد غیر او **انما** عزیز نیست که تا بخرید عذاب ایشان **انما** **بسم الله الرحمن الرحیم** برای روزی که خیر شود **فیه الاخبار** در آن روز
درها از شاهان اهل **القطیف** در جاف که خداوندان این دیدها شتابند بوی اسرافیل که ایشان را بهره محشر خواهد بخشید و **بسم الله الرحمن الرحیم**
برداشتن سبای خیر و یا **انما** **بسم الله الرحمن الرحیم** بانه میگردید ایشان **بسم الله الرحمن الرحیم** چشهای ایشان یعنی خیر بود و یا بانه بروی که خوشتر
نترانتر که **انما** **بسم الله الرحمن الرحیم** و دعا و ایشان خالی بود از انهم و خرد بواسطه غلبه هشت و حیرت **انما** **بسم الله الرحمن الرحیم** و مردم از اهل

مکه را و ترسان **بسم الله الرحمن الرحیم** آن روز که یا بدید ایشان عذاب **انما** **بسم الله الرحمن الرحیم** پس کینه آنانکه کردند شک و کینه ای بر روی کار
ما **انما** با نوب و مراد از این عذاب ما را تا آخر کن و ما را در دنیا و آخرت و مهلت ده **انما** **بسم الله الرحمن الرحیم** تا اجابت کنم دعوی ترا
یعنی انکس را که بخواند **بسم الله الرحمن الرحیم** و پیروی کنم فرستاده ترا **انما** **بسم الله الرحمن الرحیم** و در جواب ایشان که بید فرستگان آیدند بر شما که از روی مبالغه
انما **بسم الله الرحمن الرحیم** و بید فرستگان آیدند بر شما که از روی مبالغه **انما** **بسم الله الرحمن الرحیم** و بید فرستگان آیدند بر شما که از روی مبالغه
بود و برای دیگران بخواهم نمود **بسم الله الرحمن الرحیم** و ساکن بودید شما **انما** **بسم الله الرحمن الرحیم** و ساکن بودید شما **انما** **بسم الله الرحمن الرحیم** و ساکن بودید شما
عاد و بنود **بسم الله الرحمن الرحیم** و ظاهر شد شما که **بسم الله الرحمن الرحیم** چگونه که میم مایریشان یعنی مشاهده کردید در حیل آنجه نهانست مکرایشان بود و **بسم الله الرحمن الرحیم**
انما **بسم الله الرحمن الرحیم** برای شما از اهل ایشان **انما** **بسم الله الرحمن الرحیم** و در روزی که بود مکرایشان در سختی و هول ساخته و در آنجه **انما** **بسم الله الرحمن الرحیم**
از آن مکرهای جبال مثل احکام شریعت حضرت یغابرت **بسم الله الرحمن الرحیم** یعنی مکرهای جبالها **انما** **بسم الله الرحمن الرحیم** و تا چیزی را که در میان در سرخ چون
راسیاقت زایل کرد اند و این محالست **بسم الله الرحمن الرحیم** در مقام آورده از مرتضی علی علم نقل میکند که این آیه در تفسیر و دعاست که چون ساحتی ابریم
از آتش مشاهده کرد گفت بزرگ خدای ابریم که او را از آتش رها نیندین بخواستم که بر آسمان روم و او بدین اشراف مملکت گفت که آسمان
بغایت رفیع است و بر رفعت با ساقی میرنموده فرمود علیه الله نشیند و گفت تا بانی ساختند سال اقبالی بلند و چون بر آنجا رسیدند
همچنان دید که بر زمین و دید و در میان بنا یافت و ساختن و افادون آن در سور و نخل زم ذکر خواهد یافت **انما** **بسم الله الرحمن الرحیم** آن صرع از پای
در آمد و خلق بسیار هلاک شدند فرمود علیه الله نشیند **بسم الله الرحمن الرحیم** گفت بر آسمان روم و با خدای ابریم که نشان ما بیکدیگر کم پس چهار کس را
بروشن داد تا قوت تمام گرفتند و صندوق چهار کس ساخت و در دور یکی فوقانی دیگری تحتانی در راست کرد و بر چهار طرف او چهار
پنجه که در زیر بالا توانستی شد تبسیه نمود پس کس را از جند روزی کشته داشتند و چهار مرد ابر بر سر نیزه کردند تا طرف صندوق را برت
کوکسان بستند ایشان از غایت جمع بیل به بالا کرده بجا ببرد ابر روان نمودند و صندوق را که فرود بایکدن در آنجا افشیده بود بهوارید
بعد از شبان روزی فرود ری فوقانی کشته نگاه کرد آسمان را همان دید که بر زمین و دید بر فوق حوز را گفت تا در می تحتانی بکشد و گفت
بیکر تا جوی انکس نگاه کرد و جواب داد که غیر آب چیزی نه و پنجم بعد از کیش از نزد بیکر که باب فوقانی بکشد و همان حال بود که در میان
شاهد نموده بود رفیق که باب تحتانی بکشد و در تاریکی چیزی منور شود فرمود علیه الله نشیند و نیزه را با مار مار سرگون ساخت و
ککسان بیل بند کرد و در وقت فرود آمدن او از سبب از آنجه ککسان ظاهر شد که کوهها از فرخ آن نزدیک بود که از اماکن خود زایل
گردند **انما** **بسم الله الرحمن الرحیم** **انما** **بسم الله الرحمن الرحیم** **انما** **بسم الله الرحمن الرحیم** **انما** **بسم الله الرحمن الرحیم** **انما** **بسم الله الرحمن الرحیم** **انما** **بسم الله الرحمن الرحیم**
آنجا که تضرع سلتا **انما** **بسم الله الرحمن الرحیم** **انما** **بسم الله الرحمن الرحیم** **انما** **بسم الله الرحمن الرحیم** **انما** **بسم الله الرحمن الرحیم** **انما** **بسم الله الرحمن الرحیم** **انما** **بسم الله الرحمن الرحیم**
خدای تعالی غایت **انما** **بسم الله الرحمن الرحیم** **انما** **بسم الله الرحمن الرحیم** **انما** **بسم الله الرحمن الرحیم** **انما** **بسم الله الرحمن الرحیم** **انما** **بسم الله الرحمن الرحیم** **انما** **بسم الله الرحمن الرحیم**
انما **بسم الله الرحمن الرحیم** **انما** **بسم الله الرحمن الرحیم** **انما** **بسم الله الرحمن الرحیم** **انما** **بسم الله الرحمن الرحیم** **انما** **بسم الله الرحمن الرحیم** **انما** **بسم الله الرحمن الرحیم**

محفوظ دارد و می فرزند سخنان می رود و در زمین آمده با دوستان خود از آن هفتاد و یک گفت و چون روح الله متولد شد ایشان از آن
آسمان منع کردند و چون ولادت با سعادت حضرت خاتم النبیین ۴ دست داد از هر منع شدند و جهت رجم ایشان به شهاب ثاقب
مقرر شد و ابواب کائنات مسدود شد شعری می برآمد و باز از تیرگی شکست کلی شکفت هیاهوی خاک آفرشده از ارض دریا
و زمین را باز کشیدیم بر روی آب از این خانه که **و القیتها** و در افکندیم و یاد کردیم **فما راوی** در زمین که ههای مرا زلخته پابر جای **و انبتنا**
فیهما و بر رویانیم در زمین **فما راوی** از هر چیزی بخجید و بماند حکمت یعنی مقرر عقدا زمین بر وجهی که مقتضی شست و طهارت
یا آنکه وزن کند و به پیمانند و چون بعضی سخن باشد یعنی بر رویانیم از زمین چیزهای نیکو شغل به نافع کلیه از آنجا که مزی و نبات
و جعلناکم و با خیم برای شما **فما راوی** در زمین **فما راوی** اسباب معیشت یعنی آنچه قوام عیش شما بری است از نظام و ملائک **فما راوی** و هم
برای شما ساختیم آنرا که بنشیند شما **که راوی** مرا و در روزی و هذکان یعنی خدم و ممالک و گفته اند انعام و مرا که **فما راوی** و نیست هیچ چیز
که آدمی بری محتاج باشد **فما راوی** که نزدیک ماست یعنی در تحت فرمان ما **فما راوی** خزینهای او یعنی ما قادیم بر ایجاد و توکین آن این ضرب
المثالت برای اقدار را اختیار به قبیله کرده است مقدرات خود با شایسته و خزینه که در اخراج آن احتیاج بکلفت و زحمت نیست **فما راوی**
فما راوی و فروغی فرستیم آنرا **فما راوی** بکماند از دانسته شد که نرم از آن شاید و نه زاده مهلت با **فما راوی** و فرستادیم با و را
فما راوی آستان با یعنی بر آن مکان ابر یا آفتاب کنشکان در خفا یا در میوه **فما راوی** پس فرستادیم از آسمان **فما راوی** آبی که آن باران
فما راوی و جز اینست شما و آن آب و صرف دادیم در آن **فما راوی** و بنشیند شما که مرغان آب فرو فرستاد و **فما راوی** نگاه داران
در چاه و عدای و چشمه بگدما حافظانیم امام ما تریبی فرموده و در ایالات که بنشیند شما مرغان را از خزینه و از آن میوه خزان او دوست شما نیست
و آنچه شما در خزینه بنیدار از آن است **فما راوی** و بدستی که ما می زنی میگرد این اجسام قابل را با ایجاد حیات بدان **فما راوی** و می میرانیم اجزا
حیة بازالعیات از آن در لطایف قشری مذکرت که زنی میدهم لحاظ با انوار شاهد و می میرانیم نفس را در نار و بجاهد یا زنی
سایم برافقت طاعات و مریه میگرد این بتاعت شنوات صاحب بحر احقاق فرموده که احياء قلوبا و اویا و کم با انوار لمعات جمال
وامانت نفس را ایشان می نمایم بطوات نظر حلال یا موق و حیات میدهم خلع و لبس **فما راوی** و ما و از این باقی بعد از انقائ عیال
چیز میراث چیزی را گویند که بعد از مردن دیگری بدیگری میرسد هر چه در میراث نماید و حق سبحانه و تعالی و سوف بعفت بقا **فما راوی**
فما راوی و هر آنکه میدانی پیشی گرفتار **فما راوی** از شما در اسلام **فما راوی** و بدستی که ما میدانی و پس افتاد کار از آن
یا میدانی پیشینان و پسینان را از شما که آدمیانی بعضی هر کرده است از زمان آدم تا این وقت و هر که خواهد مردن یا قیامت یا هر که
متولد شود باشد از کشتگان و هر که نخواهد از آن آیند کان یا دانسته ایم قرون گذشته و میدانیم است محروم یا آنرا که مقدم است در
صف جهاد یا در سبقت طاعت و آنرا که مرخص است از نهادن با سبب نزل آورده که زنی جمیل در عقب حضرت رسالت هم ناز میگرد
و صفوت نسای بعضی از جمعیان در صفهای پیش رفتند تا او را نه پیشتند و جمعی باز پس می آمدند تا در وقت رکوع از زیر بغل خود شاهی
او کشتن حق بجهان فرموده که مقدم و موقر از اهل صفوت می این و برین پیشین نیست **فما راوی** و بدستی که پروردگار تو **فما راوی** اوج

کند مقدمات و متاعین و تاخرین و او جزای هر یک بدو سه اندازه حکیم بدستی که او را است کانت میلم و انای نهان و آشکارا و نه خفت لاکن
 و بدستی که ما آفریدیم انسان را **راشدا** از خلخ شک که چون دست بر زمین نهادن در **حما** و آن کلان بود از کل سیاه **سوی** بر روی زمین
 برای واسطه بسیار بود و آب چون لای در یک حوض و جوی بود صاحب تیک که که در حوض و قنات آدم طبع از خاک آفرید بلند
 که آب بر خاک بارانند تا ملش شود و به کاشت تا خاکت پس از آن تصور کرد مسنون یعنی مقبول است آنکه بکاشت بلخ کشت و برین **طی**
 رسید **و الجان قنات** و جان که بدید یافت یا فریدم **اورا من قبل** پیش از آفریدن ایشان **فی الیوم** از آن وقت بود که در سام نبود
 می نماید و سواست از آن وقت شکرت میکرد و این سمود یعنی الله عنه فرموده که سموم دینی جز نیست از هفتاد خزان میم که جان از آن
 آفرید شد **و از قال** و یاد کن آنرا که گفت **ربک للالهیک** پروردگار تو فرمود که تا بهیبت خلافت زمین **فی حاق** من از پیش قدم
بما آدمی را من طلال از خلخ شک که این است **من حلقه** **سوی** از لای مقصوره **و از سوتیه** در جوی راست کم صدقه و مایه است و را
منخت **فیه** و در این دوری **و حی** از دوری که آفرید منت و او بدان زند کرد و **ففعلا** پس بنیست و او را **ساجد** پس سجده کنان
فجد لله لالهیک پس سجده کرد و نفرشکان **که لم یجمعون** هم ایشان تمام **الایلیس** مگر ایلیس ملعون که از روی است که را **فی ان کون**
 سر باز نه از آنکه باشد مع **الساجد** از سجده کنندگان مر آدم را **قال الایلیس** گفت خدای ای ایلیس **ما کم** چیست ترا و در این دوری
الاکون و از کدناشی مع **الساجد** بنا سجده کنندگان **قال** گفت ایلیس **لم انی لا یجد** نیستم من که سجده کنم **فی حلقه** مراد و را
 که آفرید **من طلال** از خلخ شک **من حلقه** از لای سیاه بری ناک می و او از انقض غصه مراد می که خاکت و مرا از اشراف آن که آتش
 است پس و حاقی **طی** مراد و آن جفا کیست بر او را و سجده کند ایلیس نظر بظاهر آدم داشت و از باطن او غافل بود و صورتش را بر آینه زد
 ندانست که کج اسرار درین خزانه مدفونست **قال** گفت خدای ای ایلیس ای انا با و استماع از سجده آدم که **فاخرج** پس بیرون رومها از شما
 یا از بهشت یا از زمین **ما لیک** از صورت ملک یا از میه که داشتی **ما لیک** **جیم** پس بدستی که تو را ندان شده از خیر و کرات **وان علیک العینه** و الله
 که بر وقت دوری و از یکی **الیوم الیوم** تا روز جزا در آید آورد که تا روز قیامت بر تو هیبت کند و بعد از آن عذابی می رسد که از هیبت
 فراموش کنی **قال رب** گفت ایلیس ای پروردگار من **فاظفر فی** پس مرا همت ده **الی** **فی یوم** تا روزی که انگشتر شود مردم غرض ایلیس آن بود
 که غیر چه میدانست که بعد از هیبت مرکبیت حق سبحانه اعیانیت کرد **قال انک** گفت بدستی که تو هستی **من المظرب** از همت او کان **الی**
الوقت المعلوم تا روزی که معلوم یعنی زمان فای خلق نفع اول که نفع منعم کویند و قول مجهول است که نفع اولی نفع منم باشد و نفع
 ثانیه نفع ایحایان نفع محروم و نفع ایحای قول اشتریح را از خواهر بدی پس ایلیس جعل سال مرده باشد اکبر انگشتر خود **قال رب** گفت
 ایلیس ای از یکا من **یا اغنی** یعنی سو که منم **یا اغنی** سو که منم **یا اغنی** سو که منم **یا اغنی** سو که منم **یا اغنی** سو که منم **یا اغنی** سو که منم
 دار و در وقت و در بار آورده که ایلیس و غیبت یاد کرد برای اغوا و آسان یک بصفت ذات که بغیر یک لاغنی هم و یک بصفت فعل که بما
 اغنی یعنی و نفعها فرق کرده از میان این هر دو اهل عرف بر آنکه سو که خود در صفات دایه چون قدرت و عظمت و غیبت همین است
 و سو که خود در صفات فعل یعنی چون دخت و خط و مال آن و اتم است که ایمان مبنی بر عرف باشد چه بعرف مردمان اغنی اگر سو که

از شرک و شرک هر و خالی آن بند که عاجز نیست و محتاج که راه برد بصاحت حاجت **ما للرب العباد** صاحب کتاب
کشف المحجوب آورده که روزی بخدمت شیخ الاسلام ابراهیم شافعی قدس سره و آدم و برادرم که این آیه میخواند میگریست
و فرمود میزدند بیدارستم که از وی میخواند و وقت کم ای شیخ این چه حالتی بود که باز ده سال میگذشت تا او بر من اینجا رسید
و از اینجا می توان گفت که آن حدوث در قدم نتواند رسید و ممکن از آنکه واجب خبر نداشتند **نست باهت** چون در بیل
قطع با بجهت که دعوی و گفته اند این خبرها مثل برای مؤمن موفقت و کافر محذول و مراد از مؤمن او بکر صدیق است از کافر
ابرجهل **نست** همه ثنا و ستایش مر خدا را که مؤمن تمام نعمت است **لکم** بلکه بیشتر مؤمنان یعنی همه ایشان **لا یظلم**
نمی دانستم او را بجهت او افاضه نماید پیش شیخ که بیان می کند و خبرها **نست** و آن در خدای مثل **نست** و مراد که **نست** از ایشان
گفته است و بی شبهه گفته اند و مراد که باشد نشود و بگوید **نست** قدرت ندارد **نست** برهم چه چیز از سخن و نذر و **نست** باین همه
گرفت **نست** بر کسی که متولی امر او باشد یعنی طایفه رعایات حال او در ماند **نست** چرا که فرستاد او را متوجه کرد اندیش همی
نست باز ناید برینکوی یعنی کاری سازد و کفایتی کند از آن فی الضیاع تواند داد و نه جوابی که گویند در توان یافت **نست**
نست و آری بر این باین که **نست** و کسی که میفرماید **نست** راستی یعنی سخن کوی باشد یا کفایت تمام و مرشدی کامل و نهی در
که امر میکند بعد از عدل و عدل صفتست جامع جمیع فضایل و مکارم **نست** و او در نفس خود **نست** راست است و سیر در دست
و طریقه پسندیده که هر مطلب توجه نماید و بعد بمقتضای خبرها **نست** که حاصل می آید این کامل فاضل نیست پس بیان فی اعتبار
و انست سادات با حضره پروردگار باشد و گفته اند این مثل نیز برای مؤمن و کافرست مؤمن خوف بن عبدالمطلب یعنی الله عنه و
کافر ای بن خلف یا مؤمن عثمان و کافر سید بن ابی العباس که مؤمن وی بود عثمان و او را اسلام دلاست میگرد و سید او را از انفا
فی سبیل الله منع می نمود آورده اند که کفار از پیش از روی استنزال استجعال وقوع قیامت میگرد نایه آمد که **نست** و مراد از است
نست و آنرا دانستن نهانها آسمان زمین یعنی او را ندانند پس آنچه پوشیده است از ان و شمار ان محسوس نیست و با مراد مطر
و نبات و **نست** و نیت کار قیامت یعنی قیام آن روز یا ایام موفی در آن در معرفت و سهولت **نست** که می اندازد
چشم یعنی گشتن او را از اعلی حدقه با سفل آن را با صلاح آنرا چشم زدن گویند یعنی آوردن خدای متعال را با از دست ساختن اموات
و ادوار آنان ترست از آنکه شاید برهم زیند **نست** بلکه آن **نست** نزدیک ترست چه بل بعد و فعلیت و متع جفت و وضع آن و
ایقاع قیامت یا ایامی موفی یک فعل پس ممکنست وقوع آن در نصف زمان این حرکت **نست** الله بدستی که خدای علی کل شیئی
بر همه چیز از بخت و خیر **نست** تواناست یعنی توانا اعیاء خلایق و نقد جنانچه تا دوست بر اید آید ایشان بر سبیل تدریج پس
از ابتداء ظهور ایشان خبر داد تا از ابتداء بر معاد استلال کنند و فرمود **نست** و خدای پروردگار شما را از طوفان **نست**
از شکهای مادران شما **نست** نمیدانید هیچ چیز را از جنب منافع بخود و زرع مکان از خود **نست** و داد
مرثا را که در **نست** و چشمها **نست** و دوات دانش شما داد تا جریات ایشان را بشمارد و بیاورد و بدها مشارکات

یعنی

و سبب ان

و سبب ان که میان ایشان باشد سبب که را احسان عقل کنند تا علوم بدیهی شمارا حاصل آید و منظور آن کتاب علوم نظری
دست دهد پس اوقات استفاده و استفاده از کلام و کتاب که استماع و ابصار است شما از آن داشت و سبب ان که
را که میماند مستفادات شما اند بر سبب عقل تمکن ساخت **نست** شاید که شکر گوید از این نعمت **نست** آنگاه نکرند
آدمیان را عاقل است و لا یرد عقلی **نست** بوی نعمان تا به پنداشن **نست** رام شدگان برای پریدن **نست** در
هوایان ارض و سما **نست** نگاه میدارد ایشان را و آن هوا **نست** مکر خدای و آن عقل جسد ایشان مقتضی سقر طست
نست بدستی که در تخیل طری برای طران **نست** فشانهاست **نست** برای کوهی که بگردن یعنی مؤمنان منتفع اند
بدان جفت کر میکنند و را که حق سبحانه و تعالی بر نفسی با فیل که طران می تواند نمود و هوایا بر غلط مخلوق ساخته که در آن ممکن است
و ایشان را نگاه میدارد و در هوا اختلاف طبع ایشان پس ببال این تفکرات در هوای معرفت پروران نمود و خود را با ایشان که است
تفکر سابقه خیرین عباده ستین سده می رسد **نست** و خدای بساخته برای شما **نست** از آنها برای شما که نیستی
سنگ و جوی باشد **نست** آرا سگاه که بوقت قیامت در آن ساکن تواند بود **نست** و ساخت مرثا را از این **نست**
از بخت جویان **نست** خانه جوی قبه و خیمه که از آدم سازند و شما **نست** و سبب ان که **نست** و با خود در دست
نست و وقت سفر و حرکت شما **نست** و بوقت قیامت یعنی نزول **نست** و سبب ان که **نست** و برای شما از پیشای
انعام میفرماید پیش را باشد و **نست** و سبب ان که **نست** و سبب ان که **نست** و سبب ان که **نست** و سبب ان که **نست**
و کسوف و **نست** و سبب ان که **نست** و سبب ان که **نست** و سبب ان که **نست** و سبب ان که **نست** و سبب ان که **نست**
نزد اید و **نست** و سبب ان که **نست** و سبب ان که **نست** و سبب ان که **نست** و سبب ان که **نست** و سبب ان که **نست**
از تاب آفتاب بنای برید **نست** و سبب ان که **نست** و سبب ان که **نست** و سبب ان که **نست** و سبب ان که **نست**
ی و سبب ان که **نست** و سبب ان که **نست** و سبب ان که **نست** و سبب ان که **نست** و سبب ان که **نست**
نست و سبب ان که **نست** و سبب ان که **نست** و سبب ان که **نست** و سبب ان که **نست** و سبب ان که **نست**
دیگر ساخت برای شما از آهن چون زره و جوشن که آن **نست** و سبب ان که **نست** و سبب ان که **نست** و سبب ان که **نست**
نست و سبب ان که **نست** و سبب ان که **نست** و سبب ان که **نست** و سبب ان که **نست** و سبب ان که **نست**
نست و سبب ان که **نست** و سبب ان که **نست** و سبب ان که **نست** و سبب ان که **نست** و سبب ان که **نست**
چنین نیست که بر تو **نست** و سبب ان که **نست** و سبب ان که **نست** و سبب ان که **نست** و سبب ان که **نست**
ندارد **نست** و سبب ان که **نست** و سبب ان که **نست** و سبب ان که **نست** و سبب ان که **نست** و سبب ان که **نست**
و کنند آنرا به پرستش غیر من یا سبب ان که **نست** و سبب ان که **نست** و سبب ان که **نست** و سبب ان که **نست**
یا زبان عارفان و بر سنگ و شاید که گفتن حق حضرت مرثا علی الله علیه و آله و سلم استلال از ابجرات شناخت که حق است

و بعد از آنکه گفتند و ایشان یعنی همه ایشان غیر مجانب و میمان اگر یک باشد و يوم تق و بر
اینگزیم **قوله** انما ان هر که می گواهی را ایمان و کفر ایشان مراد میماند آنست که **قوله** انما ان هر که می
نهند **قوله** انما ان هر که می گواهی را ایمان و کفر ایشان مراد میماند آنست که **قوله** انما ان هر که می
یعنی گویند که شما خست و سازید خدا را یعنی علی کنید که خدای از شما خست و کرد و زیرا که آخیر سرای تکلیف نیست و روزا و یالات
امام ما تیری آورده که ایشان را دستور اعتد از نهند و اگر نخواستند از ایشان پذیرند و **قوله** انما ان هر که می
قوله انما ان هر که می گواهی را ایمان و کفر ایشان مراد میماند آنست که **قوله** انما ان هر که می
قوله انما ان هر که می گواهی را ایمان و کفر ایشان مراد میماند آنست که **قوله** انما ان هر که می
نهند و بی عذاب نماند و **قوله** انما ان هر که می گواهی را ایمان و کفر ایشان مراد میماند آنست که **قوله** انما ان هر که می
تان که ایشان را شریک خدای میکنند **قوله** انما ان هر که می گواهی را ایمان و کفر ایشان مراد میماند آنست که **قوله** انما ان هر که می
قوله انما ان هر که می گواهی را ایمان و کفر ایشان مراد میماند آنست که **قوله** انما ان هر که می
قوله انما ان هر که می گواهی را ایمان و کفر ایشان مراد میماند آنست که **قوله** انما ان هر که می
گویانید هر که شما را نفرمودیم به پرستش خود یا شما ما را نمی پرستیدید بلکه هوای خود را پرستش میکردید و بتیان کی در کفر خدای
و یهود و بنی بلج عیسی و غیره را که ملائکه را در بهشت پدید بونی که خود و در و بخ باشند گویند خدا یا ما ایشان را می پرستیم با ایشان
پس آن دو پیغمبر و فرشتگان گویند شما دروغ میگوید و ایشان شرمند و مخذول گردند و حجت بر ایشان کامل شود اندیشه
دیگر کنند **قوله** انما ان هر که می گواهی را ایمان و کفر ایشان مراد میماند آنست که **قوله** انما ان هر که می
نهند حکم خدای را با اسلام آورده و هیچ کدام سود ندارند **قوله** انما ان هر که می گواهی را ایمان و کفر ایشان مراد میماند آنست که **قوله** انما ان هر که می
یعنی باطل و زایل شود ماکان **قوله** انما ان هر که می گواهی را ایمان و کفر ایشان مراد میماند آنست که **قوله** انما ان هر که می
از ایشان شفاعت بپسند **قوله** انما ان هر که می گواهی را ایمان و کفر ایشان مراد میماند آنست که **قوله** انما ان هر که می
ایمان بخضر مصطفی ص **قوله** انما ان هر که می گواهی را ایمان و کفر ایشان مراد میماند آنست که **قوله** انما ان هر که می
قوله انما ان هر که می گواهی را ایمان و کفر ایشان مراد میماند آنست که **قوله** انما ان هر که می
بنی که خلقت جنبه بر ایشان کارند و ایشان از آنان که زبان شده خواهند که در میان آتش نهان شوند و در نزد السید کفینه بخوی
از روی کذاخته بطرف ایشان روان گرد و جب جوهای از آن معتذب شوند و مقدار ساعات شمی از بهای بخوی دیگر
بلغ انداز روزی از روزهای این جهان و گویند نایابی عذاب بر بهر باشد **قوله** انما ان هر که می گواهی را ایمان و کفر ایشان مراد میماند آنست که **قوله** انما ان هر که می
قوله انما ان هر که می گواهی را ایمان و کفر ایشان مراد میماند آنست که **قوله** انما ان هر که می
بعوث بود بدیشان **قوله** انما ان هر که می گواهی را ایمان و کفر ایشان مراد میماند آنست که **قوله** انما ان هر که می

دهی برکشاد و فرمودند که **علیکم الکتاب** بر تو قرآن نازل شد **یا ایها الذین آمنوا** ای کسانی که ایمان آورده‌اید که میان آنچه محتاج الیه باشد از شهادت با احکام مخصوصه ظاهر است و در آنچه ثابت شود نیست بهایع و قیاس مرجع آنها نیز قرآن است بعد از آن ما عویم بمطاعت پیغامبر ص که و اطعوا الرسول و حجت کرده است ما را بر اجماع به تهدید بر تکیه آن که و تبع غیر میل المؤمنین و فرموده بعیرت و استلال که اصل قیاس است حیث بالا فاعبه و یا اولی الاشیار پس قرآن نیکان هر چیزها باشد و **وادی** و راه نمودن بحق **و رحمة** و بخشایش بر همه که بدو برگزیده **بشری** و ثم کافی نیست **المسلمین** مسلمانان از اخلاص **انما امرکم** بدرستی که خدای میفرماید باستی یعنی تو بسط در هر چیز خواه در اعتقاد و چون توحید که متوسطت میان تعطیل و تشریک و اویل شدن کسب که متوسطت میان حیرت و دوزخ و راه در علو و تنقید با دای فرایض که متوسطت میان بطالت و قرب و خواه در اخلاق چون جود که متوسطت میان نخل و تیز و شجاعت که متوسطت میان جود و سحر **والاحسان** و میفرماید به شکری در طاعات یا بحسب یکت چون تطوع بنوا فلان یا بحسب یکت جناحه مودی الاحسان آن تصدیق که کاندک تراه از آن خبر میدهد و **ایات و ذی القربی** و امر میکند بطاعت دادن خویشاوندان و سرسایندگ بدیشان آنچه بدان محتاج باشند **و منی عن النحس** و از نیردادن آن عل نشست که افزایش و متابعت قوت است چون زنا و لواط و جز آن **و النکاح** و آن فعلی که انکار کنند به با شرک و آن اجرای قوه غضبی است در غیره موقع جرت قتل افس و غضب **اموال الذی** و تتم کاری یعنی صفت شیطنیت که مقتضی قوه و هیبه است ما تداستعلا و استیلا بر بنی نوع و تجبر و تکبر بر ایشان **یعظمکم** پس میدهد خدای شاد با بر و منی **تذکر و** شاید که شما پند گیرید از آن است جامع خیر و شر و در و امر و نهی و هیچ چیزی نیست الا که مندرج است در اقسام مأمورات او و هیچ شری نباشد الا که اندراج دارد در منهیات او و از جهت آنکه موعظانیت جامعه جمع خطباء روز جمعه در آخر هر خطبه میخوانند از عثمان بن مظعون نقل است که من در باریت حال اسلام نیاموردم مگر بواسطه آنکه شرم داشتم از بیالفه پیغامبر ص و ایمان در دل من قرار نداشت تا روزی نزدیک آن حضور بودم و این آیه نازل شد هر شب که داشتم زایل گشت و بدین اسلام تصدیق کردم و از مجلس بیرون آمدم آیه را بر دیدم و خیر خواندم گفت ای پسر بله و من دیگر بار معاده کن باز خواندم آن که و استطلاق و آن که لاطلاق و آن اعلام و آن اسفله و مفرق ماله و بقرای البشر و ابو جبر بعد از استماع این گفت بدرستی که خدای محمد بمکارم اخلاق میفرماید و در نزلال الصفا فرموده که سبیل اسلام آنم بن صیغی که از اکابر عرب و حکماء ایشان بوده همین آیت و علما و در بیان این مأمورات و منهیات سخن بسیار است که بید عدل که شهادت یا خلع انداز طاعت در سر و جوی ایضاف یا ادای فرایض یا وقی به در حقوق یا حکم بحق و احسان بنده و انعام است یا عفو از برکام یا صبر بر و نهی یا ادای نوافل یا نکردن و نهی در عوض بدی یا اخلاص در عمل یا شاهره در عبادت یا ایثار بد غیر یا دوست داشتن برای دیگران آنچه برای خود دوست میدارد و کان شرف و برای غیر آنچه برای نفس خود کار می شمارد و **ایات و ذی القربی** صلوات و شکری کردن ما انسان بدانچه فاضل باشند از حیث او و اگر در و پیش است و فضل

عیشی نلای یاری دهد ایشان را در مهمات ایشان بن خود و اگر ضعیف عاجز نیست و آن نیز نمیتواند در بار ایشان
و فحش از ناست یا آنچه پوشیده کنند از علمای رشت یا بخل یا استهانت شریعت یا افراط در گناه یا آنچه در شرع حدی
بر آن مترتب است یا مخالفت میان قول و فعل و منکر و شریعت یا آنچه عقل از آن منکر بود یا آنچه در شرع و جوی نداشته باشد یا هیچ
بر آن و عیدی من عند الله مقرر بود بر آنچه خدای را بخشم آید یا اصرار بر گناه و بخلی علم است یا بکر و نظم و تقاول و بی سببی یا بخل
عیوب بر دامن یا غیبت ایشان یا طعن بر یمنان یا تجاوز از حق یا طرد در لطایف القیام آورده و در حدیث این آیه که استقامت
ملک و چیز یا معبره است و اضطراب آن چه چیز می غنیه و هر یک از اینها می دارد ثم عدل و ظفر و نضرت و تینج احسان شایسته
و فایده صدر رحم انرا الفت اما تینج فحشا فساد دین و دنیا است و ثمر منکر بر آنکه من اعدا حاصل نمی محرم ماند از امتی
و در فضول بعد از و هاب و نهاده که عدل و توحید است و محبت خدا و احسان دوستی پیغامبر است علی الله و آله و سلم و فرستاد
صلوات بر و و آتیه ذی القربی محبت اهل بیت است و دعای مجامیه و در وسط گفته که عدل در افعال باشد و احسان در اقوال
بس نباید که در آنچه صفت عدل بر آن صادق آید و نباید گفت که آنچه اسم احسان بر وی راست بود سلمی قدس سره در حقایق
آورده که فحشا کذب و بهتان است و هر چشتی که در افعال بود و منکر کتاب معاصی است و هر بدی که در افعال باشد و در بحر احسان
فرموده که عدل است که هر چه بتوراده اند از آلات صیافی و قوای روحانی و معلوم و امثال هر دو طلب حق صرف کنی که صرف آنها و طلب
غیر او ظلمت و احسان آنکه هر نوع نیکی که توانی بخواه و فضلا با خلق میجای آری و آتیه ذی القربی آنکه باز و بیکوئی و نوز و دیگر
از هر نفس است او را از ممالک هوا باز یاری و فحشا چریت که ترا از خدای باز دارد و منکر آنکه ضلال و بدعت و معترب بود و
بفی سوره صفات فضا نیست و آنرا بقوه ریاضت پیاید شکست تا قواعد سلوک استی باید زیرا که حکم اعدی علیه السلام درین نشان
نفس است شعری این سکنش شوم بکار که هم آغوش قست هوان و بدترین قاصدی است جان ترا میخورد و غیر
استخوان ترا پیش از آنکه به بند جیت محکمش ندکن که دشمن قست و باقی وجوه و حقایق و ذقایق و نکات این آیه
در جواهر التفسیر توان یافت و او را وفا کنند بعد از آنکه به بیان خدای اذاعه اقامه چون عهد بنیت و مراد عهد است یا
که میان مردم معهود می باشد و آنچه است که نزول آیه در شان جمعیت که با حشر رسالت علی الله و آله و سلم و دیگر عهد بنیتند
و غلبه قریش و ضعف مسلمانان شاهد کرده جمع و اضطراب در ایشان پیدا آمد شیطان خواست که ایشان را بفریاد ناقص عهد
پیغامبر ص کند حق سبحانه بدین آیه ایشان را بر منجم و فائت قدم گردانید و فرمود که بعد وفا کنند و استغفار ایشان و شکند
سوگندهای پیغامبر را که پس از استواری آنها سوگند و بعد از آنکه ساختن این خضر خدای را علیکم بر ممالک
خود که گواه آن است بدین معنی که خدای میداند ما قتلون آنچه و کید و نفق و عهد و سوگند را که گویا و میاید که الی نقض
ماتد آن زلف که بکافت و باز کشاد و غرطایان رشت خور را بن بد قوه پس از بقوه نفی استحکام رشت آن و گردانید آنرا
آنکه رشتهای تاب نداد و یعنی رشتها را از آن تاب داده بود و محکم و قوی ساخته تاب باز داد و پاره پاره و ضایع گردانید

آورده اند

آورده اند که در عرب زلف بود که نام او ریطه یا رباطه و سیاطی گوید خطبه نام داشت و طبق بود به حقی یا جعرا یا خرفا و او را
کیزان بودند و آن زن از اول با مردان نصف النهار خودی رشت و کیزان را رشتن می فرمود و بعد از نصف النهار می گفت
تا از رشتنهای رشتن تاب باز میدادند تا خراب و ضایع می شد و سته عادت و این بودی حق بجهان تفسیر فرمود شکست
عهد خود را به پاره کردن رسن میفرماید که چنانچه آن زن همان رسن تاب داده خود را ضایع میکرد مردم عاقل باید که رشتن
عهد خود را بکشت نفق یا رن نکتند یا حکم او را بعهده ای اوف بعهده که خرای و فایاید شعری که بواسطه در لای رشتند
نگاه دار سر رشتن آنکه دار و چرخ را میگردانند و در حدیث آمده که چنانچه خیانت و غرور و کید و ریمان شما آن کورانه
سبب آنکه باشید که هر چه می گفت که خیانت می کرد و از کور و غرور و کید و ریمان شما آن کورانه
را از مسلمانان بیشتر و مال ایشان را از غرور و کید و ریمان شما آن کورانه
شاید به بر فای عهد نامرمان معلوم شود که چنانکه اعظام در جمل و فاک می نهند و بعد خدای و پیغامبر ص که وفای کند و بیعت
و هر چه بکند برای شما ایم القیمه روزی تخیر ما کنتم فیه آنچه عهدید که در آن تخلف و اختلاف می کنید و نشان بیعت
و بخوار و شاه و اگر خدای جبار هر آینه گردانیدی شمارا الله و آله و سلم که در حدیث آمده که هر که از راه کد و نقض و هر آینه سوال کرده خوار
گردد در ضلالت بنی نساء هر که خواهد بدید و راه نماید توفیق بنی نساء هر که از راه کد و نقض و هر آینه سوال کرده خوار
شد و در حدیث آمده که هر که از راه کد و نقض و هر آینه سوال کرده خوار شد و در حدیث آمده که هر که از راه کد و نقض و هر آینه سوال کرده خوار شد
بیکدیگر قتل قدم که بلغز قدم از شرع اسلام بعد از آنکه بعد از استواری آن و بعد از آنکه بعد از استواری آن و بعد از آنکه بعد از استواری آن
بسیار آنچه باز آید بدین معنی که از راه خدای می آید و بعد از آنکه بعد از استواری آن و بعد از آنکه بعد از استواری آن و بعد از آنکه بعد از استواری آن
مؤمنان اهل اسلام را که میخواستند از عهد پیغامبر ص برگردند و قریش ایشان را و عدل می آوردند که اگر جمع بدین می آید و باید آن
وجه شافع بنیامین حق تعالی فرمود که در حدیث آمده که پیغامبر ص بعد از آنکه بعد از استواری آن و بعد از آنکه بعد از استواری آن و بعد از آنکه بعد از استواری آن
بهای اند که بعضی بجزیره یمن از ادنی که قریش شمارا و عدل میدادند و بعد از آنکه بعد از استواری آن و بعد از آنکه بعد از استواری آن و بعد از آنکه بعد از استواری آن
انفیم دینی و ثواب آخر هر چه کنتم آن بهتر است شمارا از آنچه قریش و عدل میکنند که بعد از آنکه بعد از استواری آن و بعد از آنکه بعد از استواری آن و بعد از آنکه بعد از استواری آن
نزدیک شماست از اغراض دنیوی و بعد از آنکه بعد از استواری آن و بعد از آنکه بعد از استواری آن و بعد از آنکه بعد از استواری آن و بعد از آنکه بعد از استواری آن
است و بعد از آنکه بعد از استواری آن و بعد از آنکه بعد از استواری آن و بعد از آنکه بعد از استواری آن و بعد از آنکه بعد از استواری آن و بعد از آنکه بعد از استواری آن
و آن اعتبار است از ظهور و نه حق و در صورتها هر یک که است و این را بخلی شهوی گویند و اعتبار دوم منجست التخص و التخص
و ازین حیث است که اشیاء را ممکن میکنند و خلق می آید و جمیع نقایص موجودات ممکن اند ازین وجه منسوب میدارد
ازین صوره نماید غیره و است چون نکرده می حق است و ازین یکی ما عندکم یفقد شری جزئی ما عند و باقی شری
ما عندکم یفقد شری اعتبار ثانیست و ما عند الله باقی ایشان اعتبار اول شعری ای بوقت بیان ما هیچ هدر آن توان

همین

هر چه بپند خيال ماه نقش هر چه گوید زبان ماه هج **و هر آينه خدادهم الدين صبرا** آنرا که صبر کند بر فاقه و فقر
بر شقت تکالیف یا بر آزار و کف یا شکیبای نمودن بر عهد و پیمان خود یعنی اهل بیعت پیغامبر ص که بر لب نوا میسر بوده از عهد
بر هیم **و هر آينه خدادهم الدين صبرا** آنرا که صبر کند بر فاقه و فقر یا شکیبای نمودن بر عهد و پیمان خود یعنی اهل بیعت پیغامبر ص که بر لب نوا میسر بوده از عهد
امام زاهد رحمه الله فرموده که اگر کسی را از ایشان صد طاعت بود از یک جنس چون نماز یا روزه یا صدقه و یکی از ایشان آن
صدقه تمام تراشد ثواب آن یکی که یک مرتبه تمام بدهیم و باقی را هم بپذیریم و ثواب هر یک با ثواب آن بهتر برادریم **و هر آينه خدادهم الدين صبرا** آنرا که صبر کند
که راضی است به **و هر آينه خدادهم الدين صبرا** آنرا که صبر کند بر فاقه و فقر یا شکیبای نمودن بر عهد و پیمان خود یعنی اهل بیعت پیغامبر ص که بر لب نوا میسر بوده از عهد
و همیشه رویتی **و هر آينه خدادهم الدين صبرا** آنرا که صبر کند بر فاقه و فقر یا شکیبای نمودن بر عهد و پیمان خود یعنی اهل بیعت پیغامبر ص که بر لب نوا میسر بوده از عهد
طاعت یا قناعت بکف یا عمل صالح یا عافیت یا رضا بقضا تو را آفت که حق طبع در بهشت خواهد بود چه زندگ رویتی و شوی
تغیر و تفرق نیست محقق بر آنست که حق طبع استغناست بالله عا و عا و عا ع چون تو را هم دارم و یکم **و هر آينه خدادهم الدين صبرا** آنرا که صبر کند
و هر آينه خدادهم الدين صبرا آنرا که صبر کند بر فاقه و فقر یا شکیبای نمودن بر عهد و پیمان خود یعنی اهل بیعت پیغامبر ص که بر لب نوا میسر بوده از عهد
و هر آينه خدادهم الدين صبرا آنرا که صبر کند بر فاقه و فقر یا شکیبای نمودن بر عهد و پیمان خود یعنی اهل بیعت پیغامبر ص که بر لب نوا میسر بوده از عهد
خدا آورده که مختار از چهارده روایت که در الفاظ استعاده وارد شده است و اما استعاده قبل از تراوت بقول جمهور استعجاب است
و اختیار جمعی از بزرگای دین بر سبیل ایجاب و در تفسیر امام قرطبی قولی هست که استعاده بر حضرت رسالت ۳۲ تنها فرض بوده بو
قراءت و اقتدا و امت بدو سبیل است و با اختیار استعاده و اول جملها تفسیر مستوفی آمد **و هر آينه خدادهم الدين صبرا** آنرا که صبر کند
ابن علی **و هر آينه خدادهم الدين صبرا** آنرا که صبر کند بر فاقه و فقر یا شکیبای نمودن بر عهد و پیمان خود یعنی اهل بیعت پیغامبر ص که بر لب نوا میسر بوده از عهد
و هر آينه خدادهم الدين صبرا آنرا که صبر کند بر فاقه و فقر یا شکیبای نمودن بر عهد و پیمان خود یعنی اهل بیعت پیغامبر ص که بر لب نوا میسر بوده از عهد
و هر آينه خدادهم الدين صبرا آنرا که صبر کند بر فاقه و فقر یا شکیبای نمودن بر عهد و پیمان خود یعنی اهل بیعت پیغامبر ص که بر لب نوا میسر بوده از عهد
از احکام گفت محمد ص یا باران خود محبت میکند و از ایشان کاری میفرماید و روزی یکرا از آن نمی میاید بآل است که او را افترا
ی کند بر خدای تعالی و از لطف نفس خودی گوید آیه آمد که **و هر آينه خدادهم الدين صبرا** آنرا که صبر کند بر فاقه و فقر یا شکیبای نمودن بر عهد و پیمان خود یعنی اهل بیعت پیغامبر ص که بر لب نوا میسر بوده از عهد
منسوخ و الله اعلم و خدای دانای است **و هر آينه خدادهم الدين صبرا** آنرا که صبر کند بر فاقه و فقر یا شکیبای نمودن بر عهد و پیمان خود یعنی اهل بیعت پیغامبر ص که بر لب نوا میسر بوده از عهد
مفتر چنین نیست که تواتر کنند بر خدای تعالی و از خود سخن میگویند **و هر آينه خدادهم الدين صبرا** آنرا که صبر کند بر فاقه و فقر یا شکیبای نمودن بر عهد و پیمان خود یعنی اهل بیعت پیغامبر ص که بر لب نوا میسر بوده از عهد
و هر آينه خدادهم الدين صبرا آنرا که صبر کند بر فاقه و فقر یا شکیبای نمودن بر عهد و پیمان خود یعنی اهل بیعت پیغامبر ص که بر لب نوا میسر بوده از عهد
کلام است یعنی چون راسخ باشند و رعایت صلاح حکمت و اذیت نمایند و ایشان طعنان شود و وی که بزرگواران برای
هدایت و **و هر آينه خدادهم الدين صبرا** آنرا که صبر کند بر فاقه و فقر یا شکیبای نمودن بر عهد و پیمان خود یعنی اهل بیعت پیغامبر ص که بر لب نوا میسر بوده از عهد

سلام بودند و بسیار که شمشیر را صیقل زدندی و اهل کتاب بودند و پیوسته توبه و انجیل خواندندی چون حضرت سید
صلی الله علیه و آله و سلم بر ایشان بگذاشتی استماع قراءت ایشان فرمودی و گفت اندک عایش نام بود از اهل کتاب یا پیش از آن
یا بحسن یا عیاض اصح آنست که او را ابو فکیه گفتندی شهاب پیش حضرت پیغمبر آمدی و قرآن تعلیم گرفتی و پیش گفتی محمد ص ازین سلام
کلامی می آموزد و ما میگوید آیه آمد **و هر آينه خدادهم الدين صبرا** آنرا که صبر کند بر فاقه و فقر یا شکیبای نمودن بر عهد و پیمان خود یعنی اهل بیعت پیغامبر ص که بر لب نوا میسر بوده از عهد
او را می آموزند و می گویند **و هر آينه خدادهم الدين صبرا** آنرا که صبر کند بر فاقه و فقر یا شکیبای نمودن بر عهد و پیمان خود یعنی اهل بیعت پیغامبر ص که بر لب نوا میسر بوده از عهد
غیرین است یعنی فصاحت ندارد و **و هر آينه خدادهم الدين صبرا** آنرا که صبر کند بر فاقه و فقر یا شکیبای نمودن بر عهد و پیمان خود یعنی اهل بیعت پیغامبر ص که بر لب نوا میسر بوده از عهد
قوة بر آتشاء و عریات از ایشان مثل آن عاجزید پس دعوی آنکه می آموزند و عجم شکست و نهان مر آن حضرت را کلامی بدین ابعث
فصاحت ظاهر البطلان است **و هر آينه خدادهم الدين صبرا** آنرا که صبر کند بر فاقه و فقر یا شکیبای نمودن بر عهد و پیمان خود یعنی اهل بیعت پیغامبر ص که بر لب نوا میسر بوده از عهد
که من عند الله است **و هر آينه خدادهم الدين صبرا** آنرا که صبر کند بر فاقه و فقر یا شکیبای نمودن بر عهد و پیمان خود یعنی اهل بیعت پیغامبر ص که بر لب نوا میسر بوده از عهد
در آخر جهت کفر ایشان بقرآن و نسبت افترار حضرت پیغامبر ص و حال آنکه مغربی ایشان شد **و هر آينه خدادهم الدين صبرا** آنرا که صبر کند بر فاقه و فقر یا شکیبای نمودن بر عهد و پیمان خود یعنی اهل بیعت پیغامبر ص که بر لب نوا میسر بوده از عهد
در دفع را **و هر آينه خدادهم الدين صبرا** آنرا که صبر کند بر فاقه و فقر یا شکیبای نمودن بر عهد و پیمان خود یعنی اهل بیعت پیغامبر ص که بر لب نوا میسر بوده از عهد
مغیران **و هر آينه خدادهم الدين صبرا** آنرا که صبر کند بر فاقه و فقر یا شکیبای نمودن بر عهد و پیمان خود یعنی اهل بیعت پیغامبر ص که بر لب نوا میسر بوده از عهد
بعد از تفرض حضرت پیغامبر ص باید و آقا در رویشان صحابه که حقایق داشتند چون بلال و جابر و عمار و ابوبکر و سایر و اما در اسمیه
مشغول شدند و ایشان را در جمیع کفر اگاه کردند آن جماعت در طریق خود ثبات قدم و یزید بر خدای قوم شکیبای نمودند تا حدی
که والدین عمار شربت شهادت چشیدند و عمار از طاعتی و ضعف بدن تحمل انداخت کلمه که رضای قوم و در آن بود بگفت خبر حضرت
رسالت ۳ رسید که عمار کیش گناه اختیار کرده از دین خود بیزار شد حضرت ص فرمود که نه چنین است از ترا قدم عمار برانایان است
و ایمان بگوشت و خون او آینه یعنی ایمان در باطن او چنان متکین شد که بگفت و گوی هرزه تقاوت کند و عمار که کنان بحجاب
حضرت آمد صلی الله علیه و آله و سلم و آن حضرت ص بدست مبارک اشک او پاک میکرد و میفرمود که ترا بیعتان عا و اهلک اعد هم اگر از آن
توبه بکواه تو باز کرد بدویشان بهمان کلمه و حق سبحانه این آیه فرستاد که **و هر آينه خدادهم الدين صبرا** آنرا که صبر کند بر فاقه و فقر یا شکیبای نمودن بر عهد و پیمان خود یعنی اهل بیعت پیغامبر ص که بر لب نوا میسر بوده از عهد
و مزید کرد و چون بن خنظل و طهم و مقیس و اشال ایشان در معرض غضب ربانی باشد **و هر آينه خدادهم الدين صبرا** آنرا که صبر کند بر فاقه و فقر یا شکیبای نمودن بر عهد و پیمان خود یعنی اهل بیعت پیغامبر ص که بر لب نوا میسر بوده از عهد
و دل او طین **و هر آينه خدادهم الدين صبرا** آنرا که صبر کند بر فاقه و فقر یا شکیبای نمودن بر عهد و پیمان خود یعنی اهل بیعت پیغامبر ص که بر لب نوا میسر بوده از عهد
سینه را یعنی آنها که بکفر خوش برآیند و بران اعتقاد کنند **و هر آينه خدادهم الدين صبرا** آنرا که صبر کند بر فاقه و فقر یا شکیبای نمودن بر عهد و پیمان خود یعنی اهل بیعت پیغامبر ص که بر لب نوا میسر بوده از عهد
و هر آينه خدادهم الدين صبرا آنرا که صبر کند بر فاقه و فقر یا شکیبای نمودن بر عهد و پیمان خود یعنی اهل بیعت پیغامبر ص که بر لب نوا میسر بوده از عهد
و بر کینه **و هر آينه خدادهم الدين صبرا** آنرا که صبر کند بر فاقه و فقر یا شکیبای نمودن بر عهد و پیمان خود یعنی اهل بیعت پیغامبر ص که بر لب نوا میسر بوده از عهد
و هر آينه خدادهم الدين صبرا آنرا که صبر کند بر فاقه و فقر یا شکیبای نمودن بر عهد و پیمان خود یعنی اهل بیعت پیغامبر ص که بر لب نوا میسر بوده از عهد

اولا با شجره و انهار و بساتین و درختان و دریا و امیر و مردم **اینها را تا ابد** از دل قدرت
که در آنک زمانه نشانیست و بیت المقدس مشاهده نمود و اینها را صلوات الله و سلامه علیه و در خوف بر مقامات ایشان
حاصل کرد و بر عجایب و غایب آسمانها اطلاع یافت که علمای راست که معراج در سال دوازدهم از بعثت بوده و در راه اختلاف کرده
اند که هیچ الا ولایت یا رضای یا سوال یا وبع الاخر و شریک نیست و هفتم است از حجب نطق آن حضرت از مکه به بیت المقدس
نص قرآن ثابت شده و منکر آن کافر است و خروج او را آسمانها و وصول به مرتبه قربت با حدیث صحیح مشهور که قریب است بحد
تواتر ثابت گشته و هر که انکار کند ضال و مبتدع باشد **شعر** شاهد معراج نبی و افرست و آنکه معرفت بدین کافر است
دست که سلطنت این وصال نیست یا مردی خیل و خیال عقل چه داند چه مقام است این عشق شناس که چه داشت
و معتقد که اهل اسلام آنست که عروج آن حضرت بحد روح بوده و در پیداری بود و آنکه درین قصه نقل جسد را مانع دانست
از صعود او باب بدعت اند و منکر قدرت **شعر** آنکه سرشت تن از جان بود سر و جوشن بر تن آسان بود و در آن
شب جبرئیل با جوی از لایکه آمد و آنحضرت را از جحیم آمانی داد و غنی الله عنها بمسجد احرام برده و بعد از شوق صدر و غسل و قنقش بر
براق سوار ساخته و بآنکه فرصتی به بیت المقدس رسانید **شعر** شبنم خنجر تا قدرین و بر فانی بخلوت در ساری امان
رسیدش جبرئیل از بیت محراب براق برق سیر او برده از نور قوی ثبوت و گران سیر و سبک خیز برانند و در برین وقت
شدت نیز روایت صحیح است که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم در بیت المقدس انبیا و ملائکه را دید و ایشان را آما
که از حضرت معراج برآمد براق یا بر جبرئیل و در آسمان اول آدم و در دوم عیسی و در سیم یوسف و در چهارم ادریس
و در پنجم هرون و در ششم موسی و در هفتم ابرهیم و در هشتم ابراهیم و در نهم نوح و در دهم نوح و در یازدهم نوح و در بیستم نوح
و بیت المعمور و جوی کوه و در آنجا بنظر مبارک وی درآمد و جبرئیل نزد یک حجاب از موافقت وی باز ماند و گفت خود نوبت آنکه حضرت
و اینجا تنها بخت نفر طاعت قطع فرموده بحلی رسید که براق نیز از برتار فرمودند پس بر سرف سوار گشته پای عرش رسید
هر از نوبت از حضرت عزت جل جلاله و عظمت شأنه خطاب رسید از نوبتی شنید و در هر نوبت آنحضرت را ترقی دیگر دست داد
تا قدم بر سر بر رف نهاد و از آنجا بر نظر قدس جلوه کرد پس بخلوت خاص مکان قابوسین او اندر آمد و فوجی از اهل عبادت
استماع فرمود **کلامی** سروری بی نقل نشیند خداوند جهان را بی حجت دید **بیدار** از حد بدین پروان بود
اما کیفیت که چنین بود و نقل صحیح ثابت شد که آنحضرت شای حضرت اهل جلاله بکلمات القیامات الله و الصلوات و الطیبات
بجای آورد و با کلام السلام علیکم ایها النبی و مرقد الله و برکاته مخاطب گشت و در قیام این سلام است خود را داخل ساخته و در
السلام علیکم و علی عباد الله الصالحین **شعر** چو کرده و عهدهای لطف در گوش نکرده است خود را فراموش و در حین
مراجعت بهشت و درجات آن و در رخ و در کائنات بنظر مبارک وی درآوردند و هدایت نماز برای امت خود تعیین کردند و
بیت المقدس را آمدند و ترجمه که شد کار و انهار و قنقش را دید و در این سفر نیمه ساعتی و بقول چنان ساعت بود

راه زانان پروان رفقه بی نتوان برده که چون رفقه عقل درین واقع حاشا که عقل حاشا که تماشا کند **اورد**
اند که چون باعداد همین شب قصه معراج تقریر فرموده منان تصدیق نمودند و گفت راستی عظیم نمودند و نشانهای بیت
المقدس پر رسیدند و آن مسجد پیش نظری شش گشته از هر چه می رسیدند نشان باز داد و از کار و انهار خود خبر جفتند
بصریح با ایشان گفت و آنرا که در توفیق رفیق طریق نموده در انکار و تکذیب از فرد القدر حق سبحانه آنحضرت را معراج برد
نایبهای ملک و ملکوت به پند تکذیب و تصدیق منکر و محو ظاهر کرده **آنکه** بدستی که خدای تعالی **هو المصیر** اوست شنوان
سخنان که در رادر تکذیب **البصیر** پنا باحوال منان در تصدیق و بقول مسموع و بصیر معنی سمع و بصیرت یعنی شنیدن
محمد اکلام خود و بنمود او را بود و ام خود یعنی ضمیر را عاید با آنحضرت دارند و در فضیلت مذکور است که بدستی محمد شنوان
آنجیزی را که بدان خطایش کرده و پنا بود بر آنحضرت که بوی نموده و در بحر احیای آورده که بنمودیم او را از آفاق که منجوس
است بجلال و جمال **آنکه** هو المصیر جمعنا البصر صیرنا **شعر** چو در بخت بی نشانی رسید چه کیم که آنجا چه دید
ورق در نشنیدن و کم شد سبق شنیدن بحق بود و دیدن بحق و چون در مراتب الصفات المصطفی قصه معراج
بر سبیل اختصار آوریم و در قیام و حقایق و نزول اذ که قاطعه بر اثبات و دفع و منع منکران بطریق استفاد ذکر کرده
اینجا بساط اطنا بمنطوی ساخته رجوع شد بحواهر التفسیر و الله اعلم خیر **آیتها** و دادیم ما **توحی القاب** و هو
قوتیه و **جنانا** و ساختیم کتاب یا موسی را **هدی فی الزلال** راه نمایند بر بنی اسرائیل که فرزندان یعقوب اند و گفتیم ما **ایشا**
الاتخذوا آنکه فراموشی در **بخراسان** و **وکیلا** پروردگاری که هم خود بوی که از **بخراسان** ای فیه انکسی که در ای
در کشتی نوح مع **نوح** یا نوح مراد سام است که ابرهیم که جد بنی اسرائیل است از قبل او بود یعقوب نعمت بخت از طوفان
که بر بدست از نانی داشتیم یاد کنید و شکر کنید **بدرستی** که نوح **کان** بود **عبد الشکور** شده سام از نوح که در هر حال
از اکل و شرب و لبس و قیام و تقوی و سر کوب و شوی خدایا شکر گفتی این تنبیه است و فیت را با اقتداء بهر در شکر لایزال
که موی بر نیت استلین شکر تم لایزال **و قصید** و اعلام دادیم بعضی بیغام فرستادیم **الی فی اسرائیل** بیوی بنی اسرائیل
الکتاب در توبه و بیان کردیم که بخدای که **شما** **الغفیر** هر آینه فساد کنید و تباها را از شما بداید **الارض** در زمین شام
مزین دیوار فساد اول ایشان مخالفت احکام توبه بوده و داشتند امر ارباب که بیغایب ایشان بود و فساد و فانی
قتل عیون و صدق کلمه حق سبحانه و تعالی ایشان را خبر داد که شاد و بارافند خواهید کرد **و لعلکم** و لعلکم که خواهید
بلند و منکر یعنی سرکش خواهید شد از طاعت من و بیکر خواهید نمود با و نیکار من **فاذ اباء** من چون یاید **و عذرا** و عذرا
عقاب فساد اول از آن هر **و عذرا** بر انکرم و سلط کنیم **یا** بر شما **عبدوا** **الکافی** که ما را هستند انما مطلق است از انما
مدح جبراد آنحضرت بقول امح و کف اند جان بود یا سنجاریب یا بیس عاقله پس صفات آنها یکدیگر را **یا** **بدرستی** که در آن
کان از رخت دیبا که کیمیب باشد و از انهای ایشان چون عدو چشمهای ایشان چون برق **یا** **بدرستی** که در آن

و قرآن کف برای آنکه قرائت قرآن در آن فرض است **قرآن الفجر** به درستی که نماز با تعداد **کاف** شود احت
دیده شده یعنی می بخندد او را ملائکه لیل و نهار فرشتگان شهادت می کنند و در آخر دیوان اعمال لیل شب می
نمایند و ملائکه روزی او را می بینند و افتتاح دیوان اعمال نهار بدو می کنند و **میں اللیل** و بعضی از ب **مقصود**
پس بدار شوی به بقرآن یعنی نماز **نافله** **لک** زیادتی تراصلوات مفروضه یا فضیلتی بر ترا یا غنیتی و کرامتی
بنوعی آن **بجنگ** باشد و البته چنین بود که بدار خدای تو **مقام محمود** در مقام پندیده یعنی در مقام
که قیام در ستوده باشد بتایش ستایندگان و آن مقام شفاعت است که حضرت رسالت را بعد از آن مقام بتایش
کنند خلق اولین و آخرین و او بر همه شرف باشد و در زاد السید آورده که حق سبحانه و تعالی بر عرش نشاند
و در باب از فاروق نقل میکند که حضرت پیغامبر ص در نفس مقام محمود فرمود که نزدیک کرد اند مرا خدای بنشاند
بر عرش لفظ حدیث اینست که دیدی الله فیصدفی مع علی العرش و میفرماید که معنی میگوید که عذیب را در آن آیت
کات الدین عند ربک مراد مکان است نه مکان و منزلت نه منزل امام تعلی آورده که استواء حق سبحانه بر عرش و جی
نیت که ماس او شود یا مکان او کرد بلکه اکنون بر همان صفات است که پیش از آمدن عرش بود چه از او و ابدایا
خود است پس نشاندن مصطفی بر عرش یا بر زمین نیت با ذات حق یک است و مقصود از اجلاس او بر عرش
تکرم و تعظیم آنحضرت و در عین المعانی فرموده که مقام محمود مقام است از عرش که پیغامبر او را که او کند و قولی
آیت که مقام محمود آنجا که لای حدیث آن حضرت دهند و مع پیغمبری باشد خواه آدم و خواجه غیر او که در تحت
لوی وی باشند شعر فیهین زیر لوی دولتش یایم و بس ، آدم و من و من تحت لوی مصطفی است ، صاحب
فروحات قدس سر فرموده که مقام محمود مرجع جمیع مقامات و منظر تمام اسماء الهی است که مختص است بمقامات
خاص حضرت محمد ص و باب شفاعت درین باب کشاده میشود و در بحر الحقایق آورده که محمود آمد و قیام حضرت
تجلی بنفیس خود بلسان اشان مقام محمود است **شعر** ایخ ات نود و کون مقصود وجود نام تو محمد و مقام
محمود **و قل رب و کبرای پروردگار من ادخلی** حداد مراد بر من داخل **جنت** در آورده و پی پندیده و بی نداشت **الحجی**
و پیرون آورد مرا از **و فخرج صدق** پیرون آوردن ستوده و با کرامت یاد آورده بهشت و پیرون بر از دینی یاد آورده برین
غام ما پیرون آرازم که سالم یاد آورده که بهجت فتح و پیرون آرازم بوی چنین یاد آورده دعوت نبوت و پیرون آری
از عهد تبلیغ رسالت **اجعل لی** و بدین **لک** از تو بیک خد **سلطان** **ناصیر** محبتی یاری دهنده و اولیایان
کننده **و قل جاء الحق** و بگو آمد حق یعنی دین اسلام **و ذوق الباطل** و ناچیز شد باطل یعنی شرک و کفر اند حق قر
و باطل شیطان هر یک از آن ظهور کند شیطان مخفی کرده و بر بگزیده از آن قوم که قرآن خواند **ان الباطل** به
درستی که باطل **کان** **دنه** است نیت شده و ناچیز گشته امام قیصری فرموده که حق آنست که برای خدای بود و باطل

و باطل آنکه برای غیر او باشد صاحب تاویلات بر آنست که حق وجود ثابت و اجبت غرضانه که از اولادیت و باطل حق
بشری اسکانی که قابل فنا و زوال است و چون اشعه لمعات وجود حقانی ظاهر گردد و وجود موهوم ممکن در حجاب آن
تلاشی و منحل شود هر چه هستند از آن که اند که با هیش نام هستی برسد جبر سلطان غفلت علم برکشد جهان
بجیب عدم برکشد **و تنزل** و فرو می فرستیم بر تو **من القرآن** از قرآن **ما هو** آنچه می که او **شیخ** شفاست مر
امراض را چون ناعنه و آیات شفا یا شفاست از منهای صوری و معنوی و قلبی و فانی **و رحمة** و بخشش است
للؤمنین مؤمنان را که بدفع میکند و **لا یزال** و نمی فراید قرآن سمک را را **الاخضر** و اگر نریان کادی و هلاکت
که کذب می کنند و بدو می گویند **و اذ انعمنا** و چون انعام کنیم ما **علی الافان** بر آدمی بصفت و توانایی **و انعمنا**
روی بگرداند از یاد ما مراد کافراست که چون خدای نعمت دهد او را باز از آل کتاب و ارسال رسل و غیر آن از نعمتهای
ظاهر و باطن اعراض کند **و انما یحییبه** و به نفس خود دور شود و گرانید که یعنی تکرر و تعظیم نماید و از طرف بطریق بود
و اذ انعمنا و چون برسد بدو بیماری و فقر و ترس **کان** **نوسا** باشد نا امید از و محال یعنی جاهل بود بفضل یاد
و اذ انعمنا باشد بکرم ناشناهی ما مؤمن در نعمت شکر کند و در نعمت باید مدح جز نماید **قل کل** گوهر کس **عمل** عمل
می کند **علی شاکله** بر طبقه که شاکل حال او باشد از خیر و شر و هدی و ضلالت یعنی کافر در نعمت اعراض کند و در محنت یاس
دارد و مؤمن در سراسر اری و در فراق شکیبایی و گفته اند شاکل طبقه است یا عادت یا سنت یا دین یا اعتقاد
قوت و طاعت و معنی هر جامع است بر آنکه هر کس آن کند که از او مندر هر کسی آن کند که شاید از شبلی قدس سر
پرسیدند که کلام آیت در قرآن امید و از راست فرمود که کل عمل علی شاکله گفته دین آیت از حجاج حیرات گفت از
بنده خطا و جفا آید و آنچه از لیم او شاید و از خدا عطا و وفای آید و آنچه از کرم او مندر شعر ازین که آید و من آنم
از تو کرم آید و توانی **فی شکر** پس پروردگار شما **اعلم** و انما ترش **موبدان** کسی که **او اهدی** **سبیل** راه یافته است
و بصواب روی که تر یا نیکوتر بهجت دین و مذهب آورده اند که کفار عرب انصاریان حارث و ابی بن خلف و عقبه
بن ابی معیط را بدین فرستادند تا از پیوسته شرب حال حضرت پیغمبر استفسار نمایند چون با ایشان ملاقات کرده
احوال باز گفتند یهود صحیح شده گفتدای منادید عرب ما دانسته ایم که زمان ظهور پیغمبری نزدیک است و انصاریان
شمار ایحاحوال آن غماستشام می توان که شامجه آزمایش از پیوسته که طواف مشرق کرده و احوال جوانان
در زمان پیشین کم شدند چه گفته است و روح جیت که هر سه سوال را جواب دهد بداند که او پیغمبر است یا ایشان
آن مجلس ساختند و از آن حضرت سوال فرمودند آن دو سوال را جواب آید و در حدیث روح این آیه نازل شد که **و یسلطون**
روی پرستند **و انما یحییبه** از کیفیت روح که بدین انسان بدو منزه است **قل انما یرید الله** بگو روح از نور و کلام
نیت یعنی از مبدعات که با مرکن کاین شده بی ماده از آن جمله است که مخصوص است بعلی خدای و غیر حق سبحانه و تعالی

و انابت ما او تبتش و داده نشد اید شما را **از دانش الا قیلا** که اندک نیست با علم خدای شیخ ابوبکر
مغری قدس سرع فرموده که این اندک که خدای ما داده است از علم نه از ان ماست بلکه عاریتست نزدیک ما و بسیاری
از آن نرسیده ایم پس علی الدوام جاهلیم و جاهل را دعوی دانش نرسد و **لین شیئا** و اگر خواهیم ما **لنذنبن الذی**
هر آینه بیم آن چیز را که از قرآن **و حین الیک** و می کرده ایم تو یعنی از صدود و مصاحف میگویم **ثم لا یجد فی نیای ترک**
برای خود به آن یعنی نیای بعد از برون آن **علیک و کلا** بر ما و یکی که آنرا استزداد کند و بر سر نهاده و بیاورد آنرا
خبر لیکن رحمت **بن ربک** از پروردگار تر که آنرا باقی میگذارد و معجزی **فصل** در بدستی که فضل او هست **علیک**
لیرا بر تو برتر که تراست و لایم ساخته و ختم بخیران گردانید و برای خود مقام محمود بوده و قرآن بر تو فرستاده
و در میان امت تو باقی میگذارد **قل** بگو ای محمد **لیجمع الیک الذین کفر** که جمع شوند آسمان و پیران که تو معصوم و پیشانی
و اتفاق کنند علی آن **یا نوا** بر آنکه بیا شد **فصل** در بیان ترکان یعنی بیارند مثل آزاد و فصاحت و بلاغت
و حسن نظم و کمال معنی و اخبار از غیب **لا یوتون بحیث یله** نیارند مانند او را درین صفتها با آنکه در میان ایشان فصحا و علما
و عرفا هستند این آیه در جواب نصیرین حادث فرموده که می گفت **لنشاء** گفتند مثل هذا اگر خواهیم مثل این قرآن بگویم
حق بجهان فرمود که چون و این این تراست گفتند **ولو کان یضمنهم** و اگر چه باشد بر تو از ایشان **لیجمعهم** جمع کنی را
همه بشت و در کار و **لقد صرنا** و بدستی که گوییم و مگر ساختیم زیادتی بر تو و **لننا** برای مردمان **فی**
هذا القرآن درین قرآن **بن ربک** از هر نوع و صفتی چون ترغیب و ترهیب و قصص و اخبار و ذکر و حجت و ناره و نما
آن فابی الی الناس پس بر باز زدند بیشتر مردمان و خواستند **لا کفر** را مگر با سبایی که انکار حقست آورده اند
که ابو جهم و حبه و شیبه با جمعی یک از قریش گفتند ای محمد تو را می که هیچ شهری از بلاد ما ننگ عیش تو و کم آب تر نیست پس
این که همتا حوالی ما دور کن تا زمینها قابل زراعت بدید آید و جوهای چون انهار شام و عراق روان ساز تا گشتیم
و خدای خود را بگو تا ملائکه برای صدق دعوی بفرستد و ترا کو شکهای از زرد و نقره بدهند از درویشی باز مری بگو
تا آسمان بر سر ما فرود آید تا عذاب او آگاه بشیم و اشغال این سخنان از روی طعن مکرر کردند و بعد از اقامت حجت
بر ایشان با مجاز قرآن این آیه را درخواستند و عبدالله بن ابی مخرم می گفت ایمان نیامد تا ندانیم بان نبی و بر آسمان
روی و من دو تری نکم و خند بسیاری بنام هر یک از ما که بخوانیم و بدانیم که تو بیغایری و با وجود اینها که بگویند اینها
کمان بسم که ترا صدق میخوانیم کرد و حق بجهان این آیه فرستاد که **و قالوا** و گفتند متفقان قریش **بن ربک** تصدیق
نکیم **مر را** تا اوقاف که روان سازی برای ما **لننا** از زمین مکه **بن ربک** عایشه را آب که هر کوی کند
او یکنون که یا باشد ترا حجت بر ما **بن ربک** از درختان خرما و انجیر یعنی مثل بر درختان **فصل** در بیان
پس روان کرد افرجه آب **لنا** در میان آن بوستان **بن ربک** روان کرد **فصل** در بیان اوقات و فضیلتها

منصفا

کما رعت چنانکه کان بردی و وید کردی که او شغل عیال و کسفا **علیکم** بر شما که با آن **او نافی** با آنست
خدا را و **للاک** و فرستاد **فصل** در مقام بدینی عیان بماندای یا بیا نهایش از احوال برسات خدای **او یکنون** یا
مر را **بن ربک** خانه از رد که در آنجا نشین **او ربی** و آسمان و **لن** و تصدیق کنیم **لن** و تصدیق کنیم **لن** و تصدیق کنیم
تو بر آسمان **بن ربک** تا وقتی فرود آید **علیکم** بر ما که با **فصل** در بیان اوقات و فضیلتها **فصل** در بیان اوقات و فضیلتها
مر یک یا کت پروردگار من از آنکه بروی حکم کنند یا اندک کنی بلاد و قدرت شریک وی سازند و شما آنچه از من طلبید
بخزوی کنی تا در دست **فصل** در بیان اوقات و فضیلتها **فصل** در بیان اوقات و فضیلتها **فصل** در بیان اوقات و فضیلتها
قوم خود ظاهر کردند الا معجزه قوم که شایب ایشان بود و اغلبا آیات بارادت و قدرت خواست باخبار شیت ایشان
این جواب بود من سخنان ایشان را بجل و تفصیل احوال و آیات متفرقه است کاسبق فی قوله و لوزنک علیک کما فی
قرطاس و قوله و لوزنک ملکا و قوله و لوزنک علیهم بابا من انشاء و **ما منع الناس** و منع نکرد مؤمنان از اینها که
ان یؤمنوا آنکه ایمان آورند **فصل** در بیان اوقات و فضیلتها **فصل** در بیان اوقات و فضیلتها **فصل** در بیان اوقات و فضیلتها
اعمال یا با بر اکتخت خدای **بن ربک** اودی را و سولی یعنی این معنی منع کرد ایشان را از ایمان که بشیر مانع است از
رسالت و خطا میگردند زیرا که تجانس موجب توانست و تخالف مقتضی تا فرس رسول از جنس رسول العیسم
باید تا افاده و استفاده و در میان بید آید و چون کافران می گفتند که رسول خدای فرشته باید و بشیرشاید حق بجهان
رقت شهادت ایشان را میفرماید **لن** بگو اگر بودند بجای آدمیان **فی الاقرین** که در زمین فرشتگان که مانند آدمی **فصل**
میرفتند بر قدمها **فصل** در بیان اوقات و فضیلتها **فصل** در بیان اوقات و فضیلتها **فصل** در بیان اوقات و فضیلتها
بن ربک از آسمان **فصل** در بیان اوقات و فضیلتها **فصل** در بیان اوقات و فضیلتها **فصل** در بیان اوقات و فضیلتها
شد از ایشان لطیف توانفتندی که حق جبه در تعلیم تناسب و تجانس شرطت و چون سیکه زمین آدمیان اند پس
رسول ایشان نیز آدمی باشد او بشیر فرمود خود را شکم تا بجنس آیند کم کردند کم زانکه جنیت بحایب جاذبات
جاذب جنیت مطالب است و در قیاب آورده که کافران گفتند که کوا رسالت تو کیت آیه آمد که **قل** که **فصل** در بیان اوقات و فضیلتها
خدای بند است **فصل** در بیان اوقات و فضیلتها **فصل** در بیان اوقات و فضیلتها **فصل** در بیان اوقات و فضیلتها
معجزه زبان حال ناظر است با آنکه محمد صلی الله علیه و سلم رسول است پس گاهی معجزه جاری بجای قول عفت بر صدق
دعوی او **فصل** در بیان اوقات و فضیلتها **فصل** در بیان اوقات و فضیلتها **فصل** در بیان اوقات و فضیلتها
میدانند **فصل** در بیان اوقات و فضیلتها **فصل** در بیان اوقات و فضیلتها **فصل** در بیان اوقات و فضیلتها
و توفیق دهد **فصل** در بیان اوقات و فضیلتها **فصل** در بیان اوقات و فضیلتها **فصل** در بیان اوقات و فضیلتها
لن بگویم پس نیای تو مرا که از این **فصل** در بیان اوقات و فضیلتها **فصل** در بیان اوقات و فضیلتها **فصل** در بیان اوقات و فضیلتها

تندی

[illegible]

بالمستقام اناراست بمقداری که در ذمک کرده اند که مرور است عیسا السوات والارض پوشندهای آسمان و در
یعنی تخفیات اهل آسمان ایضا چه نباتات خدای هر موجودی و ایضا وجو شش است هر موسیقی عالم نیست بر اهل
آسمان و زمین و این دو به بحر و بی دریغ و موسیقی که در طر امواریان بود و الا که در انباری کنایه در
فرمان و قصه خود اعدای را از وجودات علوی و سفلی و اهل و بخوان با او می آید و می کرده شده است اینک بسوی
من کباب یک از کتاب پروردگار که قرآن است لا مبدل هیچ تغییر نکرده نیست لکن است و سخنان او را که در شان اصحاب
کف فرو فرستاد و لی محمد و یسای تو نیز دو به بحر و بی دریغ و ایضا پناه می حاجت گشت آورده است که قوی از دوسای
حضرت رسالت راضی الله علیه و آله و سلم گفتند این بشیبه ایشان بی قدر را چون صیبه عمار و جناب که بوی خرقهای ایشان را
متأذی دارد از مجلس خود دور ساز تا با تو مجالست کنیم این آیه نازل شد و ایضا نفسک و باز دارن خود را و شکی
کن مع الذین با آنانکه بدیع و بی دریغ و ایضا پناه می حاجت گشت آورده است که قوی از دوسای
فخر و عیسا را جامع اوقات یعنی شب و روز به پرستش حق شغولند بی دریغ و ایضا پناه می حاجت گشت آورده است که قوی از دوسای
جایای غیر او نیستند و نزد بعضی این آیه مدافعت و سبب نزول آن بوده که جمعی از مؤلفه قلوب عینیه بر حسن و اذیت
حاجب امثال ایشان گفتند یا رسول الله ما اشراف بریم با مسلمانان و ابوذر و فقرای مسلمانان هشتاد و نه تن را که اگر کوتاهی
دور سازی ما نزدیک تو آمدن تعلیم احکام شرع قیام عبادت آید که بصیرتی بر صیحت درویشان که اوقات جمع و شام برای
رضای خدای به پرستش او می گذارند و لا تعد و باید که در دنیا در عیسا که هم چشهای و از ایشان بعضی نظر از ایشان
بر مدار و غیر ایشان لغات کن ترید میخواستی زین الحق الذی اراش زنگاری دنیا باید داشت که آنحضرت راضی
بدینی و زینت آن میل نموده بلکه معنای این بوده که مکن عمل کسی که مایل بر زینت دینی است چه مایل بدینی از فقر و معوض را غنی
مقبل باشد و لا تطع و فرمان بر من اعلنا آنرا که غافل گردانیده ایم گفته دل او را عز و کرامت او را و انکس است
بن ظف و اتباع او یا عینیه و اشباع او که آنحضرت را بطور فقر میفرمودند حق سبحانه فرمود که ما دل او را غافل گردانیدیم
سبع و او بی روی کرده است قوی از دوسای خود را و کان امر و هیت کار او قوی و تباد و ضایع با وجوب حرق و
ندم و هلاکت و قبل و بگو مرایشان را که آنچه بنما آورده ایم یعنی قرآن الحق من ربکم یعنی پناه می حاجت گشت آورده است که قوی از دوسای
از آن بکارشان شایسته پس هر که خواهد که در دنیا بی قوی است پس باید که بگوید و شایسته و هر که خواهد که در دنیا
کو مکن و امام زاهد آورده که امر تو عید و توبیعت را امر اجاز و اباحت و ان عباس رضی الله عنه فرمود که امر بعضی اخبار است
یعنی هر که خدا خواهد که ایمان آورد هرگز ایمان آورد و هر که خواهد که کافر شود پیشک کافر کرده و مانتا کون الا ان شاء
الله آنچه میت از بی بدین متعلق شده از میت تیرا و از صفت تبدیل معراث شعبه هر که خواهد که در دنیا
خواهی بخوان حکم حکم کس را چاره جز تسلیم نیست اما اعتدال بهرستی که ما آماده کردیم برای تمکدان

هفت تن اند و از اسمهم **کلبهم** و هفتم ایشان اسکانشان **قل رب** بگو از یکا من **اعلم بقدم** و دانایان است بشارایشان
اعلم فرمود اند بعد ایشان **الاول** که نامش از آدمیان که پیغمبر است صلی الله علیه وسلم و اصحاب و رفقای الله هستند این
عباس و رفقای الله غیر که دانان ذلک القلیل و از رفقای علی علم منقولست که اصحاب کف هفت تن بوده اند اسماء و ایشان
ایست علیها مکسینا شیلینا منوش و برنوش شاد و نوش و اسم را می مرفوش است و اسم کلب فقر و فقر و روایت دیگر
در اسماء ایشان هفت آنچه آمده صحیحی در این است و در تفسیر از عبد الله عمر نقل میکند که چون آنش در مونی افزیدین
اسما را بر کاغذی نوشته در آنجا افکند فرو میرود و اهل تاء و یاء و باب اصحاب کف سخن بسیار است بعضی کیند این قصه در
احوال بکاء سبعه است که هفتایم عالم بر جود با جود ایشان قیامت و کف خلوتگاه ایشان بود و کلب نفس حیوانی و
نزد جمعی اشارت بر روح و قلب عقل فطری و معیشت و وقت قدسیه و سر و غنی که تعلق بر کف بدن دارد و دنیا و کلب
نفس امارت است و حواله توضیح این سخنان بجا میبرد **فلا تمکروا** پس جدال کن ای محمد **فهم** در شان اصحاب کف اگر اهل
کتابین جدال کنند **البراءة** که جدال ظاهر یعنی تهم نهی از جدال بر ایشان آنچه در قرآن است و بر جمعی ایشان
اشتغال امری است و **لا تستب** و قوی مجوی یعنی پس **فهم** در شان ایشان **فهم** از اهل کتاب **احلایک** را آورده اند که
چون سرور الله شد که از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم پرسیدند فرمود که فرمایید تا شما را خبر کنم و گفتند ایشان
یازده و دویزیم یا بیش و می فرمودند و قریش طعن آغاز کرد و عباد مال را بر او دل بی علی حضرت نشست حتی سحانه
این آیه فرستاد **ولا تقولن فیهم کلمة فیهن** و مگو مچیزی و کانی که قصد داری ای **فاقل** بدست می کن گنه ام **ولک** و انرا **عند** و را
ان **فیساء** **اسکر** که خدای خواهد یعنی کوئی که خواهد خدای **واذکر ربک** و یاد کن مشیت پروردگار خود را **واذا فیستب** چون
فراموش کرده باشی و بگو انشاء الله و یاد پروردگار خود را وقتی که فراموش کنی از خود چه حقیقت ذکر فناء ذکرست در ذکر
حضرت شیخ الاسلام قدس سره فرمود که ذکر حقیقی است که دل را ذکر در سترند که مر شود و جان وی در سر فرعیان گردد و
عیان از میان دور بکند فی بیان در کجایان عیان فی من و فی ما و فی نام و نشان ذکر را که محو گردد و بالتمام
جملگی مذکور ماند و السلام **وقل عسى** و بگو شاید این **یهدی** که دلالت گذر را بر آفرینا من **لا رب** یا آنچه که نزدیکتر
است **فهم** از شان اصحاب کف که می پرسید **رشد** از راه صواب و چون عصا لا بد است و راه نموده بنبر که چنبری
از صبا اصحاب کف و آن اخبار انبیا و ام سابق بر در انبیا از فوائد و حوادث آن **و ذکر** که در آن جوایز
در غار خود وقتی که در غار بودند **سید سال** و از راه **سید سال** و از راه **سید سال** و از راه **سید سال** و از راه **سید سال**
نه سال در بیاب آورده که سید سال شصتی بود و نه سال بر او افزوده اند تا سال قمری شد وجه اتفاق بین
السنین در هر سال قریب یازده روز است و به تحقیق سید سال شصتی سید و نه سال قمری و ده ماه و نه روز
باشد و در جملات که در میان گفتند سید سال را دایم و نه و انشاء سید حقیقی فرمود که **لا اله الا الله** بگو خدای **اعلم**

بالتسوية انما زلت بمقداری که در ذم کرده اند که مراور است عیسا السحاب والارض پوشیدهای آسمان و زمین
یعنی شخصیات اهل آن ابریه چه نباتات خدای هر موجودی و اشبع وجه ششواست هر مسوی الملم نیست بر اهل
آسمان و زمین و این دو به مجزوی بی هیچ دوستی که در طایفه ایشان بود و اکثر که و این را عی کذ خدای و حکم در
فرمان و تصا خود املیک را از موجودات علوی و سفلی و اهل و بخوان با او می آنچه می کرده شده است ایک بسوی تو
بن کباب یک از کتاب پروردگار تو که قرآن است آمدل هیچ فکر کنده نیست لکما است بر سخنان او را که در شان صاحب
کف فرو فرستاد و لی محمد وینا بی تو من و تو به مجزوی محمد اینا هم صاحب گشت آورده است که قوی از دوش گشت
حضرت رسالت را صلی الله علیه و آله و سلم گفتند این بشمنه ایشان بی قدر را چون صید عمار و جناب که بوی خرقهای ایشان
متأذی دارد از مجلس خود دور ساز تا با تو مجالست کنیم این آیه نازل شد و ابریه نفسک و باز در حق خود را و شکایت
کن مع الذین با آنکه بدعون می فرمودند بروردگار خود را العذاة و افعیه با امداد و مشا که مرا و طرفی نه انراست
نجر و عیسر با جماع اوقات یعنی شب و روز به پرستش حق شغولند بریدون و رجه می خواهد رضای و با او را می جویند
جایای غیر او نیستند و نزد بعضی این آیه دلخاست و سبب نزل آن بوده که جمعی از مؤلفان قلب عینیه بر حسن و اذیع
حاجب امثال ایشان گفتند یا رسول الله ما اشراف بریم با مسلمانان و ابوذر و فقرای مسلمانان هفتصدی تیرام که اگر کوا ایشان را
دور سازی ما نزدیک تو آمد بتعلیم احکام شرع قیام غایب آیه آمد که بصیر کن بر صحبت درویشان که اوقات جمع و شام برای
رضای خدای به پرستش او گذرانند و لا تعد و باید که در دنگار و عیسا که هم چشمهای و از ایشان بعضی نظر از ایشان
بر مدار و بغیر ایشان لغات کن برید می خواهی ربه الخیر الذین اراش زنگارانی دنیا باید داشت که آنحضرت را صاحب
بدنی و زینت آن میل بوده بلکه مغوی آیه این بوده که کن عمل کسی که مایل بر زینت دینی است چه مایل بدینی از فقر و معوض را غنی
مقبل باشد و لا تطع و فرمان بر من اعلیت آنرا که غافل گردانیده ایم فکته دل او را عز و کرامت او را و انکس امتیه
بن خلف و اتباع او یا عینیه و اشیاع او که آنحضرت را بطور فقر میفرمودند حق سبحانه فرمود که مادل او را غافل گردانیدم
اشبع و او بی روی کرده است هر چه از روی نفس خود را و کان امر بهت کار او و قطب تبار و ضایع یا بر وجهی حرق و
ندم و هلاکت و قبل و بگو میا شرا که آنچه بنما آورده ام یعنی قرآن الحی بن دیکم یعنی بفهم ملت و سخن و دست
از آفریدگار شائق شاء پس هر که خواهد که بدست بوی فلو بن پس باید که بگردد و شرا و هر که خواهد که بدین شکست
کوکن و امام زاهد آورده که امر تو عید و توبیت را بر ارجان و باحت و ابن عباس رضی الله عنه فرمود که امر بعضی اخبار است
یعنی هر که خدا خواهد که ایمان آورد هرگز ایمان آورد و هر که خواهد که کافر شود و کافر شود و ما شاکون لا اله الا الله
ان الله آنچه میت ازلی بدان متعلق شده از میت قیصر تبار و از صفت تبدیل معرات شعیر هر که خواهد که غمناک
خراش بخوان حکم حکم گشت که با جان جز قیلم نیست انا اعنی بدست که ما آماده کردیم عطا لیک برای تمکات

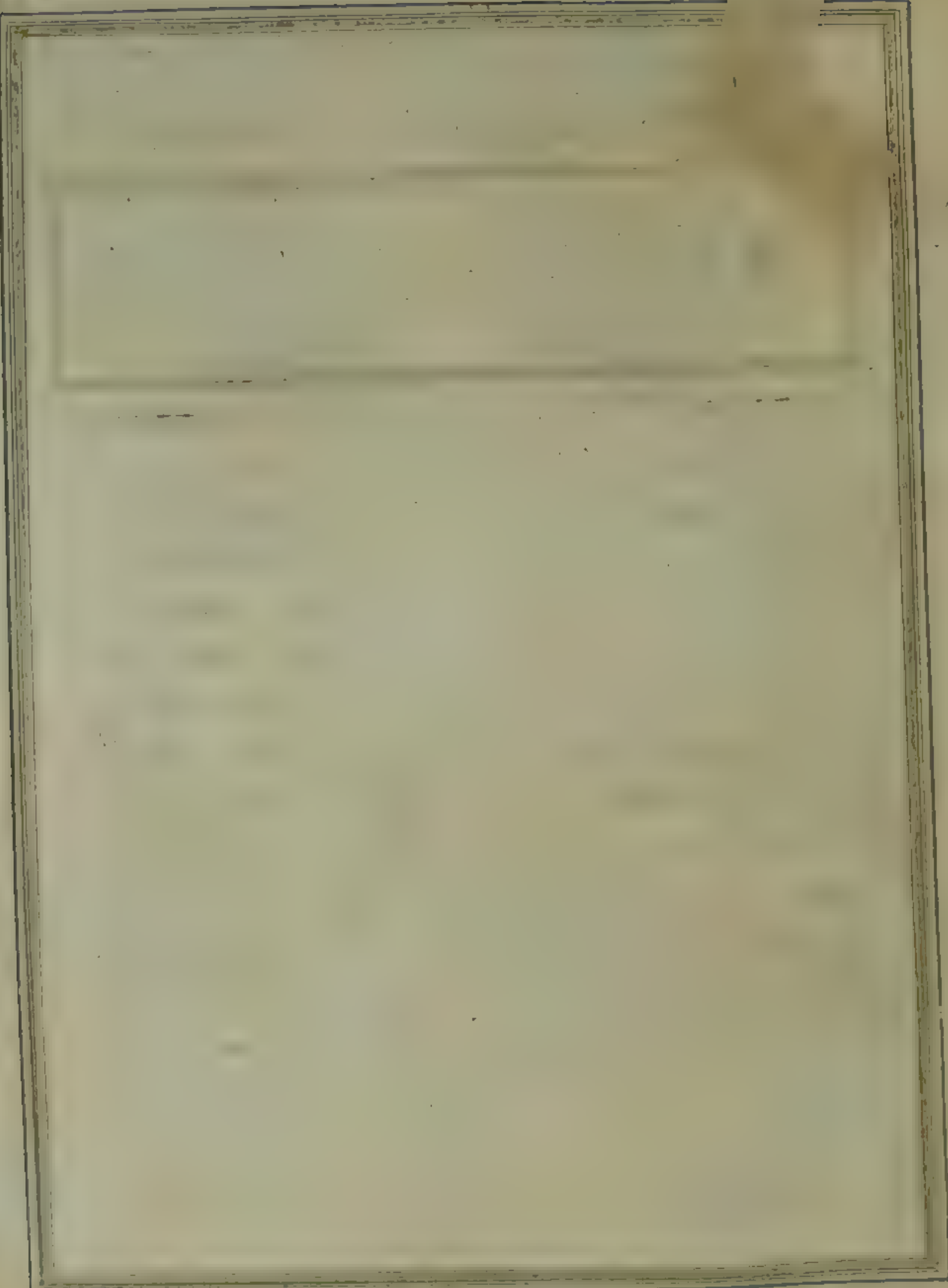
تا با ایشان مشورت کنم یا مدد کاری طلبم **حق** است که بفرستد نفسها را ایشان اعتقاد جمعی که او آن بود که جن
بر معلوم غیبی مطلع اند حق سبحانه نفی میکند از او و میگوید ایشان در آفرینش آسمان و زمین حاضر بودند تا غیب از او باشد
و از آفرینش نفسها را نیز خبر اند پس چگونه ایشان را در عبادت من ابناء میگردانند **و ما کذب** و نیستیم من **محمد المصطفی**
فرا گیرند که راه کس که از راه اهل حق دورتر اویند **عصدا** یا و آن و مدد کاران یعنی من در خالقیت پی نیارم از یاد و مدد کار و یاری
یعنی و یاد کن روزی که خدای یافرشته با مرا و شرکا را که برای شفاعت خود یا بجهت دفع عذاب از خود **تا و** اینجا اند
آواز بلند **شرکای الدین** **و نعم** شرکایان مرا تا آنکه کان برند که ایشان ابناء را از من انداخته شرکای منم ایشان را و بجهت
توضیح و تفسیر نیز می باشد **قد عوهم** پس بخواتد کاران تا از او استغاثه کنند **فلم یجیبوا** پس اجابت نکردند **هم** مرا ایشان
و بغیر از نرسند **و جعلنا بینهم و کربانهم** میان کفار و اهل ایشان **موقفا** جای هلاک یعنی وادی از وادیهای دوزخ پیدا کنیم میان
ایشان که مملکت عظیم باشد و هر ایشان را در آن مغرب سازیم و از عباد الله بن عمر منقولست که موقوف وادی باشد عقیق در
جنت که بدان جدا کنند میان اهل آله الا الله و سایر ایشان **دری الحرق** و به پند شرکان **النار** آتش دوزخ را میخوانند
از جهل سارا **انظر انهم** بدین حدیث دانستند که ایشان **مواقفها** دفا داده اند بدان **و لم یجروا** و اینا بند **عنها** از آن است
مصرفا مکاری که باز کردند بدان تا اگر کاره نیابند جبهه آنکه از هر جوانب حاطه کرده باشد بدیشان **و قد صرفنا** و بدین
که مانیان که در منقل که اندیشیم **و هذا القرآن** درین قرآن **لنارس** برای مردمان **کل شیء** از هر شیئی که آن محتاج انداز
قصص ام گذشته که سبب عبرت کرد و دلائل قدرت کامل که موجب از یاد بصیرت شود حکم الهی گوید **حق تعالی** بعضی
فضل و عظیم در کتاب کریم و حکم قدیم آنچه موجد را بکار آید گفته اند **ما کذب** باید و **کان الان** نه همت آدمی که **کرمی**
بیشتر از هر چیز که خدای آفریده است **جدلا** از روی خصومت باطل یعنی آدمی از هر مخلوقات جدل کند تراست و خصومت
او در کار حق بیشتر از آن عباس فرموده که مراد نصرت حارث است که در قرآن جدالی نموده یا ای بن خلف که در امر بیعت و
خسر خصومت میکرد **و ما منع الناس** منع نکرد اهل را و باز ندانستند **نعمنا** آنکه بگویند و صدق گفتند **ما را هم** چون
آمد بدیشان سبب راه خوف که محمد است صلی الله علیه و آله و سلم یا قرآن **و یسخر** و اینهم و منع نمود ایشان را از آنکه استغفار
کنند از گناهان و از پیش طلبند از آفریننده که از خود معذرت بخواهند **و لا ان یأتیهم** بگویند که یا بدیشان **سنت الا ان**
سنت خدای در هلاک کردن پیشینیان **و یأتیهم** لعذاب یا بیا بدیشان عذاب **قبلا** روی باروی و ستا صل کرد بدین
در و بدین **ما نزل** و فرستیم ما فرستادیم **الان** مکرر شده دهندگان مرا اهل ایمان را بنوالی ابری **منذ یوم**
گندگان من شرکان را بکار آمدن **یایا الدین** که و عباد و کنند آنکه کافر شدند **نزل** بل به پیوسته که اقراح آیات
است بعد از ظهور مبعزات و چنانچنین می کنند **خسرا** تا زائل کرد است از مفر خود و باطل سازند **الحق** آن جدال
حق را که قرآنت یارین قوم محمدی را **و ان** و فر کوفت آیه های کتاب یاد دلائل قدرت مرا **و ان** و آن چیز را که می کرد

شدند اند بدان از قیامت و عذاب یعنی قرآن و مواعد اخروی را گرفتند **هزوا** افسوس کرده **ان** و **من اهل** و کیت
است **کارمین** و **کرمی** از کسی که پند داده شود **یا ایات** بیهوشی پروردگار او که قرآنت **ناقص** ناقص روی بیابان
و قبول نکند و **فی** و فراموش کند **ما فتننا** عاقبت آن عملها که از پیش فرستاده است هر دو دستا و فی فراموش
کرده اند از کفر و معاصی خود و فتنی می کنند در عواقب آن **یا جنت** بدینستی که ما نهادیم **علی قلوبهم** بر دلهای
ایشان **اکتبه** پوششها **ان یفقهون** نادانینا بند **و انهم** و دور گشتنهای ایشان آنکندیم **و ان** کراتی تا فتنند از آن
جنانچه خواستار است **ان** **نعم** و اگر خدای تو ایشان را **الی الهی** با آنچه سبب هدایت است یعنی ایمان و قرآن **نزل**
یسئلون پس راه نیابند **اذا** آنکه که دعوت کنی بدعوت تو بر آید **یا ایها** هرگز مرا دعوتی اند از کفار که علم حق میدیم
ایمان ایشان متعلق بود **و ربک العفو** و پروردگار تو آمرزنده است عیب پوش **و انهم** خداوند بخششگر **و انهم**
اگر بگوید خدای ایشان را یعنی کافران **یا کسبا** با آنچه می کنند از گناهان که شرکت و کتب پیغامبر و قرآن **جعل** هر
آینه است **ما نزلهم** لعذاب برای عذاب را در دینی **لهم** بلکه عذاب مشرکان است **موعده** وعده یا زمان وعده که
روز بیدار است یا قیامت که چون آن وعده در آید **نجد** و اینا بند **من** **دونه** به جز خدای **موبلا** پناهی و کی را می **و یک**
الهی و آن وادیها گفته اند ایشان بر تو خوانند **ای** یعنی جبر و احتیاف و توقفات **اهلکنا** هم هلاک کردیم اهالی از آن
طلوعا آنست که در ستم کردند بر خود بکفر و تکلیف و مجادله و معاصی **و جعلنا** و مقرر کردیم **لهم** برای هلاک ایشان
موعده و قی معلوم که چون برسد از آن پیش و نیستاد پس چرا قریش عبرت نمیگیرند و از شرک و نافرمانی دست باز میدارند
السعیدین و عظیم غیره رسید الدین و طوطا شکر الله سعیده در ترجمه این کلام سعادت انجام فرموده شعر
نیکیخت آنکسی بود که دلش آینه نیکی دوست بپذیرد دیگر از آنچه پند داده شود او از آن پند بهر بر کرد
آورده اند که موسی بعد از هلاک فرعونیان بنی اسرائیل را جمع کرده خط خواند که شمعان بر آید و هر در آید
آن کلمات و مائل در معانی و حقایقش میگردید یکی از خطای قوم گفت یا حکیم الله هیچ کس باشد در روی زمین
از تو دانا تر موسی فرمود که نمی آید در همه عالم از خود و اناتری و گویند در خیمه مبارک کن این صوفی گفت بی آنکه بدان
تلفظ فرماید حق سبحانه بدو می رساند که مراد و جمع البحرین بند است که اختصاص داده ایم او را **ایم** خواص
و بایکی از خواص خود تا منزل وی و با خود می بران همراه بر که او را بدو راه خواهد نمود خضر موسی همیشه نموده روی
براه آورده **و ان** **کال موسی** و یاد کن ای محمد چون گفت موسی **فقتله** مرگش کرد و خادوم خود یعنی یوشع بن نوح را هم
که بطلب خضر **لا ابرخ** همیشه خواهی رفت **حق** **ای** **نابرسم** جمع البحرین جمع البحرین که مکان اوست
و آن طبعی مجرور و فادس بوده گویند **ایم** منع از افریقه است و در و زاد المسیر طبعی مغرب آورده و در بند
نیز گفته اند **القصه** موسی فرمود که مراد موسی **نابرسم** بمنزله او **و امفی** حقیقا یا میروم زمان در آن که هشتاد سال
باشد یعنی بهر حج و جود روی از سفری نام تا او را نیامد **ع** دست از طلب ندارم تا کام من بر آید **ای** یوشع تو باز

نقار از

از سریدن یعنی بحق بازگشت بدو و در سرتیج **فعل** پیرایه که بکند **علا** که اگر ارشاد شده یعنی پندیدن خدای
 و در بحر الحقایق آورده که عمل صالح محتاجت به مایه و سلوک منهاج او بظاهر که ترک نیاست و اختیار فقر و وام
 عبودیت است و بیاطن بریدن است از غل و پیوستن بحق یعنی دیده سمت از مشاهده ماسوی بر رفتن و جز نبهود
 حضرت مولای ناکشون کافا ایما از انج البصر و ماطی **شعر** روی از همه برانم و سوی تو کردم چشم از همه برانم
 و دیدار تو دیدم آورده اند که چندین دهر جاری رضی الله عنه بجز رسالت علی الله علیه و آله و سلم عرض کرده که یا رسول
 من عمل از برای خدای میکنم اما چون کسی که بر آن مطلع شد خوش دل میکردم خضر فرمود که خدای علی را که غیر تو دارد

شیریک باشد قبول نمیکند حق سبحانه تصدیق به مایه و خود را آیه
 فرستاد که **کافیر** و باید بدیده که عمل صالح دارد و ترک
 نیارود و اینها از فساد **دعای** در پیش
 پروردگار خود **صلی** یکی را بریا
 و تصنع عمل نکند که با
 شکر استغاث
 و بیا کند
 غا
 لغرض با الله من الیها و تقصیر به من و قعود



و اما او دیم بیتی را بیکت و نیم تو به صبیح و صافی که کودک بود سه سال یا هفت سال آوده اند که کوهان بخورده و در سه
سال گذشتای بیتی بیا بازی که که ما لعل غفلت ما برای با نفاذین نشدیم و درین سخن نیدی عظیم است بیتی را با نیکان غفلت را که
عمر بزرگ با نفاذی گذشت و بدام فریب انما الحق الدنيا لعب و هو بقید و مشغول **شعر** عمر با نفاذی بیتی را با نفاذی گذشت
ی بیتی را که در بازی جهان پاکش طفل چند بیا نفاذی خوش و **شعر** او دیکر ایدیم بیتی را و صبر بیتی را و وقت بیتی را از نفاذی ما
ز کوه و طهوان از کاه یا ستایشی نزدیک خلق و **کافیه** و بود تو سکار یا فرمان بر اریا بختی از نفاذی جویم و او زار و **شعر** او دیکر ایدیم بیتی را
و ما دریا فغان بر نه و خدمت کننده مریدا و **شعر** او دیکر ایدیم بیتی را و عاصی را بر ورور و کاه خود را و
سلام علیه و سلام از نفاذی بیتی را و **شعر** او دیکر ایدیم بیتی را و روزی که تو لعل و **شعر** او دیکر ایدیم بیتی را و روزی که تو لعل و **شعر** او دیکر ایدیم بیتی را
آخر و کوید مراد و لایقی بیتی را و روزی که تو لعل و **شعر** او دیکر ایدیم بیتی را و روزی که تو لعل و **شعر** او دیکر ایدیم بیتی را
خوف و بکا و بیتی را و **شعر** او دیکر ایدیم بیتی را و **شعر** او دیکر ایدیم بیتی را و **شعر** او دیکر ایدیم بیتی را و **شعر** او دیکر ایدیم بیتی را
و بوقت غنای خاندن و بعد از ظهر مسجد با نفاذی و **شعر** او دیکر ایدیم بیتی را و **شعر** او دیکر ایدیم بیتی را و **شعر** او دیکر ایدیم بیتی را
خبر میدادند **شعر** او دیکر ایدیم بیتی را و **شعر** او دیکر ایدیم بیتی را و **شعر** او دیکر ایدیم بیتی را و **شعر** او دیکر ایدیم بیتی را
از سرای خاندن و در زستان و آن موضعی بود آفتاب روی **شعر** او دیکر ایدیم بیتی را و **شعر** او دیکر ایدیم بیتی را و **شعر** او دیکر ایدیم بیتی را
شعر او دیکر ایدیم بیتی را و **شعر** او دیکر ایدیم بیتی را و **شعر** او دیکر ایدیم بیتی را و **شعر** او دیکر ایدیم بیتی را و **شعر** او دیکر ایدیم بیتی را
است علم اضافی و در جهت تیرفت و تخصیص و **شعر** او دیکر ایدیم بیتی را و **شعر** او دیکر ایدیم بیتی را و **شعر** او دیکر ایدیم بیتی را
آدی خود را نفاذی بیتی را و در غفلت خود بیتی را بیکانه و **شعر** او دیکر ایدیم بیتی را و **شعر** او دیکر ایدیم بیتی را و **شعر** او دیکر ایدیم بیتی را
از **شعر** او دیکر ایدیم بیتی را و **شعر** او دیکر ایدیم بیتی را و **شعر** او دیکر ایدیم بیتی را و **شعر** او دیکر ایدیم بیتی را و **شعر** او دیکر ایدیم بیتی را
چنین باشد و که اندک قی نام شهری بود در آن که مشرف بران شد و مریم علیها السلام قصه او استماع نموده بود کان بر که کاه است از
بیت بجا نفاذی بود اما چون جبرئیل علیه السلام اضطراب بریم شاهد که **شعر** او دیکر ایدیم بیتی را و **شعر** او دیکر ایدیم بیتی را و **شعر** او دیکر ایدیم بیتی را
توام که در دنیا و بیکی ما اینجا فرستاد و **شعر** او دیکر ایدیم بیتی را و **شعر** او دیکر ایدیم بیتی را و **شعر** او دیکر ایدیم بیتی را و **شعر** او دیکر ایدیم بیتی را
شعر او دیکر ایدیم بیتی را و **شعر** او دیکر ایدیم بیتی را و **شعر** او دیکر ایدیم بیتی را و **شعر** او دیکر ایدیم بیتی را و **شعر** او دیکر ایدیم بیتی را
جودید **شعر** او دیکر ایدیم بیتی را و **شعر** او دیکر ایدیم بیتی را و **شعر** او دیکر ایدیم بیتی را و **شعر** او دیکر ایدیم بیتی را و **شعر** او دیکر ایدیم بیتی را
این کار را که عطا و لایقی بیتی را و **شعر** او دیکر ایدیم بیتی را و **شعر** او دیکر ایدیم بیتی را و **شعر** او دیکر ایدیم بیتی را و **شعر** او دیکر ایدیم بیتی را
لایقی بیتی را و **شعر** او دیکر ایدیم بیتی را و **شعر** او دیکر ایدیم بیتی را و **شعر** او دیکر ایدیم بیتی را و **شعر** او دیکر ایدیم بیتی را و **شعر** او دیکر ایدیم بیتی را
خلق آوی پذیر **شعر** او دیکر ایدیم بیتی را و **شعر** او دیکر ایدیم بیتی را و **شعر** او دیکر ایدیم بیتی را و **شعر** او دیکر ایدیم بیتی را و **شعر** او دیکر ایدیم بیتی را
ایمان یاد و دهان او **شعر** او دیکر ایدیم بیتی را و **شعر** او دیکر ایدیم بیتی را و **شعر** او دیکر ایدیم بیتی را و **شعر** او دیکر ایدیم بیتی را و **شعر** او دیکر ایدیم بیتی را

او بود

نساء

او بود **شعر** او دیکر ایدیم بیتی را و **شعر** او دیکر ایدیم بیتی را و **شعر** او دیکر ایدیم بیتی را و **شعر** او دیکر ایدیم بیتی را و **شعر** او دیکر ایدیم بیتی را
ایست و بعد از نه ماه یا هشت ماه وضع حمل واقع شد و گویند محل و وضع در یک ساعت بوده و در زاد السیر آوده و متعادل گوید یک ساعت
خلق بوده و یک ساعت تغییر و یک ساعت وضع و هر قدر چون وضع حمل نزدیک رسیدیم و درخت خرماء خشک شده دید شاخهای آن
بریده و نه مانده **شعر** او دیکر ایدیم بیتی را و **شعر** او دیکر ایدیم بیتی را و **شعر** او دیکر ایدیم بیتی را و **شعر** او دیکر ایدیم بیتی را و **شعر** او دیکر ایدیم بیتی را
شعر او دیکر ایدیم بیتی را و **شعر** او دیکر ایدیم بیتی را و **شعر** او دیکر ایدیم بیتی را و **شعر** او دیکر ایدیم بیتی را و **شعر** او دیکر ایدیم بیتی را
و از منجیابی نداشتی حالا که اخبار بیت المقدس مای شناسند که دختر امام ایشانم و در کائنات زکریا بوده ام و هنوز بکائنات من زایل
نشده و شوهری نگرفته ام و اکنون فرزندتی زیاده از حاجات این عالم حکم **شعر** او دیکر ایدیم بیتی را و **شعر** او دیکر ایدیم بیتی را و **شعر** او دیکر ایدیم بیتی را
بین من **شعر** او دیکر ایدیم بیتی را و **شعر** او دیکر ایدیم بیتی را و **شعر** او دیکر ایدیم بیتی را و **شعر** او دیکر ایدیم بیتی را و **شعر** او دیکر ایدیم بیتی را
شعر او دیکر ایدیم بیتی را و **شعر** او دیکر ایدیم بیتی را و **شعر** او دیکر ایدیم بیتی را و **شعر** او دیکر ایدیم بیتی را و **شعر** او دیکر ایدیم بیتی را
که من **شعر** او دیکر ایدیم بیتی را و **شعر** او دیکر ایدیم بیتی را و **شعر** او دیکر ایدیم بیتی را و **شعر** او دیکر ایدیم بیتی را و **شعر** او دیکر ایدیم بیتی را
و **شعر** او دیکر ایدیم بیتی را و **شعر** او دیکر ایدیم بیتی را و **شعر** او دیکر ایدیم بیتی را و **شعر** او دیکر ایدیم بیتی را و **شعر** او دیکر ایدیم بیتی را
درخت بنفشه **شعر** او دیکر ایدیم بیتی را و **شعر** او دیکر ایدیم بیتی را و **شعر** او دیکر ایدیم بیتی را و **شعر** او دیکر ایدیم بیتی را و **شعر** او دیکر ایدیم بیتی را
بفرزند یا خوش دل شو بفرشدن درخت و برودن او که شایسته محال تو ادر چه آنکه قادر است بر اهلها و خدایان از درخت یا بفرزند
داد بر آید و از ادوی و مسالط پدر پس حق سبحانه و تعالی که را فرستاد تا بگویدیم در آنند و چون عیسی متولد شد و از او گرفته بشدند و
حیرت بخت بجدد در گذاریم نهادند و ندادند **شعر** او دیکر ایدیم بیتی را و **شعر** او دیکر ایدیم بیتی را و **شعر** او دیکر ایدیم بیتی را و **شعر** او دیکر ایدیم بیتی را و **شعر** او دیکر ایدیم بیتی را
شعر او دیکر ایدیم بیتی را و **شعر** او دیکر ایدیم بیتی را و **شعر** او دیکر ایدیم بیتی را و **شعر** او دیکر ایدیم بیتی را و **شعر** او دیکر ایدیم بیتی را
شعر او دیکر ایدیم بیتی را و **شعر** او دیکر ایدیم بیتی را و **شعر** او دیکر ایدیم بیتی را و **شعر** او دیکر ایدیم بیتی را و **شعر** او دیکر ایدیم بیتی را
یا ایشان ازین خبر داده آوده اند که چون اهل مسجد مریم را در محراب او یافتند و متعجب و مشغول شده از هر جا و هر کسی و چشمتان کنش
داد که او را در بیت لحم دیدیم و او با نفاذی رفتیم چون ایشان را دیدیم عیسی علیه را برداشته متوجه ایشان شد **شعر** او دیکر ایدیم بیتی را و **شعر** او دیکر ایدیم بیتی را
عیسی **شعر** او دیکر ایدیم بیتی را و **شعر** او دیکر ایدیم بیتی را و **شعر** او دیکر ایدیم بیتی را و **شعر** او دیکر ایدیم بیتی را و **شعر** او دیکر ایدیم بیتی را
شعر او دیکر ایدیم بیتی را و **شعر** او دیکر ایدیم بیتی را و **شعر** او دیکر ایدیم بیتی را و **شعر** او دیکر ایدیم بیتی را و **شعر** او دیکر ایدیم بیتی را
هرون مصلح بوده و در نماز اسرائیل که در صلاحیت بدو مثل زدن یا فاسق بوده که ضرب المثل اهل حق بود پس گفتند ای شل هرون
زهاوت یا ما را بفرست **شعر** او دیکر ایدیم بیتی را و **شعر** او دیکر ایدیم بیتی را و **شعر** او دیکر ایدیم بیتی را و **شعر** او دیکر ایدیم بیتی را و **شعر** او دیکر ایدیم بیتی را
ماد و تحت بدین فاقه **شعر** او دیکر ایدیم بیتی را و **شعر** او دیکر ایدیم بیتی را و **شعر** او دیکر ایدیم بیتی را و **شعر** او دیکر ایدیم بیتی را و **شعر** او دیکر ایدیم بیتی را
او سخن گویند و از سخن شنیدند **شعر** او دیکر ایدیم بیتی را و **شعر** او دیکر ایدیم بیتی را و **شعر** او دیکر ایدیم بیتی را و **شعر** او دیکر ایدیم بیتی را و **شعر** او دیکر ایدیم بیتی را

او بود

یافته اند کتاب او حدیثی را در موردی یعنی کوهی که انداخته از قرآن نازل شده حق سبحانه هدایت ایشان را تصدیق هر چه دیگر میفرموده زیاده
ی کند و این کتاب **الصلوات** و علمهای شایسته باقی از صلوات جنسه یا کلمات اربعه و غیر آن مایشان را خیر بهشت **و غیره** که در یک پرده کار
قرآن را از حقیقت باطنی و خیر مراد و بهر بهشت از حقیقت باطنی که از کافران در دینی جا و رسالت در آخرت و بال و تکال خواهد بود اما من
در دین تمام هدایت دارد و هم حیات و در آخرت هم ثواب خواهد داشت و هر چه حسن آداب شعر بدنی سرفراز نام دارند بقیه کار
کار دارند آورده اند که جناب بن اکرهت را در موافقت عده وای به عاص بن وایل سحر بدنی بود روزی او را با ذات خدا که او گفت ام ترا باز
ندیم تا بعد از صلی الله علیه و سلم کافرش جناب گفت که لا والله کافرشم بدان حضرت نه زنده و نه مرده و نه روزی که بر آنکس شوم حاصل گفت آن روز که بشو
شوی بیا و ام خود از من بستان که اگر آن کسی هست من آنجا از تو افضل خواهم بود و مال و فرزندان من از پیشتر حق سبحانه آیه فرستاد که **اَفَرَأَيْتَ**
اَلَّذِیْ کَفَرَ آیا دیدی آنرا که کفر بدین آیت یا آیتهای مابقی قرآن یا دلایل و معنی و حال و گفت یعنی عاص که بخدا کفر میفرمود و **اَفَرَأَيْتَ** هر آینه
داده شود یعنی من در دنیا مال و فرزند را اطلع **اَلْقَبْرِ** آیا مطلع اند برینب یا لوح محفوظ را مطلع کرده و این سخن از آنجایی که بنیام **اَللّٰهُ**
یا فراتر است **عَنْ** از آن که بنیام **اَلْقَبْرِ** از یک خدای عهد و میثاقی برین صوفی **کَلَّا** نه چنانست که می گویند **سَنُكَلِّفُ** زود باشد که بنویسم یعنی نگاه دارم
مَا يَاقُولُ آنچه می گویند تا بران او را جزویم یا حفظه را امر کنیم که بنویسند و یا **يُنَادِيَنَّ** با او **اَللّٰهُ** از عذاب **مَدًّا** باز کشید یعنی دراز کنیم
و پیوسته کرد ایم عذاب او را برین وجه که عذاب بر بالای عذاب بدو میسازیم و برشته و میراث کنیم یعنی باز ستانیم بر که او **مَا يَاقُولُ** آنچه می گوید که زود
من خواهد بود او یعنی مال و فرزند و یا **يُنَادِيَنَّ** با او و در سنجید **فَرَأَيْتَ** آینه مال و رفیق او نه فرزند قرین او و **اَللّٰهُ** از او گرفته و شرکان
قرین **فَرَأَيْتَ** از آن خدای **اَللّٰهُ** خدایان چون اصنام و ملائکه **يَكُونُ** تا با ایشان معبودان **لَهُمْ** عذر مرعی از سبب غرق و از جنده یعنی به
شفاعت حضرت زکریا زود یک خدای **کَلَّا** نه چنانست که عزیز زکریا **يُنَادِيَنَّ** زود باشد که کافران بدینی انکار کنند الله ایشان و معنی باشد **يُنَادِيَنَّ**
به پرستش ایشان یا کافران بخود هول قیامت دانا که بنظر کشند بر پیش تبار و **يَكُونُ** تا با ایشان معبودان **لَهُمْ** عذر مرعی از سبب غرق و از جنده یعنی به
الله ایشان دشمن ایشان باشد **يُنَادِيَنَّ** تا با ایشان معبودان **لَهُمْ** عذر مرعی از سبب غرق و از جنده یعنی به
و قرین و رفیق ایشان که ایندم **يُنَادِيَنَّ** تا با ایشان معبودان **لَهُمْ** عذر مرعی از سبب غرق و از جنده یعنی به
فَلَا يَجْعَلُ علم پس شتاب کن بریشان یعنی عذاب ایشان جمیل منافی **يُنَادِيَنَّ** تا با ایشان معبودان **لَهُمْ** عذر مرعی از سبب غرق و از جنده یعنی به
عَذَابُ شرفی که در آن غلط نیست چون آن ایام شفقنی گشت بدیشان و زود آید آنکه **يُنَادِيَنَّ** تا با ایشان معبودان **لَهُمْ** عذر مرعی از سبب غرق و از جنده یعنی به
پرهیز کار از او جمع کنیم **اَللّٰهُ** از آن خدای **اَللّٰهُ** خدایان چون اصنام و ملائکه **يَكُونُ** تا با ایشان معبودان **لَهُمْ** عذر مرعی از سبب غرق و از جنده یعنی به
چنانچه و افکارنا بدکار و ملوک بر دلاام قبیله قدس سره و زود که بعضی برنجای طاعت و عبادات باشند و قدس بر یک صحر و نیات آنکه مراد
طاعت باشند بهشت جیای تدایش را برود جنات بوند و آنکه برنجای طاعت سرانند خدای طلبا تدایش را از قیام رحان خواته بخانه بهشت
جود دیگرست و درین جوی دیگر و کشف الامر آورده که مشا و دینوی قدس سره در حالت نزع بود و پیش پیش عیایشاده و مایه که خدا
برود رحمت که بهشت او را کرامت کن مشا و دینوی قدس سره در حالت نزع بود و پیش پیش عیایشاده و مایه که خدا

چشم هست برینکند ام اکنون بیکاه قوب میهم رحمت خود آورده برای من بهشت و رحمت بخوان شعر باغ فروز از برای بدینکند
بی حالش دروغه وضوان حکما و آید مرا **وَسَوْفَ اَلْمُحْسِنُونَ** و برانم کافران **اَلْمُحْسِنُونَ** جوی و نزع خانی بهرام را دارند و در آستان یا بیا و کان یا تنه
ماندگان **لَا يَلْعَلُ** الشفاعة نتواند و نیاید نه شوق و نه بیم و درخواست هیچ شیعی **اَلْمُحْسِنُونَ** که کسی که کفر کند با شد **عَذَابُ** از آن نزدیکی خدای
عَذَابُ بیان برای شفاعت و آن بیان تو حیدت و عمل صالح یا کسی نتواند کسی را شفاعت کردن مگر از خدای تعالی و توری یافته و تار و گشتند
کفار بنوع و پیوسته مضاری از وی جمل که **اَللّٰهُ** از آن خدای **اَللّٰهُ** خدایان چون اصنام و ملائکه **يَكُونُ** تا با ایشان معبودان **لَهُمْ** عذر مرعی از سبب غرق و از جنده یعنی به
جَنَّتْ بهرستی که او زود **ثِيَابًا** از آسمانی و شستنی خوش وی از آن **ثِيَابًا** از آسمانی و شستنی خوش وی از آن **ثِيَابًا** از آسمانی و شستنی خوش وی از آن
آن سخن **وَسَوْفَ** الا **اَللّٰهُ** از آن خدای **اَللّٰهُ** خدایان چون اصنام و ملائکه **يَكُونُ** تا با ایشان معبودان **لَهُمْ** عذر مرعی از سبب غرق و از جنده یعنی به
وَلَا مراد را فرزند یعنی بد ایشان که زود **ثِيَابًا** از آسمانی و شستنی خوش وی از آن **ثِيَابًا** از آسمانی و شستنی خوش وی از آن **ثِيَابًا** از آسمانی و شستنی خوش وی از آن
بجاست نیست زیرا که در از جناب الدیاد و حق سبحانه از عبادت منزه است یا به بقای ذائقه نجات نیست بهمانت اولاد و از آن گفت با ایشان
و استظهار و تزیین بدیشان **اِنَّ كُلَّ** من **اَلْمُحْسِنُونَ** یست هر که در آسمانها زمین است **اَلَا اِنَّ** از آن **اَلْمُحْسِنُونَ** که آید و در قیامت جوی رحمت **عَذَابًا**
در حالت کینه باشد **اَللّٰهُ** از آن خدای **اَللّٰهُ** خدایان چون اصنام و ملائکه **يَكُونُ** تا با ایشان معبودان **لَهُمْ** عذر مرعی از سبب غرق و از جنده یعنی به
در شمره است اشخاص افعال ایشان **عَذَابًا** شرفی **وَلَهُمْ** و عذاب ایشان آینه آینه که تدوین **يَوْمَ** القیمة و در سنجید **فَرَأَيْتَ** تا با ایشان معبودان **لَهُمْ** عذر مرعی از سبب غرق و از جنده یعنی به
انصار **اِنَّ** از آن خدای **اَللّٰهُ** خدایان چون اصنام و ملائکه **يَكُونُ** تا با ایشان معبودان **لَهُمْ** عذر مرعی از سبب غرق و از جنده یعنی به
خدای **وَلَا** دوستی و در دماء خلق یعنی محبت ایشان در دماء آنکه در سبب و سبب اطاعت و در حدیث آنکه در کون حق سبحانه و تبارک را دوست
دار و جبریل علم را گیرد که من فلاز دوست می دارم تو هم او را دوست دار و جبریل او را دوست گیرد و منادی در میان اهل آسمان افتد که حق سبحانه
فلاز دوست سیدار و شام دوست دارد پس آسمانیان او را دوست دارند نگاه **عَذَابًا** شرفی **وَلَهُمْ** و عذاب ایشان آینه آینه که تدوین **يَوْمَ** القیمة و در سنجید **فَرَأَيْتَ** تا با ایشان معبودان **لَهُمْ** عذر مرعی از سبب غرق و از جنده یعنی به
فَرَأَيْتَ تا با ایشان معبودان **لَهُمْ** عذر مرعی از سبب غرق و از جنده یعنی به
اَعْلَکَ و جند هلاک کرد **قُلْ** بیش از قدر قرین قرین از اهل دنیا یعنی در هر طرفی قوی را از شرکان به هلاکت رسانیدم **حَلَّ** پس هم می
یعنی وی یا **يُنَادِيَنَّ** تا با ایشان معبودان **لَهُمْ** عذر مرعی از سبب غرق و از جنده یعنی به
شامل شدند از ایشان شخصی باقی که کسی به چند و نه آواز بر جای که کسی بشود و یکدیگر مکرر آواز جمع کدام در فضاخت و هر دایست قادر و دام خول
رفیان انداخت کان **لَمْ** یخلفوا **لَمْ** یخلفوا کفرنا • کواخا سروران تاج بخش کوفشان از خوان تاج داره سوختن آیین شهادت کابری خاک شد

بیت فطران

بیت فطران

رسا ند که بوده چون خورشید ای انگبر برسد یا کشت بدید یا بد قیلم ایلیا کند و کوسندان خرو بکیر تا جمع کام بی بره نماند و او دم
برین منوال حکم فرمود حق سبحانه خرد او را بر پیر خود را که قصه و او و سلیمان برین تویر خات و تقی که یکم کردند و درع یا باغ **افش**
چون شب رفته بود **فید** و در آن کشت زاریا بر نشان **غم القوم** کوسند که **و کتا** و بودیم **ما لکم هم** محکم ماک یا با شما کین
شاهدین و اندک یعنی دانستیم که او و سلیمان بر ایلیا و یوحنا هم فرموده اند **فهمنا ما یلهما** و قیلم و او دم حکمت بر سلیمان
و بد آنو بجم و بنفهم او و ساندیم تا حکم کرد که کوسندان به صاحب باغ و هد تا از دفع کرد و بدان تلافی روزگار خود کند و باغ را به صاحب
کوسند دهند تا غنای آن نماید و بر تبه شخصیت باز رساند تا به یکا از بر غافل نگردد و حقیقت آنست که در آن زمان حکم چنان بوده که از او
۴ صا و رگشده و خدای وحی کرده سلیمان ۴ نهی که ناخ آن شده و او بعد از اطلاع بمسوخیت حکم سابق چنان حکم فرموده
و کتا ایتنا یعنی هر یک از پدر برادر اویم **مکنا و علیا** حکم کردن یا پنهانی و دانستن سر دین **و سخن** و رام ساختیم **مع و او و المبال**
باد او و ۴ کوهها را **ایجن** قبیح میکرد و بخدایا باقتضای او در پیشان آورده که بران منوال که ذکر از او را می شنیدند باز کوهها نیز
شنیده می شد یا این معنی آن حضرت **الطیر** و سخن کرد ایندم او را همان تا در تقدیس با وی محافظت نموده **و کتا فاعلی** و حتم
ما کشته ایشا و در قدرت با بیع نیست اگر چه نه شا بجه است صاحب آنرا فرموده که بعضی قبیح یا بعضی سیاحت داشته اند
یعنی هر جا او رفتی کوهها با وی روان شدند و در فریاد آورده که سیر جبال باد او و در آن مذکر نیست پس ضریح بنا شد محل قبیح
بر سیر می باشد که قبیح کو طیر جبال میکرد به لسان حال بوده و برین تقدیر چون جمله ایشان به طوفان زبان به قبیح الحی ناطق اند پس وجه
اختصاص بداد وجه تواند بود مؤمن حق باید که اعتقاد کند برین وجه که کوهها و مغان بواخت و او بروی بیع و کتا اند که معانرا
ترکیب معروف و کلمات آن مفهوم می شد و این معنی از قدرت الهی غریب نیست **شعر** هر یکا قدرش علم افزاخت که از یزید هر آنچه خواست
قدر را که نیست نقصانش کارهاست جمله آسانش **و علیا** و یار خیم مرا و را **صنعه** **لوی** ساختن نه **لکم** برای شما **ایجن** که
انگاه داریم محض تا بیخود یعنی نگاه دارد شمار ازین **ش** **با سکر** از کارزار شایع از قتل و جراحت و در کارزار **انتم** پس آیا
نیستند **شاکرون** سپاس گویندان برین نعمت امر است در صوت استقام یعنی شکر گوید خدایا بر چنین **لدا س** **لیکن** **ایجن**
و سخن کرد ایندم برای سلیمان با و را **عاصفه** سخت و تند وزند و از تنگی او بود که سخت سلیمان را بر داشتی و روزی یکجا به راه رود
عاصفه بود که نیست بفرمان سلیمان یعنی نیست او **الی الارض الی با کتا** بران زمین که بر کتا کرده ایم **نفسا** و در آن زمین نیست
شام در آنجا آمده که در شام شهری بوده تدن نام که دیوان برای سلیمان بنا نهاده بودند صبح از آنجا پیرون آمدی و با و ناز شام و برابرا
جا آوردی و در آنجا آنقص او رده که با داد از قدر پیرون آمدی و قیل و در اعطی بودی و شام را بتدبر باز آمدی **و کتا** و حتم ما
کیتا **شاکرون** بهر چه انا و **شاکرون** و سخن ساختیم و سلیمان را از دیوان **ش** **ب** کسان که خواصی کنند و در ریاضا که بر
او جهت استخراج نفاص **شاکرون** و بکند **علا و و** **لکم** علی یک جز خواص مثل ثنای و سایر منامات غریبه **شاکرون** و بودیم و روزی را
حافطین نگاه دارند آن تا از زمان سلیمان پیرون نروند **و ایتب** و با و کتا ایوب را و او بر سر آبروی بن زمان بن روم بن عیسی بن اسحق

ن ابریم است علیه السلام حق سبحانه و تعالی او را مال بسیار داده بود و خلعت بنوع پرشایند بولایت تنبیه فرستاده بود و شب و روز
بطاعت گذراندی و مراسم خیرات کایینی بقیع و ساندی ایلیس لعین بروی صدد بد با حق سبحانه مناجات کرد که کایینی تو در عاقبت
سخت میش است مال بسیار و فرزندان بر تو کار دارد او را و اگر او را با نزع مال و اولاد مبتلا سازی روزی تو بر کرد و در طر که آن سخت
پیش آورد حق سبحانه و تعالی و نهود که چنین نیست که تو میگوئی اما او را بنده ایست شنیده اگر هزار بار در کردی ابتلاش بکنایم بر حکما عیسا
تمام عیار آید **شعر** چنان در عشق یکویم که کویتیم زنی بر سر **ما** بعد از آنکه باشم جو شمع ایستاده یا بر جا در بسیار را انتفا
اند که ایلیس لعین درخواست که مرا بر مال و فرزندان و جدا و مسلط گردان تا حقیقت حال وی ظاهر گردد و حق تعالی ایلیس را بظاهری تسلط
داد و او بر او را بر کاشت تا در وقت گرفت کردند و در احفاف آورده که برین سخن در کتب سنت دلیل نیست بلکه اخبار پیوسته است که کتب و
نقل کرده اند حقیقت آنست که حق سبحانه اقسام سخن بروی کاشت بسیار فرج بلا متواتر شد و امواج دریا غنای منترام کشت الفقه
شترانش بصاقت هلاک شدند و کوسندان بسبب سیل در کرداب فنا افتادند و زراعت برح ضا عاصف تلاشی شد و هفت سوره
و خیزد و زیر و بار آید و قوج در جسد مبارکش ظاهر شد و متعفن گشته دیدان در آن پیدا شد و نمونان مترد گشته از هر چه و منزل که
میرفت میکردند زن او و حرد و خرافا نم بن یوسف یا ما خیر میشا برین یوسف ۴ در خدمت و با و دت هفت سال هفت ماه و هفت
و هفت ساعت بدین محنت مبتلا بوده همچو یا سیزده سال بر کساند حق سبحانه برای تسلیه حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم و تعلیم نبات
و شیکای حال او که کرد و فرموده که یاد که قصه ایوب را **اذ نادى ربه** چون بخواند بر روز کار خود را **افى سنى** **الف** **لها** که رسیدن و
وانت ادم الایجن و ترجمشده ترین بخشاینده کافی مذکران می گویند که حق سبحانه در بارک ایوب علیه السلام فرموده انا و عذاه صابر و
افى سنى **الف** **لها** فی آنست که شکایت از رنج نشان پی جبریت و جواب برین وجه تقریری که ذکر از شتات شیطان اش رنج عظیم شنید
نزد او آمد که ما سجد کن تا از این بلا پیرون آدم ایوب با حق سبحانه از ضروری شکایت که نه از رنج خریض و شتات حیدی آورده که کمی
از آنها که بوی ایمان آورده بودند گفتند اگر در و جیزی بودی بدین بلا مبتلا نکشتی این شتات دل مبارک او را بوج ساخت زبان را
یا چنان ضعیف شد که بفرض نماز نمی توانست قیام نزد بدین سخن تکلم فرمود یا سپاه که مانا هنگام دل و زبان وی کردند و این دو عضو
محل تجدد و توحید بود از فوات ایشان ترسید و این کل کف یا زفش از غایت بیچارگی کسی خود بفرخت و برای وی قوی خرید و او بپشت
حال مطلع شد و از سنی **الف** **لها** بر کشته و حقایق سلمی از امام جعفر صادق علیه السلام نقلی که ذکر که جلد و زوی بوی نیامدیان شکایت به
آن کرد و گفته اند از آن کرمان که بدن وی پیچیده یکی بر زمین افتاده بر خاک کرم و پسید ایوب او را بر داشته با جای و نهاد چون این
کار با اختیار واقع شد چنان بگرد که طاقت نیاورد این کلام بر زبانش جاری شد و گویند هر محری و واسطه مکی و بشری از بارگاه کبریا این
خطاب مستطاب با یوب کرد و رسید که ای پارسکون و ایوب بذوق و شوق این پرسش کوه بلرا بجان و کسید و آن پیاری خوش
بود **شعر** که بر سر پیاد خرد آبی بیادست **ما** صد سال آید تو پیاد تران بوده در سخن آن دزد که هم راحت می رسید بخدایان
خطاب سرافراز شد فراد که کتا افی سنی **الف** **لها** حقیقتان باشد که شکایت با او بوده نه از بوده و در بحر الحقایق آورده که بشریت ایوب را

پیرون

چپ نهند و قواست او از روی حضور بود و در باطن آنکه خراط و هوا جستن منع کند و بر سر رایت حق متالی باشد و در بحر شهود غرق
گشته از شعله آثار و ظهور انوار جلال و جمال بکار و تحقیق و پژوه است که در نماز اول از خود پندار باید بگذرد پس طایر و صول
بقریب یاری بدکشت شعری یاد بدارست از توانا نویسی اول از خود خویش بپایزاد کن که تو یکرنگ باقی مانده است
خفته و قبیح باز ناو کن خورشید بقرکه و عالم گیر و ذره مندریش جنت عطار کن **وَالَّذِينَ هُمْ** و آنکسانی که ایشان را **عِلَّ الْغُفْرِ**
از سخن باطل و کفر از ناسات است **عِلَّ الْغُفْرِ** اعراف گشته اند امام قشیری فرموده که هر چه برای خدا نیست حسوسست و آنچه از خدا
باز دارد مهرست و آنچه غیر را در آن حظی باشد طوبست و آنچه از خدا نبوده لغوبست و حقیقت آنست که لغو چیز را گویند از اول
واضال که هیچ کاری نیاید **الَّذِينَ هُمْ** و آنکه ایشان را **لَنْ يَكُونَ** و آنکه واجب را از اول خود **فَاعِلُونَ** و آنکه خدا تدو کشف اندک
فطریا صده تطوع **وَالَّذِينَ هُمْ** و آنکه ایشان را **عِلَّ الْغُفْرِ** نگاه دارند که **عِلَّ الْغُفْرِ** و آنکه ایشان را **عِلَّ الْغُفْرِ**
أَوْ مَا مَلَكَتْ يَأْزَأْزَأُ مَا كَلَّمَ است ایشان را **أَيَّاهُمْ** دستهای ایشان یعنی کینا کن که می بین است **فَاعِلُونَ** پس بدستی که نگاه
دارند که آن فرج غیر **عِلَّ الْغُفْرِ** ملامت کرده شده نیستند بر اقیان ایشان بشرط آنکه در بعضی نفاس و رونق و احرام نباشد و در غیر
شافی هیچ وجه فساد نیست **عِلَّ الْغُفْرِ** پس هر که جوید برای باشد **وَأَعْلَى الْغُفْرِ** و کینا خود **وَأَعْلَى الْغُفْرِ** بر آن که جوید که **عِلَّ الْغُفْرِ**
ایشان در کینه نکند تا در لعل بجم یا کامل اندر دستکاری و آنکه است **عِلَّ الْغُفْرِ** ازین قبل است **عِلَّ الْغُفْرِ** و آنکه ایشان را **عِلَّ الْغُفْرِ**
مرامتهای خود را یعنی آنچه ایشان را بدان این ساخته اند از امانات و در ابع خلق یا آنچه امانات حیات جود و روز و غسل خجاست
وَعَلَيْهِمْ و مرهمها را که با حق خلق بند **عِلَّ الْغُفْرِ** رعایت کنند که تدبیری بنگاه داشت آن قیام **عِلَّ الْغُفْرِ** و آنکه ایشان را
عِلَّ الْغُفْرِ بر نمازهای خویش **عِلَّ الْغُفْرِ** محافظت کنند که تدبیری بدان مداومت نموده بشرط ادب آن در اوقات ادای فرمانند که
صلوح در میماند و منها و این اوصاف که موجب فلاح و منافات اشارت بقیامشان نماز **عِلَّ الْغُفْرِ** آن کرم مؤمنان که جامع این صفت
اند **عِلَّ الْغُفْرِ** ایشانند و از آن یعنی سر او آنکه اسم و رشت بر ایشان اطلاق توان کرد **عِلَّ الْغُفْرِ** و آنکه ایشان را **عِلَّ الْغُفْرِ**
استحقاق میراث بند و دوس که بندترین درجات بهشت است و کینا از کفار و از بهشت میراث گیرند چه هر یک از مؤمنان و
کافران و بهشت و در رخ شریعت منزل مؤمنان از در رخ اضافت نماز که کفار رکنه و منزه های ایشان از بهشت بر منحل مؤمنان و کافران
و در زاد مسیر آورده که بهشت بنظر کفار در آید و مقامهای ایشان را اگر ایمان آوردند بهشتیان نمایند تا حقیقت ایشان زیاده کرده **عِلَّ الْغُفْرِ**
نظر از دور و جهانان بدان ماند که کافرا بهشت از دور بهشتیان سوزد که **عِلَّ الْغُفْرِ** ایشان که در آنان بر دوس اند **عِلَّ الْغُفْرِ** و بهشت
عِلَّ الْغُفْرِ جاویدمانند که **عِلَّ الْغُفْرِ** و آنکه ایشان را **عِلَّ الْغُفْرِ** و آنکه ایشان را **عِلَّ الْغُفْرِ** و آنکه ایشان را **عِلَّ الْغُفْرِ**
پایا قیام آریان را از غنی که پروت از کل آدم است **عِلَّ الْغُفْرِ** و آنکه ایشان را **عِلَّ الْغُفْرِ** و آنکه ایشان را **عِلَّ الْغُفْرِ**
ساختیم چون هر و پروت آدم را از نطفه جای کرد **عِلَّ الْغُفْرِ** و آنکه ایشان را **عِلَّ الْغُفْرِ** و آنکه ایشان را **عِلَّ الْغُفْرِ**
عِلَّ الْغُفْرِ پس گردانیم نطفه سفید **عِلَّ الْغُفْرِ** بار خن منج بسته چهل روز و دیگر **عِلَّ الْغُفْرِ** پس ساختیم آن خن را **عِلَّ الْغُفْرِ**

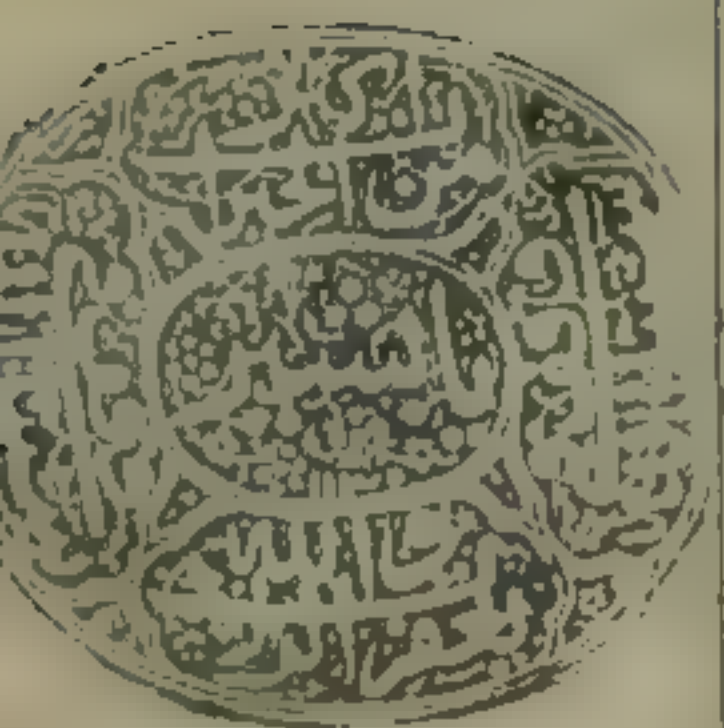
کود

کود که بنشیند یکبار کشت با استخوان چهل روز دیگر **عِلَّ الْغُفْرِ** پس ساختیم آن کشت را **عِلَّ الْغُفْرِ** یا آنکه محکم گردانیم
آنها بعد از سه اربعین **عِلَّ الْغُفْرِ** پس پیشانیدم استخوان را **عِلَّ الْغُفْرِ** کوشی یعنی بر و بر و ایندیم کشت بعد از سست و روز
و اعصاب و اوتاد و عضلات بودند **عِلَّ الْغُفْرِ** پس سیاقیدم او را **عِلَّ الْغُفْرِ** آفریدن و یکو و بطنم یعنی روح در و دیدیم از نده شد
بعد از آنکه مرده بر و یا بعد از خروج او را و ندان و پیوی ما ویم و راه بستن بر و یکشایم و از مقام رضاع بطفام رسانیدیم نطفه های
کودان که ترتیب فرمودیم و چون قدم در حد بلوغ قدم تکلیف بر و جاری کردیم و بر مرآت شباب و کوه و شیخوخته بگذرانیدیم **عِلَّ الْغُفْرِ**
پس بر حرکت خدای **عِلَّ الْغُفْرِ** نیکو نگاه دارند و ترکناه و از نیکانستای غیر حق سبحانه و تعالی و کرمی لوح و قلم و ملائکه و منجور
و سموات و ارضین یا فرید و ذات مقدس را بدین نوع شنا که بعد از آفریدن و آفرینش انسان فرموده و این دلیل تفضیل
و یکیم ایشانست **عِلَّ الْغُفْرِ** بروی روی تو لطف خدا آیه حسنیست که تقریر کرد و فی الشیء المعقود شقوی ای رخ جود
زهر ات شمس الضحی ای کای رنگ تو کلک کنایه تاج کرمات بر و قهرست طوق فضا است آفرینست هیچ کمناشند
این آسمان که شنید آن آدمی پرغان احسن التقریم در و والین بخوان که کاهین جوهرها از بحر جان ما که یکم قیام آن
منسج من بسوزم هم بسوزد مستمع بعضی از اهل وجدان کنند که چون دین آیه احوال بنی آدم است و تقوی از مقامی به
مقامی بیان فرمود و دانست که او را زبانی که بادی ماسم حدیثی که مستحق بارگاه قدم باشد نخواهد بود و در ستایش ذات المقدس
از جانب او نیابت نموده گفت قیام که آنکه احسن الخالقین **عِلَّ الْغُفْرِ** پس شایسته بود که بعد از آنکه در کرم از آفرینش شایسته **عِلَّ الْغُفْرِ**
مردگان یعنی مال حال شایسته که خواهد کشید و ساغر غنای از دست ساقی اجل نخواهد چشید **عِلَّ الْغُفْرِ** پس بدستی که شایسته **عِلَّ الْغُفْرِ**
روز و رختی **عِلَّ الْغُفْرِ** را نیکو شایسته برای محاسبه و مجازات **عِلَّ الْغُفْرِ** و بدستی که آفریدیم بر بر شایسته **عِلَّ الْغُفْرِ**
طبقه بالا طبقه یا هر طبقه از آن را هر از اهرهای و شکان **عِلَّ الْغُفْرِ** و آنکه ایشان را **عِلَّ الْغُفْرِ** و آنکه ایشان را **عِلَّ الْغُفْرِ**
که امر او را سهل بکنایم بلکه او را تا وقت معلوم از خلل نگاه داریم یا از جمع آفریدگان بی خبر نیستیم بر چه و شکر و شکر ایشان را **عِلَّ الْغُفْرِ**
عِلَّ الْغُفْرِ و فرد فرستادیم **عِلَّ الْغُفْرِ** از آسمان آبی **عِلَّ الْغُفْرِ** با ندان که صلاح بندگان در آن داشتیم **عِلَّ الْغُفْرِ** و آنکه ایشان را **عِلَّ الْغُفْرِ**
که اندیم آن آب را در زمین و در بستان از این عباس رخص نقل میکند که حق سبحانه و تعالی آب را از یک چشمه از چشمهای بهشت
بر بال جبرئیل نهاده از آسمان فرود فرستاد و سیمون که نهر خداست و جیمون که نهر بلخ است و ذات و دجله که نهر عراق و نیل که نهر مصر
و آنهارا و دیمه بجا آورد و ببقعه صحت جهت منافع خلق جاری میگرداند و اینست که آب را در زمین ثابت و ساکن ساختیم **عِلَّ الْغُفْرِ**
و بدستی که ما **عِلَّ الْغُفْرِ** بر بردن آن آب و زایل ساختن **عِلَّ الْغُفْرِ** و توانایم چنانچه بر احوال قادر بودیم و گفته اند بعد از خروج یاجوج
و ماجوج جبرئیل زمین آید و قرآن و حجر الاسود و مقام ابریم و تابوت سیکر و آنها چشمه را با آسمان بر و بعد از آن بر روی زمین
خبر و حرکت نمایند **عِلَّ الْغُفْرِ** پس سیاقیدم **عِلَّ الْغُفْرِ** برای شایسته این آب **عِلَّ الْغُفْرِ** پس شایسته این آب **عِلَّ الْغُفْرِ** از خدایان **عِلَّ الْغُفْرِ** و از آنکه
بنان تخصیص این و درخت جنة لخصا من اهل دینه بخیر و اهل الطایف بانکه رت و غل و غن و در زمین حجاز از هر دیار عرب

دلالت دارند بر حسن آداب تائید کبر و از طریقه ادب انحراف نورپرد **و الله اعلم** و خدای داناست بطهارت ذیل عایشه **علیه السلام**
 حکم کرده است بر اوست ذمت او انعیب و عار شمع هر تا کربان و امنش پاکست از لوث و خطا و زینت عیب چه آلوده از زینت
 وجه زیبا کفایت شمع کما رسد که کند عیب و امن پاکست که هر چه طهر که بر یک کل چاکد پاک است **یا ایها الذین یحییون بعد موتهم** آنکه
 دوست دارند از **شیخ الفاضل** آنکه فاش کرد و زشت نامی مبنی نیست فاحشه فی الدین آنکه در شان آنانکه ایمان آورده اند و خواهند که
 مردان را در آن کینه **و الله اعلم** مرا شایسته عذاب و در دنیا که فی الدین و در دنیا بحد قذف و بدنامی **و الله اعلم** و در آن سرای بآفت
و الله اعلم و خدای میداند شایسته خوض کرده آید و در آن **و الله اعلم** و شایسته **و الله اعلم** و اگر نه فضل خدای بودی به برداری
علیه السلام بر شایسته و بخشایش او بهر بانی و بهر روزگاری **و الله اعلم** و آنکه خدای بهر آنست که بر اوست ذمت و قذف و عار
 که **و الله اعلم** بخشاید است بهر خجاست قاذف که در کفر انداخته عقوبت کل بشا و در اندکی **یا ایها الذین آمنوا** ای کسانی که ایمان
 آید **و الله اعلم** پیر وی کند خطا **و الله اعلم** کما هی ایضاً یعنی راههای او را بصیفت یا وسوسهای او را در قذف عایشه **و الله اعلم**
و الله اعلم و هر که آید و در او را و اوست که **و الله اعلم** پس بدین اوست و میباید بدان را با **و الله اعلم** و بکاری که زشت است
 و عرف و عقل **و الله اعلم** و عمل کنایه است و حکم شرع **و الله اعلم** و اگر نه کرم الهی بودی **و الله اعلم** بر شما بر توفیق توبه یا تعیین
 حق که کفران کما هتیب **و الله اعلم** و بخشایش او **و الله اعلم** پاک نکشی از شما **و الله اعلم** هر چه یک کسی آید تا آخر هر از فرعی عیب
 و بد کردی و **و الله اعلم** و لیکن خدای پاک سازد قبول توبه **و الله اعلم** هر که خواهد **و الله اعلم** و خدای شنو است بمکالات مردان **و الله اعلم**
 و انانیتهای ایشان گویند که صدیق سوگند خورده بود که با بس خاد یعنی مسلط که یکی از مکملات بود نمک خورده و نفقه نکند و مطلق
 با او نیکویی نکند حق تعالی آیه فرستاد که **و الله اعلم** و باید که سوگند خورده **و الله اعلم** خداوندان فضل در دین **و الله اعلم** از شما و از
 خداوندان دستگاه و توانایی و توانی در مال مراد ابوبکر است حق سبحانه و نه در کعبان سوگند باید که چنین مردم نمهند **و الله اعلم**
 را که نه نهند نفقه **و الله اعلم** و در میان خودشان و در میان **و الله اعلم** و در میان **و الله اعلم** و در میان **و الله اعلم** و در میان **و الله اعلم**
 و سطح هم خویش است هم سکنی بهم مهاجر **و الله اعلم** و باید که عفو کنند چهره را که از ایشان صادر شده و لیکن **و الله اعلم** و در
 بگوید اندانانست **و الله اعلم** با غنا من فرمایند **و الله اعلم** آیا دوست نمی آید **و الله اعلم** آنکه خدای میزند شمارش از مکرها
 دیگران در کینه **و الله اعلم** و خدای میزند است با کمال قدرت بر انقسام **و الله اعلم** هر آن که با صاحب جبرام و انام شایسته متعلق وی شود
 علما این آیه استدلال بر فضل صدیق کرده اند صاحب احقاف **و الله اعلم** و بهر بختی ان الفضل المطلق و حکم شایسته در حق
 باب فرموده **و الله اعلم** بود چندان کاست و ضلش که او بر فضل خواند و الفضلش **و الله اعلم** صدق سیرت هر چنان بود
 زان **و الله اعلم** و در و شب سال ماه در هر کار **و الله اعلم** ثانی ایشان ادعای اهل **و الله اعلم** بدست **و الله اعلم**
و الله اعلم که زن **و الله اعلم** بخیران از آنکه قذف و کشتن ایشان **و الله اعلم** که در میان **و الله اعلم** خدا و رسول مراد
 از راج حق تعالی بهر **و الله اعلم** و در و شب سال ماه در هر کار **و الله اعلم** ثانی ایشان ادعای اهل **و الله اعلم** بدست **و الله اعلم**

اگر نه جنین بودی

آنها که مذنی جنین جاعلی می کنند **و الله اعلم** و در کرده شده اند فی الدین و الا **و الله اعلم** و در دنیا از نام نیکو و در آخر از رحمت عقی درین
 عالم مردود و طمعون اند و در آن سرای مطرود و مغیوط و طعم عذاب و مرایشا فاست عذابی **و الله اعلم** بزرگ و آن عذاب ایشان را
و الله اعلم و روزی که گناه عید بر ایشان **و الله اعلم** و با آنها ی ایشان با نکه و بهشتان یعنی بر آنها ی خود اعتراف کند **و الله اعلم**
 و گناه عید ستهای ایشان **و الله اعلم** و با آنها ی ایشان **و الله اعلم** و با آنها ی ایشان **و الله اعلم** و با آنها ی ایشان **و الله اعلم**
و الله اعلم تمام دهد خدای ایشان **و الله اعلم** جزای که سزاوارست بدیشان **و الله اعلم** و بداند و آن روز **و الله اعلم** که خدای **و الله اعلم**
و الله اعلم اوست ثابت بذات خود هر چه بر بیت و قدره و توانا بر ثواب و بقا **و الله اعلم** و شایسته سخنان ناشایست و پاک
و الله اعلم و با پاکان است یعنی از ایشان ظاهر که و بدان شکست **و الله اعلم** و بدان شکست **و الله اعلم** و بدان شکست **و الله اعلم**
 سخنان بلید راجع طبع ایشان بدان مایلست از حیثیت خجاست **و الله اعلم** و طبعی است کلمات پاکیزه **و الله اعلم** مردان پاک راست
 یعنی از ایشان سرایت کند **و الله اعلم** و با پاکان نیز در خوند سخنان پاک راست **و الله اعلم** کل اناء یترشح بما فیهِ
 از کوزه حلق بدون صراط او در دست **و الله اعلم** و گفته اند نهان پاکیزه از برای مردان پاک اند و مردان پاک را رغبت بدیشان
 و زنان پاک برای مردان پاک اند و مردان پاک مایل بدیشان **و الله اعلم** و محض خجاست که محرم محرم سید عالم هم که پاکیزه ترین موجود
 هم پاکیزه ترین عایشه را سزد جنیت بهر الفت و صحبت است **و الله اعلم** الا شایسته فی المشوی المعقود **و الله اعلم** و در کاند
 ارض سمات **و الله اعلم** جنس خود را هم که و کبر است **و الله اعلم** و ناریان فرمایند از جاذبند **و الله اعلم** و ناریان فرمایند از جاذبند **و الله اعلم**
 باطل باطل از افکند **و الله اعلم** اهل حق هم اهل حق را سر خوشند **و الله اعلم** و طبعی است از هر طبعیت **و الله اعلم** و طبعی است از هر طبعیت **و الله اعلم**
 و کفر فایز و خضای صخره صدیق در سادات الصفا بر سبیل استقصا ذکر آیه لاجم **و الله اعلم** و اجازت آیت اقتضای **و الله اعلم**
 آن کوه صخره چنانکه و عایشه و صفوان **و الله اعلم** و عایشه و صفوان **و الله اعلم** و عایشه و صفوان **و الله اعلم**
 آنکه مقبره سالت از ان عالی تر است که ذیل عصمت زوجه طاهره او بر لب جنین شبه آلوده کرده و در صفوان مردی پاکیزه
 و از اولیای صحابه او را نیز بدین متهم توان داشت **و الله اعلم** و مرا شایسته **و الله اعلم** و مرا شایسته **و الله اعلم** و مرا شایسته **و الله اعلم**
 یعنی بربخ و بسیار مراد نفی بهشت **و الله اعلم** **یا ایها الذین آمنوا** ای کسانی که ایمان آورده آید بخدای و بر سهیل **و الله اعلم** در دنیا
 سرده **و الله اعلم** و بخانههای خود که در آن ساکنند یعنی بیخ خانه سیکانند و بسیار **و الله اعلم** و بسیار **و الله اعلم**
 کبر و دستوری طلبید **و الله اعلم** و اسلام کنید بر اهل خانه و در روایت آمده است که بگوید **و الله اعلم** و اسلام کنید بر اهل خانه
 فایز آورد که در آن انصاریه بجناب خود آمد بموقف عرض رسانید که مادر خانهای خود بر صفی می ایستیم که نمی خواهیم که هیچکس را
 بدان صفت چند نام که کس از کسان مادر خانه می آید و ما را بهر چه که شاید و چند حقیقتی آیه فرستاد و حکم شد که بخانه کس از
 بی ستری در میانند **و الله اعلم** این استعلام و استیذان **و الله اعلم** **و الله اعلم** و بهر مت مرشاران که بی جان در آید و گفته اند که در حال
 خود در می آید باید که با آواز پای یا تخنی اعلام کند تا اهل خانه بمشغولات و رفع مکرهات اقدام نمایند و این هم کردیم **و الله اعلم**



وَعَلَى الصَّلَاةِ وَبِرَدِّهَا شَيْءٌ مَراد بقوله اشهر فتدري انها جريه اند که بعد از هجرت به مدینه در منزل انصار رخا
گفتند و قریش با اکثر از قبایل عرب که در مکه و یریب بودند بر محاربت ایشان اتفاق نموده شب و روز پیغامهای میدادند
آمین و سختان فتنه انگیزی میفرستادند و مهاجران اکثرا وقت سلاح با خود داشتند و روز کار به ول و هراس را داشتند
روزی با یکدیگر گفتند آیا روزی در آید که خود را مطمین بنیم و بغیر اعتنا بر ریسای سلامت و عافیت بنشینیم این آیه
نازل شد و حق سبحانه و تعالی فرموده واد که **لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ اَنْ تَقْصُرُوا فِي الصَّلَاةِ** در زمین گفتار از
عرب و عجم **كَمَا اسْتَحْلَفْتُمْ** هر آینه ایشان را خلیفه کرد اند **فِي الْاَرْضِ** در زمین گفتار از
خدای آنرا که بودند **فِي قُلُوبِهِمْ** پیش از ایشان یعنی بنی ساسان که زمین مصر و شام بدیشان داد تا تصرف کردند و در آنجا
ملک در مالک خود می کشند و اندک فرصتی را نیز بر خود میمانند و فافزوده جزایر عرب و دیار کسی و بلاد روم بدیشان آرد
داشت و میدهد که جمیع اطراف و اکناف شارق و مغارب بحکم ایشان علی الدین مکه بخور و تصرف و تسخیر و از آن
شرع بنویسند و متابعت احکام مکه مصطفوی در آید **شع** دم بدم میت کال دولت خدام او عرض می نمودند
را بر سر خا هر گرفت شاه باز خشن چون بر کشاید بال قدر از ثریا تا سر خواهد گرفت این آیه دلیل اعجاز قرآن
و حجت بر حق بنوع و اشدت برهان خلقی باشد و دیگر فرمود **وَلَا تَتَّبِعُوا الْاَوَّلِينَ وَلَا الْآخِرِينَ** و هر آینه با قوت و متکثر ثابت سازد **لَهُمْ**
برای ایشان **دِينُ اِيْشَانِ** دین ایشان را **الَّذِي اتَّفَقُوا عَلَيْهِمْ** آن دینی که چندیده است و مایشان را یعنی دین اسلام مراد است که او را بر
همه ارباب غایب کرد اند **لَيْسَ عَلَيْهِمْ جُنَاحٌ** و بدید و هدایشان را **بِمَا رَزَقْنَاهُمْ** از بس ترسایشان از اعادی **اَسْأَلُ اِيْمَانِ** از ایشان
بَعْدَ ذَلِكَ پس بدید که مراد از زمان خلافت **لَا يَشْرِكُ** شریک سازند **شَيْئًا** با من چیزی را یعنی اختیار و جاهد ایشان از انصاف
و ترجیح باز ندارد و **مَنْ كَفَرَ** و هر که کفران ورزد و دین حق **بَعْدَ ذَلِكَ** بعد از راست شدن و عدل **وَالَّذِينَ** پس آن گروه کافر
فتمت **الْحَقُّ** ایشان که اهل امتد و کایشان در وقت مشکلی و زنده که قبیله ذوالنورین اولی بودند که کفران نمیکردند
و بدیدند **وَالَّذِينَ اتَّفَقُوا عَلَيْهِمْ** و پدیده نکر و واجب **وَالَّذِينَ اتَّفَقُوا عَلَيْهِمْ** و بدیدند که کفران نمیکردند
هر چه نهاده اند **لَهُمْ** شاید که در حق کرده شیرد **لَا يَحْتَبِئُونَ** پسندارای محمد **الَّذِينَ كَفَرُوا** آنانکه نکر و بدیدند **بِمَا رَزَقْنَاهُمْ** عاجز
کنندگان مریدان را در غدا کردن **فِي الْاَرْضِ** در زمین یا پیشی گیرندگان بر روی تو است که بر حق سبحانه پیشی گیرند و غدا با او را
از خود قوت کنند **وَالَّذِينَ اتَّفَقُوا عَلَيْهِمْ** ایشان غدا و دروغ است **وَلَيْسَ الْمُسْلِمُونَ** و بدیدند که کثرت آتش و دوزخ در آستانه نازل
آورده که حضرت رسالت ص غلام انصاری که بدیع بن عمرو نام داشت بوقت نیم روز بطلب فاروق فرستاد بدیع بی اجازت در آمد
و عمر خفته بود و جامه از بعضی اعضا او دور شده و قوطی آفت که پدیدار بود و بنیت خود را عجمی فرمود از آمدن غلام کراهتی بدید
دی را یافت برینا فاش جاری پوشید که بودی حق سبحانه و تعالی فرمودی که آبا و اجداد من و چشم مادر من از این ساعت در شوق
بخانه مادر من آیند تا بر من خیره طلع شوند بعد از آنکه خدمت رسول الله علیه و سلم آمد این آیه نازل شد **يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ اسْتَأْذِنِ**

کرمین

کرمینان **لَيْسَ اِذْنُكُمْ** باید که دستوری طلبند از شما **الَّذِينَ مَلَكَتْ اَيْمَانُكُمْ** آنانکه مالک ایشان گشت و دستهای شما یعنی بندهان و کرمینان
همه ایشان از غلام و کرمین **وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِالْحَمْلِ** و آنان نیز از کرمینان که نرسیده اند بحد بلوغ **فِيكُمْ** از قوم شما یعنی بندهان
و کرمینان نرسیده باید که طلبند از شما برای درآمدن بخانههای شما **ثَلَاثَ مَرَّاتٍ** سه نوبت دو شب و روزی **فِي قُلُوبِهِمْ**
الْفَجْرِ یکبار پیش از نماز با مداد که آواز خراب بر می خیزد و جامه خلق بیرون کرده بخانهها و جامه صحبت پوشد و **فِي قُلُوبِهِمْ**
ثَلَاثَ مَرَّاتٍ یکبار و یکبار و یکبار **فِي قُلُوبِهِمْ** جامههای خود را **فِي قُلُوبِهِمْ** بیان چنین یعنی آن وقت نیم روز است **فِي قُلُوبِهِمْ**
و یکبار بعد از نماز غنیمت که وقت خجسته از لباس و درآمدن بمضاج **ثَلَاثَ مَرَّاتٍ** نگاه دارید این سه وقت عوده که بر
شمار است **لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ اَنْ تَقْصُرُوا فِي الصَّلَاةِ** و نه بر بندهان و کرمینان نرسیده **جُنَاحٌ** گناه دوزخ و ترک استیذان **فِي قُلُوبِهِمْ**
پس ازین سه وقت **طَوَافُ** بندهان طواف کنندگان یعنی در آیدگان **عَلَيْكُمْ** بر شما برای خدمت بندهان و نماندگان
دستوری طلبند **بَعْضُكُمْ** در آید بعضی از شما **عَلَيْكُمْ** بر بعضی مانی مالک بر مانی **لَا يَحْتَبِئُونَ** استیذان کردن **فِي قُلُوبِهِمْ**
لَمْ يَأْتِ روشن میسازد و بیان میکند خدای بر شما دلایل حق و احکام شرع **وَالَّذِينَ كَفَرُوا** و خدای داناست بصالح عباد
حِكْمٌ حکم کننده بر رعایت مراسم آداب نزد بقیه علماء حکم این آیه منسوخ است و بقوله جمیع حکم این جنب را بر سید که بعضی
مردم در دفع این آیه سخن میگویند جواب داد بخدای که منسوخ نیست اما مردم در آن تهاون می ورزند و از **الطَّلَعِ** و چون برسد
الطَّلَعِ از آن زمان که دیدن یعنی محکم شوند مراد است که بالغ گردند و احتلام روشن تر و لیلی است بر بلوغ
لَيْسَ اِذْنُكُمْ پس باید که طلب دستوری کنند و مراد از **ثَلَاثَ مَرَّاتٍ** که دستوری طلبند آنانکه بالغ شدن اند **فِي قُلُوبِهِمْ**
ثَلَاثَ مَرَّاتٍ پیش از ایشان یعنی ایشان حکم مریدان دارند و استیذان **لَا يَحْتَبِئُونَ** همین که بیان کردیم این حکم را **بِاسْمِ اللَّهِ** بدین که
خدای **لَمْ يَأْتِ** برای شما آیههای خود را **وَالَّذِينَ كَفَرُوا** و خدای داناست با حال شما **حِكْمٌ** حکم کننده بحکمت و رقیقین اوضاع شرعی
نکر این دوام و در آخرین دو آیه متعاقب جهت مبالغه و تاکید است **وَالَّذِينَ كَفَرُوا** و نشکستن در خانهها و بازماندگان **فِي قُلُوبِهِمْ**
از زمان **الطَّلَعِ** آنانکه امید دارند **بِهَا** محتاج خود را یعنی طبع نمیکند که کسی ایشان را محتاج کند چه بیری و غیر **فِي قُلُوبِهِمْ**
عَلَيْكُمْ بر نیست برایشان **جُنَاحٌ** گناه و برای **فِي قُلُوبِهِمْ** از آنکه بندهای **بِهِمْ** جامههای طاهر بپوشد و مریدان را کالای
مقتضی پوشیدن **بِهِمْ** در جاتی که ظاهر کنندگان نباشند مضاعف زینت را یعنی غرض از وضع جامه در اظهار سرور
کردن و گردش و روی و امثال آن نباشد **فِي قُلُوبِهِمْ** و آنکه طلب عفت کنند و پوشیدن خود را **بِهِمْ** بهتر است ایشان را و
دور تر از **بِهِمْ** و خدای شنوات تعالایشان را **بِهِمْ** و انا بقصود ایشان امام واحدی در حق است علیه
و فرمود که در آن درستان **بِهِمْ** با برین و اعمی و آنکه نکرندی و این جاعت شکلی نیز از باب محبت بهتر بودندی ازین که مباد که
طباع سلیقه از ایشان نفرت آید یا آنکه بعضی از صحابه چون بفرزندی کلیدهای خانه و اینار دستا بر ابعاعات باز دادند
تا بوقت حاجت از طعام ایشان تناول کنند و این درویشان بر هم عدم رضای ایشان از آن پرهیز میکردند یا اگر کسی ایشان را

از فرستادن خود یعنی داخل کرد و در زمی پنهان کرد که بخلق فرستاده بود **فَلَمَّا كَفَتْهُ وَأَن نَّمُوتُهَا عَلَى نَتِهَا** و آن وقت که تو متناهی نیت نهایی
آن بر من آن عبادت آنست که بندگی کنی **فَلَمَّا كَفَتْهُ وَأَن نَّمُوتُهَا عَلَى نَتِهَا** و آن وقت که تو متناهی نیت نهایی
تقدیر کلام آنکه ایامت که بدان بر من منت نهی آنست که بخیر اسرار را به بندگی کنی یعنی اگر تو ایشا را تعبد نمیکردی مادر
من مراد در اینجا آنکه من مرا تربیت می کردی و تو بخواهی نمی شدم و چون فرعون شنید بعد که موسی گفته که آنرا قبول
و با الهامین اسلوب سخن را که در ایند و از روی امتحان **فَلَمَّا كَفَتْهُ وَأَن نَّمُوتُهَا عَلَى نَتِهَا** و آن وقت که تو متناهی نیت نهایی
سوال از حاجت کرد **فَلَمَّا كَفَتْهُ وَأَن نَّمُوتُهَا عَلَى نَتِهَا** و آن وقت که تو متناهی نیت نهایی
ایشان آن گفتم که هیتد شما قیامت بی گمانان در تحقیق صفات حق موسی اعراض نمود از جواب مایه و تعریف کرد
حق را بظاهر ترین دلیل حکمت و آثار قلعه او **فَلَمَّا كَفَتْهُ وَأَن نَّمُوتُهَا عَلَى نَتِهَا** و آن وقت که تو متناهی نیت نهایی
با صد تن بودند و هر هفتاد و سه کیسهای زمین نشسته **فَلَمَّا كَفَتْهُ وَأَن نَّمُوتُهَا عَلَى نَتِهَا** و آن وقت که تو متناهی نیت نهایی
اولی بهم را و از افعال او خبر میدهد **فَلَمَّا كَفَتْهُ وَأَن نَّمُوتُهَا عَلَى نَتِهَا** و آن وقت که تو متناهی نیت نهایی
پیران پیشین شاعری که از نظر آیات با قرب آیات و آن واضح است بر مثال **فَلَمَّا كَفَتْهُ وَأَن نَّمُوتُهَا عَلَى نَتِهَا** و آن وقت که تو متناهی نیت نهایی
بهر منی که فرستاده شایر بیل خیره او را رسول خواند **فَلَمَّا كَفَتْهُ وَأَن نَّمُوتُهَا عَلَى نَتِهَا** و آن وقت که تو متناهی نیت نهایی
جواب مطابق سوال بود **فَلَمَّا كَفَتْهُ وَأَن نَّمُوتُهَا عَلَى نَتِهَا** و آن وقت که تو متناهی نیت نهایی
و مغایب باشند **فَلَمَّا كَفَتْهُ وَأَن نَّمُوتُهَا عَلَى نَتِهَا** و آن وقت که تو متناهی نیت نهایی
که هیچ کس را از حقیقت حق سبحانه آگاهی مکن نیست هر چه در عقل و فهم و وهم و حواس و قیاس کجاست خداوند سبحان را
من و مقدساتی که این محذرات اند و محدث جز در آن محدث نتواند کرد **فَلَمَّا كَفَتْهُ وَأَن نَّمُوتُهَا عَلَى نَتِهَا** و آن وقت که تو متناهی نیت نهایی
شنا سبک بیت سرفتم - علم را سوی حضرتش نیست - عقل نیز از کاش اگر نیت **فَلَمَّا كَفَتْهُ وَأَن نَّمُوتُهَا عَلَى نَتِهَا** و آن وقت که تو متناهی نیت نهایی
درمانند **فَلَمَّا كَفَتْهُ وَأَن نَّمُوتُهَا عَلَى نَتِهَا** و آن وقت که تو متناهی نیت نهایی
آنکه سخن فرعون از قتل بر تر بود زیرا که زبانی را میفرمود تا در حفر عمیقی می انداختند که در آنجا هیچ نمی دیدند و غمی شنیدند
و پیروان می آوردند **فَلَمَّا كَفَتْهُ وَأَن نَّمُوتُهَا عَلَى نَتِهَا** و آن وقت که تو متناهی نیت نهایی
روشن یعنی بیایم معجزه **فَلَمَّا كَفَتْهُ وَأَن نَّمُوتُهَا عَلَى نَتِهَا** و آن وقت که تو متناهی نیت نهایی
خود **فَلَمَّا كَفَتْهُ وَأَن نَّمُوتُهَا عَلَى نَتِهَا** و آن وقت که تو متناهی نیت نهایی
تعبانیت او ظاهر بود و فرعون از مشاهده او ترسید و مردمانی که حاضر بودند هزیمت کردند چنانچه در وقت فرار بیت بیخ
هر که کشته شد **فَلَمَّا كَفَتْهُ وَأَن نَّمُوتُهَا عَلَى نَتِهَا** و آن وقت که تو متناهی نیت نهایی
آورده بودند **فَلَمَّا كَفَتْهُ وَأَن نَّمُوتُهَا عَلَى نَتِهَا** و آن وقت که تو متناهی نیت نهایی

موسی بنیایه از اسباب بود و در اینها را نیز ساخت **فَلَمَّا كَفَتْهُ وَأَن نَّمُوتُهَا عَلَى نَتِهَا** و آن وقت که تو متناهی نیت نهایی
هَذَا بهر منی که این مرد **فَلَمَّا كَفَتْهُ وَأَن نَّمُوتُهَا عَلَى نَتِهَا** و آن وقت که تو متناهی نیت نهایی
جاد و هیئت که در فن سحر هادق تمام دارد **فَلَمَّا كَفَتْهُ وَأَن نَّمُوتُهَا عَلَى نَتِهَا** و آن وقت که تو متناهی نیت نهایی
بجاد و هیئت خود **فَلَمَّا كَفَتْهُ وَأَن نَّمُوتُهَا عَلَى نَتِهَا** و آن وقت که تو متناهی نیت نهایی
تا از مرتبه انارکم اعلی تنزل نموده از پرستندگان خود در کار موسی مدد طلبید **فَلَمَّا كَفَتْهُ وَأَن نَّمُوتُهَا عَلَى نَتِهَا** و آن وقت که تو متناهی نیت نهایی
یا بعد توقف افکن و قبل ایشان شتاب مکن پیش از طعمه کذب ایشان تا مردم در گمان نیفتند و ایشا را بکینه و بغض
فَلَمَّا كَفَتْهُ وَأَن نَّمُوتُهَا عَلَى نَتِهَا و آن وقت که تو متناهی نیت نهایی
که جاد و هیئت علم و انار بر سر آمد و در فن سحر فرعون کسان بطلب جاد و این فرستاد **فَلَمَّا كَفَتْهُ وَأَن نَّمُوتُهَا عَلَى نَتِهَا** و آن وقت که تو متناهی نیت نهایی
لیقات **فَلَمَّا كَفَتْهُ وَأَن نَّمُوتُهَا عَلَى نَتِهَا** و آن وقت که تو متناهی نیت نهایی
مردمان را یعنی اهل مصر **فَلَمَّا كَفَتْهُ وَأَن نَّمُوتُهَا عَلَى نَتِهَا** و آن وقت که تو متناهی نیت نهایی
فَلَمَّا كَفَتْهُ وَأَن نَّمُوتُهَا عَلَى نَتِهَا و آن وقت که تو متناهی نیت نهایی
باشند **فَلَمَّا كَفَتْهُ وَأَن نَّمُوتُهَا عَلَى نَتِهَا** و آن وقت که تو متناهی نیت نهایی
ایشان را بار داد و در تفراری بسیار کرد ایشان گستاخ شده **فَلَمَّا كَفَتْهُ وَأَن نَّمُوتُهَا عَلَى نَتِهَا** و آن وقت که تو متناهی نیت نهایی
نزدیک تر از گستاخ **فَلَمَّا كَفَتْهُ وَأَن نَّمُوتُهَا عَلَى نَتِهَا** و آن وقت که تو متناهی نیت نهایی
که باشند **فَلَمَّا كَفَتْهُ وَأَن نَّمُوتُهَا عَلَى نَتِهَا** و آن وقت که تو متناهی نیت نهایی
و عدو مستطرد گشته جاد و هیئهای خود را بمیدان معین آوردند بوقت معلوم در برابر خضر موسی صیغ بر کشید و گفتند ای مری
اول تو می افکنی جاد و هیئت خود را یا ما میفکنیم **فَلَمَّا كَفَتْهُ وَأَن نَّمُوتُهَا عَلَى نَتِهَا** و آن وقت که تو متناهی نیت نهایی
فَلَمَّا كَفَتْهُ وَأَن نَّمُوتُهَا عَلَى نَتِهَا و آن وقت که تو متناهی نیت نهایی
عصا بود **فَلَمَّا كَفَتْهُ وَأَن نَّمُوتُهَا عَلَى نَتِهَا** و آن وقت که تو متناهی نیت نهایی
و قوه و غایب فرعون **فَلَمَّا كَفَتْهُ وَأَن نَّمُوتُهَا عَلَى نَتِهَا** و آن وقت که تو متناهی نیت نهایی
عصای خود را و الحاح از دهاکت **فَلَمَّا كَفَتْهُ وَأَن نَّمُوتُهَا عَلَى نَتِهَا** و آن وقت که تو متناهی نیت نهایی
مار بخت می نمودند **فَلَمَّا كَفَتْهُ وَأَن نَّمُوتُهَا عَلَى نَتِهَا** و آن وقت که تو متناهی نیت نهایی
به تعبیر از قبیل سحرست و از روی جد **فَلَمَّا كَفَتْهُ وَأَن نَّمُوتُهَا عَلَى نَتِهَا** و آن وقت که تو متناهی نیت نهایی
موسی **فَلَمَّا كَفَتْهُ وَأَن نَّمُوتُهَا عَلَى نَتِهَا** و آن وقت که تو متناهی نیت نهایی
عاشق **فَلَمَّا كَفَتْهُ وَأَن نَّمُوتُهَا عَلَى نَتِهَا** و آن وقت که تو متناهی نیت نهایی

7

۱۰

از تائبان عارست یا اگر قاتل را با عجب بقتل غیر بری منزل می رسد که ما هم نمی کنیم و معنی آن در نمی آید **کذلک**
حسبکم و در آیات دیگر **وینادون فی قلبهم** و در بعضی شریکان که **لا یؤمنون** یعنی نمی گویند بقرآن می رسد و او حق است که بپسند
الغالب که غلبه در دنیا را در دینی چنانچه ام گذشته دیدند یا در قیامت **یا هم** پس بیا بدان عذاب بدیشان **بقتله** ما که ما
وهم لا یقرئون و ایشان ندانند وقت آمدن آنرا **فیقولون** ای اهل بیت ما چنانکه داده شدگان یعنی آما مارا مهلت
دهنده ما بگویم و صدیق کنیم **ایضا** یا عذاب ما **فیقولون** شباب و کتبی و کتبی که در دنیا علی جان من است و فانی است ما بعد از
رحال آنکه در وقت رؤیه عذاب مهلت و طلبند **فایضا** یا ابدی و دافعی که ما **ان** معنی آن که اگر بخورای هم ایشان را **سین** سالها
وزن کافیه چشم **یا هم** پس بیا بدیشان **ما کان** از این **لا** آنچه بودند که مرده داده شده اند از عذاب ما **انهم** دفع نکند از ایشان
عذاب را **ما کان** از این **لا** آنچه بودند که مرده داده شده اند از عذاب ما **انهم** دفع نکند از ایشان
در کساف آورده که می بیند بن همدان آرد و مندر شیخ حسن بعضی بود روزی او را در طواف خانه کعبه در یافت و گفت مرا چیزی ده این
این آیه بخواند ما اغفر لهم ما کان فیهم من شیء و بلفظ پند دای و سخن تمام کردی شعر جهان بی وفا
مردم فیهب که از دل بایدهار و شکیب نکر تا بجای هر که یاسیر نیفتی بی مائل اندر زحیر که اندم که ملک اندر پند
نهالت کند دستگیری نه جاهد **و ما اهلکنا** و هلاک نکردیم من قریه اهل هج و دیه **و لا اهلکنا** مگر اهلای از این **لا** پس کتک بکن بودند
و کرم از برای پند دادن یعنی اول پند بر این فرستادیم ما ایشان را بحق دعوت کردند و از عذاب برسانیدند و چون صدیق نبودند
و در خروج افزودند مستحق عفویت گشتند **ما کان** و نیستیم ما **ظالمین** متکار که قبل از انداز کسی را هلاک کنیم در صوم آورده که
قریش می گفتند که دیوانه زده محمد صلی الله علیه و سلم می آید و قرآن بر وی میخاستد حق سبحانه تعالی سخن ایشان کرده فرمود که **ما تزد**
و فرمود **یا ایها الذین آمنوا** و ایشان را و در آیه **و ما یستطیعون** و ترانید
و مانند بنامید بران چه ملائکه ایشان را از حق آسمان مانع اند **انهم** بدین معنی که ایشان **عز السبع** از شنیدن کلام ملائکه **لا یروون**
دور کرده شدگان دریا کنان **و ما کان** پس بخوان محاسب آن حضرت و مراد غیر او هر یک از ایشان می که بخوان و بیشتر
مع الله با خدای بخوان **الحق** خدای دیگر **نکون** پس باش **من المعذین** از عذاب کرده شدگان **ما کان** و **لا یستطیعون** و کم
خاص است بان حضرت میفرماید که برسان از عذاب خدای خویشان نزدیکی خود را و آن حضرت بعد از نزول این آیه بگو صفا این
یک یک از ایشان ندانند و چون جمع شدند فرمود که اگر یکم شمارا کرد و زیر این کوه جمع سوار اند مرا صدیق می کند گفت داری فرمود
که من هم کننده ام شمارا از عذاب سخت کرد پیش است هم از استماع این سخن متفرق شدند و با هر یک باز آردی برخواست و
انهم و در این حکما **الحق** را یعنی مهربانی و اگر ام در **ما کان** مرا از آن پیروی تو کرده است **من الذین** از که بدان **لا یستطیعون**
پس اگر نافرمانی گشته عیش و تو متابعت ننماید **فصل** پس بگو کن **بیت** بنام **ما کان** از آنجه شای گزند و بران موافق
نخاستد که **و کذلک** و کذلک در کفایت تمامات **عز علی العزیز** بر خدایند عذاب که قدرت است بر هر خدا **الرحیم** مهربان که تواناست

قریش

بر حضرت اولیا **الذین یبکون** آنکه می بیند ترا **بیت** آن هنگام که بری خیزی بنماز تهجد و تنهایی **کذلک** و می بیند گشتن
ترا در آن حین یعنی تصرف و نمودن **فی السجده** در میان نماز گذاردن کان بقیام و رکوع و سجود و قعود وقت که امانت ایشان می
گفت **انهم** بدین معنی که خدای **هو السبع** اوست شنوا بقل **والعلم** و انا به نیت **فصل** از این که اینها خبر می شمارا که **ما کان** و **لا یستطیعون**
از مردمان **نزل الشیاطین** فرود آید در میان قبل ازین ذکر و فرود کرد و ایشان شد و فرود آمدن شیاطین بر محمد صلی الله علیه و سلم بجهت
عدم تناسب و تجانس اینجاییان می نماید که **نزل** فرود آید در میان **علی کل انا** بر هر دفع کوی **ایش** بر هر کاری که ایشان که
ایشان **لینزل السبع** فرای دلزدگوش ما بعضی شیاطین و فرای کند از ایشان اخبار و دفع و دیگر در مضایبان اضافی می کنند
و اکثرهم کاذبون و بیشتر ایشان دروغ گویند و در آنرا فرود کرده بعضی اگر را بر کتب تفسیر کرده اند بعضی هم ایشان بصفت کذب
موصوفند **و الشعراء** و شاعران شرک چون ابن ربیع و هبیر و مسافع و ایته سقفی **تبعهم** پیرو ایشان می کنند سفهای
عرب یعنی رماه ایشان در تفسیر از امام علم الهدی نقل کرده که دو شاعر در باب حضرت رسالت و نبوت اسلام شعرها
گفتند و شرکان یاد گرفته میخوانند این آیه در شان ایشان نازل شد **انهم** آیت می بیند که ایشان **لا یستطیعون** و در هر دوی از فنون
کلام **بیت** سرکه ان می بیند چون فیهب و قشیر و هرل و مطایبه و طعن و رانساب و بدیع ناستحق و مجنولات و اطراف
و بدیع و ذم و اشغال **انهم** و آنکه ایشان **لینزل السبع** می بیند **ما یستطیعون** آنچه نمی کنند یعنی بفسق نکرده بر خود کواجر چند سخاها
نا داده بکسی در سنگ نظم می کنند و اگر کسی قصص اهل جاهلیت گذر بر بسیار ازین بقوله مطلع شود و تفسیر کواشی آورده
که بعد از نزول این آیه حسان و ابی رفاعه و جمعی از شعراء صحابه بجناب بنو قریظ آمدند و بوقف عرض رسانیدند که حق سبحانه تعالی
داند که ما شایعیم و این روایت گفت می رسم که بدین وصف هم حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم فرمود که منین جهاد می کنند بیشتر
خود و بران خود و شعری که شاد و شاد کنای می گویند بر ایشان سخت تر است از تیر و این آیه نازل شد که **الا الذین استرا شعرا**
متبع سفیهان و در هر برادی سرگردان اند مگر آنکه ایمان آوردند **و یعملوا الصالحات** و عملهای شایسته کردند یعنی پیغمبر و انبیا
فرمودند و پیغمبر و انبیا که را اشتغال نمودند **و ذکر الله** یاد کردند خدای را در شمار خود **کیسیرا** بسیار یعنی اگر شمار ایشان
در تحمید و توحید است و تخریص بر طاعت و تنبیه از غفلت **انهم** و انتقام کشیدند از شرکان **بیت** **ما کان** پس از آنکه ستم برین
شد بودند بهیچا یعنی جوایشان را بر ایشان رو کردند و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم حسان را که صاحب المشرکین فان جبریل
معه حضرت خاقان پناهی در میان اول آورده که هر چند تا در یکم جلز کرد و بآیه که **والشعراء تبعهم** الغاوت شعرا که حسان
بشرط جمع ساخته و کفلام استغراق در کردن انداخته که **و یعملوا الصالحات** و در جواب بی حد فایده خجالت می اندازد و کاه می نشاند بیان را دور و آرد
مخلات سرگردان می سازد اما بسیار ایشان بر اصلاح عمل و صدقایان در روز قیامت **الا الذین استرا شعرا** و عمل الصالحات
گشته اند و پیغمبر و انبیا که را اشتغال نمودند **و ذکر الله** یاد کردند خدای را در شمار خود **کیسیرا** بسیار یعنی اگر شمار ایشان
خاندند و قرآن خدای هست از ایشان هم بظاهر استنشاد **و یعملوا الصالحات** و در روز قیامت **الا الذین استرا شعرا** و عمل الصالحات

با انکه که بدست بیافید آسان و زمین را که اصول عالم کون و فساد و **انزل لکم** و نور و مهتاب و برای شما من السماء از آسمان باز
آید ما **انزل لکم** آب عذرا از غیبت بکم برای یکداختن خاص فیصل است بذات اویعی ما تا نایم وین
کین و یانم آب باران **انزل لکم** در میانهای دیر است **انزل لکم** در میانهای دیر است **انزل لکم** در میانهای دیر است
و **انزل لکم** در میانهای دیر است **انزل لکم** در میانهای دیر است **انزل لکم** در میانهای دیر است
او را درین احوال زیرا که او متفرق است بخلق و کون **انزل لکم** در میانهای دیر است **انزل لکم** در میانهای دیر است
آنند بخدای او را عدل است ای که بخدای او را عدل است ای که بخدای او را عدل است ای که بخدای او را عدل است
و در آب و جمل خلایق و پیدا کرد در میانهای زمین **انزل لکم** در میانهای دیر است **انزل لکم** در میانهای دیر است
بلند که در زمین شکون کرد و از حیض او جبرها متفرق شود و جمل و کون **انزل لکم** در میانهای دیر است
خلیج نایم و درم **انزل لکم** در میانهای دیر است **انزل لکم** در میانهای دیر است **انزل لکم** در میانهای دیر است
انزل لکم در میانهای دیر است **انزل لکم** در میانهای دیر است **انزل لکم** در میانهای دیر است
انزل لکم در میانهای دیر است **انزل لکم** در میانهای دیر است **انزل لکم** در میانهای دیر است
سبحانه و تعالی و گفته اند مضطرب است که دل از هستی خود برداشته باشد چون غریق بحر یا کم شده در میان بیابان یا بیابان را
امید از صفت شیخ داد و میانی قدس سره بمیاد و بیاری زنده بود پیر کفای شیخ دعا کن برای شفای من شیخ گفت تو همان که مضطرب
و اجابت بدای مضطرب از بسته است زیرا که نیاز او بیشتر باشد و حق سبحانه و تعالی نیاز بیجا را کان دوستی دارد **انزل لکم** در میانهای دیر است
و در ده کان چنان طفلی سخن آغاز کرد **انزل لکم** در میانهای دیر است **انزل لکم** در میانهای دیر است **انزل لکم** در میانهای دیر است
به کوهی بی نیاز اندر غار **انزل لکم** در میانهای دیر است **انزل لکم** در میانهای دیر است **انزل لکم** در میانهای دیر است
را یعنی دفع کند از آنچه او را بداید و **انزل لکم** در میانهای دیر است **انزل لکم** در میانهای دیر است **انزل لکم** در میانهای دیر است
شمار جافین پشیمان سازد و زمین و زمین را ازین ایشان بصره شاهد **انزل لکم** در میانهای دیر است **انزل لکم** در میانهای دیر است
کارها احاطت او کن یعنی نیست و شاید **انزل لکم** در میانهای دیر است **انزل لکم** در میانهای دیر است **انزل لکم** در میانهای دیر است
است یعنی با دمی کند و بر زمین تیان و کند آیا ایشان بهترند یا **انزل لکم** در میانهای دیر است **انزل لکم** در میانهای دیر است
انزل لکم در میانهای دیر است **انزل لکم** در میانهای دیر است **انزل لکم** در میانهای دیر است
که باران است **انزل لکم** در میانهای دیر است **انزل لکم** در میانهای دیر است **انزل لکم** در میانهای دیر است
و کند کافران **انزل لکم** در میانهای دیر است **انزل لکم** در میانهای دیر است **انزل لکم** در میانهای دیر است
و انعم بوجه آدم **انزل لکم** در میانهای دیر است **انزل لکم** در میانهای دیر است **انزل لکم** در میانهای دیر است
انزل لکم در میانهای دیر است **انزل لکم** در میانهای دیر است **انزل لکم** در میانهای دیر است

شریک با خدای که این کارها تواند کرد **انزل لکم** در میانهای دیر است **انزل لکم** در میانهای دیر است **انزل لکم** در میانهای دیر است
شما **انزل لکم** در میانهای دیر است **انزل لکم** در میانهای دیر است **انزل لکم** در میانهای دیر است
معد **انزل لکم** در میانهای دیر است **انزل لکم** در میانهای دیر است **انزل لکم** در میانهای دیر است
قدرت کامل محض و است علم شامل نیز بدو اختصاص دارد و **انزل لکم** در میانهای دیر است **انزل لکم** در میانهای دیر است
خرامند **انزل لکم** در میانهای دیر است **انزل لکم** در میانهای دیر است **انزل لکم** در میانهای دیر است
کامل نشد **انزل لکم** در میانهای دیر است **انزل لکم** در میانهای دیر است **انزل لکم** در میانهای دیر است
کان **انزل لکم** در میانهای دیر است **انزل لکم** در میانهای دیر است **انزل لکم** در میانهای دیر است
پیشین است **انزل لکم** در میانهای دیر است **انزل لکم** در میانهای دیر است **انزل لکم** در میانهای دیر است
آوردن و بیدان **انزل لکم** در میانهای دیر است **انزل لکم** در میانهای دیر است **انزل لکم** در میانهای دیر است
لقد **انزل لکم** در میانهای دیر است **انزل لکم** در میانهای دیر است **انزل لکم** در میانهای دیر است
همه انبیا علیهم السلام این وعد دادند و تحقیق نه انجاید **انزل لکم** در میانهای دیر است **انزل لکم** در میانهای دیر است
یعنی مانند افسانها که مجرد تخفیف بی حقیقت **انزل لکم** در میانهای دیر است **انزل لکم** در میانهای دیر است
ناظر **انزل لکم** در میانهای دیر است **انزل لکم** در میانهای دیر است **انزل لکم** در میانهای دیر است
اعراض **انزل لکم** در میانهای دیر است **انزل لکم** در میانهای دیر است **انزل لکم** در میانهای دیر است
داشت **انزل لکم** در میانهای دیر است **انزل لکم** در میانهای دیر است **انزل لکم** در میانهای دیر است
آن جهان یازم **انزل لکم** در میانهای دیر است **انزل لکم** در میانهای دیر است **انزل لکم** در میانهای دیر است
راست **انزل لکم** در میانهای دیر است **انزل لکم** در میانهای دیر است **انزل لکم** در میانهای دیر است
انکه باشد که بکم **انزل لکم** در میانهای دیر است **انزل لکم** در میانهای دیر است **انزل لکم** در میانهای دیر است
روز **انزل لکم** در میانهای دیر است **انزل لکم** در میانهای دیر است **انزل لکم** در میانهای دیر است
و معصیت **انزل لکم** در میانهای دیر است **انزل لکم** در میانهای دیر است **انزل لکم** در میانهای دیر است
خی **انزل لکم** در میانهای دیر است **انزل لکم** در میانهای دیر است **انزل لکم** در میانهای دیر است
بر تو **انزل لکم** در میانهای دیر است **انزل لکم** در میانهای دیر است **انزل لکم** در میانهای دیر است
آسمان **انزل لکم** در میانهای دیر است **انزل لکم** در میانهای دیر است **انزل لکم** در میانهای دیر است
بی **انزل لکم** در میانهای دیر است **انزل لکم** در میانهای دیر است **انزل لکم** در میانهای دیر است
تفاوت **انزل لکم** در میانهای دیر است **انزل لکم** در میانهای دیر است **انزل لکم** در میانهای دیر است

قبول میکنم و متعوض فتنه نمی شوم بلکه در این سخن شکفت آمد و حق سبحانه تعالی او را بشنید و رحمت بر او اضاف کرد عباد که هزار
که از او منتقلست که هر یک با او از روزی یکی از غلطای بنی اسرائیل بود که نشت و جوی نزه و غنشته بودند و استماع کلی حکم میکردند
آن بزرگ فرمود که ای قحطان بنده سیاه نیستی که شبانی رفته فلان میگردی گفت هستم پرسید که چه چیز ترا بدین بایر رسانید جواب
داد سر چرخ سخن راست گفتن و امانت نگاه داشتن و ترک مالایفی کردن و در حقیر تعلیلی از حکم قحطان میاورند که روزی خواجه با
وی او را با غلامان و یک پیایغ فرستاد تا میوه بسیار از غلامان میوه ها را در راه بخورند و حواله خوردن آن بقلان کردند و خواجه بر او
خشم کرد قحطان گفت ایشان میوه خورده اند و دروغ من بسته اند خواجه گفت حقیقت این سخن بجز چیز معلوم توان کرد گفتا که ما را
آب کم بخدای و در صحرا پان بدوئی تا کی کم از درون هر میوه بیرون آید خایان اوست و بر معنی قدس سر و در شوق این حکایت
آورده و در سبب که شتمل بر نکته ایست از ان ایضا بشناسد شعر گشت ساقی خواجه از آب جیم مرغلامان را بخوردم آن نیم
بعد از آن میرانشان در دشتها میدویدند از فقر تحت و ملا در قفا و ندایشان از غنا آب می آورد از ایشان میوهها
چونکه قحطان را دقتی زانکه می برآمد از درونش آب صاف مکت قحطان چه این نایند فرمود تاجه باشد حکمت رب و درود
یوم تلی السدایر لکما بان شکم کان من لایشتهای جنت ستر اما حیما قطعت جمله الاسرار ما افحمت وجهه نهان باشند پند
هر که او خاین بود رسا شود در کتاب آورده که روزی داود از قحطان پرسید که کیفیت اصبحت جیت جواب داد که اصبحت فی بدی غیر
ماد قبضیت فصل عدلت و او در سخن تفکر فرموده نفع نزد و پیشو شد و برخی از حکم قحطان و حکایت نامات ایشان درین
محل از جواهر القصر توان یافت الفقه حق سبحانه فرمود که ما قحطان را حکمت دادیم و گفتم او را **اِنَّ شَرَّکُم اِنَّ شَرَّکُم** ای شکر که می خدای را بنفست حکمت
و شکر که هر که شکر کرد و فایز گشت خیزت نیست که شکر میگوید **فقیه** برای خود چه نفع شکر کرد و ام نفع است استحقاق نهندست بدوی
رسد و من فرمود که ناسی کند و ناسی بدستی که خدای غنی **عفی عیبه** بی نیاز است از شکر کسی که بگوید ناسی را با وحدت اگر چه
کسی چند بگوید یا حمدت که کائنات بلسان حال و قال حامد حضرت و می اند **و اذ قال الحق و یادی که چون گفت قحطان** **لایته** مبر خود را
انتم و گفته اند نام او نامان یا امان یا اشکی را شکر برده **و هو قحطان حیطه** بند می داد او را و گفت **ای پسر که من تصدیق شرفقت**
و رحمت لا شکرک بایسته شکر میار و بخدای **ان الله** بدستی که شکر آوردن **لظلم عظیم** هر آینه ستم بزرگست چه تسویه می کند مخلوق را
با خالق **و بیک الاله** و وصیت فرمودیم آدمی را **یا ایلله** به نیکی بدر و او آن از بجهات نیکی می آنت که **حمله** بر داشت
فرزند را **الله** مادر او چند وقت رست می شد بر حل او **و هکذا** سست شد **علی و هین** بر سست شد بیغضی با همی و متعوض
و یضاه و باز کردن او از شیر **و عاین** در گذشتن دو سال و درین راه او را شیر داده و دیگر وصیت کردیم آدمی را **اِنَّ شَرَّکُم** ای شکر که
کوی مراد **والله** و مبرده مادر خود را **والله** بیکی کم نیست باز گشته و شکر ایشان را بخدایم **ان جاهدوا** اگر که شکر کنند
بدر و مادر باقی **اِنَّ شَرَّکُم** ای شکر که آری من و شکر که آری من **اِنَّ شَرَّکُم** ای شکر که آری من **اِنَّ شَرَّکُم** ای شکر که آری من
لظلم عظیم و نهان بر ایشان را **و یضاه** و مصاحبت کن با ایشان **فی الفتن** و در نهان کافی **و یضاه** و مصاحبت کن با ایشان **فی الفتن**

شع و مقتضای کم بود **و یضاه** و مصاحبت کن با ایشان **فی الفتن** و در نهان کافی **و یضاه** و مصاحبت کن با ایشان **فی الفتن**
بحدایت ۳۰ یا صدیق **اِنَّ شَرَّکُم** ای شکر که آری من **اِنَّ شَرَّکُم** ای شکر که آری من **اِنَّ شَرَّکُم** ای شکر که آری من **اِنَّ شَرَّکُم** ای شکر که آری من
بآنچه هستید که می کنید از خیر و شرف و لایه در شان صندوق و قمار است چنانچه در سوره جنکیت گذشت و ذکر این وصیت در
اشای قصه قحطان بمناسبت می است از شکر و در وصیتین آورده اند که مادر سعدی روز آب و نان نخورد تا دهی را بچوبت بکافند
و آب در آن ریختند و سعدی میگفتا که او را هفتاد روح باشد و یک یک از او قبض کنند یعنی بفرض اگر هفتاد بار میزد من از دین بر نیگرم
بس و یک بار از وصیت قحطان خبر میدهد که فرزند خود را گفت **ای پسر که من** **اِنَّ شَرَّکُم** ای شکر که آری من **اِنَّ شَرَّکُم** ای شکر که آری من
باشید از خیر و شرف **اِنَّ شَرَّکُم** ای شکر که آری من **اِنَّ شَرَّکُم** ای شکر که آری من **اِنَّ شَرَّکُم** ای شکر که آری من **اِنَّ شَرَّکُم** ای شکر که آری من
فی فقر در درین صحنه سبزه که قحطان کند و آن در زیر هفتم زمین است **و فی السحاب** یا آن علم را آسمانها باشد با وجود رفعت و
آن یاد و محو که از آسمان و زمین خارج است فوق سموات **و فی الارض** یاد و زمین در مکان پنهان **یا شکر** ای شکر که آری من **اِنَّ شَرَّکُم** ای شکر که آری من
و حاضر که اند و بر آن حساب گذار **اِنَّ شَرَّکُم** ای شکر که آری من **اِنَّ شَرَّکُم** ای شکر که آری من **اِنَّ شَرَّکُم** ای شکر که آری من **اِنَّ شَرَّکُم** ای شکر که آری من
یا ای اتم الصلوة ای شکر که آری من **یا ای اتم الصلوة** ای شکر که آری من **یا ای اتم الصلوة** ای شکر که آری من **یا ای اتم الصلوة** ای شکر که آری من
منکر و دیگران از تو کمال شند و مهر و ناست که موافق شرع و سنت باشد و منکر آنکه مخالف عقل و نقل باشد **و یضاه** و مصاحبت کن با ایشان
علی ما اصابک بر آنچه می رسد و بواز شداید خضر صا در امر و نهانی **و لکن** بدستی که آنچه فرموده شد **و یضاه** و مصاحبت کن با ایشان
امور است یعنی از آنچه خدای قطع کرده است قطع ایجاب **لا تقصیر** و بیکسو میزند **و یضاه** و مصاحبت کن با ایشان
بوجه بکند و بی بر مردم شتاب بلکه اقبال کن بر ایشان از روی تواضع **و لا تمسک فی الاثر** و در زمین **و یضاه** و مصاحبت کن با ایشان
کای یعنی محام ما شد بجهلان و دنیا پرستان **ان الله** بدستی که خدای دوست نمیدارد **کل محنت** هر چه از اندر را که چون
رود **و یضاه** و مصاحبت کن با ایشان **و یضاه** و مصاحبت کن با ایشان **و یضاه** و مصاحبت کن با ایشان **و یضاه** و مصاحبت کن با ایشان
می رود که در دو رفعت علامت خفت و سبکساریست و در حرکت کردن فضا به تجربه و زیر کواریت بلکه میانه رو باش و بطریق تواضع تمام
نه **و اعطض** و در و آرد و کم **و یضاه** و مصاحبت کن با ایشان **و یضاه** و مصاحبت کن با ایشان **و یضاه** و مصاحبت کن با ایشان
بدستی که گذشت ترین آوازه **النبی** بر او از خرافات یعنی در انقطاع صوت فضیلت نیست چه صوته جارا و بعد رفعت مکرر طبع
و موجب وحشت استماع است و درین المصافا آورده که شرکان عرب برفع اصوات تفاخر میکردند بدین آیه رد کرد بدیشان **فمن**
ایشان را خضر رسالت علی علیه السلام او از نرم و دوست داشت و چه صوت را که بودی و در آنجیل مذکور است که بفرمایند بکار
ما که چون با من مناجات کنند از های خود را بخوابانند که من می شنوم و آنچه در دل ایشان افتد هم می شنوم و در جواب چون کسی گوید
وجه تخصیص انکرت صوت بجای آنکه او از بعضی مناجات آنرا از من است چه تواند بود و گفته اند که اما از او نفع عیب مثل است
در کراحت سفیان قمری و چه اندر فرموده که فراد هر چه از فیض است انحرار که میسر از رؤیت شیطان است و در هر دستان که ادا

جمع همین الهام فغوره و بالله من الشیطان الرجیم فانه رای شیطان و در همه ما فيه انفسه مولوی قدس سره وجه انکرت
صفت خارجین نقل کرده اند که در غلاب اوقات آواز او برای طلبگاه و جوسن یا بجست از راه شہوت یا جک با دراز گوش
دیگری و صدایی که از غلبه صفات سیمی و سببی زاید نیست ترین مدیه با باشد و از اینجا معلوم میشود که ندای که از صاحب اخلاق
روحانی و ملکی آید خوب ترین نداها باشد **سبح** نفه های عاشقان پس و لکن است استماع نفه ایشان خوش است
الله تبارک و تعالی پیچیده ای بر دهن **الله** از که ندای **سبح** رام ساخت برای نفع شما **ما فی السموات** آنچه در آسمانهاست از
آفتاب و ماه و تاب از روشنی ایشان بهر منبذ و ستارگان تا بدیشان راه برید **و ما فی الارض** آنچه در زمینهاست از کوه و بیابان
و دریا و حیوانات و نباتات و معاون تا انان انتفاع و درید **و ما فی الارض** و آنچه در زمینهاست از کوه و بیابان
پوشیده یعنی آنچه می شناسید و آنچه نمی شناسید یا نفی محسوسه و معقوله و حق و نفی جمع می خواند و در وقت ظاهر و
باطن و علی و اسفل و بیاض است صاحب تیسر آورده که در کتاب بحواله علم آورده و نفی را سبب تفسیر گفته اند و آنچه مشهور
است نفی ظاهر و باطن حسن خلق و نیکویی خلق است یا اقرار و تصدیق یا نطق و عقل یا وجود و نفی و نفی منعم یا نفی
اعضا و معرفت ملائکه اعلی یا حفظ قرآن و فهم آن یا نهار و لیل یا صلو و صوم یا ذکر لسان و فکر زبان یا صحبت ابدان و صحبت
ادیان یا بصر بصیرت یا جذب منافع و دفع مضار یا غای احوال یا بنوع و ولایت شیخ حال الدین ساخته آورده
که نماز اولیای پیران و بجاوندی گفته که نفی ظاهر اوصاف کدیان داد و نفی باطن اوصاف کدیان داد و نفی
و باقی رجوع علی و عرفان و جواهر التفسیر مثبت است و مذکور و الله الموفق و الهی ترجیح الامور **سبح** کوشش کن و سوی آن
کافری و ای صدقها بر **ما فی السموات** و از مردمان **ما فی الارض** که هست که جدال کند و حضرت و زود فی **الله** در کتابهای نفی
نفرین عارف که میگفتان فاشین است و در عین الحاق آورده که پیروی از حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم رسید که
خدای توانا چه چیز نیست فی الحال و را صاعقه گرفت و این آیه اند که کفر بود که کفر و زلات حق **سبح** و فی **الله** و فی **الله**
از نو یک ندای **ما فی السموات** و فی کتابی روشن بکه بعضی تعلید چنانچه زود و **ما فی الارض** و چون گویند ما ایشان را که بصدق **استعوا**
پیروی کنید **ما فی السموات** انجیزی را که زود نشا و است خدای یعنی قرآن و بدان بگوید **ما فی الارض** گویند **ما فی السموات** و بدان تابعتی
کنیم آنرا بکه پیروی کنیم و **ما فی السموات** آنجیزی را که باقیم **ما فی السموات** بر آن **ما فی الارض** بعد از خود را بنوعی بطریق آبا کنیم **ما فی السموات** آبا که
بودی شیطان که بر ما و من هر اجس **ما فی السموات** بخواند ایشان را **ما فی السموات** بوسی عذاب و دفع ایشان همچنان پیروی کنند و را
و از تعلید و در **ما فی السموات** و هر که خالص سازد دین یا عمل خود یا با خلاص نویز **ما فی السموات** آیه بدگاه خدای **ما فی السموات** و حال
آنکه او نیکو کار باشد یعنی **ما فی السموات** بر هر آینه دست زده باشد **ما فی السموات** بدست او نیکو کار که شهادت است
یا اسلام یا قرآن و گفته اند حاجت الله و اشرع حاجت سنت و جاعت و **ما فی السموات** و بجزیره خداوندیت بازگشت هر
کارها یعنی اصل امور که خلاص تواند بازگشت بری خواهد بود و **ما فی السموات** و هر که در و چون در **ما فی السموات** و نفی **ما فی السموات** بگوید که

بغیر

اند و خاک فضا زدن و دیک او **ما فی السموات** ماست **ما فی السموات** بازگشت ایشان **ما فی السموات** پس آگاه که این ایشان را با علم با نیت کرده
اند و بنیت به عقوبت خواهد بود **ما فی السموات** بدستی که خدای **ما فی السموات** و این است با نیت در سینه است از غیر **ما فی السموات**
بر خود اری و هم ایشان را نعت و **ما فی السموات** زمانی اند که در دو انقطاع یا **ما فی السموات** پس میارم ایشان را به بیچارگی یعنی با چار
بیاید **ما فی السموات** بوسی عذاب سخت و کران که هرگز سبک نشود و **ما فی السموات** و اگر پیروی از **ما فی السموات** که میاورند
هم آسان و زمین را **ما فی السموات** هر آینه گویند خدای چه و لایها فضا از اسناد و آفرینش غیر از **ما فی السموات** روشن است **ما فی السموات**
بگوی محمد سپاس مر خدا را که اعتراف می کنند با نیت موجب بطا من اعتقاد ایشان است **ما فی السموات** بلکه بیشتر ایشان **ما فی السموات**
که بدین اقرار ملزم شدند **ما فی السموات** خدای است **ما فی السموات** آنچه در آسمانهاست از کوه و بیابان و دریا و حیوانات و نباتات و معاون
زمین جزا و مستحق عبادت بنود **ما فی السموات** خدای است **ما فی السموات** بی نیاز بذات خود بیشتر از خلق ایشان **ما فی السموات**
در صفات خود قبل از نطق ایا یا غفاست از ستایش کنندگان و مستوره است بی ستایش ایشان **ما فی السموات** ای غفر از
ذات خود از ماسوی خویشین **ما فی السموات** خود تو میگوئی خود حد و ثبات خویشین **ما فی السموات** در او آخر خود الکف گفت که چه در آن اعترا
که ند بر قرآن که جایی میگوید که شمار بحکمت عیزی بسیار دادم و جایی میفرماید که و ما اوتینکم من العلم الا قلیلا و آیه اند که در کمال
البحر مداد و درین سوریه نیز برای یکد آن خبر میدهد که **ما فی السموات** و اگر اندر پی آنچه در زمین است **ما فی السموات** از
درختها قلمها **ما فی السموات** و حال آنکه دریای محیط با سعت خود میاد شدی آن قلمها را **ما فی السموات** بعد از فضا و آب و **ما فی السموات**
هفت دریای دیگر مانند او و بدان قلمها و دیدان آهای مداد شده کتابت کرده اند **ما فی السموات** پس نه رسیدی و به بیان نیاید
علم الهی عجایب صنع پادشاهی اسامی آنچه آفرید در دنیا و خواهد آفرید در عقبی یا کم و زیاده او یا نفی که در دین بر دیگران احاطه
میگذرند آنکه قلم متناهی است و آنچه مذکور شد تا متناهی **ما فی السموات** بدستی که خدای غایت دوم و زمان بلا نهایت خود **ما فی السموات**
و اناست که هیچ چیز از علم و حکمت او خارج نیست **ما فی السموات** نیست از بین شما ای اهل **ما فی السموات** و نه بر اینچنین شما بعد از ذکر **ما فی السموات**
ما فی السموات که مانند آنند و بر اینچنین یک تن جد حق سبحانه و خلق ایشان با آیت و ادوات و اعانت مدد کاران محتاج نیست
بکار مدد از عالم ایجاد کند و در عین اموات به ترتیب مقدمات احتیاج ندارد بکه اسرافیل را مژده بگوید که بگویند از کوهها بیک
دعوت او هر خلایق از کوهها بیرون آیند **ما فی السموات** بدستی که خدای شنو است همه مسوعات را **ما فی السموات** بیناست همه مبطلات را و هر
آینه بقدرت جنین کن عجز را راه نیست **ما فی السموات** قدرتی عجز کن ندای **ما فی السموات** قدرتی عجز تو دای و بس **ما فی السموات** آینه بدست
ندایش **ما فی السموات** آنکه خدای **ما فی السموات** در بی آرد طلت شب را **ما فی السموات** در روشنی و زو این قواست که شب در آید و **ما فی السموات**
ما فی السموات و داخل میگرد اند و شنای **ما فی السموات** و زاری **ما فی السموات** زمانی که در زوید آید یا در مقام و ایشان کم و زیاد می کند و **ما فی السموات**
ما فی السموات و نام که آفتاب و ماه را که سبب منافع خلق اند **ما فی السموات** هر یک نیز در میرو و از ملک خود **ما فی السموات** تا زمان نام برده
که روز قیامت و جریان ایشان منقطع کرد و **ما فی السموات** و نفاق آنرا خدای **ما فی السموات** با نیت و کذب **ما فی السموات** و اناست و کذب **ما فی السموات**

آماده کرده است **خداوند** مرا بشان از ذکر کرده انان **انفقه** امرش کما هان **واجرا عظیم** و مزی بزرگ بر طاعت ایشان
آورده اند که حضرت رسالت علی علیه وسلم زینب بنت جحش را به جهت زینب خواستگاری نمود و زینب بکان آنکه برای
خود می خواهد آن خطبه را قبول نمود و جهت داشت که برای زینب بوده اما اگر چه جمالی زیبا داشت و دختر عمه حضرت پیغمبر بود
گفت من چرا زن آزاد کرده شوم و برادرش عبدالله نیز درین بابا خواهر اقیاف داشت حق سبحانه آیه فرستاد **که و ما کان الحرج**
و شاید و نه سد هیچ مری گردید و اینی عبدالله بن جحش **و لا مؤمنه** و نه هیچ زن ایمان آورده و اینی زینب **و انا فی الله و رسول الله**
حکم کند خدای و رسول را **و اما** کار بر اینی نکاح زینب بنی **لکم الحیره** آنکه باشد ایشان اختیار بر این **و هم** از کار خود چیزی
را بگذر واجب بود بر ایشان که اختیار خود را تابع خدا و رسول سازند **و فی الله و رسول الله** و هر که مایل شود و مخالفت کند خدای را و رسول
او را یا از کتب و سنت بگذرد **و فی الله و رسول الله** پس بدین معنی که گواه شود **و لا یست** که امری برادر او که خلاف از روی اعتقاد گذشت
بعد از زولایه زینب و برادر را نمی شنید و آن عقد و جود گرفت و حق تعالی پیغمبر را اعلام کرد که در فعل قدم مقرر شد که زینب
داخل از واج طاهره تو باشد میان زینب و زینب ناسازگاری آمد مثابه که زینب چندین مرتبه طلاق زینب کرد و حضرت پیغمبر
مانع شد **قال الله و اقول** و یاد کن آنرا که گفتی **لا یست** آنکه مرا کنس را که انعام کرده است خدای علیه بر و باد سلام و بوقت
خدمت و متابعت تو **و انما علی** و تو انعام کرده بر و بر و درون و آزاد کردن و فرزند خواندن یعنی کنی زینب را که مستغرق در ای
نعت خدای و رسول است **انما علی** نگاه و در برای خود **و و جحش** زن خود را یعنی زینب **و اقول الله** و بر سر از خدای و کار او از
روی ضوابط قرآن و تفسیر و تفسیر خود **ما الله مبدی** آنچه خدای پیدا کننده است یعنی آنرا که زینب اخل
از واج طریبات خواهد بود **و تحقیق الناس** و می ترس از مرزفت مردم که گویند زن پس را بخواست **و الله** و خدای را و راست
حق ان یحسد سزاوارست که از ترس و آنچه باید رسید و مقرر است که حضرت رسالت ص ترسکار ترین خلق بوده زیرا که حق
و خیر نسبت علم است اما تحقیق الله من عباده العلماء و پس نا اعلیم با الله از همه عالمان اخفی بوده و در حدیث آمده الحزین یفوق
خوف خیریت نتیجه علم است هر کما علم پیش خیریت پیش هر کما خوف شد مریق و هوش باشد از جلد و روان و پیش
آورده اند که زینب زینب را طلاق داد و بعد از آن خدای حق علیه و سلم هم زینب را فرستاد تا آخر استکار
کند زینب را برای وی زینب یا مد قصه بعض زینب رسانید و زینب از غایت شادی بحد شکر او کرد و گویند و در کتب تاریک دارد
و گفت خدایا رسول ترا خواستگاری میکند اگر من شایسته ام ترا برده فی الحال دعای او سبحانه شد آیه **انما الله یزین** است
هنگام که رسید زینبها از زینب **وطا** بما حق داشت و در صبح آورده که مراد زینب طلاق زینب بود چون مراد خود از وی یافت
یعنی طلاقش داد و عودش بر او کرد **و جحش** اما او را بر او **لکم الحیره** تا باشد بعد از **و فی الله و رسول الله** بر موشان کنی یا اثر و
و بانی از **و انما علی** و درخواست زن بر خواندن خود **و انما علی** جحش بر شد برادر خود از ایشان بی طلاق دهند و
عده بگذرد **و کان الله** و هست کار که خدای خواهد نمود **و فی الله و رسول الله** و پیغمبر هم زینب رض سید عالم علی علیه وسلم بعد از

زولایه بجانه زینب آمد بی دست و پایی زینب گفت یا رسول الله بی خطبه وی گواه حضرت فرمود که الله المرفح و جبرئیل انشا
و زینب بر سایر زنان فخر میکرد که الله تعالی را تزویج کرد بحضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم و متولد زینب و شاولیاء
شاید بودند **و کان الله** نیست **علی البیت** بر پیغمبر **و فی الله و رسول الله** و بانی **و فی الله و رسول الله** در آنچه تقدیر کرده است خدای
و فی الله و رسول الله برای او و این صورت مخصوص او نیست **و فی الله و رسول الله** سفیت نهاد خدای سنتی **و فی الله و رسول الله** و در انکسافی که گذشتند
و فی الله و رسول الله پیش از محمد ص مراد اینها دیگر اند که خدای تعالی صرح کرد از ایشان در آنچه مباح کرد ایند بر ایشان **و فی الله و رسول الله** و هست
کار خدای **و فی الله و رسول الله** حکمی گذارده شد پس صفت آنان میکند که کنند انداز پیغامبران و سبک **و فی الله و رسول الله** آنرا که میسر
و نمی ترسیدند **و فی الله و رسول الله** پیغامهای خدای را با ایشان خود **و فی الله و رسول الله** و ترسیدند از **و فی الله و رسول الله** و ترسیدند از هیچ
و فی الله و رسول الله کس **و فی الله و رسول الله** بخدا از خدای **و فی الله و رسول الله** و پسندید است **و فی الله و رسول الله** کافی ترسندگان یا شمار کنند بندگان چون شمار بدست است
باید که ترس نینازد و باشد بعد از واقعه زینب زبان طعن بی و نیان دراز شد که این مرد ما میگوید که زنان بمان بر شما حرام است
و خود بخیر اهد و زید را با آنکه پس خود خواند بود و در حکم شرع مثل اصل میدانستند حق سبحانه آیه فرستاد **و کان الله** نیست محمد ص
و فی الله و رسول الله از مردان شمارا که بدین نام و ظاهر و ابر هم بوده اما ایشان بی علم رجال ترسیدند پس او را فی الحقیقه
بر صلی نیست که میان وی و آن پسر حرمت معاشرت باشد **و فی الله و رسول الله** از ترس خدای است **و فی الله و رسول الله** و مهر پیغامبران
یعنی بدو مهر کرده شد و ربوب و پیغامبران را بدو ختم کرده اند و خاتم یعنی آخرین است یعنی او را آخر نبیها و خاتم اول ایشان
بوده و بظهور **و فی الله و رسول الله** و هست خدای **و فی الله و رسول الله** بهم چیز دانا پس بداند که کیت سزاوار آنکه نبوت بدو ختم شد و در عین آنچه
آورده که صحت هر کتابی بهر اوست حق سبحانه و تعالی پیغامبر را امر گفت تا دادند که تصحیح دعوی محبت الهی جز بمقتضای حضرت رسالت ص
نشان کرد آن که بخون الله تا بجزوی و شرف و بزرگاری کتاب بهر اوست شرف جلال اینها نیز بدان حضرت و شاهد هر کتاب
مهر اوست پس شاهد در محکم قیامت او خواهد بود و جحش باکی علی هلا سید او چون کتاب را مهر کردند کتاب در باقی صد چون نبوت بدان
حضرت مستأختام یافت و در بوق بسته گشت و دیگر چون که از همه اینها بهر نبوت مخصوص بود بحقیقت ایشان نیز اخلاص یافت و
فی المثنوی المثنوی **و فی الله و رسول الله** بهر این خاتم شدت که بر وجه **و فی الله و رسول الله** مثل او بی بودی خواهد بود **و فی الله و رسول الله** چون در صفت بود استاد دست
بی گواه ختم صنعت بر وی است **و فی الله و رسول الله** ای کسای که گویند **و فی الله و رسول الله** یاد کند خدای را **و فی الله و رسول الله** یاد کند و بسیار
یعنی در غالب اوقات یا انواع ذکر از تکیل و تحمید و تکریم و تحمید **و فی الله و رسول الله** و قبیح کینا و یا ناز که دارید برای او **و فی الله و رسول الله** با مداد و
شما نگاه به نماز ص و شام اشق است از روی او اسلی قدس سر فرموده که مراد از ذکر ذکر است چه دوام ذکر زبان مکن نیست و در ظاهر
تغیری آورده که این ذکر اشارت بحقیقت حق تعالی یعنی او را دست دایر بهر نفوس که مناجات **و فی الله و رسول الله** **و فی الله و رسول الله**
نشان دو سوخ که فرادست **و فی الله و رسول الله** در تن نگار که زبان از ذکر دست یا از ذکر او خالی ماند **و فی الله و رسول الله** در جمیع مکان هم ذکر حق تعالی
در جمیع زمان هم ذکر حق تعالی اوست خدای تعالی که در دوید و پیوسته میسر **و فی الله و رسول الله** **و فی الله و رسول الله** و در مکان او در

ند

و شیدن نام آنحضرت اختلافت بعضی بر آنست که در یک مجلس یک نوبت یا سه نوبت واجب و باقی نوبت در کیفیت صلوات احادیث متضوع و او شده و امام نوای فرموده که افضل آنست که جمیع نایند میان طاعت احادیث مذکور چه اکثر آن بعضی پیوسته و الفاظ وارده را تمام بیاورند برین وجه که اللهم صلی علی محمد و علی الهی و علی آل محمد و از واجبه و در نیت که باریک علی ابرهیم و آل ابرهیم فی الصلوات انک حمید مجید و فضائل صلوات و اوقات آن و شرایط و آداب که در آن رعایت باید نمود حواله بحال الله تعالی صلوات شمس یا سیدانام در دو جناب تو روزان باشد و سال و صبح و شام نزدیک توجه تحفه فرستیم ماز دور دوست ما همین صلوات و السلام **ابن الدین** بدستی که انا که **یوسف و الله و رسول** می بخاند خدای را یعنی از کتاب می کند آنچه نزدیک خدای کرده است از نیت شریک وزن و فرزند بوی و کفر کلمات کفری و نجاست پیغمبر او را و آنرا که سحر و شام می گویند و فضلا که ام بوی و دندان مبارکش می رساند **لنفسهم الله** دور گویانده است خدای ایشان از رحمت خود **فی الدنيا و الآخرة** در سحر و دنیا و آخره و آمده که **لنفسهم** مرا باشد و از عقب **عذاب** **همین** عذاب خواهد گشت و **والله یفرق بین المؤمنین و المنافقین** و آنرا که می بخاند مردان مؤمن را چون صفوات همی **و المؤمنین** و زنان که وید عایشه صدیق **بشرنا** بفرمانده کرده اند یعنی بی خیانتی که مستحق اینا باشند **قد احملوا** بر هر آینه بری و از نایب موی **نفسنا** و دروغی بزرگ را **و انما یبسی** گناه می هرید یعنی ترا و از عقب بهمان و سخت عذاب گناه ظاهر میشود و گناه نایب آید در شان منافقان فرموده که کلمات **الایق** خضر مرتضی علی بای می بخانند و در سبب نزول آورده که روز فاروقی کینگی راسته را که میل بکار داشت ملاحت کرد بلکه ادب نموده منجر ساخت که شکایت بخواجه برده آن و ادب سخنان شیع مشافه با فاروقی گنه و این آیه در بان او نازل گشت و گویند که در شان زانیان است که شهادت و سر راه فرستندی و دست تعدی بدامن کینان رسانیدندی و سستی می نماید که در آن وقت علامت حیران بود که در راه سر پی شیع رفتندی و حواری بر رهنه بودند و چون آن بکاران از سر پیشدکان تحاشی می نمودند لاجرم آیه آمد که **یا ایها الذین آمنوا** ای پیغمبر **قل لا افرح بکم** بگو نه زنان خود را و **یا ایها الذین آمنوا** و مرد دختران خود را و **یا ایها الذین آمنوا** و زنان مؤمنان را که بوقت بیرون رفتن از خانه **یدعینکم** نزدیک که او آمد و فرود گدارند **علیکم** بر رویا و بدینهای خویش **بن جلاله** جادوهای خود را یعنی جمیع و ابدان بپوشید **ذلک** آن پرشین سر روی **ادعی** نزدیک برستان **بهم** با کد ایشان را بستانند بصلاح و معیت یا تمیز شوند با تازی **لا یزینکم** بر اینا کرده نشاند یعنی نایبان بعضی نکند ایشان را و کان الله و هت خدای **غفور** آمرزنده گناه گذشته و بچون توبه کند و **رحیم** مهربان که محبت نیکوکاران با ایشان بیان می کند **ان الله یفرق بین المؤمنین و المنافقین** اگر باز نمانند منافقان از صفات خود **والله** و اگر بر طرف نشوند آنرا که **قل یبسم** در دعای ایشان **بسم** بیا ریت یعنی زانیان انقضد زنا و میل فواحش **المنجین** و اگر ترک نکند بجزان را حیف می آید که خبرهای با نکتند **فی المیسرة** در عین از شکرهای اسلام و معایب مردمان **لنفریکم** هر آینه ترا بکاریم بر ایشان و سلسله ساینم و امر کنیم بقتل ایشان **ثم لا یجاءونکم** پس می آید که بکشند با تو **بنیاد** در سینه **الاول** که اندکی یعنی روز از شهر بیرون رفتن

لنفریکم و از نکان و دور مانکان **انما یفرق** هر یک یا نه شوند **خدا** و گفته شوند یعنی باید که بیکر ایشان را **و الله** او گفته کردند یعنی بکشد ایشان را **انما یفرق** گشتی بخواری و زاری **سنة الله** سنت نهاد خدای سنتی **فی الدین** در آنکه گذشته اند **من قیل** پیش ازینان یعنی مقرر کرده ام ماضی که اینها بقتل منافقان حکم کردند **ولن یجدوا** و نیای تو نیست **الله** مرست خدایا **تبدیل** بدل کردی و تغییر دادی **فی سیکل الناس** می پرسند ترا مردمان یعنی کف باستان و استغفار **الساعة** از ساعت و استیغز **قل** بگو **انما علیکم** چنین نیست که دانستن وقت قیامت **خدا** نزدیک خداست جمیع ملک مقرب و پیغمبر مرسل را بران اطلاع نداده و می آید **یک** وجه جز ترا و انا که بدافتن آن یعنی مطلق نمیدانی **لعل الساعة** شاید آن قیامت **تکون** قریب باشد نزدیک **ان الله** بدستی که خدای **لعل** اگر **فریت** براندگان را یعنی مسکنان حرم و بیست را و در ساحت از رحمت خود **و اعطیهم** و آموه که برای عذاب ایشان **بغیر** آتشی از نیت **خدا** در عاقبتی که جاوید باشد و مان **ابدا** یا یکدست یعنی همیشه در آتش عذاب مانند **لن یجدوا** نیابند **ولیت** دوستی که ایشان را بیرون آورد از دوزخ و **لا یبصر** و نه بکار عذاب از ایشان بازدار **یوم** قیامت یاد کن روزی را که در آید **شود** و **رجع** و **هم** و دوپای ایشان **فی النار** و آتش از جهنمی بعضی میگویند که ایشان را بر پشت خواباند و کاه بروی و در آنکند **نفس** ایشان میگویند **یا لیت** کاشکی **یا اطفأ** آفران می بریم خدایا **واطفأ** **الرسول** و فرمان برادر میگویم پیغمبر را صلی الله علیه و سلم **و قالوا** و گویند اتباع و ازال قوم که پروردگار ما **یا اطفأ** بدستی که ما فرمان میرویم **سأنت** تملک قبایل خود را **و اگر ما** و برزگان و پیشوایان را **فاطفأ** **الرسول** پس کم کردند راه مار یعنی ملا از راه بیرونند و با فسون و اسانه فریب دادند **رسول** ای پروردگار ما حکم کن میان ما **انهم** بد ایشان را **منعین** و بر این **العذاب** از عذاب که با داده و زیاده هم ضال بوده اند و هم مفل **والنفس** و بران ایشان **الغیا** گیر و اندکی بزرگ که آن خواندن نباشد و مقررات که هر یک از قبایلی بران دیگری نتواند که بخواند **شعر** هر که اقرار داند که تواند خواندن و انکدر لطف تو بخواند تراش را **ان الله** **الذین آمنوا** ای کسانی که گویند **ایدا** **تکونوا** بپاشید **کالدین** مانند آنکه **ادعوا** **لهم** بر بخانند و می رام یعنی پیغمبرش حضرت محمد و صلی الله علیه و سلم بر بخانند و بخانه بخا **بما اسئل** موسی را بر بخانند و او را بر نایبیت کردند و شمر از آن و در صحنه فاروق گشت **فیراه الله** پس پاک کرد ایشان را خدای **بما قالوا** از آنچه گفتند و زنی که رشوق داده بودند تا در حق می افتی کذیبی کی و اعتراف نمود یا و قی که با هر ن **بکون** طریقتش و هر ن آنجا وفات کرد گفتند تو بروی حسد بروی گشتی حق بجهان ملائکه را و زنده تا او را از قبر بیرون آورده میان قوم نهادند و معلوم شد که غیرت گفت یا خدای و از زنده گردانید تا بر بر لوت دشت برادر او را گردی می گفتند که وی میگوید ارد که تنها غسل میکند روزی که جامه بر تنش نهاده بود بآب و در آن شک با جا بر مردان شده میان قوم در آمد و موسی **بهم** از وی او میدید و وی اسرایل دیدند که او هیچ عیبی نیست **و کان** و بود موسی **خدا** **و یجاءونکم** نزدیک خدای با جا و قرب یا مقبول استجاب **الذین آمنوا** ای کوه و کوهیکان **ان الله** بر رسید از خدای و در کتاب مکان و بر پیغمبر از انوار رسول او **و قالوا** و بگویند **ولا یسجد** سخی راست و درست و استوار و بران مؤمنان مراد نمائست از صفات او **و قد** میگوید و نا راستی که چون حدیث افک ضعیف و کذب است و سید که لا اله الا الله است یا سخی که

هست آنچه بود که ناکوت **الوانه** رنگهای او **گلد لک** با تمدان اختلاف این تبار و جبال و هر که نداند قدرت خیار ابراهیم
ایشان عالم برود تجوید هر چیزی از حلالی بحالی چگونه از خدای ترسد **ما یخشی الله** جزین نیست می ترسد از خدای **من عباد**
الغیا از جمله بندگان او دانایان به شرط خشیت و افش محنت است و علم بصفت و افعال او پس هر که را دانش او بیشتر
ترس او فروز تر و حضرت پیغامبر فرموده که **افشا** که با **بیت الله** بدستی آنانکه میخواهند و متابعت میکنند **کتاب الله**
از کسی که ترسد از **عفو** آمرزیده است ترسکاران **ایات الدین** بدستی آنانکه میخواهند و متابعت میکنند **کتاب الله**
کتاب خدای که قرانت **و اقاموا الصلوة** و سای داشته اند نماز با آداب و شرایط آن **و انفقوا** و نفقه کرده اند در راه ما
ما ادرناکم از آنچه روزی دادیم ایشان را **ما ادرناکم** از خوف آنکه بر آیمت نکرده **و غلبناکم** و اسکارا و طمع آنکه سبب غلبت
دیگران گردد تصدیق یا سر و سینه بوده و علانیه و در مغرور **یخرجون** آنان امید میدارند بدین علمها **ما یخرجون** از کاف
که کاسد بود و زبان بدان نرسد بلکه در روز باز ازیات متاع اعمال ایشان روا می یابد و این علمها کرده اند آنها **ما یخرجون**
ما یخرجون تا تمام کرد اند خدای مینی بجای بدیشان رساند **ما یخرجون** از خدای که در آید و **ما یخرجون** و زیاده کرد اند
حنانت ایشان **ما یخرجون** از بخش خود یعنی بنیزاید برزده ایشان و ایشان را به شفاعت خود در باب آورده و کشف
ایشان قبول کند در بیان جوی که واجب شده باشد ایشان را **ما یخرجون** بدستی که خدای **عفو** آمرزیده است مرکب کاران را
ما یخرجون نزد و هندی مریاس دانان را **ما یخرجون** و آنچه وحی کرده ایم **ما یخرجون** بسوی تو **ما یخرجون** از قرآن **ما یخرجون** او را
و در دست است **ما یخرجون** موافق **ما یخرجون** مرا بخیزی را که پیش از آورده از کتب یعنی مطابق حقایق و اصول احکام آنهاست
ما یخرجون بدستی که خدای **ما یخرجون** به بندگان خود **ما یخرجون** داناست خیار ایشان را **ما یخرجون** بینا ستند و ابرایشان را
و احوال آنها که تصدیق قرآن و تکلیب آن کنند بر پیشه نیست آنکه فرمود که ما کتبهای متعدده بر ام ساله فرستادیم **ما یخرجون**
بس میراث دادیم **ما یخرجون** و آنرا یعنی ما خیر آنرا ما عطا دهیم **ما یخرجون** آنرا که بر گیریم **ما یخرجون** از بندگان ما یعنی
است حضرت رسالت علی علیه السلام عطا را میراث خواند چه میراث مالی باشد که بقیه طلب بدین آید همچنین عطا قرآن
بی جت و جوی مؤمنان بحضرت غایت مکن شایان بدیشان رسید یا پیکانه را و میراث دخل نیست دشمنان نیز از قرآن بی بهره
اند یا در سهام ورثه از میراث تقاضا حجت چون ثمن و سدس و ربع و ثلث و نصف و ثلثان و کسب شد که تمام بر اینها نیز
بهرای اهل قرآن متفاوت هر کس بقدر استحقاق و انداز استعداده از حقایق قرآن بهره مند شدند
زیر نرم کی جریه طلب کرده یکی **ما یخرجون** پس بعضی از بندگان **ما یخرجون** بقیه ستمکانت بر نفس خود بتقصیر و عمل کردن بقرآن
ما یخرجون و بعضی از ایشان میانه روند و **ما یخرجون** و از ایشان **ما یخرجون** پیشی گیرند است به نیکو بها که پیوسته عمل نمایند
احکام قرآن **ما یخرجون** بدستوری و تفریق و زیاده و **ما یخرجون** این تفریق و اصطفا **ما یخرجون** اوست بخشایش بزرگ
فادون نقل می کند که از حضرت رسالت پناه علی علیه السلام شنیدم که درین آیه فرمود که سابق ما بر هر پیشی گرفته است و

ما یخرجون

ما یخرجون یافته و ظالم ما آمرزیده شده و در تفسیر تعلیلی آورده که حضرت رسالت ص این سه طایفه را تفسیر فرمود و گفت سابق آنها
اند که بی حساب به بهشت روند و مقصد آنها که حساب ایشان سبک گذرد و ظالم آنها که در حق و در موقف حساب ما تدر و حق
سجانه بر حق تلاقی حال ایشان سبک گذارد حضرت و آلتون فرموده سابق ما اهل جهادند و مقصد ما اهل خضر که جهاد نروند
اما بجاعت حاضر شوند و ظالم ما اهل باوید که نه که جهاد نروند و نه دولت جماعت یا ندانم ابواللیث آورده که سابق آنست که قبل از
حجرت و قبل از فتح کربلا و ظالم آنکه بعد از فتح مکه بدایع اسلام و دایه اهل تفسیر و تذکره و ارباب تحقیق و تدقیق درین سه طایفه
سخن بسیار گفته اند برای تبرک که چندینجا ثبت افتاد بر تریبی که در قرآن مذکور است یعنی افتتاح نظام و اختتام بیات قبل
بن عبدالله قسری قدس سرع فرموده که آنان جا علند و متعظم و عاقل اند طایفه نبی و مایل عقیقه ترجیح بمولی یا صاحب کیم
و ترکیب صغیر و متبر از جهم یا صغر بر ذنوب و تأییب عاید و تأییب ثابت بر تریه از اول تا آخر آنکه معاش او بر معاد و عطا کند و آنکه
برود و برابر باشد و آنکه معاد او بر معاش بجزید یا پرستند بر عادت و عاید بخوف و طمع و عادت کنند که فی الله یا جرح کنند بزرگ
بلو و صبور و بلا و لغت یا بده از بلا یا اکل حرام و مائل شه و غریزه حلال یا مشغول از ذکر یا مشغول بزرگ یا مشغول بزرگ یا مشغول بزرگ
و تأییب و متقی یا غافل و طالب و واجد یا آنکه سیات او بر حنات بجزید و آنکه هر دو برابر باشد و آنکه حنات او بر سیات راجع باشد
یا آنکه ظاهر او بر باطن باشد و آنکه بر علانیه او سادی باشد و آنکه نهان او بر آشکارا باشد یا آنکه انصاف ستاند و ندهد
و آنکه هم ستاند و هم دهد و آنکه دود و فتند یا آنکه زیاده از قوه طلبد و آنکه همین جویند قوه باشد و آنکه مطلقا طلب توبت
نکند امام قسری قدس سرع فرموده که این سه گروه اهل سخا و وجود و ایشان را طایفان نجات و درجات و مناجات در حقایق می
آورده که ناظر از خود بخود و نگرند از خود با خرق و ناظر از حق بحق صاحب فو حات میگوید ظالم آنست که پیوسته در خواب غفلت باشد
و مقصد آنکه ماهی پدار گردد و سابق آنکه همیشه بیدار بود و در لطایف کشف ظالم از غفلت بمنعم نکرد و مقصد از منعم بمنعم مشاهده
منعم در ساز و از منعم ببرد از **ما یخرجون** منعم هر دو جهان یکسند بر اعراض **ما یخرجون** دل از زیاده تنق ندارد و اداست **ما یخرجون** حق
سجانه و تنقالی جهات را از ام ساله این فراخت نکرد و این تفریق از ذی نداشت رقم اصطفا بر منوعه حال هر کشید و ابتدا بر
ظالم کرد تا شرم زده نکند و بر حجت بی غایت و امیدوار باشد **ما یخرجون** نیاید از من اوده طاعت خالص ولی بر حمت
فضل امید و اوهست **ما یخرجون** و کذا اند مقم ظالم از روی فضل است و تا جیش از راه عدل حق سجانه فضل را از عدل دوست تر دارد
و تا خیر سابق جبهه آنست که تا شراب که در خلج غناقت اقب باشد یا بجهت انکاعقاد بر عمل خود نکنند و بطاعت سبب نکرد که عجب
اقتضات که چون بر او خیره کرد هزار خرم مبادت بدستور کرده **ما یخرجون** ای پیغمبر حق عجب است که ساری تیز
بر طاعت **ما یخرجون** هر یکا شعله از او فروخت **ما یخرجون** چه از علم و زهد دید بر خست **ما یخرجون** بیو شانه های فاق **ما یخرجون** در این
این سه گروه دران **ما یخرجون** بر آید به شوند **ما یخرجون** دران بهشتیان **ما یخرجون** از دستوانها که باشند **ما یخرجون** از هر خالص **ما یخرجون**
و از هر اید صافی در عین امانت آورده که دستوانه و در و اید عطا ملک عرب بوده و بدیشان اختصاص داشته چنانچه تاج

یعنی نشانیم **فی الملک الشکر** و گشتی پر از مردم و سایر حیوانات یعنی در گشتی نوح م و گفته اند مراد از ذریه اولادند یعنی
چون فرزندان خود را قریب سفر نیست بر خشکی برای ایشان گشتی مقرر کردیم **و خلقناهم** و بیافریدیم برای مردمان **من قبل ما** مانند
گشتی **ما یزکون** آنچه سواری و گشتی بران چون ذوق و نوا و امثال آن و گفته اند مراد شتر است که گشتی بیابان است و از نشاء واک
خواهیم که **نفرقهم** غرقه سازیم اهل گشتی را **فلا یصلح** پس هیچ فریاد و سوسنیست **لهم** مایشان را که از غرق شدن نگاه دارد **و لا هم**
و نه ایشان **یفتقدون** و نه گاه که شتر از مرگ **الا** مگر آنکه بخشیم بر ایشان **و نحمه** بخشید و از نزدیک **ما یساعا** و بر غور وای
و هم ایشان را بر خور اری داد **فی الحیث** تا زمان که اهل ایشان **یریدون** و از اقبال و چون گفته شود **لهم** تقصوا مگر از آنکه برید
ما بینکم از عذاب که پیش از شما بام مکتبه رسیده **و ما خلقکم** و از عذاب که در عقب شماست یعنی در آخر و ایمان آرید
لعلکم ترجعون شاید که بر شما بخشد ایشان اعراض نمایند و در مکابره و عناد و فریاد **ما یساعا** و بنیاد بر ایشان **ما یساعا** هیچ
آیتی **من آیت ربکم** از آیه های پروردگار ایشان یعنی قرآن یا از دلایل و حق **الا** کائنات مگر باشند **ما یساعا** از آن دوی
کرد است **لهم** و از اقبال **لهم** و چون گویند مایشان را که بر درویشان و محتسبان **انفقوا** نفقه کنید **ما یزکون** الله از آنچه داده است
شمار خدای **قال الذین کفروا** گویند آنانکه نکرندید بصرایع یعنی معطله عرب **الذین استوا** مرا آنرا که گویند اند یعنی کافران از دوی حکم
با مؤمنان گویند **انظروهم** آیا طعام و هم **من لویثاء** آنرا که از خدای خواستی **الطعمه** طعام دادی و را یعنی خدای که بزم شما و در
بر طعام خلق بایتی که ایشان را طعام دادی و چون او طعام نداد ما این عیدیم **انما** نیستید شما ای مؤمنان **الذین صلب** مکرر
گذاشته اند که ما را بخلافت مشیت و این سخن از ایشان خطا بود برای آنکه خدای بعضی مردم را توفیق ساخته و بعضی دیگر را
دوریش بگذاشته و به جهت ابتلا حکم فرموده که اغنیاء از مال خدا فقر را بهر مندر که است پس مشیت را بهانه ساختن و راهی را
که با نفاق فرموده فردا داشتن محض خطا و عین جنایت **شعروا** درویش را خدا به توفیق خواهد کرد تا که او بسیار ذوق کند
از دوی خجل اگر نشود و لغت بوی فردا بود ندامت و اندوه حاصل **یقولون** و گویند کافران **ما یزکون** کی است **هذا الوعد** این وعده
شما یعنی قیام قیامت و حکام و ستیزان **کم** سادقین اگر حقیقت داشت که باین **ما یزکون** انتظار نمی برد ایشان **الاصحوة**
و لا هم آنچه مکرر زیاد گویند ایشان را یعنی نفقه صیغه که بعد از نفقه قریب است و بر باد ایشان **و هم یخفون** و حال آنکه ایشان
و دان وقت در سودا و معامله بخدای و حضرت مشغول باشند و هم دینی می سازند که یکبار را بر اقبال بصورت دید و در هر خلق
بر جای میرد **الا** ما شاء الله **لا یستطیعون** پس نتوانند **و یستکرون** با حاضران **و لا الی الهم** و نه بر اهل ایشان که
غایب باشند **یخفون** باز که در دینی مجال از بازار بجهان رفتن نداشته باشند **فی الصور** و بعد از چهل سال بدهد و در هر یک
بان **ما یزکون** پس آنکه ایشان **من الابدان** از که چاه برون آمد **الی ربکم** بسوی پروردگار خود **یستکرون** می شناسند و درین
چهل سال گفت و عذاب نباشد چون بر آنجهت شریعت **لا یزکون** گویند وای بر ما **من نفق** که بر آنجهت یعنی پیدار کرد ما را **من نفق**
از خوابگاه ما **یک جواب** و نه که **فلا یزکون** اینست آنچه وعده کرد بود خدای از پشت و شر و شای گشتی **ما یزکون** این وعده

و صدق المثلون و راست گفتند پیغمبران و در باب بیعت و جزا آنچه گفتند ما شما باور نکردید **ما یزکون** و این واقع است
صیغه و لا یزکون مکرر نفقه که نفقه اخیر است یعنی نفقه زنده شوند **ما یزکون** پس آنکه ایشان **جمع** هر ایشان **لایزال** نفقه
نزدیک ما حاضرند **ما یزکون** پس امروز **لایزال** نفقه است که نفقه و جمع نفقه **شیئا** چیزی را از جای که در خود نه از توان کرد
ایشان بکاهند و به بقوتی زیاده از استحقاق در ماند **و لا یزکون** و پاوش داده و فواید اهل بحر **الا** ما کتم **لعلکم** مگر آنکه ایشان را که
بودید که میگردید خبر و شر آن **ان** اهل الجنة بدست که اصحاب نیست **الیوم** امروز آن روزی **یخجل** و کار می باشند **ما یزکون** شادان و
نازان و میس خواران و لغت کنندگان و آن کار اختصاص با یک است یا سماع یا زینت یا یکدیگر یا در مهمانی خدای بودن یا شغول یا
ایشان را به تنعم و مزایع باشند تا ممل و در هم و در خیانت و انواع تقذبات ایشان یا خدای مشغول کرد اندایشان را بجزی که فرستاد
کنند از کسان ایشان که در روز بخ باشند چه بود که در ایشان موجب تنقص عیش است و در بحال حقایق گوید که مراد از اصحاب نیست
طالبان نیست اند که متصدیان نفق جات بوده حق بجهان و نفق الی ایشان را به تنعم مشغول کرد اند و این حال اگر به نیست
با و در خیانت از جلال احوالت نیست با طالبان حق بنایت و فرمود و از اینجا مگر اهل الجنة البدی توان بره که بنیاد آیه نزد
شلی تدبیر سر خوانند شرفه بزر و بهوش شد و چون با خود آمد گفت بچا که آنرا که از مشغول شده اند فی الحال در و
حلاکت یافتند و در کشف الاسرار از شیخ الاسلام اضافی نقل و کرد که مشغول به نعمت نیست از آن عامه مؤمنان اما مقربان
حضرة از مطاعه مهر و ملاحظه و در وجود یک لحظه با نفی نیست **نیز** از اند **شعروا** روزی که مراد وصل تو در چنگ آید از طالب
بهشتیان مراد تکم آید و رب تو بجای بهشت خواند **محوا** بهشت بروم **تکم** آید **لهم** ایشان یعنی اصحاب الجنة **و لا یزکون**
و زمان ایشان از اهل دنیا یا حرم و عین **فی طلال** در سایه های تصویر یعنی در موانع از حرات آفتاب و در علی **الا** لایزال **تختها**
راست **متکون** یک زوکان باشند و آنجا بر تخت و دلیل **لهم** است **لهم** مایشان است و در بهشت **لهم** بیوه یعنی انواع
شم **لهم** و مایشان است **ما یزکون** آنچه خواهند و از زویند و در آفاق از این عمارت نقلی کند که بهشتی اندیشه از
اطهر و شیرین **ما یزکون** زبان آرد پیش خرم حاضر بپند و مایشان را باشد **سلام** یعنی تحقیق و گفتن سلام و قریب یا بدو **خطا** و
واسطه **من بیت** **لهم** از حضرت پروردگار مهربان و در مسالم از عمارت عبادت رض نقلی کند که حضرت پیغامبر و زو که اهل بهشت
درین خرم مشغول باشند که نگاه نوری بدیشان ساطع کرد و چون بر آید حضرت عزت شانه فریاد السلام علیه
یا اهل الجنة **شعروا** سلام دوست شنیدن سعادت و سلامت **بوصل** دوست رسیدن فضیلت است و کرامت **ه**
و اما **والکون** و جدا شیرین **ما یزکون** ای شرکابان از مودان و منافقان از مخلصان که شمار از ناز و دشمنان و
را نند ایشان را به بهشتان و در ستان **ما یزکون** ای عباد **لکم** ای عباد کرده ام با شما و فرموده ام شما را **ای** **آدم** ای فرزندان آدم
ان لا تعبدوا الا الله آنکه نپرستید شیطان را یعنی تا نافرموده شیطان **ان** **کم** بدستی که شما را **اعل** **مبین** دشمنی استا **کلا**
و مدافع ارباب شما بر همه کس ظاهر است **و لا تعبدوا** و نه عهد کرده ام که امروز مرا پرستید که دوست شما ام **هنا** این پرستش

اگر

بر احداث آتش از درخت سبز که در و مایه آیت متضاده با جهار هارینه قادر است بر اعاده طاق در چیزی که توان
بوده باشد و خشک شده **اولی** آیت **الفرق خلق السموات والارض** که بیانها و زمینها را با نبره اجرام ایشان
تقاریر توان علی ان خلق را که بیانها و زمینها را با نبره اجرام ایشان **اولی** آیت **الفرق خلق السموات والارض** که بیانها و زمینها را با نبره اجرام ایشان
داو است آفریننده بسیار خلق و انابکیفیات احوال مخلوقات **ثانی** آیت **الفرق خلق السموات والارض** که بیانها و زمینها را با نبره اجرام ایشان
چیزی آن **تقاریر** آیت **الفرق خلق السموات والارض** که بیانها و زمینها را با نبره اجرام ایشان **اولی** آیت **الفرق خلق السموات والارض** که بیانها و زمینها را با نبره اجرام ایشان
الله با مطاع و مطیع را در حصول امور بهر فی امتناع و نزاع و در تفسیر کبر که مراد ازین سخن برکت نفاذ است و در تفسیر ایشان
بر اسرع وجهی که ممکن باشد بکمال بدین کلام و کیدان کلام است که چون ملائکه میشوند و اندک چیزی حادث خواهد شد
حرفیت کاف و وزن و طوایر وضع او و زفاف تا بقاف بران حرف کشته **دال** **فما انزلنا** پس یاک و بیعی کنش را نش
که بی شبهه **بید** آیت **الفرق خلق السموات والارض** که بیانها و زمینها را با نبره اجرام ایشان **اولی** آیت **الفرق خلق السموات والارض** که بیانها و زمینها را با نبره اجرام ایشان
اعمال و عود و وسافت و وعید و ثنات که اینها را شد العاقبت و آنرا از طوبی لم و حسن المآب و عود و الصراط المستقیم
و میوه و عاقبت **عمر الله الرحمن الرحیم** **و الصراط المستقیم** **و الصراط المستقیم** **و الصراط المستقیم**
و مقام عبودیت **حقاً** صفت بر کیدانی **و الصراط المستقیم** **و الصراط المستقیم** **و الصراط المستقیم** **و الصراط المستقیم**
خواستگان **و الصراط المستقیم** **و الصراط المستقیم** **و الصراط المستقیم** **و الصراط المستقیم** **و الصراط المستقیم**
یا بنفان که در حقها صفت زنده گرامد ملائکه اند پس را جرات هم ایشان باشد که حساب دایم است و آیات آنها اند که بر بسته
بدقیق و تمهید آلی شغال دارند و اگر جم غرات اند و بر ایشان را ندان انسان باشد با طوع و دشمنان و تلاق ایشان ادا و کبر و تملیل
و اگر بگویند با نواز و خدمت را جرات اند و در اشای ماز تالی قرآن و اگر اهل علم اند و جرمی کنند از کفر و فسق بدلیل و حجت و خطی میخوانند
احکام شریعت و اگر غنا بد بگفتند که حضرت خداوند جل جلاله انواع آفات را از خود بیرون میگرداند و ولایت فرموده که سوگند میخورد
بنفوس ساکنان طریق توحید که در موافقت شاهد صفت بر کیدانی و دواعی شیطانی و نواز و شهوات نفسانی را زجر می نمایند
و با نواز ذکر لسانی یا قلبی یا سری یا روحی بحسب احوال خود اشتغال فرمایند و در بر محققان و آوده که صفات ارواح اند و را جرات
الهام الهی که را جرم و عوام را از رفته طاعات و اخلاص از انقعات بگویند و آیات نفوس را که در حکم من اجبه
شیئا اگر ذکر و عوار بسیار حق بجهان گذراند شمر ای یاد توام بر من جان در حال پی ذکر توام در امت محال جز فکر
شای تو نامد شمر روز جز نامه حمد و نخواند و سال آورده اند که جماعت کفار که بر میل تعبیر می کنند که محله همه
خدا یا ناز با یک خدا آورده است حق بجهان درین آیه می یاد کرد که **انما الله** که بدین حق خدای شاد و ذات خود **لا اله الا الله** یکت یکت و یکا
رب السموات والارض از یکا و آسمانها و زمینها و **ما بینهم** پروردگار آنچه میان ایشانست **رب السموات والارض** و آفریننده شرفهای کما

چه هر کوی را شرق است که از آنجا طلوع کند یا مراد از و مشارق آفتاب که هر روز از ایام سده از شرقی دیگر ظهور نماید و مغارب
او نیز مختلف است هر روز بهر طرفی دیگر محقق شود و بر مشاوق اکفا با حد الضدین است **آیت** **الفرق خلق السموات والارض** که بیانها و زمینها را با نبره اجرام ایشان
آسمان نزدیک و بیانی آنچه بکرم زمین از قبیل **برینة الکواکب** با راستن ما ستارگان را و بعضی باضافه خواند یعنی بسیار استیم ما آسمان
دینی را با آرایش کواکب در کشف آورده که مراد اشکال مختلفه ایشانست چون هیأت ثیاب و نباتات الغش و جبار و غیر آنرا از
اشکال جل و هشت گانه که بر نفس منطقه و شمال و جنوب و غرب و شرق و نگاه داشتیم آسمان را نگاه داشتیم **برینة الکواکب** از بر آید
هر بوی **مبارک** سرکش و نافرمان **لایسمعون** نمی شنوند یعنی طاعت نشودن و گوش فرا ندادن ندارد **الی الله** **الفرق خلق السموات والارض** که بیانها و زمینها را با نبره اجرام ایشان
مخانت کرده بلند تر یعنی شرافت ملائکه که مطلع بر بعضی از اسرار روح با یکدیگر میگویند و **قد فرغ** و انداخته میشوند یعنی برایشان
و افکند شهب را یا بران میشوند **من کل جارب** از هر طرفی که قصد معصود می کنند بر آسمان **دحو** را ندی و **لهم** و مرید و آوا
عذاب اصیب عذاب سخت در آخرت یا پیوسته در دنیا و ایشان را قوت استماع ملائکه نیست **لایسمعون** **الفرق خلق السموات والارض** که بیانها و زمینها را با نبره اجرام ایشان
یک در بودن یعنی بجز در صفی از فرشته **فاتبعه** پس از پی در آید را **شاهات** **ثابت** که کوی روشن یا آتش سوزنده و جرم را
متاد می سازد یا بسوزد و ایشان بر جرم مندرج نشد باز قصد نکند آورده اند که رکان بن نهد و با اولادین که شکران
بعث و خیر برودند و دعوی بطش و قوت می کردند و میان قریش از روی تعلف و تکلف علم میاهات می افروختند و می بجان
آیه فرستاد که **ما تفرقتم** بپرس از مشرکان مکه که از آفریدگان **اهم** **اشد** آیه ایشان سخت ترند **حلف** از روی آفرینش **ان**
خلقتنا یا الله ما آفریدیم از ملائکه و آسمان و زمین و کواکب مشارق و شب **من طین** **لاوت** بدستی که ما آفریدیم بدنه ایشان را **من**
طین **لاوت** از گل چسبیده پس ماده اصلی ایشان کلت و آن حاصل شود از انضمام اجزاء و سائی با جرای ارضی مراد ازین کلام مر
اثبات عبادت و رد استحال ایشان را از ارجا اگر استحال بجهت عدم قابلیت ماده است ماده باقیست و قابل انضمام اگر بجهت
عدم قدرت فاعل است کسی که بر خلق این اشیا که نکرند و قادر باشند بر اینها اعاده حیات بدان قادر خواهد بود
چه قدرت صفت ذاتیت هرگز متغیر نشود و نسبت به مقتدرات یکسان بود پس هرگاه که خورشید قدرت را از انوارات
طلوع نماید ذات مقتدرات در هوای ابداع و فضا اختراع بجلوه در آید **ع** کاینکه زعدم سوی وجود آید ایم در معالم
آورده که کان حفره پیا پی بر صلی الله علیه و سلم چنان بود که هر که قرآن بشنود بدان بگوید شکران شنود و استهزا کرد و بدین
صم ازین حال تبیه شد آیه **انما الله** برای قطع کلام اولست و در رد ادعای مفسود **ع** داشته یعنی بکلام کفار را و و
بر **عجبت** شکفت داشت توازن و یکسان ایشان **تقرآن** **لهم** و ایشان میخیزد و بآن یا تعبیر اری که با وجود
آلی چرا انکار بعثت و کنند و ایشان نفوس میدارند از تعبیر **تقرآن** **لهم** و دایب ایشان است که چون پند داده شوند
بر چیزی **لاوت** یا بکنند و آنرا و بدان پند پذیر نشوند و از آنرا **ع** و چون به پند دایه میخیزد که دلیل صدق تعالیت
چون اشتقاق **قرین** **ع** یکدیگر را میخیزد میخوانند **قالوا ان هذا و ذلک من آياتنا** **ع** که ما دیدیم **الای** **ع** که ما دیدیم

انما خلقناهم

صیدا ایاجنیم ما کتات با شیم خاک و عظاما و استخوانهای بی کشت و پوستها بپوشانیم ایامان کشت
 با شیم او با و نا اولوتیا بدین مختل ما قتل بکوی محمد آری برانکشد بشود باید بدان و انتم و آخر وصال آنکه شاخوار
 وی مقدار باشد هرگاه که قیامت در آید تا ما هیچ پس جزین نیست که آن رجوع و اید یک دخت بود یعنی یک نفع که در دوش
 با دهنم پس آنجا ایشان نند شد و از قبر برآمد و بنظر من می نمود تا او و میگردید و ای ای بر ما هدایتیم این است
 روز باد است که ما را و عدو سیدان و ملایکه کو نیداری هدایتیم الفصل اینست روز حکم یار و جدا کردن یگان از بدین الله اکبر
 آن روزی که برود شما که آن تکذیب میکنید یا باور نمیداشدید پس از حق جهان فرمان رسید باینکه که اکثر الدین ظلموا
 جمع کنید و بهم آید آنرا که شتم کردند بر خود دیگر که از او اجسم و اسبها ایشان را یعنی بت پرست و بابا بت پرست و ستاره پرست
 و علی حذا یا قرین ایشان را از دیوان یازان ایشان را که کافر بوده اند و گویند مراد از ظلم است که راست بر خلق بجهت بر خود کینه
 و خستانت که ایشان را در موقف و مراد با ایشان جناح زانی را با زانی و خوار را با خوار یا با عنوان ایشان از ملازان
 و مدد کاران بر ظلم و رتق القلوب آورده که یکی از عبادت مبارک قدس سر پس بدین من خیا طم و احیانه برای طایفه جامه می دم
 تاگاه از اعوان ایشان نباشم این مبارک فرمود که فی ترا و عنوان نیستی بلکه از ظالمان اعوانی طایفه آنها اند که سوزن و ورشته
 بنور شوند یا رطام باشد تا فشری روز خشت از شان ایشان و واضح است که این طایفه شرکاءند بدلیل
 آنکه میگویند خشت کنند ایشان را و تا که ترا و اید و این که بودند که پرستش میکردند و در این بجز خدای از انصاف و رزقها
 یا ابلین و لشکرا و این عایت اختصاص یافته بآیه ان الذین سبقتم لهم من العساکر اولئک عنها مبدون فاهو هم
 پس بخوانند یا مبدون ایشان را بر موقف یا بر پل صراطیم سرور بدین که ایشان رسیده شدگان خواهند بود و بنویسند
 از عقاید و اعمال ایشان خواهند رسید بهجت و یاقی تو بیخ و تفریق و دیگر ایشان را گویند که لا اله الا الله و لا اله الا الله
 یکدیگر را و از منبر موقف خلاصی یکین ایشان جواب ندهند و حق جهان فرماید باینکه که ایشان یکدیگر را نفر ندهند
 احم ایام بلکه ایشان از مرد ستمگران کردن نهاد کاستند از روی بخت و شادان و اول بعظم و در موقف و یارند
 بعضی از ایشان علی بنی بر بعضی دیگر یعنی دوسای قهر و غضب و سیاهان از یکدیگر می رسند که این جهالت که ما را پیش
 آمد است یا سرزنش می کنند و یکدیگر را از او کویند اتباع و سرسای قم را که از کم بدینستی که شاکم از او بودید که در حق
 با غیر العیون از روی نصیحت و نیک خواهی من زعم شما یا از قهر و قهرا از طریق سوگند یعنی قسم یا میگویند که دین حق است
 که ما شمار بدان میخوانیم و او کویند و ساد و جواب ایشان که نه چنین است بلکه نبودید شما و این کوید که این معنی شما
 بره راست نبودید که ما شمار را گمراه کرده باشیم و ما کان لنا و نبود ما را علیکم السلام شما جمع توفیق و توفیق که با کار و اجبار شمار را بهجت
 دعوت عظیم که انتم ترا طاعتین بکه برید شما بنیض خود که می از اندان و در کشتگان حق علیت بی واجب شد بر شما قول را
 بتنا سخن برود و کار ما که کلمه العذاب است از ان بگویند بدینستی که ما پیشد کیم عذاب را درین روز و انما انما انما انما

داد ایشان را
 و در حق روزی
 و در حق روزی
 و در حق روزی

زا

و معنی عظیم بکراهی محبت آنکه تا که غایب بودیم کراهان خواستیم که شاشل با باشد و شلست که فرس سوخته خورن سوخته را طلبید
 من شتم و خواهم که تو هم شتم شوی تا بهر من سوخته از دست شوی حق سبحانه و فرمود تا انتم پس تحقیق با جان و متبوعات
 یومئذ آن روز فی العذاب کثیر و در عذاب کثیر آنرا از ان با شد و جانچه در غوایب شریک بوده اند آنرا که یک بدینستی که ما هیچین فعل
 بالمجین میکنیم با شریکان انتم بدینستی که ایشان کانوا از اهل کشتند که چون ایشان را گویند که بگویند لا اله الا الله یعنی که توحید
 زبان را نیند کثیر کثیر کثیر کثیر می نمایند از کفتر آن یا تکریم و در زند بر دای خود و یقولون و میگویند ایشان ایامان التارکوا الحقیقتان که
 کنند کیم عبادت خدا یا خود را بشاعر مجنون بدین شاعر پوشیده عقل یعنی سخن او ترک عبادت انصاف کنیم که در حق رسالت راص
 بشعر و خون نیست بیکر و بدی جهان میفرماید بل جاء نه چنین است که ایشان می گویند که آمد محمد صلی الله علیه و سلم بالمجین
 و درستی و صدق المصلین و تصدیق که پیغمبران از پیش از بودند انکم بدینستی که شاکم از ان لذایع الدنیا که در حقیقت چشمتان
 مغتاب و در ذناب و در دوزخ بسبب شرک تکذیب و ما بخون و یاد او داده نخواهد شد الا ما هم یقولون که جزای بخیز را که هستید
 عمل کنید با جهاد الله لیکن نیکان مخلص هم مرا ایشان است رزق معلوم روزی دانسته شد یعنی ظاهر به پوشیده یا معلوم آن
 خصایص را از دوام و بقا و لذت محض فرا که و آن رزق سیو هاست از هر کینه تر و خشک هم نکر و ت و ایشان نواختند که
 جنات النعیم و بهشتیهای باغت و ناز علی سر بر تختهای راسته متقابلند و در روی یکدیگر تابیدار هم شاد و فرح شدند
 یطاف علیهم که اندیشه میشود بر ایشان یعنی ساتیان بهشت بر ایشان میگردند باین بجای بر زمین از غنای هر چه در بهشتها
 یا جاری از بهشتها بیضا و خرمیند که بیاض و از شیر بیشتر باشد لذت و خوش خواری و لذت برین را شاندگان از الان
 نیست دران شراب غول آفتی و ملتی که بر خردن مرتب است چون فساد حال و ذهاب عقل و صداع و جزان و اضماع و نازند
 بهشتیان که از ان شراب میخورند مت شوند و خرد و هضم ایشان زایل شود و غنم و نزدیک ایشان یعنی در شان از ایشان
 قاصرات الطرف که کان فردا شتم باشند یعنی در شوهان تکریم و فراخ جشان کائنات کو ایشان یعنی کون پنهانی
 پوشیده اند تشبیه می کنند حور از در ملاحت و پاک و خوش رنگی بر پشه مقام چه تفرست که شتر مرغ پشه را به بر خویش می رسند
 تا فبار بران نه فینند و پشه ایشان سفیدی باشد مختلط با نیک صفری و احسن الان ابدان نر و عریان بود تا قبل بعظم
 و بر وی آوردن برخی از بهشتیان علی بنی بر بعضی دیگر که سیاهان و سیاهان از احوال دینی و ماجرا و ایشان با دوست و دشمن قال
 تا قبل کوید کوید که نیکه از اهل بهشت یاران خود را که این بدینستی که در دینی بودم کان و بر بودم و این یاری هم
 فیشی یعنی که با بهشتیان که مراد بر بود فطم پس که در دین با نر فاش کسان که شکر عیب بود یقولون میگویند این که از حقیر آقا و
 از باور دارن کافی محشر ایشان را چون بپریم و کد شاکم و کویم خاک و عظاما و استخوانهای کشتا نیند و ایامان پاداش
 داوان با شیم یعنی ما را نند کنند و یاد او دشت و صدق ک کوید بود اهل جنت را که ما انتم حضرت ایامان و ما نیند یعنی می بیند
 اهل دوزخ را مراد است که به پشید و در خیانتا حال برادر ما معلوم کند که در کام در کاست و بهر نوع خدای متلاشد بهشتیان

خدای المخلصین پاک شدگان
 از الوات شکر و شکر جزای ایشان
 مضاعف خواهد بود اولیک
 آن که در نیکان م

حضرت ابرهیم ۴ جواب ندا و زود یکدیگر و یاران وی می گفتند که ای ابرهیم بیایا برویم **فقط** پس در کوفت **نظر** نکستی
فی الخ در ستارگان و مواضع و مواقع و اتصالات و انصافات ایشان شاهدی که یاد رکستی که علم بخود بود و در
نکستی و چون قهر و علم بخود می ورزید هم از علم ایشان با ایشان سخن می زد **فقال انی سقیم** پس گفت من بیمار
میباشم استدلال میکنم بلکه مرا طاعون درخواهد یافت آن گوی از طاعون بدیده **فقلوا عنه** پس برگشتند از او و برین روی
کرد استکان از خوف آنکه چون طاعون از اراضی معذب است نگاه بدیشان سزایت نکند و چون قهر ابرهیم را گذاشته بجا
رفتند آنحضرت روی به بتخانه نهاد **فراغ** پس پنهان بازگشت **الی الهیم** پس بتان ایشان تبارازیداراسته و خانههای
طعام و پیش ایشان نهاد **فقال** پس گفت از روی استهزا **الا ناکون ایا نحرزید این طعامها را و چون تشنه از روی سکر**
و یکبار گفت **الا نطقون** بعبیت شارا که سخن نمیگویند و مرا جاری نمیدهند **فراغ الیهیم** پس پنهان در آمد بدیشان و بر
تبارازید **فراغ الیهیم** بقوی تمام یا بدست راست یا بپس سوگند که خورده بود تا مدتی که اندک اضناکم القدر ابرهیم تبارازان
پان کرد چنانچه در سورۃ انبیا گفتش و نزد یان از عیدگاه به بتخانه آمدند و صورت حال شاهد کرده داشتند که کار ابرهیم است
فأقبلوا الیه پس وی آوردند بری او **و یزینون** شتاب میکردند تا او را که تیره و تیره و همین آوردند بعد از سباحه بسیار که شته از آن
سبق ذکر یافتند **فقال** کفایت ابرهیم **انما یسئرون** آنچه ترا شهادت کند و جواب خود **فان خلقکم و خدای تعالی**
آزید است **فانما یسئرون** و آنچه شایع میکند بدستهای خود و درین آیه دلیل است بر آنکه افعال بندگان مخلوق حضرت پرورد
است و چون ابرهیم ۴ ایشان را از امر کرد **فانما یسئرون** گفتند و در و خام را که بنا کنند **له** برای سوختن ابرهیم **بنیانا** پناهی از
چیز پر ساخته آتش در آن زین **فاهتق** پس در آنکند و او را **فی الخیم** در آتش سوزان **فاداد** و پس خواستند نزد یان
بر ابرهیم **کیداد** ستانی و فتنه که او را بفرزند **فعلناهم** **الاسفل** پس ما کرد اندیم ایشان را زیر تر و خار آتش ایشان را بر
ری کلستان ساختیم و آن برهان روشن شد بر حقیقت او و بطلان ایشان **فقال** و کفایت ابرهیم ۴ چون از آتش سلامت
پرون آمد **فاهتق** بدستی که من روئید ام **الی ربی** بجای که پروردگار من زنده یعنی زمین شام **سیدین** زود باشد که
راه ناید مرا بقصد من یا بمصلح دینی و آخره پس ابرهیم روی مبارک بشام نهاد و بدان راه ها جریدت سازه خزان و نفاذ
و او را با ابرهیم بخشید و چون هاجر ملک عین وی شد دعا که **رب عیسی** ای پروردگار من بخش مرا از منی **فی السالمین** از
شایگان و مستودکان که معین من باشد بر طاعت و مونس من و بخت **فبشاه** پس مرده و داوم او را **بنیایم** بفرزندی
بر و بار یعنی فرزندی که چون یلغ رسد بر دبار بود پس خدای تعالی اسمعیل را از هاجری از آنی داشت و بجم سبائی از
زمین شام هاجر بر او را بکجا آورد و اسمعیل بخاشخود نایافت و تو ابرهیم ۴ از شام بدین فرستاده بود و شب ستوالی
در واقع دید که فرزند خود را قربان کن روز عید سخن بود که ابرهیم اسمعیل را همراه داشته روی مبارک بمنزله **فقال** پس
چون رسید ابرهیم **فلاشی** با بر خود بیخ سویی میان من و او و کفر اندر ادش است بگو **فقال** کت ابرهیم **ای**

جواب

ای برگ من تصفیر شفقتات **ای** بدستی که من می بینم **فلاشی** در خواب **ای** از **فقال** آنکه من ترا می بینم
یعنی پایی در خواب می بینم که فرزند را زنج کن **فانظر** پس در ذکر تادری که کار ما را **ای** چه چیزی بینی در پای تو به خانه می کنی
قال کفایت اسمعیل **ای** بدستی که من می بینم **فلاشی** آنچه زنده شدی بدان **سیدین** زود باشد که یابی مرا **ان شاء الله** اگر خوا
خدای **فی الخ** از سر کنندگان برنج یا بر حکم قضا **فلاشی** پس آن هنگام کردن نهادند حکم خدای را ابرهیم بفدای پسر
و بر فدای سواق شد آنچه واقع شد **فلاشی** و بینکند ابرهیم و پسر **فی الخ** پیشانی او را بر زمین نهاد با انگشتان او در دست
آورده که چون ابرهیم قصد دخی اسمعیل فرمود اسمعیل کفایت بدست و پای مرا حکم بر بند تا اضطراب نکنم چه بوقت اضطراب
شاید که جاش مبارک تو رخن آید کرد و من بدین بر آید بدنام شود **فلاشی** اگر خشم بر زمین ندارم زان هم ترسم
که ناکد او پاکت شود از خشم آید **فلاشی** دیگر چون بتخانه روی سلام من میاورد و فکار من برسان و پیران را بدو داده اید او را
تسلیم باشد و سیوم روی مرا بر خاک نهاده و وقت تیغ را ندن تا که نظرت بر روی من نیفتد و سلسله هر بدی در حرکت نیاندازد
کرد امر الحی جل جلاله تاخیر و تفسیر روی نماید حضرت ابرهیم بدل قوی دست و پای پسر بر بست و کار در جلق وی نهاد حق سبحانه
مس شکل حلق در حلق اسمعیل پیدا آورد تا کار در او از بریدن باز داشت و کفر انداخته وی برید و باز دست می شد بر حق سبحانه
میفرماید که ما عل ابرهیم پسندیدیم **فلاشی** و ندا کردیم او را **ای ابرهیم** آنکه ای ابرهیم **فلاشی** بدستی که راست کردی
خوابی که دیده بودی در وسط آورده که او در خواب دیده بود که بر ابرهیم است اما اثر خون ندیده بود و در پداری نیز همان صدمت
سبت وضع یافت **ای** بدستی که ما **فلاشی** همچنین بیخ از شده **فی الخ** جوادیم نیکو کاران **ای** بدستی که ایراک
لهو البلاء المبین او را میباش است هرگاه که آن مخلوق از غیر او متمیز کرد **فلاشی** و ندا دادیم اسمعیل را **بنیایم** بکشتی
بزرگ یعنی فرزند و آن کشتی شاخ دار بوده که چهل سال در مراتع بهشت چراند و گوشت کشتی بود که هایل قربان کرد و خدای بزرگ
یا کوفتندی بود از کوفت شیره زد آید پیش ابرهیم ۴ بایستاد و اشرف آن که از اجیر **فلاشی** از آسمان فرود آورد و قهر قربان
باتباع و ضایع آن بر شایق و مصلی موافق در تفسیر جواهر مذکور میگرد **فلاشی** و باقی گذاشتیم **فلاشی** بر ابرهیم شایع
بتر **فلاشی** در میان پسنیان یعنی است از انان یا از ابائی که اندیم که مردمان گویند **فلاشی** سلام بر ابرهیم
یا ما سلام میگویم **فلاشی** و همچنین **فی الخ** پاداش میدیم نیکو کاران **ای** بدستی که ابرهیم ۴ پس **فلاشی** **فلاشی**
از بندگان ما ستاز کردید **فلاشی** و مرده و داوم او را **بنیایم** بفرزندی استحق نام **فی الخ** **فلاشی**
پناهی از ستودگان **فلاشی** و برکت دادیم بر ابرهیم **فلاشی** و بر پسر او استحق که از صلیا انبیاء بنی اسرائیل و غیران
چون ابرهیم ۴ پرون آوردیم **فلاشی** و از فرزندان ایشان **فلاشی** نیکو کارست در عمل خود بایمان و طاعت **فلاشی**
و شتم کارست بر نفس خود بکفر معصیت **فلاشی** استکار استم او یعنی از نسل او هم که بیکان نیکو کار باشد هم ناکوید
ستکار و **فلاشی** و هر آنکه ما ستند **فلاشی** بر روی هر آن که **فلاشی** و بر هاندیم ایشان را

برین هامون یعنی میوه
دروخت و نبات و گیاه
نموده و درین مرقع
نخست و دوم

پیش از آنکه بشکرم ماهی زود از خاکوان و غار کفار نماند بود **لَبِثَ** هر آینه در آن کردی **فِي بَطْنِهِ** در شکم ماهی **وَقَدْ** و چون
تا دوزی که بر آنکس شمرده مان اما برکت ذکر حضرت پروردگار بر کارد او رسیده زودش خلاص گردید **فَبَدَأَ** پس بگویم
او را یعنی ماهی را فرمان دادیم تا او را از درون بر آورد و بیند **بِالْبَصَرِ** و حال آنکه او سوار بود یعنی ضعیف و نحیف چون فضل
که از ما در متولد شود **وَأَنفَتَا** و بر رویانیم **عَلَيْهِ** برین بر سر او **وَجَعَلَ** بنی یسعی در حق از کد و تیرهای خود او را بیاورد و در زود
المیر بر نهاده که خاصیت و قوی یسعی است که مگر که آن نکره و چون حق سبحانه او را بدین خصلت یسعی نمود از حرات آفتاب
و آفت زبای این شد و نه که می را فرمان داد تا می آمد و پست او در دهن یسعی نهاد و شد یسعی را و قوی که پست وی محکم
شد و کشت وی با قرار اصلی **فَتَ وَارْتَفَعَتْ** و فرستادیم او را و یکبار **إِلَى مِائَةِ أَلْفٍ** بسوی صد هزار مردم **أَوْ زَيْدُونَ** و زیاده
به پست هزار یا هفتاد هزار چون خبر رسیدن یسعی به ملک با تمام قهر با استقبال وی بیرون آمده **فَأَنفَتَا**
پس کرد و بند یسعی به یعنی بردست وی تجدید ایمان کردند **فَتَقَنَّقَهُمْ** پس بر خوراری دادیم ایشان را **إِلَى حِجَابِ تَاهُكَامَ**
اجل ایشان و بعد از آنکه شفا می جل با ستر داد و دیت روح متوجه کردند به دریافت ابطال منع او میسر است و نه به بدل
اموال دفع او مقدر شد **وَرُزِيَ** روزی که اجل دست کشاید به ستر **وَزِيْرُهُ** وزیر هلاک بر کشته **وَجَزِيْرُهُ** جزیره نیزه **نَزَوَتْ** نرفت **جِدْلُهُ** جلد بر نهنگام
نه روی مقاومت نه ایاری **فَتَقَنَّقَهُمْ** پس بر رسید ازین خزانه و بر بلج و جنب که ملائکه از حراتان خدای میگویند معجزه مانده
یعنی از وجه قیمت سوال کرد **إِلَى كَيْفَ بَنَاتٍ** آیا پروردگار ترا دختر اند **لَهُمُ الْبَنُونَ** و مرا ایشان از ایران **أَمْ خَلَعْنَا الْمَلَائِكَةَ** یا آنکه ما ازینیم
نرسیدگان **إِنَّا نَا** زبان **وَمَنْ تَأْمُرُهُمْ** حاضر بودند و قافله **مَا أَشَارَ إِلَّا أَفْهَمَ** بدانکه ایشان **فَرَأَوْهُمْ** از دروغ
و افترا **لَيَقُولُنَّ** میگویند **وَلَا شَيْءَ** بزراد خدای یعنی برای او برادر زن **وَأَفْهَمَ** و بدینستی که ایشان در انستاب **إِلَهُ** بخدای
لَكَ دَرَبٌ هر آینه دروغ گویا **تَدَا صُفَى الْبَنَاتِ** یا بر کزین خدای دختران که مکر و طبع شما **إِنَّمَا الْبَنِينَ** بر همان که ماده افتخار
و استظهار شما **إِنَّمَا** چیست شما را درین قیمت **كَيْفَ تَحْكُمُونَ** چگونه حکم می کنید و نسبت می دهید بخدای آنرا که برای خود نه
می بینید **فَلَا تَكُونُوا** یا اندیشه نمی کنید که حق سبحانه نرسد است از صاحب و ولد و ولد از جنس مولود می آید و مثل او می آید و خبر
رب العزیز عزیزانه از مثل و شبه مقدس است **أَمْ كَلِمَ** یا مر شما را است درین سخن که ملائکه بنات الله اند **سَلَطْنَا** بسوی حق
و کتابی زود آمد از آسمان شمل برایشان **أَن تَقْرَأُوا كِتَابَكُمْ** پس بایرید آن کتاب منزل را **إِنَّ كِتَابَكُمْ** که هیتد است کویان
در دومی خود آورده اند که بعضی از بنی خزانه گفتند که حق سبحانه باجن مظاهر کرده و بر خور از سرادت ایشان اختیار فرموده **بَلَايَكُ**
از آنها متولد شده اند یا محوس بران بودند که خدای و شیطان برادر است و فرمود **بِأَقْبَحِ سِجَانِهِ** میفرماید **وَجَعَلُوا** و ساختند **بَيْنَهُ**
میان خدای **بَيْنَ الْبَنَةِ** و میان پری که دیوان داشت **نَسَبًا** خودی و نسبتی **لَقَدْ عَلِمْتُمُ الْبَنَةَ** و بدینستی که می دانست دیوان و پریان که
کرد و قیامت **أَفْهَمَ** ایشان یعنی قایلان این سخن یا هم ایشان **أَفْهَمَ** حاضر کرده شد که برای عذاب جوی بر آمد که مراد از جن
ملائکه اند چه چه از دین پوشیده باشند عرب از اجاق خوانند و ایشان میان حق سبحانه ایشان فنی ساختند یعنی گفتند خدای

حیل

ملا

وی اند و ملائکه میدادند که ایشان را برای سوال حاضر خواهند کرد و از پرستش کفار را خواهند پرسیده و ایشان جواب
خواهند داد که کل کافر ایستاد و از لحن جناب در سوره سب سب **ذَكَرْتُ بِحُجَّتِ اللَّهِ** یا کت خدای **قَالَ** یا یسعی از آنجه
صفت می کند که از آن یعنی نسبت قرابت و ولادت بوی و بناریت او را از مقام کفار و اشارت و هم ایشان خدای باین
صفت می کنند **الْأَعْبَادُ لِلَّهِ** که بندهان خدای **الْمُخْلِصِينَ** پاک شدگان از الواث شکوک و شبهات که ایشان فز استا فز
اوی نمایند **فَأَنفَتَا** پس یسعی شای کافران **وَمَا قَدَرُوا** و آنجهی بر سیدان بیان **مَلَأْنَاهُمْ** نیستند **هَرُثًا** بر آنجه
ی بر سیدان بیان **بَعَارِثٍ** که آه گفتند که و بیا سازندگان **إِلَّا هُوَ** که مگر که **أَوْ صَالِحٍ** در آینه بدین است یعنی
علم ازلی تعلق که نه برای آنکه اوی شبه بدین خواهد صفت و برای رد قول آنها که ملائکه پرست بودند که اقرار ملائکه بیو دیت
می کند که ایشان می گویند **وَمَا مَاتَ** و نیت از ما هیچ کس **إِلَّا** که مگر که او را مقام **تَعْلَمُ** مقامیت در خدمت و عبادت دانسته شد
و مقرب گشته که از آن بخاور می توانم **عَزَّ** شیخ ابو بکر و راق قدس سره و فرمود که مراد مقامات نیست است چون خوف و رجاء محبت
و رضا که هر یک از مقربان خطای بر ملکوت و تقدسان مواضع چهرت در مقامی از آن متکثر اند **إِنَّا لَنَعْلَمُ الْقَائِلَ** و بدینستی که ما
صفت گشته کاین در ادای طاعت و توقف ملازمه **إِنَّا لَنَعْلَمُ الْمُسْتَعِثَّ** و بدینستی که ما قیام گویند کاین مرخصه خداوند را و نیز گفته
از هر چه لایق ذات مقدس می باشد و در باب آورده که این کلام پیغامبر و مؤمنانست که میگویند هر یک از ما و امتی معلوم داریم
در بهشت و اخرو ز در صفایستاد کاین نیاز و پاک یا گویند که آن مرخضای را و تاکیدات این دو جمله بآن و لام و قیسیط و نسبت
بر موافقت طاعت و واد که بی شایه مقصور و مقور خواه به نسبت ملائکه کار و خواه به نسبت سیدانام علیه الصلوة و السلام
و بسیار اهل ایمان از اصحاب عظام علیه رضوان اللعالم **وَأَن كَانُوا** و بدینستی که بودند کافران ترفیش قبل از بهشت **فَيَقُولُونَ**
می گفتند **لَآ أَن عِنْدَنَا** اگر بدی نزدیک ما **ذَكَرْنَا** ذکر می بینی کتابی که سبب بند و نصیحت بودی **فَرَأَوْهُ** از کتبش
یعنی اگر ما را این کتابی بودی و حکم بر ما منزل شدی **لَكُنَّا** هر آینه می بودیم **مَاعِبَادُ اللَّهِ** بندهان خدای پاک کرده شدن از لوث
شرک و کفر و آن هنگام که بدیشان آمد کتابی که اشراف کتب ساوی است **فَكَفَرُوا** بفرمان فرشتند **بِئْسَ الْقَوْلُ** بدین و کفر **بَلَا**
عاقبت کفر خود را که عقوبت و مغلوبیت است **وَلَقَدْ سَبَقَتْ** و هر آینه پیش گرفته است **لَكُنَّا** سخن ما یعنی عدل نفع که کرده ایم **إِلْمَادُ**
الرَّسُولِ برای بندهان فرستاده شده یعنی پیغامبران و حکم این رعد در لوح محفوظ ثبت است **كَأَن لَّكُنَّا** که لا غلبه **إِنَّا**
در سلی **أَفْهَمَ** بدینستی که پیغامبران **لَهُمُ الْمَقَرَّةُ** در آینه ایشان غلبه کند که است بخت یا نصرت در اغلب اوقات و غلبه کفار بر ایشان
بر سبیل نصرت است **قَوْلُ أَفْهَمَ** پس روی بگردانای **مَدَا** ایشان **حَقِي** - ما حکام امون قبال ایوانان و عدل نفع که در و بهشت
یا در فتح **مَدَا** و بین مال ایشان از ادیان **وَرُزِقُوا** بدینستی که بهشت ایشان در دوزخ نفع تراود و آخره علو
رتبت ترا آورده اند که چون کفار و پیغمبر و سون پیغمبر شینه گفتند که خدای کی خواهد بود **إِلَّا** **أَفْهَمَ** یا عذاب
ما شتاب می کند و وقت نزول آن می پرستند **وَلَا تَكُنْ** پس چون فرود آید عذاب **بِأَفْهَمَ** به شک و اندیشه ایشان **فَتَأْتِي**

صباح المنیر پس بد باشد صبح هم کرده شدگان آورده اند که در میان عرب قتل و غارت و اسیر بسیار بوده و شک که قصد
قیل و داشتند شب هم شب راه چو وقت سحر که زمان خواب گشت بجا می آید و در آن روزی و دست قبل و غارت و اسیر
و تاراج بر کشاده و قهر و استیصال ساختنی و بدین سبب که اغلب غارت در صبح واقع می شد غارت را صبح نام نهادند و هر
چند در وقتی دیگر وقوع یافت همان صبح گفتند و درین آیه قبیله کرده است غارت را بلیشگری که ناکاه بریشان مجبور خواهد
کرد و بر غارتی که بریشان واقع خواهد شد که آن غارت استیصال است و در وقت که در آن صبح که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
بر زمین خیز رسید و قلع و محصور ایشان را دید و فرمود که الله اگر خیریت خیرا انا ان الله یحب الخیر و بعد از آنکه فرمود صبح منیر
پس حق سبحانه و دیگران بجهت تا یکدیگر میفرمایند **قوله** و دیگر باره روی بگردانای محمد و اعراف **کنهم** از ایشان **حق جبین** تا وقتی که
آیه کیف نازل شود **فانصر** و به بین غارت را که بدیشان فرود آید **فروان** پس در وقت که بدیشان انواع عقوبتها در دنیا و قیامت
سبحان ربک پاکست پروردگار تو **رب العزیز** خداوندی غلبه و قوه **عاکف** از آنکه وصف می کنند شرکان **و سلام علی المرسلین**
و سلام بر فرستاده شدگان **و اعز الله** و هر ستایشها **و رب العالمین** مراد از آنکه پروردگار عالمی است و درین آیه بندگان را تقدیم تسبیح
و تقدیم و تمجید داده و امام محیی السنه در معالم التنزیل اینها را خود از امیر المؤمنین علی نقل می کند که هر که دوست میدارد
که بر پیمان نزد خواب را به پیمان برنگرد باید که آخر کلام او از مجلس او این آیه باشد **سورة قمر** **سبحان ربک رب العزیز**
بسم الله الرحمن الرحیم **مت** ابو ذر و قطیب بر آنست که هر وقت
جهت تسبیح گفتار است که هر وقت که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم در نماز و غیر آن قرآن مجید تلاوت می فرمود و ایشان از
روی غارت صیغه و نهی و دست بردست گفتندی تا آن حضرت در غلط افتاد حق سبحانه و تعالی این حرف فرستاد تا ایشان بعد از استماع
آن تا امل و تشکر شدن از تعلیل باز ماندند و در معرفت خصوصیت که آن حضرت جل جلاله یا اسم قرآن یا علم سوره
یا افتتاح یا فتح اسم و صانع و صادق الوعد یا اشارت بعد قیامت یا صدق حضرت محمد ص مرتضی علی من دونه که نام مجرب است
در آسان صاحب کتاب گفته که آن مجربیت که عرض غیظ حضرت عزت عزت شانه بردست یاد و یا بیت که حق تعالی آسان هر کار را
زود کرد اند امام قسیری آورده که قسم یاد می کند ببنای محبت دوستان سلی که که بصفای دلداران و در ایالات آورده که
بعوضه محبت و در بحر الحقیق کوی قدیم است ببا و صدیت او در ازل و ببا و صدیت او تا ابد و ببا و صدیت او با اینها
والقرآن و بحق قرآن **و ربک رب العزیز** خداوند شرف و عظمت و شرف و شرف بر کرمایحتاج این جواب این که کاره است که گفتار پندار
بل العزیز که آنکه نکریده اند از رویای عرب و قریش **و ربک رب العزیز** در سرکش اند از قبل **و ربک رب العزیز** و در محافت خدای در
علاقه رسول **و ربک رب العزیز** چندی که حلاک کریم **و ربک رب العزیز** پیش از آنکه از کفر بر **و ربک رب العزیز** از اهل و در کار و بیفرام گذشته بجهت استکبار
و شقاق ایشان **و ربک رب العزیز** پس ناکارند و آواز بلند برداشته تا کسی ایشان را بفریاد رسد **و ربک رب العزیز** و نیست آن حکام **و ربک رب العزیز**
هنگام رجوع بکنیزگاه در معام فرموده که عادت کفار که آن بود که چون در کار از بریشان زار شدی گفتندی نه مناس میفر

بکنیز حق سبحانه و تعالی می دهد که هنگام حلول غارت در بدین و مناس مناس خواهند گفت و آنجا جای گیر نخواهد بود
و ربک رب العزیز و شکست دارند که فرات **و ربک رب العزیز** از آنکه آمد بدیشان **و ربک رب العزیز** پیغام بریم کنند از جنس ایشان یعنی نری
بعوضه ایشان یا از قبیل ایشان **و ربک رب العزیز** پس گفتند ناکارند که **و ربک رب العزیز** این مندرجادوست در آنچه از خلق و آوا
با می نماید **و ربک رب العزیز** در دفع کویست در دعوی بنوع یاد راستا در آن بنجای چه تیره های که انواع لغات و دوی از تاریکی حمایتان
نکشد و چه بی بصیرتانی که آثار شعاعات صدق و از ظلمات کذب باز نشناختند **و ربک رب العزیز** کشته طالع اینچنین عالم فرو ن
دید و خفاش را یکدوزه از وی نور **و ربک رب العزیز** از شعاع روز روشن روی کیتی مستنیر **و ربک رب العزیز** تیرگی شب هنوز از دین وی دور نه
آورده اند که بعد از اسلام حرم و عمارت شرف قریش از روی خطای نزد ابوطالب آمد گفتندی بعد از آنکه تو بر کمر و سهرمایی
آید ایم ایامان ما و میان برادرزاده خود حکم فرمای که یک یک از ستمهای قوم را می فریبند و درین محبت و این مجبور خود را بدیشان
جلو می دهد سنگ نفرت در جمع ما افکند و نزدیک بدان رسید که دست تدارک از اطفا این نایز آید ابوطالب آنحضرت را ص
طلبید گفت ای محمد قم تو آید اندر ایشان را از تو مهای است یکبارگی طریقا خوف موز و در متمای ایشان تا مل نای حضرت
فرمود که ای مشر قریش مطلب شما از من چه چیز است گفتند آنکه دست از نفق دین بآبادی و سبب آله ما و زکارتی تا ما
نیز تعرض تو فرستیم حضرت صلی الله علیه و سلم فرمود که من هم از شما می طلبم که یک یک با من متفق شوید تا ما که عرب شمارا اسخ شود
و کار محمد و فرزان بر داری شمار بپرداز گفتند آنکه کماست سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که قولوا لا اله الا الله محمد رسول
یکبار از شرف قریش از آن حضرت عرض نموده بایکدیگر گفتند **لا اله الا الله** آیا کرد اینده محمد خدایا **و ربک رب العزیز** خدای یگانه و
یکبار **لا اله الا الله** بدین معنی که یگانگی خدای **و ربک رب العزیز** چیزیست یک شکست چه سجد و شصت بت که ما داریم که یکدیگر شمر می کرد راستی
فرماند که یک خدای که محمد میگوید کار تمام عالم چون سازد **و ربک رب العزیز** و بشتاب رفتند از خانه ابوطالب بزرگان **و ربک رب العزیز** از
جاعت قریش و یکدیگر را می گفتند **لا اله الا الله** آنکه بر وید **و ربک رب العزیز** و شکبای روزی **و ربک رب العزیز** بر رستش خدایان خود **و ربک رب العزیز**
بدین معنی که محافت محمد ص باین **و ربک رب العزیز** چیزیست که خواسته اند با از حوادث زمان و از وقوع آن جان نشت یا ترغ و استعلا
که درهای محافت محمد ص چیزیست که خواسته می شود یعنی هر کس که می خواهد که مرتفع و مستعلی و **و ربک رب العزیز** انشوده ام آنکه اوی
کو با از ولایت خدای **و ربک رب العزیز** در ملت با زمین که در یافتیم پیران خود را بدان یاد و مده میس که آخرین ملل است **و ربک رب العزیز**
پیشکش تا بلند نه بر جیدان **و ربک رب العزیز** یستاین بر جید که او میگوید **و ربک رب العزیز** مگر بافتی از نزد وی یعنی در وقت که خود بری **و ربک رب العزیز**
علیه السلام آیا فرستاده اند بر وی **و ربک رب العزیز** از میان ما یعنی چرا از جماعت ما می جویند باشد و بی و بزرگان قوم از آن
موم باشند و ایشان این سخن از روی حسد گفتند **و ربک رب العزیز** بلکه ایشان **و ربک رب العزیز** در کان اند **و ربک رب العزیز** از وی **و ربک رب العزیز** بلکه
پیشد اند **و ربک رب العزیز** غارت را چون پیشد شکایان را بل کرده و دانه که هر چه پیغام برین بطریق و می آید کرده حق بوده
یعنی برقت نزول غارت بریشان دم تصدیق تر خواهند زد و نایب خواهند داد **و ربک رب العزیز** یا نزد یکایشان **و ربک رب العزیز**

اشع

عاجز

فَقَرَعَ نَبَهُمْ پس برسد از ایشان جی اجازت از بالای غره درآمدند **وَالْوَالَا تُخَفُّنَهُمْ** پس ای داود خطاب بود که ویم
خسان یکدیگر بی مضرت استم کرده اند برخی از ما علی صفت برین سخن که **فَأَكْبَمُ بَيْتًا** پس حکم که میان ما **بِالْحَقِّ** راستی **لَا تَبْطُلُ** و
جبرک در حکم خود **وَأَخَذْنَا** پس راه نای ما را **إِلَى سَوَاءٍ لِّمَنْ لَّهْجَرَهُ** میانه که عدلت و راستی داود و فرزند کوشن کوید یکی از ایشان اشان
بدیدی کرده بود او گفت **إِنْ هَذَا بَدْرٌ مِّمَّنْ كَذِبُوا** بر این مرد آخی برادریست در دین و محبت **لَهُ تَسْمُوعُ وَشَعْبُ نَحْمَهُ** مرا و فرزندش
است **وَلِي نَحْمَهُ** و مرا یک پیش است **تَقَالَ** پس گفت **أَلَيْسَ بِنُصِيبٍ مِّنْ كَرَمٍ وَتَمْلِكُ مَن كَرَمٌ** و غلبه کرد بر من **فِي**
الْخَطَابِ در سخن گفتن و نگذاشت که عدل کم در آن **قَالَ** گفت داود و اگر حال برین نوالست **لَقَدْ ظَلَمَكَ** بخدای که تم کرده است بر تو
فَسَوِّ إِلَيْكَ بخاستن پیش تو و جمع کردن آن **إِلَى مَا جِئَ بِهِ** بایشهای خود **وَإِنْ كَثُرَ** و بدستی که بسیار **مِنَ الْخَطَا** از شکاها
بهم خطای کنند **لَيْسَ** هر آینهستم و کشند **بِقَضَائِهِمْ** بری از ایشان بری و زیاده از حق خود و طبعند **إِلَّا الَّذِي آمَنُوا** مگر آنکه که
اند **وَعَلَى الصَّالِحِينَ** و کرده اند عملهای شوه و قلیل **بِأَسْمَاءٍ** و اندک اندایشان در میان شریکان مومن داود این سخن گفت ایشان خوا
و از نظره و غایب شدند داود و زائل فساد و وطن **دَاوُدُ** و کان برد و دار و **أَمَّا قَتْلُهُ** بلکه ما امتحان کردم او را بدین حکومت آتنبه کرد
او در اینست **فَأَسْتَفْضَى** بر طلب آفرینش کرد **رَبِّهِ** الهه پروردگار خود **وَوَحَّرَ كَعْمًا** و پختاد و در روی در حالتی که سخن کننده بود **وَبِ**
أَنَابٍ و بازگشت بخدای این سخن نزد امام اعظم سخن غریبه است و میگوید تبا و ولایت وی محب باید کرد در نماز و غیر نماز و زعامت
از عزم نیت و از امام احمد برین سخن دور و ایست و این سخن دم است بقول امام اعظم و در فتوحات مکه آورده که این سخن آنا
است و فرمود که **يَا أَيُّهَا سَيِّدُ الشُّرَكَاءِ** حضرت الانزالان داود و جرها **كَمَا أَفْعَزْنَا** پس بیا بر زمین **لَهُ** مرا و **وَأَذْكُرُ** انظارا
استغفار کرده بود **وَإِنْ كَذِبْتُمْ** و بدستی که مرا و **وَأَعْدْنَا** نزدیک ما **لَنُفِي** عتریت بعد از مغفرت **وَحَسْبُ يَابٍ** و نیکی بازگشت و رشت
و کنیم مرا و **كَأَنَّهُ** و او را **وَأَجَلْنَا** ای داود و ما را کرد **وَالْوَالَا تُخَفُّنَهُمْ** و در زمین یعنی ربه خلافت در بری بین تو را زانی اشتم
یا ترا طغیانیا که پیش از تو بوده اند **سَأَخِيتُمْ فَأَكْمَرُ** پس حکم کن میان مردمان **بِالْحَقِّ** راستی **وَلَا تَتَّبِعُوا** و پیروی مکن
فمن خود را و از وهای او را **فَيُفَكِّكُ** که گواه که اند **وَمَا تَرَى** پس **سَبِيلَ اللَّهِ** از راه خدای **إِنَّ اللَّهَ** بدستی که آنا که **تُضِلُّونَ**
گواه می شدند و دوری داشتند **سَبِيلَ اللَّهِ** از راه خدای یعنی از دلایل که برای حق نصب کرده است **لَهُمْ** مایشان از **عَذَابٍ** عذاب
خدای سخت **بِمَا تَسْنَوْنَ** بسبب آنکه فراموش کرده اند **فِي مِيقَاتِهِمْ** روز شمار را برای آرزوکاری فسخه اند و در واید شکل آورد
اند که بنیکر که یادشاه چه صعب کار است و شریاری چه گران باری که حضرت داود با کمال درجه نبوغ و جلال رتبه رسالت محل اعبا
جنین امری ماور کرد و در خطبایشان از جبین خطاب مخاطب شود که **فَأَكْمَرُ** بین الناس **بِالْحَقِّ** میان مردمان حکم بطریق عدلت
و نصف کن وادی برینج عدل و انصاف نای و پای بر جاده حق نه بر بیا طل و شایسته حقایق بر شایسته را در خواستار
مکن که ترا از سالک مرا و حق ما گواه کند و در سلسله الذهب میفرماید **شَرَعَ نَصْرَ تَرَانِ شَوْكَ** حق فرمود در مقام خطاب داود
که ترا از خلیفگی ایدم **سَيِّدُ خَلْفَتَانِ** از آن نهش ایدم **تَادِي مَكْرًا** و از عدل اساس **حُكْمُ رَافٍ** و عدل بین الناس **وَعَرَفَات**

شا

نصیب

ز عدل و شوریست **أَزْهَقُ** خلیفگی دور است **أَلَمْ يَكُنْ** ستم زو و ستم **عَلَّ جَوْنُ** خاندش خلیفه حق **فَمَا خَلَقْنَا النَّسَاءَ**
وَالْأَرْضَ و بیا فریم ما آسمان و زمین را **وَأَمَّا بَيْنَنَا** و آنچه میان از من و ماست **بِالْطَّلَا** آفریدن باطل یعنی اینها را بعثت بیا فریدم ایم
بلکه برای آن که استدلال کنند بر قدره کامل و حکمت شامل **ذَلِكَ** اند **أَفَرَأَيْتُمُ** اشیای حکمتی **بِأَسْمَاءٍ** که **لِلَّذِينَ كَفَرُوا** آنا نیست که کافر
شدند و بر آفرینش بی فرزند **فَرِيقٌ** پس برای **لِلَّذِينَ كَفَرُوا** مرا آنرا که نکر و بدین نوع **كَانَ** بر زمین **النَّارُ** از آتش و وزخ آورد
که گفت در قریش مؤمنانرا گفتند که ما را در آخره برایشما یا بیشتر از شما عطا خواهند داد **أَيُّكُمْ** نه چنانست یا **بِحُجْلِ** **لِلَّذِينَ آمَنُوا**
میگردانم آنرا که کرده اند **وَعَلَى الصَّالِحِينَ** و کارهای ستوده کرده اند و عطا و جزا **كَالْمَنْعِي** **لَا يَزِيدُ** است **تَبَاهُ** کاران و در زمین
یعنی کافران **بِحُجْلِ** **لِلَّذِينَ آمَنُوا** یا میگردانم برینکاران را **وَالْحَقُّ** راستند تا بکاران یعنی میگردانم ما تا بدایشان **كِتَابٌ** این کتاب است
یعنی قرآن **أَنْزَلْنَاهُ** و فرستاده ایم **إِلَيْكَ** بسوی تو **مُبَارَكٌ** برکت داده و بسیار خیر **لِيَذْكُرُوا** و اندیشه کنند **آيَاتِهِ** و آیاتهای آن کتاب
و بفکر نمایند و معنی سخنان آن **وَلِيَذْكُرُوا** و تا بپند بر شوند **وَالْأَنْبَاءُ** خداوندان بقول صافیه و **وَهَبْنَا** **لِلَّذِينَ آمَنُوا** و بخشیدیم بر ایمان
سَلَامًا یعنی فرزند که آن سلیمان است **فِيمَا كُنْتُمْ** نیکویند بر و سلیمان **أَنْزَلْنَا** بدستی که او مرجع کننده بود بخدا و دهم او
آورده اند که سلیمان عم با کثرت و شوق و نصیبتن کارزار کرد و هزار اسب از ایشان گرفت و گویند داود و عم با عافه غزا کرده بود و هزار
اسب گرفته و میراث سلیمان رسیده و در محاسن دریایی بودند و پرداختند و دیوان از بحر برای سلیمان آوردند و بر
تقدیر سلیمان خواست که ایشان را تماشا کند بعد از نماز و یکدیگر پیش آنها مشغول شدند و سلیمان بسیار آن از روی که در آخر روز
داشت باز ماند و هر راقبان که در خانه خود میفرماید **عَرَضَ** یاد کن چون عرض کرده شد **عَلَيْهِ** بر سلیمان **بِالْعَرَضِ** آخر
روز **وَالْقَارِئَاتِ** اسبان ایستاده بر سر پای و برکنان هم از قائم چهارم و این صفت پندیده است **وَالسَّابِغَاتِ** اسبان نیز
رو و او بطن آن مشغول شد تا و در اوقت گفت **فَقَالَ** پس گفت **إِنْ أَحْبَبْتَ** بدستی که بر گردیم **جِبَالُ** **الْحَبِيرِ** و دستمال
بپاریم **عَلَيْهِ** اسبان مجده که باز ماند **عَرَضَ** **كَيْفَ** از یاد پروردگار خود یعنی وردی که در طرف آخر روز داشت **عَرَضَ** تا وقتی که
پوشیده شد **أَقَابَ** **بِالْحَبَابِ** به پرده شب و گفت اند **جَابُ** کوچه پرست محیط بگردد زمین **وَحُجَّتُ** باز کرد **دَانِدَ** **سَبَانَا** **عَلَى** **بَيْنَ**
و چون باز کرد **دَانِدَ** **فَقَالَ** پس در ایستاد و میسر **بِأَسْمَاءٍ** **سَوْدَى** **بِالسُّوْقِ** به ساقهای اسبان یعنی پی کرد ایشان را
وَالْأَعْقَابُ و یکدنه های ایشان یعنی می برید سرهای ایشان را و در آن زمان که شتاب حلال بود و از راه خدای قرآن زج میگرد
بعضی از علما بر آنند که مراد از ذکر ناست که از سلیمان بواسطه طالع اسبان فوت شد و آفتاب غروب کرد سلیمان هم باذن
حق تعالی ملائکه که مرکل بودند بر آفتاب و فرود که در حوالی باز کرد **دَانِدَ** **فَابَ** را برای من حق تعالی فرمود که آفتاب را باز کرد
بمنوع وقت عصر آورد و دایره ای آنرا داد که در یکرا که آفتاب بدعی حضرت پینا بر صلی الله علیه و سلم در صهبای خیمه بعد از غروب
بازگشت و بجا و عصر آمد تا حضرت علی بن ابی طالب را که در آن شهر است و امام طحاوی در شرح آثار خویش فرموده که در حدیث
ثقات اند **وَأَزْهَقُ** خلیفگی ایدم **سَيِّدُ خَلْفَتَانِ** از آن نهش ایدم **تَادِي مَكْرًا** و از عدل اساس **حُكْمُ رَافٍ** و عدل بین الناس **وَعَرَفَات**

که در وقت گرفته کینتلی آفتاب بالا کشید از جبهه مغرب بر آسمان که در پس بدو را بر کرده خوان چرخ دستش در نیم کرد
بیک ضربت بنان آورده اند که حق سبحانه و تعالی را بر روی او زانی فرمود جماعت دیوان از ترس آنکه او نیز چون بدو باشد از
بجود تمیز و در نیارد اجتماع نموده بر قتل او اتفاق کردند سلیمان هم خبر یافته او را بحساب سیرت تبار جماعت او قیام نماید و از شرایش
این باشد نصراوات پس بر او آورده بر تخت سلیمان افکند حق سبحانه و تعالی خبر داد و گفت **فَتَنَّا سُلَيْمَانَ** و بدین معنی که ما از تویم و در
فتنه افکندیم سلیمان را و انرا خیمت علی کریم بر تخت او **جَعَلْنَا** بر او را حیدری بی روح سلیمان را از آنجا کرده بود نام
شَدَّ **أَنْتَابَ** پس از گشت مجرای و بر علیان ظاهر شد که توکل بر غیر خدای نیاید کرد و در لباب آورده که سلیمان پیار شد به
شاید که از غایت ضعف بدن بی روح نموده و او را بر تخت می نشاند تا مهلت ملک خلل بیفتد و باز گشت به صحت و منور ماند
که بواسطه ترک ادب و انکسارین مملکت وی بدست صحیح افتاد و چهل روز بر تخت سلیمان نشست و باز آن عام بدست سلیمان
آنکه مملکت باز گشت از روی نیاید با اشتغال نموده **قَالَ** گفت **رَبِّ اغْفِرْ لِي** ای پروردگار من یا پروردگار آسمان و زمین و آنچه شد
از ترک ادب و **وَجَبَلِي** و بخش **وَأَمَّا لَكَ الْإِنْفِرُ** یا دشاهی که فتنه و فساد **لَا حَيْدَ** مرکبی را **بِشَرِّ** پس ازین تا چنین مکی معجز من
باشد یا کسی ازین سبب نتواند کرد و چون صحیحی در بحر نموده که مرا ملک ده مخصوص تا دیگری هوس طلبان نکند و در وقت ده
نیفتد چه در ملک بدان غفلت جز بقوت نوع از فتنه این توان بود **أَلَمْ تَكُنْ أَتَى** بدین معنی که تو بخشت و وجه خواهی هر که خواهی
و می نام قشیری کند که سلیمان با اعلام الهی دانسته بود که خضره سیاه بر علی اند علیه و سلم مرا که دینی القات نخواهد فرمود به
جست آن بود که برین دعا جاست نموده و ازینست که صاحب فقرات نموده که مراد سلیمان آن بود که مرا ملک ده که ظهور آن الفضل
کسی را نرسد به بالقوه خضر رسالت آن ملک حاصل بود چنانچه در صحیحین مذکور است که حضرت رسول و نموده که عفری بمن نگاه
در آمد تا برین نماز قطع کند خدای مافوق داد و ممکن گردانید از تو بگرفتم و خواستم که بر ستون از ستونهای مسجد برینم باشد و از
نیکو پس یاد کردم و دعای سلیمان را که هب لی ملکاً لا یغنی عنی احد من عبیدی و ارحامی تا بی بهره و نا امید باز گشت **فَتَنَّا سُلَيْمَانَ**
رام کردیم که **الْإِنْفِرُ** بر سلیمان با دانهان وی بر بخیری و برود **بِأَمْرِ** بفرمان او **وَقَدْ** و فرود خورش **جَعَلْنَا** **أَنْتَابَ** هر جا
مقد کرده باشد **وَالْإِنْفِرُ** و سخن کردیم مراد او دیوان **كُلَّ شَيْءٍ** هر بنا کنند که در بر برای وی عمارتها سازند و عمار و غرض ازینست
در بر با محبت و عی استخراج جواهر کنند و ازین و دیگر نام ساختیم مراد او دیوان و دیگر **مَقَرِّبِينَ** به نام **بِتِلْكَ** و زنده های
کدام از شیاطین که عمل بر روی برای وی کار کرده و جوی را کرده بودندی و دیند کشیدی تا خبر بر مردم رسد پس کنیم ویرا که
هَذَا اینچنین مکی که بتو دادیم **عَطَاءَ** بخشش ما است **تَوَاضَعْنَا** پس منت نه بر هر که خواهی و او را از آن مخطوط کردان **أَوْ**
أَسْكَ یا باز داری خود را از هر که خواهی **بِحِسَابِ** و حساب در حق و اساک صفتی معرفت در آن مقوم نیست تمت
و بر آن محاسب نخواهی بود **وَأَنْتَ** و بدین معنی که سلیمان را غنای از یک **مَا لَكَ** از تو قربیت قبول طاعات او یا دانه آخر از مقربان
دوگاه صلیت خواهد بود با وجود ملک عظیم که در دینی داشته **وَحَسْبُ** **أَيُّ** مراد است نیکویی باز گشت یعنی درجات جنات

وَأَذْكُرْنَا أَيُّوبَ و یاد کن بنده ما ایوب را **إِذْ نَادَى رَبَّهُ** چون بخواند آفرینکار خود را **أَلَمْ يَسْمَعْ الشَّيْطَانُ** بانکه مرامس میکند
شیطان یعنی میرساند بنی **نَجِيبٌ** **عَذَابٍ** و عذاب و آلام و آن چنان بود که ابلیس شامت میکرد و ایوب را هم و سرزنش می نمود که چه
کرده که حق سبحانه و تعالی بنم را از تو باز گرفت و شاید الم بر تو کاشت و گفته اند و تنویر میکند اتباع او را تا حدی که او را از دیار خود
پرست کردند و بر تن خود و وجه شکایت ایوب هم در قصه اینست مذکور شد انقصه حق سبحانه و تعالی او را اجابت فرمود و چهره را هم نزد وی
فرستاد و بیاد مراد و **أَكْرَمَ** **بِرَجُلٍ** بزرگوار کرد و بزرگوار کرد ایوب بفرمان روح الامین پای مبارک بر زمین زد و وحشته از تحت قدم
او پیشین گرفت یکی کم و یکی مرد چهره را **هَذَا** **مَقْتُلٌ** این چشمه که جای غسل که دست یا آبی است که بدان غسل کنند و این
چشمه یکی **بَارِدٌ** **وَشَرَابٌ** سرد و آشامیدنی پس ایوب در آن چشمه حان غسل فرمود جمیع اراضی ظاهری از روح شد و از آن چشمه
سرمه یا شامید علی اطنی تمام نایل گشت و گفته اند چشمه یکی بود بوقت خیزدن سرمه بود و بوقت غسل کردن کم **وَوَجَّهْنَا** **وُ**
بخشیدیم مراد را یعنی بری عطا کردیم **أَهْلَهُ** کسان او را یعنی فرزندان وی را و بدین **تِلْكَ** **مَقَرِّبِينَ** و ما شد ایشان با ایشان
با اولاد و وجدان شدند که بودند **فَتَنَّا سُلَيْمَانَ** برای بخشش که فایض شد از ما **وَفَرَّقْنَا** **وَلَا** **أَوَّلِي** **الْأَنْبَاءِ** مر
خداوندان عقل را تا در بلاها انظار فرج کنند و پناه بجزه حقوق الهی ببرد که رحمت الهی فرج را بر هر باز بسته است و صریح
فایض و فتاح الفتح **شَدَّ** کلید هر کسی که باشد اندر دست هر آینه در کج مراد یکشاید بشمار تیره تخت بسیار و صریح
که دم بدم سحر نموده نباید آورده اند که در زمان مرض ایوب هم زوجه او همه بهی زده بود ویری آمد سوگند نموده که او را صد چوب
بزند چون تبا شرمع از افق صحت روی نمود و ایوب بحالت تن دوستی و جوانی باز آمد خراست تا سوگند خود را راست کرد انداخت
از خضر عزت رسید **وَعَزَّيْكَ** و بیکر بدست خود **فَتَنَّا سُلَيْمَانَ** دسته از جرب خربا یا از خدایش خشک که بعد صبر شد **فَأَنفِرُ**
بِهِ پس بنزد زوجه حرف را بدان دسته **كَمَا** **وَلَا تَحْشُ** و حاش شود سوگند خود **أَنَا** **وَجَدْنَا** **بِهِ** بدین معنی که ما یافتیم ایوب را **وَأَصْبَارًا**
شکیب و در آنچه مال و دلدوی رسید **فَتَنَّا سُلَيْمَانَ** نیکو بنده ایست او **بِأَنْتَابَ** بدین معنی که او بر جمع کنند است بدگاه ما
بکلیت خضر **وَأَذْكُرْنَا دُشَا** و یاد کن نیکان ما را **أَبْرَهِيمَ** خلیل الرحمن را و **إِسْحَاقَ** و **يَعْقُوبَ** و **يُوسُفَ** و **مُوسَى** و **هَارُونَ** و **دَاوُدَ** و **سُلَيْمَانَ** و **يُوحَنَّا** و **عِيسَى** و **مُحَمَّدًا** و **أَبِي**
رَافِعًا **وَالْأَنْبَاءِ** خداوندان دهم را **وَالْأَنْبَاءِ** و دیدها مراد اعمال شریف و اعظم نافعه است تعبیر کرد بدست از عمل که اگر آن بمبارت
ایده باشد و بدین از معارف که اقر و مبارکی آن ایست یا مراد از ایدی قوت در طاعت و از افعال بصیرت در دین **وَالْأَنْبَاءِ**
بدین معنی که ما خالص گردانیم ایشان را **بِأَنْتَابَ** بخشش پاک از شرب معایب یا مفتی خالص از لوث مثالب که آن **وَكَمَا لَمْ** **أَر**
یاد کردن سرای آخرت چه مطیع نظر انیسام جز فزونی و خضره کربانیت و آن خبر در آخرت میسر شده **وَأَنَّمْ** **بِتِلْكَ** و بدین معنی که
این پندار بدین نزدیکی **مَالِ** **الْمُسْلِمِينَ** از جلد بر نیکان و نیکان **وَأَذْكُرْنَا سُلَيْمَانَ** و یاد کن اسمعیل و یحیی و عیسی و **وَالْأَنْبَاءِ**
وَالْأَنْبَاءِ بن اخطوب را که خلیفه الناس بود و با خصلت نوع یافت **وَالْأَنْبَاءِ** و خداوند پایندانی را که بشرین ایفای کرده و
صد پناه مراد که از قتل می گریختند کینل شده و در تبیان نموده که او پیرایه است و بعد از پند میبوش شد بقوم از شام و

المهاوي

آزاد

از راه حق بلغزاند فرزند پس زیاده کن او را **عذاباً مضاعفاً** غلاب در میان **فی النار** رد و آتش یعنی آن مقدار عذاب که دارند آنرا
دو جندان کن و گفته اند حیات و عقارب و وزخ را بدیشان کنار **و قالوا** و گویند نباید تفریش در دوزخ **فانما** چیست ما را که
امروز **لا نری** نمی بینیم **رجلاً الا کنا فیه** مردانی را که بودیم که می شمردیم ایشان را در دوزخ **لا نری** از زبان و مرد و جوان در سوخ آورده
که گفتار تفریش چون در دوزخ نکرند و قراء مسلمانان را چون عمار و صهیب و جناب و بلال را نه بدست گویند **انما نحن بجهنم** استهزا
برای تقدیر است یعنی ما ایشان را اگر قریب مرزیده و با ایشان استهزا و سخریت کردیم ایشان را میوزخ در دنیا آورده اند **انما** یا آورده
اند و میل کرده است **عظم الکبائر** از ایشان جنمهای ما یعنی نمی بینم ایشان را در آثار آمدن که حق سبحانه آن کون فقر او را بر غایت
مست جلع و هدایت رسیده و حسرت ایشان پفرایان **ذلک** بدست حق آنچه حکایت کردیم از دوزخیان **لحق** هر آنکه راست
و اینست **تخام اهل النار** آنکه و جدال کردن اهل دوزخ و ماجرای ایشان **قل** بگو شرک را انما انا بشریت نیست که من **منه** میم گفته
ام و ترساسته از عذاب خدای **و ما نراہ** و نیست هیچ خدای برای پرستش **لا اله الا الله** که خدای یگانه که ذات او شرکت
قبول نکند و گفته را بومعه او را بنا شد و تهر کنده که بنای مال را بموصاف احوال در هم شکند او شرکت توهم و کثرت بی اعتبار
که فی نفس الامر وجود ندارد و در نظر عارف مضحک و تلافی سازد **شعر** غرقش غیر در جهان نکناشت و حلاوتش هم این بات
برداشت که شود جلالت پندار نزد انوار واحد القهار **و ربنا السموات والارض آفرینا و اسماءنا و زمین ما بینهم** و آنچه
سیان ایشانست **العیتر** خداوندی که غالب بود در عذاب کردن **العقار** آمرزگاری که باک ندارد از آمرزیدن **قل هو** بگو آنچه گفتم
بشما و بهم کرده اند عقوبت و در قیامت **بجود عظم** خیزد بر کتفم **عنه** شما از آن **مفرض** دوی برگردا تا کنید از غایت نفیلت یا
بنوع من شافی نبرک دارد و شما از آن اعراض می نمایید آخر دوزخ که می آید نمی بودی و وحی من نیامدی **ما کار** بنودی مرا **بعلی**
جمع و افش **باللهم** **لا اله الا الله** بگویم بر تریغی را که **ادعی** **بعضی** **انگاه** که گفت و شنود می کردند در شان آدم که که انجمل آنها پس بر
بنوع من دیلی ازین روشن تر نیست که قصه لایکه مادام میان میکنم بر وجه که در کتب مستفیده مذکور است فی مطالعه کتابی فی مباح
از استاد **ابن ابی حاتم** وحی کرده نمیشود بسوی من **الا انما انا امری** چیزی نیست که من **ببین** میم کنند ام اسکا
یا هر یکا کنند موجبات عذاب **اذ قال ربک** یاد کن چون گفت پروردگار تو **للایک** **انی** مرزشتگان کن **خالق** آفریننده
ام **کثیر** آدمی را **من یزین** از کل مراد آدم است **فاذا سوتیه** پس چون تمام کم خلقت او را و قالب او را بجزیر شکل پر دادم **نحت**
فیه و بدیم در دوزخ **فرجی** از روح خود حق بجزای روح مکره ساخت بشراف اضافت جهت طهارت و نفاست و انحصار
سخن آنست که چون تعالی وی در آدم و زنده کرد **و ففعلا** که پس بهی در آفیتد برای او **و ساجدین** سجده کنندگان از جنم کردم
و جمیل او **فجدد** که پس سجده کردند بر شکان **کلهم اجمعون** همه ایشان تمام مرادم را بعد از نفع روح در او **الا ابلیس** کبر
ابلیس ملعون که سجده نکرد **استکبر** نبرک داشت حد را و فرمان پروردگار **انکافرین** و کتب بدیان یا فریادی از آن کردند
قال ابلیس گفت حق سبحانه که ای ابلیس **ما انتک** چه چیز باز داشت **تبارک** از آنکه سجده کنی **تسلط** آن چیز را که از پرورد

ترجمه باشد اول سوی دارالملک روحانی و زوینی روی کرد ایندن و فکر اجل کردن که چون مرگ اندر آید خوش توان مردن باشا
 آورده اند که صحابه کرام از حضرت سیدنا امیر استماع نمودند لوحه شریفه باشد که از برای ما مستحق فرماید و کام طویلیان ارواح
 متعانه از حدیث از برای شریفین گردانید شهری سرمایه حیات ابد اهل ذوق را و در یک حکایت از برای شکر نشان گفت
 آیه آمد که **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** خداوند است و احسن حدیث نیکوترین سخن را که هست **كَلِمَاتُ اللَّهِ تَكُونُ لَكَ فِي يَوْمِ الْقِيَامَةِ** کلماتی که در روز قیامت
 از و شباهت معنی است در اعجاز یاد وجودت لفظ و تحت معنی یا برنی از آن مصدق برنی دیگرست و در آن تناقض و اختلاف
 نیست **ثَلَاثِي** دو بار و دو تکرار معنی شتلات بر من درجات چون ابروئی و وعد و وعید و ذکر و رحمت و عذاب و بهشت و دوزخ
 و من و کافر و مشرک و غیره می فرود از و معنی از خوف و عیدی که در دست **جَلُودُ الدِّينِ** پستیها بر تنهای آنانکه **يُحْشَوْنَ بِهِمْ** می
 ترسند از پروردگار خود **بَلَدِي** پس نرم میشود و آرام میگردد **جَلُودُهُمْ قُلُوبُهُمْ** پستیها و دلهای ایشان **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** بوی یاد
 کردن رحمت و مغفرت و امام قشیری فرموده که می فرود از حیثت آمو ساکن میشود از آنرا و دشامی و کینه انداز و آرام به
 آثار فیض و بط دست دهد یا بسبب اسناد و تجلی در کشف الاسرار آورده که تسخیر من جلود هم صفت بتدیان از دست
 و تلبیس جلود هم و تلبیس هم است نواختن لطف الله **ذَلِكَ** این کتاب که قرأنت **هَدَى اللَّهُ** راه نمودن خدای است یعنی ارشاد
 مرقط را از خدای هدایت راه می نماید **بِهِ** بوی **تَشَاءُ** هر که خواهد و **مَنْ يَتَّبِعْهُ** و هر که از او بگذرد و خدای هدایت در راهی
 افتد **فَاَلَمْ** پس نیست مرا و از **جَلُودِ** هم راه نمایند که از سرگردانی خلاص گردانند **يَتَّقِي** آيا گوید که بهر چه **يُوجِبُهُ** بر روی خود
مَنْعَةُ از بدی و شدت عذاب یعنی زانه آتش **يَوْمَ الْقِيَامَةِ** روز سنجیده باشد چون گوید که این بود از عذاب و در راحت گذراند
 در وسط از کجوفتل میکند مراد ابرو جلال است که او را بدوزخ بریزد ستمها بر کردن بسته و او بر روی خود خواهد که از آتش به
 پر حیزه و قیل و کویل **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** متهمکاران را از دوزخا **بِحَشْمِهِ** با آنکه **تَلْبِيسُهُ** و بال آنچه بودید که میگردد از تکلیف حضرت ص
كَلِمَاتُ الدِّينِ تکلیف کردند آنانکه بودند **بِهِ** پیش از کفار که پیغمبران خود را **نَا حَقِّمُ الْعَذَابِ** پس آید پیشان عذاب
الْجَنَّةِ از آنجا که نینداستند و توقع نداشتند **فَاَلَمْ** الله پس بمحبت اندیشا از خدای **أَخْزَى** خوار و سوار
فِي الْحَيَاتِ الدُّنْيَا و در دنیا که نیابت بر سبی را جلود و خوف و **لَعْنَةُ** لعنت و لعنت عذاب برای یک که از برای ایشان
 آماده شده **أَكْبَرُ** بزرگتر است از عذاب دنیا **لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ** اگر هستند که بداند و عبرت گیرند و خود را از عذاب از برای خداوندی
 دوام است و منقطع نخواهد بود و **لَعْنَةُ** لعنت و بدیستی که بیان کردم **لِلنَّاسِ** برای ایمان یا محبت اهل که **فِي عَذَابِ الْقَارِعَةِ** در کتاب
 که قرأنت **فِي كُلِّ مَثَلٍ** از هر مثلی که بکار آید و در امرین **لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ** شاید که ایشان پند گیرند بآن و قرآن فرستادم **فَرَأَاهُمْ**
 قرآنی بلفظ عرب **فَرَأَاهُمْ** نه خداوند بکی یعنی پی عیب و بی خلل و بی تناقض و فیه **أَوَّالِ** با اسناد خود از آن عباس رض
 آورده که غیر مخلوق و بر هر تقدیر منزل کرد **أَمَّا لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ** شاید ایشان بسبب تا امل و رعایت آن به پر حیزه از کفر و تکذیب
صَرْبُ صربان کردن خدای **شَلَا** شلی برای شک و مرعده و آن مثل کلمات **رَجُلَانِ** شرکاء معی که در و با نازان باشند یعنی

باشد که چندین خواجه در و شرک باشد **تَشَارَكُوا** شریکان بدی و سازگار و هر یک او را بجای فرمایند و هیچ کدام با تمام
 نتواند رسانند و هیچ کس از و راضی نباشند و **رَجُلَانِ** رجل و مردی باز مرسته و مسلم شده از انبیا برای مردی یعنی غلامی
 او را یک خواجه باشد و را خشنود تواند ساخت **فَلْيَسْتَوِ** آیا سوا می باشند این دو بند از روی ماتدکی و بی شک نباشند چه
 یکی به تنازع و خواجهان در انداز باشد و همه از و نافرمانی و دیگری از تجان شرکاسام بود و خداوند از و خشنود و اول مثل شرکت که دل
 خود را بصداوت هر یک از معبودان متفرق ساخته متقوا غیر و پیشان خاطر است و ثانی مثل مودعت که بر سرست و دوست دارد
 غیر خدای را و جزا و او باید ندارد **ع** یک یا پرسیده کن چه یکدل داری **أَيُّكُمْ** هر ستایشها مر خدای را که در خداوندی شک ندارد
بَلْ أَكْثَرُهُمْ بلکه بیشتر مردمان **لَا يَعْقِلُونَ** نمیدانند مالکیت او را علی الاطلاق آورده اند که کفار و کفشدن تر بهر سبب النون
 چشم میدانم که محمد ص میرد و از و باز بریم حق سبحانه و تعالی که **أَنْتَ** بدستی که توای محمد **يَسْت** مرده خواهی شدن **وَأَنْتُمْ** و بدیستی که
 شرکان **يَسْتَعِزُّونَ** مرگاند معنی زود میرند پس انظار ایشان مرگ دیگر از آنکه خود از مرگ این نیستند معین جهالت **ثُمَّ أَنْتُمْ** پس
 بدیستی که شما ای مؤمنان و کافران **يَوْمَ الْقِيَامَةِ** روز سنجیده **عَنْدَرِكُمْ** نزدیک آید کار خود و تحقیق **فَتُحْشَوْنَ** خصوصت کنید و در وین
 و حجت شارا باشد بر ایشان و گفته اند مراد اختصاص عاست که بعضی مردمان با بعضی محاصره کنند و در تضایای بدی و هر کس حق خود
 برسد **فِي الرَّابِعِ وَالْعَرُونَ** من اجزاء التلوی **فَقَالَ** پس یکست شکر کار تر **يَمِينُ** گفته از کسی که در وین گوید علی آیه بر خدای
 و او را برین و فرزند شرک نسبت دهد **كَذَّبَ بِالْحَقِّ** و در وین شکر سخن راست که قرأنت **أَذْهَبَ** چون بیاید بوی و گفته اند مراد
 ذمی الصدقت یعنی حفره محمد صلی الله علیه و سلم چون می آید تکذیب گفته **أَلَيْسَ** آیینست یعنی هست **فِي حَقِّهِ** در وین **مَشَقِّ**
لِلْكَافِرِينَ منزل و مقام ناکر و دیگر **وَالَّذِينَ جَاءُوا** و گفته اند **بِالْحَقِّ** بعضی راست و صدق **بِهِ** و اگر راست ستم از او **لَنْ يَكُونَ**
هِيَ المتقین ایشان پر حیزه کار آید **جَبْرُ** جبر است **ع** که قرآن یا آورد و مصدق حفره رسالت **ع** که تصدیق نموده و قبول بلقی
 فرموده گویند جایی پیغمبرست و مصدق صدق و در تبیین از مجاهد نقل می کند که صدق امیر المؤمنین علی است و گفته اند همه
 مؤمنان مصدق اند **لَهُمْ** مرایش از است **يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ** آنچه خواهند و معنی کنند از نعمت و کرامت **عَنْدَرِكُمْ** نزدیک پروردگار
 ایشانست **ذَلِكَ** آنست **جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ** پاداش نیکوکاران یعنی اهل تصدیق و حق تعالی ایشان را پاداش میدهد **لِيَسْأَلَهُ**
 تا محو کند برپوشد **عَنْهُمْ** از ایشان **أَسْوَأَ الَّذِي عَمِلُوا** بدترین آنچه کرده باشند و دیگر اسوء از برای مبالغه است یعنی هرگاه که از ا
 می پوشند غیر آن پی شیدی اول **وَيُحْشَوْنَ** و پاداش دهند ایشان **بِأَسْوَأَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ** نیکوتر آنچه **كَانُوا يَعْمَلُونَ** بودند
 که عمل میکردند که آن ایمانت و گفته اند احسن اعمال ایشان را جز نراده دهند و نزدیای عملهای ایشان بدان دست عطا فرمایند
أَلَيْسَ آیه تکاف **أَلَيْسَ** خدای تعالی کفایت کننده **عَبْدَهُ** بنده خود را یعنی محمد ص معنی آنست که کفایت خواهد کرد و شرفش
 از روی نصرت خواهد بود بر شرکان و غایب خواهد ساخت دین او را بر ادیان آورده اند که چون حفره رسول **ع** علی علیه السلام
 که معایب **أَلَمْ** باطله کافرا می گفت ایشان گفتند که چنین مگوی مباد که خدایان ما ترا نرنج رسالت و حال تو بر تباها و انجاده حق سبحانه

و فرمود که **وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَجْعَلْ لَكَ خِزْيَانًا مِّنْ دُونِهِ** و هر که کارهای خدا را
یا تخفیف کند کسی را با آنچه جاوست لایق و لایق **فَمَا لَهُ** پس نیست آن گناه را از حق **وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ**
و هر که کارهای خدا را بجز از وی نترسد **فَمَا لَهُ** پس نیست آن راه یافته را از حق **وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ**
وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَجْعَلْ لَكَ خِزْيَانًا مِّنْ دُونِهِ و هر که کارهای خدا را بجز از وی نترسد
تو برسی از شرکان **وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَجْعَلْ لَكَ خِزْيَانًا مِّنْ دُونِهِ** و هر که کارهای خدا را بجز از وی نترسد
دلیل لا محقق است بر توفیق او و باقیست **وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَجْعَلْ لَكَ خِزْيَانًا مِّنْ دُونِهِ** و هر که کارهای خدا را بجز از وی نترسد
که می بیند آن را **وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَجْعَلْ لَكَ خِزْيَانًا مِّنْ دُونِهِ** و هر که کارهای خدا را بجز از وی نترسد
مران سختی را که خدا می خواسته **وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَجْعَلْ لَكَ خِزْيَانًا مِّنْ دُونِهِ** و هر که کارهای خدا را بجز از وی نترسد
آنها باز دارند آن مران نیست و از من متقابل کردید که حضرت پیغامبر صلی الله علیه و آله و سلم از ایشان این سوال کرد و ایشان سبکت
شدند حق سبحانه و تعالی **وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَجْعَلْ لَكَ خِزْيَانًا مِّنْ دُونِهِ** و هر که کارهای خدا را بجز از وی نترسد
وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَجْعَلْ لَكَ خِزْيَانًا مِّنْ دُونِهِ و هر که کارهای خدا را بجز از وی نترسد
که هم اگر نکند مدعی خدا بکند **وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَجْعَلْ لَكَ خِزْيَانًا مِّنْ دُونِهِ** و هر که کارهای خدا را بجز از وی نترسد
بدستی که من عالم بر عالمی که دارم **وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَجْعَلْ لَكَ خِزْيَانًا مِّنْ دُونِهِ** و هر که کارهای خدا را بجز از وی نترسد
بخیر خدای که او را رسوا کرد **وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَجْعَلْ لَكَ خِزْيَانًا مِّنْ دُونِهِ** و هر که کارهای خدا را بجز از وی نترسد
دیگری بر حق سبحانه و سوا کرد و دشمنان انحراف را در روز بدرجی از ایشان بدست مؤمنان گشته و گردوی بقید
ندرت و سلسله بگفت گرفتار شدند این همه با و داده و آن دستها به بند **وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَجْعَلْ لَكَ خِزْيَانًا مِّنْ دُونِهِ** و هر که کارهای خدا را بجز از وی نترسد
بر تو کتاب را که فراتست **وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَجْعَلْ لَكَ خِزْيَانًا مِّنْ دُونِهِ** و هر که کارهای خدا را بجز از وی نترسد
وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَجْعَلْ لَكَ خِزْيَانًا مِّنْ دُونِهِ و هر که کارهای خدا را بجز از وی نترسد
یعنی از قرآن اعراض نماید **وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَجْعَلْ لَكَ خِزْيَانًا مِّنْ دُونِهِ** و هر که کارهای خدا را بجز از وی نترسد
تو علیهم السلام بریشان نگاه بان تا نگذاری که در ضلالت افتند یا وکیل ایشان نیستی و اختیار هدایت بر ضلالت بلکه
بر تو نیست مگر بلاغ **وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَجْعَلْ لَكَ خِزْيَانًا مِّنْ دُونِهِ** و هر که کارهای خدا را بجز از وی نترسد
و اگر غمزه است **وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَجْعَلْ لَكَ خِزْيَانًا مِّنْ دُونِهِ** و هر که کارهای خدا را بجز از وی نترسد
نفس حیات که مفارقت می کند نفس تمیز زایل می شود و نفس تمیز مفارقت می نماید بوقت خواب و زوال و نفس حیات
زوال نمی یابد و در احصای از این چنین نقل می کند که هر متقایی جمع می کند ارجح از احوال و احوال را تا یکدیگر آشنایی نشان میدهند
وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَجْعَلْ لَكَ خِزْيَانًا مِّنْ دُونِهِ و هر که کارهای خدا را بجز از وی نترسد

و دیگر نفس را که از ان زندگانی با ایشان **وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَجْعَلْ لَكَ خِزْيَانًا مِّنْ دُونِهِ** و هر که کارهای خدا را بجز از وی نترسد
نفس راست که در خواب قبضه کرده باشند **وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَجْعَلْ لَكَ خِزْيَانًا مِّنْ دُونِهِ** و هر که کارهای خدا را بجز از وی نترسد
وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَجْعَلْ لَكَ خِزْيَانًا مِّنْ دُونِهِ و هر که کارهای خدا را بجز از وی نترسد
مات که شبیه نوم است و ایا که مالمست بیخه و در قریه مذکوره است که ای فرزند آدم چنانچه در خواب میری میری و چنانچه
بیدار میگردی برانگیزه شوی و کافران بد بخت درین تاویل میکنند **وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَجْعَلْ لَكَ خِزْيَانًا مِّنْ دُونِهِ** و هر که کارهای خدا را بجز از وی نترسد
شعبان که ایشان از خدای درخواست کنند **وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَجْعَلْ لَكَ خِزْيَانًا مِّنْ دُونِهِ** و هر که کارهای خدا را بجز از وی نترسد
نشدن **وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَجْعَلْ لَكَ خِزْيَانًا مِّنْ دُونِهِ** و هر که کارهای خدا را بجز از وی نترسد
حال آنکه ایشان از قدرت و علم بی بهره اند **وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَجْعَلْ لَكَ خِزْيَانًا مِّنْ دُونِهِ** و هر که کارهای خدا را بجز از وی نترسد
او کس شفاعت نکند **وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَجْعَلْ لَكَ خِزْيَانًا مِّنْ دُونِهِ** و هر که کارهای خدا را بجز از وی نترسد
خواهد شد روز قیامت و از آن ذکر **وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَجْعَلْ لَكَ خِزْيَانًا مِّنْ دُونِهِ** و هر که کارهای خدا را بجز از وی نترسد
اشکارت برسد و نفرت کرد **وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَجْعَلْ لَكَ خِزْيَانًا مِّنْ دُونِهِ** و هر که کارهای خدا را بجز از وی نترسد
آنکه معبود ایشانند **وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَجْعَلْ لَكَ خِزْيَانًا مِّنْ دُونِهِ** و هر که کارهای خدا را بجز از وی نترسد
به باطل اما کار مؤمن بر عکس اینست از یاد خدای شادان و بندگما سوسی نمکین است **وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَجْعَلْ لَكَ خِزْيَانًا مِّنْ دُونِهِ** و هر که کارهای خدا را بجز از وی نترسد
فال نماز اقبال و فرخنده شود و غیره هر جا سخن آید میان **وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَجْعَلْ لَكَ خِزْيَانًا مِّنْ دُونِهِ** و هر که کارهای خدا را بجز از وی نترسد
الشرار و الاضرای آفریده آسمانها و زمین عالم **وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَجْعَلْ لَكَ خِزْيَانًا مِّنْ دُونِهِ** و هر که کارهای خدا را بجز از وی نترسد
بندگان خود در اختیار **وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَجْعَلْ لَكَ خِزْيَانًا مِّنْ دُونِهِ** و هر که کارهای خدا را بجز از وی نترسد
که آفرینند **وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَجْعَلْ لَكَ خِزْيَانًا مِّنْ دُونِهِ** و هر که کارهای خدا را بجز از وی نترسد
باین معنی خدا کنند خود را تا با رخسار خود **وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَجْعَلْ لَكَ خِزْيَانًا مِّنْ دُونِهِ** و هر که کارهای خدا را بجز از وی نترسد
ایشان را از خدای **وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَجْعَلْ لَكَ خِزْيَانًا مِّنْ دُونِهِ** و هر که کارهای خدا را بجز از وی نترسد
قرب یا بند جبرن در عقبه عقوبت گرفتار شوند و رای پنداشت ایشان چیزی بدیشان **وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَجْعَلْ لَكَ خِزْيَانًا مِّنْ دُونِهِ** و هر که کارهای خدا را بجز از وی نترسد
سکود پریشانند که بسبب جبر جیت و زودگی ترسم که چیزی ظاهر کرد که من آنرا در حساب نمیداشتم و از سفیان شریفه نقل
که چون این آیه خواندی گفت و یا اهل **وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَجْعَلْ لَكَ خِزْيَانًا مِّنْ دُونِهِ** و هر که کارهای خدا را بجز از وی نترسد
چون پرده ز روی کار برداشته گفت **وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَجْعَلْ لَكَ خِزْيَانًا مِّنْ دُونِهِ** و هر که کارهای خدا را بجز از وی نترسد
غدا بپیدا کرد **وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَجْعَلْ لَكَ خِزْيَانًا مِّنْ دُونِهِ** و هر که کارهای خدا را بجز از وی نترسد
تخوفا می و انذار حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم **وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَجْعَلْ لَكَ خِزْيَانًا مِّنْ دُونِهِ** و هر که کارهای خدا را بجز از وی نترسد

اوست شنوای گفتارند کانی بگردان ایشان **اَوَمْ قَبِيْرًا** آسید بکشد و سفرهای نمایند شکران **مِکْرِی الْاَرْضِ** در زمین شلم
وین برای تاجان **نِظَرًا کَیْفًا** پس باید بستند که چگونه بود عاقبت **الَّذِیْنَ کَانُوا رَاغِبًا فِی الْاٰیٰتِ** پیش از ایشان
از اهل تکلیف چون عباد و عهود و ارباب مؤمنه که دیار ایشان مرغبار و پیش است **کَانُوا** بودند پیشینان **هَمْ اَشْدُّ مِنْهُمْ** ایشان
سخت تر از ایشان **قُوَّة** از جهت نیرو و توانایی یا قدرت و تمکن و آثار و پیشتر از جهت نشانهای ایشان **الْاَرْضِ** در زمین دیار
ایشان چون تلمهای بلند و شهرهای نبره **فَاَخَذَهُمُ اللّٰهُ** پس گرفت ایشان از خدای و عقوبت کرد **بِذُنُوْهُمْ** بسبب گناهان ایشان
یعنی گرفتار تکلیف و **مَکَانَ هُمْ** و بنده و ایشان از آن **اِنَّ** از عذاب خدای **وَ اِنَّ** هیچ گناه باز دارند که دفع کند از ایشان **ذَلِکَ**
این گرفتار **هَمْ کَانَتْ اٰیٰتُهُمْ** بسبب آن بود که آمدند ایشان **وَسَلَّمْ** بیغایبان ایشان **بِالْبَیِّنَاتِ** بجهت های روشن و مجرما
همیدان **فَاَخَذَهُمُ اللّٰهُ** پس گرفت ایشان از خدای ایشان را و معاقبت کرد **اِنَّ** ایندانه **قُوَّة** بدستی که
خدای تواناست و تمکن در هر چه خواهد **بِالْبَیِّنَاتِ** سخت عقوبت بر اهل **فَاَخَذَهُمُ اللّٰهُ** بدستی که فرستادیم موسی را **بِالْبَیِّنَاتِ**
بمعجزات ماک قع آیات بود **وَسَلَّمَ** و حجت هریدان **وَحِجَّتْ** و حجت هریدان **وَحِجَّتْ** و حجت هریدان **وَحِجَّتْ** و حجت هریدان **وَحِجَّتْ** و حجت هریدان
بجی و سلطان بین معجز و بیعی و معجز و حجت فرستادیم او را **بِالْبَیِّنَاتِ** بدستی که فرستادیم موسی را **بِالْبَیِّنَاتِ**
و همامان که وزیر او بود و **وَحِجَّتْ** و حجت هریدان **وَحِجَّتْ** و حجت هریدان **وَحِجَّتْ** و حجت هریدان **وَحِجَّتْ** و حجت هریدان **وَحِجَّتْ** و حجت هریدان
انکار کردند **فَاَخَذَهُمُ اللّٰهُ** پس گرفت ایشان از خدای ایشان را و معاقبت کرد **اِنَّ** ایندانه **قُوَّة** بدستی که
الست و من رسول **وَحِجَّتْ** و حجت هریدان **وَحِجَّتْ** و حجت هریدان **وَحِجَّتْ** و حجت هریدان **وَحِجَّتْ** و حجت هریدان **وَحِجَّتْ** و حجت هریدان
گفتند **بِشَیْءٍ اَنْعَمَ اللّٰهُ عَلَیْهِمْ** پس گرفت ایشان از خدای ایشان را و معاقبت کرد **اِنَّ** ایندانه **قُوَّة** بدستی که
و بعد از ولادت او دست باز داشته بودند چون موسی بیاید و دعوی بنوع کرد باز برای زمین گفتند **بِشَیْءٍ اَنْعَمَ اللّٰهُ عَلَیْهِمْ** پس گرفت ایشان از خدای ایشان را و معاقبت کرد
تا دلهای ایشان بشکند موسی یا یاری نهند **وَحِجَّتْ** و حجت هریدان **وَحِجَّتْ** و حجت هریدان **وَحِجَّتْ** و حجت هریدان **وَحِجَّتْ** و حجت هریدان
یکدیگر **وَحِجَّتْ** و حجت هریدان **وَحِجَّتْ** و حجت هریدان **وَحِجَّتْ** و حجت هریدان **وَحِجَّتْ** و حجت هریدان **وَحِجَّتْ** و حجت هریدان
آن هم بدیشان باز کرد پس دعوت در بار موسی با خواص خود شوق کرد و گفت او را **وَحِجَّتْ** و حجت هریدان **وَحِجَّتْ** و حجت هریدان **وَحِجَّتْ** و حجت هریدان
برگشت خود و از آن خلایق برسد یا آنکه مردم کینه دعوت با او معاوضه نتوانست که او را قتل رسانید صلاح در آنست که ساحرا
طلبیم تا با او معاوضه شوند **وَحِجَّتْ** و حجت هریدان **وَحِجَّتْ** و حجت هریدان **وَحِجَّتْ** و حجت هریدان **وَحِجَّتْ** و حجت هریدان
میگرفت **وَحِجَّتْ** و حجت هریدان **وَحِجَّتْ** و حجت هریدان **وَحِجَّتْ** و حجت هریدان **وَحِجَّتْ** و حجت هریدان **وَحِجَّتْ** و حجت هریدان
من از او باز داد **وَحِجَّتْ** و حجت هریدان **وَحِجَّتْ** و حجت هریدان **وَحِجَّتْ** و حجت هریدان **وَحِجَّتْ** و حجت هریدان
فعلیسیا آنکه استکار کرد بسبب دعوت **وَحِجَّتْ** و حجت هریدان **وَحِجَّتْ** و حجت هریدان **وَحِجَّتْ** و حجت هریدان **وَحِجَّتْ** و حجت هریدان
یعنی موسی ظاهر کردند در بلدشان **وَحِجَّتْ** و حجت هریدان **وَحِجَّتْ** و حجت هریدان **وَحِجَّتْ** و حجت هریدان **وَحِجَّتْ** و حجت هریدان

چون این خبر بوی رسید **اِنَّ** بدستی که من پناه گرفتم **وَحِجَّتْ** و حجت هریدان **وَحِجَّتْ** و حجت هریدان **وَحِجَّتْ** و حجت هریدان
گفتی که بسبب قیظم **وَحِجَّتْ** و حجت هریدان **وَحِجَّتْ** و حجت هریدان **وَحِجَّتْ** و حجت هریدان **وَحِجَّتْ** و حجت هریدان
موسی **وَحِجَّتْ** و حجت هریدان **وَحِجَّتْ** و حجت هریدان **وَحِجَّتْ** و حجت هریدان **وَحِجَّتْ** و حجت هریدان
و دعوت خیریل یا سمان که مدعی بود که بطریق **وَحِجَّتْ** و حجت هریدان **وَحِجَّتْ** و حجت هریدان **وَحِجَّتْ** و حجت هریدان
بود که ایمان داشت و می پوشید چون خبر صد فرعون موسی **وَحِجَّتْ** و حجت هریدان **وَحِجَّتْ** و حجت هریدان **وَحِجَّتْ** و حجت هریدان
میگرفت **وَحِجَّتْ** و حجت هریدان **وَحِجَّتْ** و حجت هریدان **وَحِجَّتْ** و حجت هریدان **وَحِجَّتْ** و حجت هریدان
من **وَحِجَّتْ** و حجت هریدان **وَحِجَّتْ** و حجت هریدان **وَحِجَّتْ** و حجت هریدان **وَحِجَّتْ** و حجت هریدان
و آن **وَحِجَّتْ** و حجت هریدان **وَحِجَّتْ** و حجت هریدان **وَحِجَّتْ** و حجت هریدان **وَحِجَّتْ** و حجت هریدان
دینی و آخره **وَحِجَّتْ** و حجت هریدان **وَحِجَّتْ** و حجت هریدان **وَحِجَّتْ** و حجت هریدان **وَحِجَّتْ** و حجت هریدان
خدای راه نمیایدینی توفیق راه یافت **وَحِجَّتْ** و حجت هریدان **وَحِجَّتْ** و حجت هریدان **وَحِجَّتْ** و حجت هریدان
در دفع کینه است در دعوی خدای **وَحِجَّتْ** و حجت هریدان **وَحِجَّتْ** و حجت هریدان **وَحِجَّتْ** و حجت هریدان
برنجی اسرا **وَحِجَّتْ** و حجت هریدان **وَحِجَّتْ** و حجت هریدان **وَحِجَّتْ** و حجت هریدان **وَحِجَّتْ** و حجت هریدان
اِنَّ **وَحِجَّتْ** و حجت هریدان **وَحِجَّتْ** و حجت هریدان **وَحِجَّتْ** و حجت هریدان **وَحِجَّتْ** و حجت هریدان
جعی دیگر را که نزد وی حاضر بودند **وَحِجَّتْ** و حجت هریدان **وَحِجَّتْ** و حجت هریدان **وَحِجَّتْ** و حجت هریدان
بودم صلاحی دان **وَحِجَّتْ** و حجت هریدان **وَحِجَّتْ** و حجت هریدان **وَحِجَّتْ** و حجت هریدان **وَحِجَّتْ** و حجت هریدان
در حرکت آمد **وَحِجَّتْ** و حجت هریدان **وَحِجَّتْ** و حجت هریدان **وَحِجَّتْ** و حجت هریدان **وَحِجَّتْ** و حجت هریدان
آورده بود **وَحِجَّتْ** و حجت هریدان **وَحِجَّتْ** و حجت هریدان **وَحِجَّتْ** و حجت هریدان **وَحِجَّتْ** و حجت هریدان
روزان **وَحِجَّتْ** و حجت هریدان **وَحِجَّتْ** و حجت هریدان **وَحِجَّتْ** و حجت هریدان **وَحِجَّتْ** و حجت هریدان
شدند **وَحِجَّتْ** و حجت هریدان **وَحِجَّتْ** و حجت هریدان **وَحِجَّتْ** و حجت هریدان **وَحِجَّتْ** و حجت هریدان
بودند **وَحِجَّتْ** و حجت هریدان **وَحِجَّتْ** و حجت هریدان **وَحِجَّتْ** و حجت هریدان **وَحِجَّتْ** و حجت هریدان
ظُلُمًا لِّلْبَیِّنَاتِ **وَحِجَّتْ** و حجت هریدان **وَحِجَّتْ** و حجت هریدان **وَحِجَّتْ** و حجت هریدان **وَحِجَّتْ** و حجت هریدان
کوه بدستی که من **وَحِجَّتْ** و حجت هریدان **وَحِجَّتْ** و حجت هریدان **وَحِجَّتْ** و حجت هریدان **وَحِجَّتْ** و حجت هریدان
کس **وَحِجَّتْ** و حجت هریدان **وَحِجَّتْ** و حجت هریدان **وَحِجَّتْ** و حجت هریدان **وَحِجَّتْ** و حجت هریدان
و لا توتع یا اهل **وَحِجَّتْ** و حجت هریدان **وَحِجَّتْ** و حجت هریدان **وَحِجَّتْ** و حجت هریدان **وَحِجَّتْ** و حجت هریدان
ابدیک **وَحِجَّتْ** و حجت هریدان **وَحِجَّتْ** و حجت هریدان **وَحِجَّتْ** و حجت هریدان **وَحِجَّتْ** و حجت هریدان

رسل

نیز در بیان بود **فَيُجَنَّبُكَ** که می شوند بر روی بدان زنجیرها افکند ایشان را **فِي الْجَحِيمِ** در آتش جهنم که در نهایت حرات
بود **فِي النَّارِ** پس از آن در آتش **فَيُجَنَّبُكَ** سوخته و بریان سازند ایشان را یعنی با انواع عذاب از آتش و آب معذب گردند **فَإِنَّ**
الْجَحِيمَ پس گویند مرا ایشان را **إِنَّمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ** که آنکه بودید که می گرفتید ایشان را از شرک **وَمَا تَكْفُرُونَ** از روی خداوند **وَالْوَاكُونَ**
و در خندان که آن شرکاء **فَلَا تَعْلَمُونَ** که شدند از ما و ما نمی یابیم ایشان را و ما از ایشان توقع اعداد و اسیم ایشان را و در بلا بگذرد
بَلْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ عَذَابٌ يُذَمَّرُ که خوانند با شیم **فِي شَيْءٍ** پیش ازین در دنیا چیز را یعنی بر ما روشن شد که چیزی را نمی برستید و ما
بلکه ایشان را که عبادت میکردیم هیچ نبوی اند و ما ایشان را چیزی می پنداشتیم **كَذَلِكَ** همچنانکه بخدا لا اله الا هو **كَذَلِكَ** **يُضِلُّ اللَّهُ**
الْكَاذِبِينَ گمراه می گرداند خدای کافران را و نمی برد چیزی که از او منتقم شوند و آخره پس ایشان را گویند **ذُرِّكُمْ** این خندان
شما امروز در بعضی **بِمَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ** که بودید شما که شادی میکردید و فرحان می بودید **فِي الْأَرْضِ** و در زمین یعنی در دنیا
بغیر الحق چیزی که حق خود یعنی شرک و طغیان و **بِمَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ** و بجهت آنکه بودید شما که می نازیدید از خود و تبرک می خریدید
أَدْخَلُوا و را بسایر **بِجَهَنَّمَ** بهرهای هفت گانه و زرخ که برای شما بخش کرده اند یعنی هر طایفه بدیه که در آید **فَاللَّهُ يَهْدِيهَا** چایند
مانند کافران و آن **فَيَسِّرُ اللَّهُ لَكَ** پس بدو آموخت که در کشتزار و زرخ **فَاِصْبِرْ** پس شکیبایی کن ای محمد بر اندامی **فَمِنْ**
وَعَدَ اللَّهُ بدستی که وعده خدا بفرستاده او را و هلاک اعدا **وَأَمَّا** درست و راست است و پیش از آن خواهد شد **فَاِصْبِرْ** پس اگر
بنام تو **فَيَسِّرُ اللَّهُ لَكَ** بزحمت از آنچه وعده داده ایم ایشان را از قتل **وَأَمَّا** اگر میبرایم ترا پیش از ظهور آن عذاب
وَأَمَّا پس بر می مایاز گردیده خواهند شد روز قیامت و جزای خود خواهند یافت یعنی هیچ وجه ایشان را از خود نخواهیم
گذاشت و حق سبحانه و تعالی دنیا بعضی از عذاب کفار را بجز سید ابراهیم خود از قتل و اسیر و قطار و جزان و باقی عقوبات ایشان
در بعضی خواهد بود **وَأَمَّا** دوستان و در هر دو عالم **وَأَمَّا** دشمنان در سخت و غم این سرا و آن سرا
آورده اند که کفار و کفر از روی جهل اقتراح آیات متکرم میگردند و بجهت عیون و اظهار بیسایتین و تصاعد بر آسمان مجبور
ایشان بر وجه که در سرور و نهاسر ایل کنند حق تعالی آن فرستاد **وَأَمَّا** و تجویف تا دم **وَأَمَّا** پیغمبر ایشان
از تو **وَأَمَّا** آنها اند که خوانند ایم قضاای ایشان بر تو که آن بیت و نه پنهان **وَأَمَّا** و بعضی
از ایشان آن **وَأَمَّا** که قضاای ایشان بخواند ایم تو اما نام ایشان دانسته چون ایسح و غیر آن و بعضی است که نه
نام ایشان دانسته و نه قضاای ایشان شنیده و جمعی بر آنست که مجموع اینها مشت هزار بوده اند چهار هزار از نو اسرا و چهار هزار
از سایر خلقت و شهر و آنست که صد و پست و چهار هزار بوده اند و در میان بدیشان تعیین عدد و معرفت ایشان با نیایب و
اسای شریعت **وَأَمَّا** و خود هیچ پیغمبر را نتوانست **وَأَمَّا** آنکه بیاورد مجروح که نشاء بنوع او باشد **وَأَمَّا**
وَأَمَّا مکر به خود خدای و حکم و فرمان او یعنی هیچ شما از پیغمبر من اقتراح بجزای می کنید و او مستقبل نیست در غودن آن
بی امر و من حکمت در عدم و قریح آن می بینم **وَأَمَّا** پس چون بیاید زمان خدای عذاب متعمر آن بجزای بعد از و صرح

شدند

آیات

آیات **فَيُجَنَّبُكَ** حکم کرده شود **فَالْحَقُّ** راستی یعنی شرک مبطل معذب گردد و مؤمن محقق نجات یابد **وَأَمَّا** و زبان کشند **وَأَمَّا**
الْمُطْلُونَ آنجا نواستان و معاندان که بعد از دین مجروح که دلالت بر نبوت می کند و دیگر می طلبند **وَأَمَّا** خدای **وَأَمَّا**
الْأَنْفَامَ آفت که بیاورد برای شما چهار یا از جرح شتر و کوا و کوسند **وَأَمَّا** کوا تا سواری شود **وَأَمَّا** بعضی را از آن جوانان
وَأَمَّا و بعضی از آن می خرید چون غنم و بر نمی آید که قابلیت رکوب و اکل و اند چون بقروکم و مرشاست **وَأَمَّا**
در انعام **وَأَمَّا** منفعت بسیار چون شیر و بشم و جز آن **وَأَمَّا** و ایشان را آفرید تا برسد به ساقی بر آن یعنی بر
از آن **وَأَمَّا** حاجت **وَأَمَّا** بجا حق که در زمینهای شما ستاز سود و معامله و عیلم و بر شتران و خوشی **وَأَمَّا** و بر کشتیها
در رویا **وَأَمَّا** برداشته می شود **وَأَمَّا** و می فاید خدای شما **وَأَمَّا** نشانیهای تقدیر خود فای **وَأَمَّا** که آید از
آیات قدرت یا از دلایل نوع چون انشقاق قمر و اخبار از غیب **وَأَمَّا** و کشتیها **وَأَمَّا** و کشتیها **وَأَمَّا** و کشتیها
نرمین عادی و نمود **وَأَمَّا** کافران پس بنکرند که بکنه بود **وَأَمَّا** و کشتیها **وَأَمَّا** و کشتیها
بودند آن ام پیشین **وَأَمَّا** و کشتیها **وَأَمَّا** و کشتیها **وَأَمَّا** و کشتیها
ترازجه باز ماندن ایشان در زمین از کوشش و قلمها **وَأَمَّا** و کشتیها **وَأَمَّا** و کشتیها
بودند که میگردند از جمع مال و ترتیب سپاه **وَأَمَّا** و کشتیها **وَأَمَّا** و کشتیها
وَأَمَّا و کشتیها **وَأَمَّا** و کشتیها **وَأَمَّا** و کشتیها
یعنی جمعی که آنرا علم نام نهاده بودند و مراد عقاید باطل و شبههها و اعتبار ایشانست و گفته اند مراد علم مکاسب و تجارت است یا
علم طبایع و تجویم که آن مباحی و مستطیر شده یا نیایب ایشان است و میگردند که بجهت عیون و اظهار بیسایتین و تصاعد بر آسمان مجبور
وَأَمَّا و کشتیها **وَأَمَّا** و کشتیها **وَأَمَّا** و کشتیها
سختی عذاب مارا و در دنیا **وَأَمَّا** و کشتیها **وَأَمَّا** و کشتیها
آن شرک از نیکان یعنی کافر شیم به بتان **وَأَمَّا** و کشتیها **وَأَمَّا** و کشتیها
وَأَمَّا و کشتیها **وَأَمَّا** و کشتیها **وَأَمَّا** و کشتیها
نه در وقت **وَأَمَّا** و کشتیها **وَأَمَّا** و کشتیها
ام مانیه که ایمان با حق هیچ وجه تبیل نیست **وَأَمَّا** و کشتیها **وَأَمَّا** و کشتیها
ایشان در آن وقت ظاهر شدن و اگر چه عمر و حمران بودند **وَأَمَّا** و کشتیها **وَأَمَّا** و کشتیها
وَأَمَّا و کشتیها **وَأَمَّا** و کشتیها **وَأَمَّا** و کشتیها
و هر کس در استخراج آن تا در نیست و کند انداخته اشارت بحکمت و ایم اشاعت بمنبت یعنی حق سبحانه و تعالی است بر تو
به تنزیل حکمت صاحب بجز آنکه این رنوده که هم اشارت بر می که میان حق تعالی و جیب است و هیچ مکذوب نیست بر هر

دو شب معراج که در دو شب او اوقات و در روز قیامت که شفاعت کبریا است **شهر** مقام تو محمود و ذات محمد پیدایان
مقامی وای که دارد **کذک** مثل آنچه درین سوره است از عافی **یوحی الیک** روح میکند بنویسند **والی الذین یحبونک**
و روحی کرده است با آنکه پیش از تو بوده اند از **صلی الله علیه و آله** خدای غایب که جمیع کس از انزال روحی او را باز نموند داشت
الحکم و انما بحال کسی که سر او از زول روحی است بر **کافی التواریت** بر او راست آنچه در آسمانهاست از عازن علیات و **ما**
فی الارض و آنچه در زمین است از کربان سفلیات و **هو القلیل** و اوست برتر که وقت شایان او راست **الغظیم** برتر که
خطیعت سلطان را و راست **تکاد التورات والانجیل** نزدیک شد آسمانها که از عظمت او **یقفط** بشکافتن **فوق** از
بر یکدیگر یعنی تخت آسمانی بلند تر یکبار پس از آن یک یک منشق کردند در کشف آورده که این حال در ظهور کبریا و جلالت
اعظم و امت جلال و آسمان اعلی عرش است و کرسی مغفوف ملائکه بر ابتداء انقطاع از آنجا دلیل بر مکت بر آسمان و عظمت
حقیر بر درگاه **واللایک یستحق** و فرشتگان یعنی حلقه عرش یا همه ایشان تزیین کنند ذات حق را به تزیین مقررین **مجد**
لربکم مجد پروردگار ایشان را یعنی تسبیح و حمد با هم می گویند چه یکی نفی با شایسته و یکی اثبات منزه و **یتسبحون** و از هر شیئی
طلبند از خدای **فی الارض** برای کسی که در زمین انداز مؤمنان **الاف** الله بدانند بدستی که خدای **هو الغفور** و اوست
آمریزه کنه ها و نیکوکار **الرحیم** مهربان بر ایشان بقبول توبه و از میان غفران و رحمت اوست که ملائکه را با استغفار
که کاران و مژده **والذین اتخذوا** و آنکه ذکر کنند **دوین** بجز خدای **ولیس** دوستان بیغشگران و انداد که بدستی
ایشان را پرستش می کنند **الله خفیض** خدای نگاه بانت **علیهم** بر افعال و احوال ایشان و مناسب آسمانها جزا خواهد داد و **ما ات**
علیهم و نیستی توای محمد بر ایشان **یکل** کاشته شده تا محافل اعمال ایشان کنی بلکه بر تو دعوتی تبلیغ احکام شریعت
کذک و همنانکه روحی کریم بر پشام بر زبان قوم او **وحیا الیک** روحی کریم **تو را تا عجمیا** تو آنی بفت عجم که قوم تو اند **لقد**
تا می گویند **ام القری** اهل بادشهرها را که که است **من حوطا** و هر که کرد کرد او را باند یعنی جمیع اهالی بلدان او مقررست که
تمام زمین را از زمین که بسط کرده اند بر اصل هر بلاد اوست و هر بر حوالی و **ویند** ویم گنی مرد ما ز اینم **اجمع** روز
جمع یعنی روز قیامت **فیه** جمع شک نیست در وقوع آن و او را روز جمع گفت که اولین و آخرین در آن روز مجمع باشند یا
جمع کنند و روح با اشباع یا اعمال را با اعمال یا هر کسی را با مثل آن بعد از اجتماع و یکبار ایشان را شرف سازند **فرقی**
اجته که هر چه در بهشت برند که مؤمنان و مومنان اند **فرقی فی الجحیم** و هر که را در روز آخر انکه که کفایتان و شرکاستند
ولو شاء الله و اگر خواستی خدای **یطمع** هر آینه که داند هر چه خلق را **الله اجد** که یک بر راه هدایت یا در طریق ضلالت
و لکن یدخل و لیکن در آید **من شاء** هر که ای خواهد براه نمودن و توفیق عبادت **من شاء** در بهشت خود **الطالحون**
و ستمکاران یعنی سرگردانان بیایان غریب و خدای از اهل کفر و فساد **بالهم** نیست مرایشان را **ولی** جمع دوستی که
توکل کار ایشان کرده **ولا یضیر** و نه یاری که غدا از ایشان باز دارد و **اتخذوا** و نه یکدیگر و اگر فاند کاران بجز خدای **ولیس**

دوستان مانند اصنام کاف و دوستان ایشان می زنند **فان الله** پس خدای بحق **هو الولی** اوست دوستی که دوستان از دست
کبریا کند **هو یحیی الموتی** و از زنده گرداند مردگان را بقدرت نه بیان عاجز ایشان **هو** و خدای **علی کل شیء** و هر چیزی
قدیر توانست و اصنام ایشان را توانائی نیست **شخص** اوست قادر بر جمیع کن فیکون غیر او جمله عاجز و زبون
عجز اسوی قدیرش نیست **عقل** ازین کار خدایه که نیست **وما اختلفتم** و آنچه اختلاف می کنید ای مؤمنان **فیه** در آن چیز
با کاران **نشی** از هر چیزی از امور دین و دنیا **عقل** پس حکم او مغفول است **الله** بخدا و او حکم خواهد کرد در دین و روز
قیامت **ذلک** آنکی که حکم بحق صفت اوست **الله** خدای بحق است **بقی** پروردگار و آفریدگار من **علیه** بروی بر خیز و **توکل**
توکل کرده ام در هر کارها و مهات خود بکم و ی تقویض نموده **والیه** و بسوف او باز میگردم در هر احوال که فی الحقیقه
نیو با خروج و مرجع و مال نیست **ناظر التورات والانجیل** آفریدند و دیدارند آسمانها و زمینها **جعل** کم بیافرید برای شما **ب**
انفسکم از جنس شما **و از آسمانها و زمینها** از **انفسکم** و خلق کرد از چهار اربابان صنفهای گوناگون **بذکرکم** بسیار میگردان
شمار این **در تبارج** و تسایل و درین وجه از خلقت **یس** **کیشک** نیست مانند **و شیء** چیزی لفظ مثل و کلام در بیان
می باشد مثل قد متانی فان آسمانها مثل ما آسمانها به یا مثل یعنی ذات جنانکه مشکلا یفصل که درین آیه نشان میدهد
و با حقیقت گذاشتن چه مودی باشد به تناقض که اثبات مثل و نهی آنست **شعر** ذات ترا مودع و پیوندنده
ترکیبی که تو بر ما مودع **جل المیزان** تدری حقیقه **من لا اله الا الله** و **هو الیم** و اوست
شفا جمیع سوسهات **البصیر** بیناست بهر مهربان که او راست **مقاله التواریت والانجیل** کلیه های خدایان و زمین
یعنی بیایع رزق جزیره آسمان مطهرت و کعبه زمین نبات **یسطر الرزق** گشاده میگرداند روزی را **و فی**
که میخاهد بقتضای رادت و **قدیر** و تنگی سازد بر هر که می خواهد بر وفق مشیت **الله** بدستی که او **کل شیء** بهر چیزی از ذات
استحقاق قبض بسط **علیم** داناست **شرع** بیان کرد و هر چه ساخت و برگزید خدای **لکم** برای شما **الذین از طاعت**
و عبادت و اصل توحید **ما و حق** آنچه مژده بودید **بیان** چیز **توحا** نوح بن لکه نام **والله** و **و یحیی** و آنچه کریم **الیک**
تو یعنی اصل مشترکی از دین که میان نوح و تو بوده **و ما و یحیی** و آنچه امر کرده بودیم **بیان** **ایهم** و **من شیء** **عیسی** **ایر** بیایان
و هر امر کردیم از اصول دین **ان اتقوا الذین** آنست که اقامت کنند و پای دارند دین را که ایمانست با آنچه تصدیق آن و آن
و زمان برداری احکام خدای **لا تشقوا** و تشق سبب در آن یعنی اختلاف میکنند در آن مصلک توحید و طاعت چه در
نوع شرایع اختلافات باشد بحسب اوقات و مصالح عباد **کبر** بر مکت و کار و دشوار **علی الشریکین** بر شرک
اندکان **ما تفرقتم** آنچه توینخواستن از **الله** بسوی آن از توحید و نفی شرک **و شیء** خدای می کشد و جمع می کند **الله**
بسوی خود آنچه تو می خواهی باین دست و راه راست **و یحیی** هر گاه ای خواهد یای گیرند برای دوستی خود یا بجهت
رسان صلی الله علیه و آله و سلم از آنکه او داده **و یحیی** و راه می نماید توفیق و ارشاد **الله** بدین حق **بیب** هر گاه باز

که در حق و روی آرد بی روی یعنی هر که از هر اراضی کند و او را خواهد حق سبحانه راه راست بدو نماید که نخستار
طالعی از جمل بکنند و بعد از آن که آن حضرت نداید که ای سرگشته راه اینک **وَمَا تَقْرَأُ** و پرکنند نشوند ام گذشته چون عاد و
عود و امحاب یک و جز آن که نکشتند از دین **الَا مَكْرُهَا** مکرها **بِأَجَاءَهُمُ الْعِلْمُ** پس از آنکه آمد دانش ایشان از انجا پراختاب
یا از دین برنگشتند بود و مضایق مکر بعد از آنکه دانستند پیغمبر را از آیات تیره و انجیل با بعد از علم با آنکه تفرق خلالت
محضات **بِقِيَامِهِ** و این برکشتن از روی جباری و ستکاری بود که واقع است **بِهِمْ** بیان ایشان یا برای طلب جاه و
ریاست یا بپس حسدی که بر پیغمبر و داشتند **وَلَا يَكْفُرُ** و اگر کلمه بودی که پیشی گرفتار است یعنی بعد از آنکه از
پسوردگار تو در مهلت دادن ایشان **إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى** تا زمان نام برده که آخر عمرت یا در قیامت **لَتَقْبِلَنَّ** هر آنکه حکم
کرده شدی بیان ایشان بغضب بطل و خلاص حق **وَأَنَّ الَّذِينَ** و بدستی آنکه **أَوْفَرُوا** و او شده اند کتاب یعنی
قرآن **بِمَنْعِهِمْ** از بر امتان گذشته مراد از آن زمان حضرت اند که قرآن بر ایشان دادند و ایشان **لَفِي شَكٍّ** هر آنکه
در شک اند **مِنْهُمْ** از دین یا از قرآن یا از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم شکی در تمت آنکه **فَلْيَكُ** پس برای آن تفرق
که از ایشان واقع شد **فَادْعُهُمْ** بخوان خلق را با تفاق بر ملت اسلام **وَأَسْتَقِمْ** و مستقیم باش و دعوت **كَمَا أَمَرْتُ** چنانکه
فرموده شد بدان در تبیان آورده که ولید پیغمبر بآن حضرت گفت که از دین و دعوی داری رجوع کن تا من نصرت از اموال خود
تبدویم و شیبیدن بریم و بعد کرده که اگر بدین بدین باز آویخته خود در عقد تو آم این آیه نازل شد که بر دعوی خود مستقیم
و در دین خود مستقیم باش **وَلَا تَتَّبِعْ** و پیروی مکن **أَهْوَاءَهُمْ** آرزوهای باطل ایشان را **وَقُلْ أَنتُمْ** و بگوید این **أَمَّا بِنَا** و الله
بآنچه فرو فرستاده است خدای **بِرَّكَابٍ** از کتاب برین و بر انبیا پیش ازین پیغمبر جمیع کتب خزانده ایمان دارم و حق سبحانه در
هر کتاب به توحید حکم کرده است **وَأَمْرُهُمْ** و فرموده شده ام **لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا** باینکه عدل کنم و سويت نگاه دارم بیان شایقی
اشکاف و از آل را بحق غلام و در تبلیغ شرایع و حکومت میل کنم **أَتَقْبِلُونَ** و خداوند از یکبار ما و شماست **لَنَا أَعْمَالُنَا** ما را
جزای که در اهای ما **وَأَمَّا أَنْتُمْ** پادشاهان شما **لَا تُجِدُ** هیچ خصوصیتی نیست **بَيْنَكُمْ** میان ما و شما
حق ظاهر شد و احتجاج را بحال نماند و اگر کسی خلاف گوید از روی عناد و ستکاری خواهد بود **وَاللَّهُ يَجْمَعُ** خدای جمیع کذبیست
میان ما بقیامت **وَأَيُّ الْمَصِيرِ** و میری اوست باز گفتی هرگز و بعضی بعد از احتجاج منسوخ است **الَّذِينَ يَخْتَفُونَ** و آنکه از گفتار
خصوصی کنند و بعد از آنکه در دین خداوند جل و جل **بِقِيَامِهِ** از پس آنکه اجابت کرده اند که **مَنْ يَخْلُصْ** خدا را بر این
در روز قیامت اقرار آورده اند بر بوبیت یا ماد یهودند که سخن خدای را اجابت نموده اند و در قمر نه و بمصطفی ص ایمان آورده اند
یا آنکه مجاهدی کنند پس از آنکه خدای اجابت کرده دعای رسول خود را با ظواهر اجزات **وَلَا تَكُنْ** بر صدق او **وَجَهَنَّمَ** جحیم
جهت ایشان باطل است **عَنْ رَبِّهِمْ** نزدیک پیغمبر که ایشان بعد از ظهور آیت مراد جمع حضرات غدا حضرت است **وَلَعَلَّكُمْ**
عُظِيبٌ و پلشت خشم خدای بسب مجاهده و ابطال این **وَلَهُمْ** و ایشان ذات بر کفر ایشان **عَذَابٌ مُّبِينٌ** عذاب سخت

که آن عذاب واقع است بر ایشان در روز **اللَّهُ** خدای بحق **الَّذِي أَنْزَلَ** کتاب **الْكِتَابِ** آنکس است که فرو فرستاد کتاب را از اسما
بِالْحَقِّ برستی و درستی **الْمِيزَانِ** و منزل که دایند ترا از را که موزونات را بآن بچند تا در بار خیزد و فرشته ستم نرود
محققان کنند آنکه مراد از میزان عدلست در معاملات و از عدل و راستی میزان کنایت کرد که آفت عدالت و انزال عدل
عبان باشد از فروزون بدان و در عین الصفا آورده که مراد از میزان حضرت بهترین کاینات محمد است صلی الله علیه و سلم که قاف
عدل بعد مهتدی باید و انزال او ارسال است **وَيَا أَيُّهَا** و چه چیزد آنکه ترا و جدانی **لَعَلَّ السَّاعَةَ** شاید که وقت قیامت
تُرْجَبُ نزدیک بود امام زاهد فرموده که لعل برای تحقیق است یعنی البته ساعتی که در آن قیامت قیام شود نزدیک است **لَتُجْعِلَنَّ**
شتاب میکنند **بِهَا** بساعت یعنی بآنکه **الَّذِينَ** آنکه **لَا يُؤْمِنُونَ** باینکه نیکو نهند بدان یعنی استحقاق از روی استهزا و تکبر
است یا پیغمبر اند که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم وقتی میمنت گذشت آن وقت بیاید و قیامت نیاید و ایشان را بر وجهت بود **وَالَّذِينَ**
أَسْتَوُوا و آنکه گویند اند خدای رحمت او **وَشَفِيعُونَ** میان راستان قیامت چه نمیدانند که خدای با ایشان چه کند و محاسبه و
مجازات بر وجه بود **وَلَيُفْلِتَنَّ** و میداند آنها **الْحَقُّ** آنکه اعلان ساعت حق است و است **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** بدانکه تحقیق
آنکه **يَا أَيُّهَا** حضرت و جدالی نمایند **فِي السَّاعَةِ** در آنکه قیامت **لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ** هر آنکه در گمراهی اند و از صواب **اللَّهُ** لطیف
خدای انانیت یا نیکو کار **وَيَسْأَلُهُ** ندکان خود را در فصول آورده که لطیف چهار معنی دارد اول هر آن امام قیبری فرموده که از
لفظ است که پیشتر از کنایات بدهد و کمتر از قرق کار و نماید دوم نوازند و کدام نوازند که بآن برابر که نیکو کاران بجهت اضافت فرمود
سیم باینکه آن و دو برین خفیات امور را و اند و اسرار صدور بر و پوشیده نماند چهارم پوشیده کار کسی بر قضا و قدر او راه
ببرد و در کار او چه وجود دخل ندارد **شَعْرٌ** کنی چون و چیرام نمی تواند زد که گفتش کار حوادث و روی چون و چراست
چرا که چیرادست **بِتَدْبِيرِهِ** زجوت ملاف که چون تیر پای بالقضاست که در منقح آورده که لطیف است که توامف
اس را بعلم و اند و جیرام مجبور را بجم در گذراند و در تخریف فرموده که لطیف است که علم شاملش محیط غافل معصالح
بود و حکمت با هر اثر شستل بر عواید شافع باشد در کشف آسار آورده که معنی لطیف برین وجه آورده که نعمت بقدرت خود
راه داد و شکر بقدرت خود خاست درین آیه نکات بسیار و فرایندی شایسته و حواله اطلاع بر بعضی از آن بمطالع جواهر میرود
بِرَبِّكَ روزی میدهد لطیف خود **مِنْ نَبِيٍّ** هر که ای خواهد که روزی دهد **وَالْقَوِيُّ** و اوست توانا و دلف و در حجت **الْعِزُّ** عزت
در کم و ارادت **مِنْ كَانُ يَرِيدُ** هر که باشد که خواهد بعمل **خَرَجَ** **الْآخِرَ** کشته خیرات سرای یا پادشاه آنرا **وَلَهُ** بفرزاد او را
وَالْآخِرَةُ و در نفع خیراد و ثواب آخر از ثواب آن جهان بزرگتر خبر داد از جهت تمییل یعنی خواجه گیت دانی و او باید باینکه از آن
بسیاری شود همچنین عمل مؤمن روز بروز نزد خدای از من میگرد و تا حق که گذرد بر این که احدی شود **وَكَانَ يَرِيدُ** و هر که باشد
که خواهد که بخرد خود **خَرَجَ** **الْآخِرَةَ** نیک و نیا و سبب در حصول شایع آن **وَلَهُ** بدیم از دنیا آنچه قضا نلی نصیب او باشد
وَنَاءٌ و نیست مراد را **فِي الْآخِرَةِ** در آن سرای **بِرَبِّهِمْ** چه بهر مراد کافرا اند که همین دینی خواهند و پس یا منافقان در دوزخها



بامؤمنان اتفاق نمودندی و غرض ایشان غنیمت بودی و پس پس بدین آیه و نحوه که هر کس دین خواهد آنچه تقدیر کرده باشد
نویسم و از نعمت آخری بی بهره ماند و هر که آخرت خواهد نصیب خود از دینی ببرد و در عقبی زیاده از زیاده بیاض باید
دنیا طلبی هر دنیات دهند. عقبی طلبی هر دو بیک حات دهند. بخجانت که کافران تصور کرده اند **له شرکاء** اما
ایشان را اینها را تدبیری برایشان زاده بران هستند که در جمعیت شریک ایشانند **شهر الحکم** نهاده اند برای ایشان یعنی یار
در دل ایشان **من اللین** از کین جاهلیت **ما یأذن** آنچه دستوری نداده است و فرموده **بیم الله** آن خدای هیچ کس را
ما تشرک و انکار بعث و عمل برای دینی و تحمیل بجز و سایر امثال آن **ولو کله الفضل** و اگر نه کل راست بودی یعنی قضای سابق
تا خیر و کافات ایشان **لنقیضهم** هر آینه حکم کرده شده بودی میان کاف و مؤمن یا میان شرکان و سرکار هر یک جزا بجزا یافته
بودندی اما و بعد فضل میان ایشان در قیامت **ان الظالمین** و بدینستی که ستمکاران یعنی کافران **هم** مرایشان است
در آن روز **عذابا لیم** عذاب دردناک که دام و جفا قطع بود **ترى الظالمین** پیوسته شرکان را در قیامت **شیقیقین** ترسان
و هراسان **فما کسبوا** از خیرهای آنچه ایشان کرده باشند **وهو** و وبال اعمال ایشان **واقع بهم** رسیده است با ایشان
واللین آمنوا آنکه گویند اند **و عملوا الصالحات** و عملهای ستوده کرده اند **و فی روضات الجنات** در مرغزارهای بهشتها اند
یعنی خوشترین بقعهها **هم** مرایشان است و در بهشت **ما یثابون** آنچه خواهند و آرزو برنده آمده و مقدر شده **عندهم**
نزدیک پروردگار ایشان **ذلک** آنچه مذکور شد از کرامت بهشتیان **هو الفضل** آنکه آنست فضل بزرگ که حق سبحانه و تعالی
بر بندگانش تعقل فرموده و در جنب آن نفیم باقی دینی نافی بغایت حنیف و فرومایه است **ذلک** آن ثواب جزا **الذین یبشرون الله**
آنست که مرده میدهند خدای بدان **عباده** بندها که خود را **الذین آمنوا** آنکه ایمان آورده اند **و عملوا الصالحات** و کارهای
شایسته کرده و تقیم خبر بدین کرامتها جهتا از یاد سرور مؤمنانست و آنکه اندک عمل ایشان ضایع نیست پس در امر عبودیت
اجتهاد نمایند و بر وظایف عبادت بفرمایند **سبحر** کار نیکو کن اگر نیکو طلبی که جزا هر چه نیکوتر به نیکو کار دهند
کارا نیست ترا در طبع اجر و پاداش **مزد** و پاداش **کرده اند** **امام** مشعلی از فتاوه رفته اند نقل میکند که گروهی
از شرکان اجتماع نموده با یکدیگر گفتند هیچ دریا فایده که محمد صلی الله علیه و آله و سلم بر عملی که با شراست از دعوت و ابلاغ مژدی
بخواهد یابی آیه **قل لا اسئلكم** بگو نمیخواهم شمار **اعلین** برسانیدن پیغام **اجر** مزدی و هیچ پیغامی نیز از امت
برای دعوت مژدی نخواسته و در تبیین از ابن عباس رضی نقل میکند که چون حضرت رسالت صمدینه آمد کار افاضت
سید اخیار آمد گفتند تو بر خواهی یابی و در راه دین رهبریایی می بینیم که اخراجات و بیاراست و داخل اگر فرمایند
از اعمال خود بلیب غنم را افراخ صدر جمع کرده بیایم و بخدمت عتبه علیه السلام تادیر حرام میفکنند و خاطر خاطر از آن
راغتی دست دهد این آیه نازل شد که بگویند بر تبلیغ احکام از کسی مژدی طبع ندارم **الا المودة** و لیکن دوستی و محبت **فی القرى**
در خویشی بیوفتیش باید که مراد است دارند بهجت قریب که من با ایشان دارم و چون بعد از دم انقضای کنند و مرا هیچ طلبی

از قریش نیست الا که سر رشته قریب هست پس باید که مرایا ری دهند بر دشمنان و با من دشمنی نور نزنند و این معنی به
نسبت قول تکراره بسی واقع است و گفته اند مراد موده ثابت است و در ذوق لغوی یعنی من نزد سالت می خواهم لیکن
خریشان مراد دوست دارند و از ابن عباس رضی منقرت که صاحب بعد از زول این آیه گفته یا رسول الله خورشان شما که
موقت ایشان باید کدام فرمود که علی فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم اجمعین و در تفسیر تعلی آورده که ایشان
حضرت رسول نبوهاشم اند و بنوا المطلب که جنس بر ایشان قسمت باید کرد و نزد بعضی مراد از قریب تقربت بخدای یعنی دوست
دارید آنکه تقرب کنید بخدای با اعمال صالحه **و فی قریب** هر که یک کند **حسنة** نیکی را بعبودیت و در عین المصافی آورده که حسن
اینجا محبت آل رسول است که هر که آن باشد **یزدک** زیاده بگویم ما را و را **فیها** در آن حسنه یعنی برای آن حسنه **حسنا**
نیکی یعنی مضاعف سیانم ثواب آن حسنه را **ان الله یغفر لکم ذنوبکم** که خدای آمرزنده است مرگها کارنا **مشکوره** پذیرنده
طاقت و نهان بردار از **ان یقولوا** بگویند که مریدان **فران** که بری با نذر و بری بنده **علی الله** بر خدای درونی بدعوت نبوت
یا بنزول قرآن **فان یسئلوا** پس اگر خواهند خدای **یحیی علی بنک** سر نهد دل تو را که اقرار کنی و قرآن بر تو فرووش کرد اند
یا من نهد دل تو بر شکبای تا از اینا و خدای ایشان متفرنگری در حقانیت سلی از سهل بن عبد الله قدیس سر نقل میکند
که هر شوق ازنی و محبت ازنی بر دل تو نهد تا الثقات نکفی یعنی با اجابت و ابای خلق فان کردی **یحیی الله الباطل** و معنی
کند خدای کجی و نارسازی را **و یحق الحق** و استکباری که اندکی **و یحکم** بخشان خود یعنی برمی را بجم قضا که هیچ کس
دفع آن نتواند که **ان الله** بدینستی که خدای **علم بذات الصدور** اناست هر چه در دلهاست یعنی راستی تو و مصلحت افترا و ایشان
تو برود مخفی نیست در عین المصافی از ابن عباس رضی روایت کرده که بعد از زول این آیه **قل لا اسئلكم** علیه اجداد و خاطر و معنی
خطره کرده بود که پیغامبر ما را بدست خویشان خود میفرمایند تا بعد از و نهان ایشان بیم و بر ما هم کنند چنانچه آن حضرت
خبر داد از اتمام آن جمع برین آیه و حضرت با ایشان گفت گفتند یا رسول الله که او میگوید که قرأت کنی و ما ازین اندیشه
تو کردیم این آیه نازل شد **وهو الله** و او ستانکس که بعضی **کم یقبل التوبة** قبول کند توبه **واعز عباده** از بندگان خود یعنی
بدو حجت باز کردند و از گناه نماند و زنده باز گشت را و پذیرد **و یغفر** و فرودگار **من الذین** از پیدهای ایشان یعنی بعد از
توبه جرهار از ایشان در کند **و یغفر** و میداند **ان یغفر** آنچه کنند از نیکی و بدی و محقق بتایمخواند یعنی خدای کند
و انداخته شای که از کند و توبه **و یغفر الذین** و اجابت کند خدای در خواست آنکه گویند **ان یغفر الذین** و کرد
علما و چندین **و یغفرهم** و زیاده کرد اند **سئلوا** ایشان را **ان یغفر** از فضل خود یعنی بدهد ایشان را آنچه جرات خواست از آن
نداشت باشد از رویه کلهم و سلام **و انکار** و ناگوید که **هم** مرایشان است عذابی سخت که دل خجابت دوام
عقاب است و هیچ عقاب بدتر از ذلت جاب نیست **شجر** و هیچ بدتر از شجر و مطلق نام تابدوی **و انکار** بدی که در جواب
خواست **و اصحاب** و بفرموده که **ان یغفر** و زوی در خاطر ایشان گفتند که چه باشد که ما را **انکار** و مال خود

فیلان و فلان چیز صفت کنیم آید که در تفسیر الله عزوجل که برای بندگان خود و بر ایشان
فراخ کرد ایندی **لَقَدْ** هر آینه قسم کردندی **فِي الْآخِرَةِ** در زمین و با استیلا و استعلا پیرون آید و با تکیه و زینندی و
نهاد کردندی و این در غایت جد و التزمین و عبد الرحمن بن عوف مال دار ترین مردم بودند و هرگز از ایشان اثری نماند
ظاهر شد و کذا مال دنیا بمال بارانست که بر تمام زمین بارد و از هر قطعه از آن یکاهی دیگر روید **سَعِرَ** باران که در لطافت
طبعش خلاف نیست و در باغ سبز روید و در شوق را خوش و چون اغلب طباع خلق بجای هوا و هوس مایلند و برود
صفات سببی و همی بر ایشان غالب و مال دینی و دین ابواب قوی ترین اسباب است پس اگر حق سبحانه و روزی بر خلق فراخ کرد
اگر باغی و باغی می شدند از آن حکمت خود قسمت نمود چنانچه فرمود **وَلَكِنْ يَنْزِلُ** ولیکن فرو می فرستد روزی را بقدیر بقدر ازلی
نمایش آنجه می خواهد برای آنکه می خواهد آن **بِعَبَادِهِ** بدین روشی که او به بندگان خود **جَسِرَ** و اناست باحوال ایشان **بِصِيَارِ**
پناست یعنی می بندد و میداند که هر کس را چه باید و چند باید و کی باید **وَهُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ الْغَيْثَ** و او است آنکه که فرو می فرستد
باران را **فِي قَدَرٍ مَّقْضُوعٍ** پس از آنکه فرموده شد از آمدن آن **وَيُسْرِعُ حَمَلَهُ** و بر آنکه گذر دعت خود یعنی باران را از امتش گرداند
در کوه و بیابان **وَهُوَ الَّذِي** و او است دوست مؤمنان و سازنده کار ایشان بر ستادان باران و فرستد رحمت و احسان **أَحْمَدُ**
شده همه زبان ستایند سپاس داران **وَمِنْ آيَاتِهِ** و از دلایل قدرت و نشانه های خلق **اَخْلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ** آفرین
آسمانها و زمینهاست **وَمَا يَشَأْ** و آفرین آنجه بخواهد که **فِيهِمَا** در آسمانها و زمینها **آيَةٌ** آیه از جنبه های معنی زندگان
چون ملائکه و جن و انس و سایر حیوانات **وَهُوَ** و او معنی خدای **عَلَى جَمِيعِهِمْ** بر جمیع کون ایشان در هر عصر و هر حال **أَيُّهَا الْقَلْبُ**
هرگاه خواهد تواناست و تمکن از آن و غیر عاجز در آن **وَمَا أَصَابَكُمْ** و هر چه بشاید برسدای مؤمنان **فِي حَبِيبَةٍ** از مصیبت
و آفت مال یا تن یا اهل و عیال **فَمَا كُنتُمْ لِي** پس بسبب آنست که کس که دستهای شما یعنی مشامت معاصی است و هر چند
تقاضای منت اما مقتدر است که امان شماست **وَيَقْبِضُوا** و عفو میکند و در میکند **عَنْ كَثِيرٍ** از بسیاری گناهان و اگر و گناهی
رازیانی هر دو موجب زیادتی اجر خواهد بود امام ابواللیث رحمه الله در تفسیر خود آورده که خضره عقیقی علیهم السلام فرموده که امید
دارترین آیتی که خدای بر خضره پیغامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرستاد این آیت است زیرا که خبر داد که بسبب بعضی گناه مصیبت می
رسانم و از بسیاری عفو میکنم و آن خضره از آن کرم ترست که گناهی که یک دفعه کرد بدینا و یک بار عفویت کند بدان عفو
وَمَا أَنتُمْ و نیست شما او کافران **بِمُحْسِنِينَ** عاجز کنندگان خدا را از افتاد ایرا از عذاب کردن مستحق **فِي الْأَرْضِ** در زمین
وَمَا لَكُمْ و نیست شما را این **دُونِ آيَةِ** بخدای **عَلَى** هیچ دوستی که کار سازد و دنیا و دنیا **وَلَا يَفِي** و نریایی که عذاب باز دارد
در بعضی **وَمِنْ آيَاتِهِ** و از نشانه های توانایی او گشایشی رواست **فِي الْخُسْفَانِ** در دریا **كَأَلَاكُلَامٍ** مانند که هر چه در غفلت
أَنبَاءُ اگر خدای **يُنَكِّرُ** **الْبَحْرَ** ساکن گرداند بادی را که بسبب زلزله گشت است و چون آن ادا ساکن شود **فَيُضِلُّ**
پس که ندگشاید **رَأَى** ایستادگان **فِي طَرَفٍ** بر پشت آب اهل کشتی در کباب و اضطراب افتاد **فِي الْبَحْرِ** بدین روشی که در

تفسیر

تفسیر یاج و اجرای سفایر **آيَاتِ** هر آینه دلالتهاست **لِكُلِّ صَبَّارٍ** هر چه صبر کند و در کشتی **شَكُورٍ** سپاسخ اورد
بوقت خروج از کشتی **أَوْ يُنْفِقُونَ** یا اگر خواهد هلاک کند گشایش را یعنی احوالی **أَوْ يَأْتِيَهُمْ** آید که در انداز معاصی **وَيَقْبِضُ** و
بیکند **عَنْ كَثِيرٍ** از بسیاری گناهان اهل کشتی و کذا انداخته میدهند بسیاری را از غرق شدن پس اگر خواهد هلاک
دهد مؤمنان را و هلاک کند کافران را انتقام کشید باشد از ایشان **يَعْلَمُ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ** و با بداند آنها که خضریت و کذا **فِي الْبَحْرِ**
در دلایل قدرت ماکه در محل نزول بلاد است **طَهُمَ** نیست مرا شایسته **يَقْبِضُ** هیچ کز گناهی **فَمَا أَوْفَيْتُمْ** پس آنچه داده شده اید
مِنْ شَيْءٍ از چیزی که تعلق بدین جهان دارد چون مال و فرزند **فَتَأْتِ الْحَيَوةُ الدُّنْيَا** پس آن بر خود داری زندگانی دنیاست معنوی
زندگی اید از آن تمتع می کرد **وَمَا عَدَلْتُمْ** و آنچه نزدیک خداست از ثواب آخر و نعم نیست **خَيْرٌ** بهتر است **وَأَنبِئْ** و بپایند **تِلْكَ**
أَسْفَارُ برای آنکسانی که گردیده اند **عَلَى حَقِّهِمْ** و بر پروردگار خود توکل می کنند **وَالَّذِينَ يُخَيَّبُونَ** و برای آنکه بر چیز می کنند
و بایکسویر **بِذِكْرِ الْآيَاتِ** از گناهان بزرگ **وَالْفَالِاحِشِ** و از کارهای زیست **وَأَوَامِرِ غَضَبِهِمْ** و چون خشم گیرند بر مردمان بسبب
رنجی و زبانی و مکر و حی که بدیشان رسانند **فَيُفْرِطُونَ** ایشان در سبکدستی اندازد و عفو می کنند و لباس آورده که آیه در شان فاروق
اعظم است که او را بیکه دشنام می دادند و چون در خشم نمی شد فرو می خرد و تفرغ شاتمان میکرد و در بیتان می روزه که در بار
صدیق است که او را بر انفاق تمام مال ملات گردند و بستم رسانند و او هم می درزید و شمرض لایمان نمیکند **وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا**
وای آنکه اجابت کردند **لِحَقِّهِمْ** بر پروردگار خود را مراد اضافی که خضره پیغامبر صلی الله علیه و آله و سلم ایشان را بیان خواهد و حال بطبع و
قبول نمودند **وَأَنبِئْ الصَّالِحِينَ** و بپای داشتند نماز را یعنی ادا کردند بشرايط و از آن در او تاتان **وَأَرْحَمَ** و کار ایشان **شَرِيحٍ**
با شوقست **بِنَهْمٍ** بیان ایشان یعنی هر کار که کنند بصواب و بدید بیکر کنند **وَيَأْتِيَهُمْ** و از آنچه عطا کرده ام ایشان را از اموال
يَقْبِضُونَ نقض می کنند و در راه خدای **وَالَّذِينَ** و برای آنکه ادا **أَمَّا بَعْضُ** بعضی چون برسدایشان استیلا کافران هم **يَقْبِضُونَ** ایشان
از دشمنان خود اضافی است بدین معنی از ایشان انتقام کشد زیرا که انتقام از کفار و فضا است و جهاد کردن با ایشان لازم
وَجَزَاءُ سَيِّئَةٍ و پاداش کردار بد **سَيِّئَةٍ** که دارست ماتمان لفظ سیه و ثانی با آنکه نه سیه است بر سبیل از و واج
کلام چنانچه فان عاقبت معاقبت **عَنْ** پس هر که عفو کند از سبک خود که مسلمان باشد و ترک انتقام نماید از وی **وَأَصْلُهُ** و به
اصلاح آورد میان خود و ظالم خود را **وَأَجْرُهُ** **عَلَى اللَّهِ** پس نزد او بر خدایت و عمن سهم کلات بر شرف و عظمت موجود دارد و در
بیتان آورده از حق بر صری نقل می کند که در زیارت ندا خواهد رسید که هر که بر خدای نوری دارد که بر خیزد و بستان بر بخیزد
مگر که عفو کرده باشد از مظلمه **سَعَرَ** عفو از گناه سینه اهل فرقت **بِطَرَفٍ** و عفو کار فرقت تمام نیست بلکه
زجرم ختم و کمر کن که کند اند **مَعَ** و عفو در نیست که در انتقام نیست **أَنَّهُ** بدین روشی که خدای **أَمَّا الظَّالِمِينَ** و دوست میدارد
شکار را از این کسی را که ابتدا کند برستم با انتقام از خود و کند **وَالَّذِينَ يُنْفِقُونَ** و هر که کند کذا **بِطَرَفٍ** پس آنکه
بودم که باشد **فَأُولَئِكَ** پس آن که کینه کشند **بِطَرَفٍ** نیست بر ایشان **بِطَرَفٍ** هیچ راهی عفو و ولایت یا ایشان را

باشد که فرزند خداوند و فرزند باشد از فرزندند **وَإِذَا بَشِيرٌ** و چون خبر داده شود **أَحَدُهُمْ** یکی از شرکان که اسناد نبات
نهای می کنند از بنی ملیح **بِأَمْرِ** یا پیغمبری که می سازند **لِلْحَيَاتِ** مثل **شَلَا** برای خدای بخشاینده به شیعه و متدین و دختر را
که اسناد بحق می نمایند و فی الحقیقه آن وصف است مرخدا را مثل و اما بدست که ما را الد باشد پس ایشان دختر را
برای خدای ضربه مثل بسیارند چون یکی را خبر دهند که در دختر می تولدند **مِنْ دَلِّ وَحْجَةٍ** که در روی او **سُور** آیه باشد
از غایت غم و اندوه **وَهُوَ كَلِيمٌ** و او است از کتب و رفع بی غم بدل فرزند پس چون دختر را برای خود می پسندید بر
خدای چون و امیدوارید **وَأَنْ يَسْأَلُوا** یا آنکه یا لاید و بزرگ شود و حفص می شود خواند بصیغه مجهول یعنی یا کسی که پرورده
کرد **وَفِي الْحَيَاتِ** در پیرایه بیغ نیاز پرورش یابد و او را توقع حربه میدان داری نباشد **وَهُوَ فِي حَضَرٍ** و او در وقت مجاور و
سخن گذاری غیر **بِشِيرٍ** استکار است تا استکار کنند محبت باشد عرب یا شجاعت و فصاحت و خبری و در اغلب زمان
ازین دو جمله عاقل می باشد حق سبحانه و تعالی که آیا کسی که اینجست باشد خدای او را بفرزند می کند و دیگر نهایت جل ایشان را
بیان می نماید **وَجَعَلُوا لِلَّهِ** که نام نهاده اند فرشتگان را **الَّذِينَ هُمْ** آنانکه که ایشانند **عِبَادَ الرَّحْمَنِ** بندهای خدای انا **ثُمَّ** دختر
یعنی ملائکه که مجاوران معام عبادت و ملازمان جمیع عبودیتند دختران نام می نهند **وَأَيُّهَا** حاضر بوده اند و دیده
خَلَقَهُمْ آفریدند خدای مایشان را که مشاهده کرده باشند صفت انوشت در ایشان در معال آورده که حضرت رسول هم از
ایشان پرسید که شما چه دانید که ملائکه انا اند که خدا زبده آن شده ایم و گواهی میدهم که آباء ما دروغ گوی نبوده اند
حق تعالی و فرمود که **سَكَبَتْ** ریزد باشد که نوشته شود **ثُمَّ** گواهی ایشان **وَيَسْأَلُونَ** و پرسیدند شوند روز قیامت از آن
وَاللَّهُ و گفتند قوم نبوی از خزانه **لَشَاءَ الرَّحْمَنُ** که خواستی خدای **عَبْدًا هُمْ** نمی پرستیم ما ملائکه را و این بر سبیل مجاور
و کنند نه از روی اعتقاد و اعتقاد و ثبوت عباد از ایمان است **لَهُمْ** نیت ایشان **بِذَلِكَ** به
آنچه میکنند **هَمْ** هیچ دانشی معین این سخن نه از روی دانش میکنند بلکه شیت و اجتهت میسازند در تفسیر فرمان الهی
إِنْ هُمْ نیتند ایشان **الْأَخْرَجُونَ** که در روز کویان که بیست و دو روز می گویند و در وسط آورده که مدعا و ایشان آن بود که خدا
تقدیر کرده است بر ما برستش ایشان و بدان دانش شد پس ما را بدان عقوبت نخواهد کرد و ایشان دروغ می گفتند زیرا که
حق سبحانه بکفر هیچ کافر را حق نیست **أَيُّ هُمْ** نه چنین است که ایشان می گویند یا داده ایم ایشان را **بِأَمْرِ** که گویان
پیش از آن که ناطق بود بصفت قول ایشان **هَمْ** پس ایشان **بِشِيرٍ** بدان چنگ در زدگان اند و آن احتجاج نمایند که
و مقول است که ایشان را که ب نداده ایم پیش از آن تا حجتی و نقلی بیارند و بطریق عقل نیز حجتی ندارند **لَوْ** بلکه میگویند
إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا ما بدستی که ما یافتیم بدان خود را **أَعْلَى أُمَّةٍ** بر طبقه و سیرت و انا **وَأَنَا** و ما بر سیرت ایشان **بَشِيرٌ**
راه یافتیم یعنی استدلال ایشان تقلید بدان نا و انت **وَكُلٌّ** و همچنین **أَرْسَلْنَا قُلُوبَكُم** نفرستادیم پیش از تو قیامت در
دو چشمی **هَمْ** هیچ پیامبری هم گفته که ایشان را بندهای تخفیف نمود و از شرک توحید دعوت و فرمود **إِنَّا** که گفته اند

شمار

جامل

متنهای و تو انکاران و سر ازان آن دید که انا **وَجَدْنَا** بدستی که ما یافتیم **إِنَّا** بدان خود را **أَعْلَى أُمَّةٍ** بر طبقه و سیرت و انا **وَأَنَا** و ما بر سیرت ایشان **بَشِيرٌ**
أَبَاهُمْ و ما بر طبق ایشان **بَشِيرٌ** اقتدا کنند که ان **قُلُوبَكُم** نفرستادیم پیش از تو قیامت در
متابقت بدان خود میگویند و اگر آورده ام برای شما **أَهْدَى دِينًا** راست تو **وَجَدْتُمْ** از آنچه یافتید اید علیه بران دین **إِنَّا** و ما
پدران شما ایشان در تقلید جان را سخ بودند که از شخص عباد **لَوْ** که خدا **إِنَّا** ما را **بَشِيرٌ** بدستی که ما یافتیم بدان خود را **أَعْلَى أُمَّةٍ** بر طبقه و سیرت و انا **وَأَنَا** و ما بر سیرت ایشان **بَشِيرٌ**
اید بدان **كَافِرُونَ** ناگوید که ان **بَشِيرٌ** تقلید کار ایشان بمکار و معاند کشید **شَعْبِي** خلق را تقلیدشان بر باد
کرد و صد لغت برین تقلید **كَرِهَ** عقلت سوی بالا ی برد مرغ تقلیدش بدستی می برد **فَأَنقَضْنَا** پس ما انقام
کشیم از آن معاندان تقلید استیصال ایشان **فَأَنقَضْنَا** پس درنگ که چگونه بود **عَاقِبَةُ الْمَكِيدِينَ** سرانجام کار تکلف کنندگان
درین سخن قید آن حضرت پس میفرماید که اگر تقلید بدان می کنند با تو تقلید ابرهم می کنند که شرف آباء می باشد **وَإِنَّا** و ما
إِبْرَاهِيمَ و یاد کنند از آن که گفت ابرهم **م** بعد از پرون آمدن از قار **وَقَرَّبَهُ** میبرد تم خود را چون دید که بتی پرستند از بتی **بَرَاءً**
بدستی که من پرورم **بِأَمْرِ** از آنچه شای پرستید **أَفَرَأَى** لیکن آنکس که با او **بَشِيرٌ** بدستی که او را **بَشِيرٌ**
دارد بر هدایت **جَعَلْنَا** و ساخت ابرهم که توحید **أَكْبَرُ** باقیه **كُلُّ مَا يَنْدِي فِي عَقِبِهِ** و در ذریه خود و از آنست که همیشه در میان او **و**
خیل الرحمن موعود بوده و کسی که خلق را بتوحید خواند و گفته اند که ماد از عقیب ابرهم آل محمد است یا امت موعود وی و بعضی اند
که که توحید را خدای باقی گذاشت در فعل ابرهم **لَعَلَّكُمْ** رجوع کنید که کافران از شرک باز گردند و بدین وی و آید **بِأَمْرِ** بلکه بر
خبر اری و آدم **هَمْ** این گروه را از کفر از فرشتگان معامی حضرت پیغام برند علی علیه و سلم **وَأَبَاهُمْ** و پدران ایشان را ابرهم و باز
و نفی انداز **حَقٌّ جَاءَهُمُ الْحَقُّ** تا وقتی که آمد بدیشان سخن حق یعنی قرآن یا دین اسلام **وَسُورٌ** و پیغامبر استکارا بر
دلیل و معجزات یا بیان کنند توحید **آيَاتُ الْمَجَاءِ هُمْ** آن هنگام که آمد بدیشان سخن راست و درستی یا بتی که بشیر
گذاری این نعت زمان برداری کردنی ایشان در انکارا فرموده **لَوْ** که خدا **إِنَّا** ما را **بَشِيرٌ** بدستی که ما یافتیم بدان خود را **أَعْلَى أُمَّةٍ** بر طبقه و سیرت و انا **وَأَنَا** و ما بر سیرت ایشان **بَشِيرٌ**
و بدستی که ما بدان **كَافِرُونَ** ناگوید که ان **بَشِيرٌ** تقلید کار ایشان بمکار و معاند کشید **شَعْبِي** خلق را تقلیدشان بر باد
هَذَا الْقُرْآنُ این قرآن اگر از پیش خداست **لِيُجِيلَ** بر روی که **بَشِيرٌ** بدستی که ما یافتیم بدان خود را **أَعْلَى أُمَّةٍ** بر طبقه و سیرت و انا **وَأَنَا** و ما بر سیرت ایشان **بَشِيرٌ**
بنمک که صاحب المعاد بود از آنکه وید معنی یا عب بن یحیی یا اخن بن شریق و از طایف عربی ثقی یا حبیب بن عمرو یا کانه
عبید یا یل مدعی گفت ران بود که رسالت مغنی بزرگت بایتی که بجه بزرگ دادندی و بزرگ نزد ایشان پیغمبر بود بر جمع و خراف
دیو و نفوذ امر و کثرت خیل و حشم و غنائتند که رسالت رسیده علیه است و استحقاق آن تجلی است بفضایل و حایته و کالات
قدیم و با این من اختصاص یا بدی فضل خاص از حضرت و اهل الطایف اما دوست از آن میان که می خواهد لاجرم حق سبحانه و در جرات
ایشان **وَنُورُهُمْ** ایشان بخش می کنند **وَحْمَةٌ** بزرگ رحمت پروردگار ترا که نوبت یعنی یا مبعی رسالت بدست نرفت
ایشان تا بر هر که خواهد در حق **كَيْدُ مَنْ هُمْ** ما بخش کرده ایم **هَمْ** میان ایشان **هَمْ** معیشت ایشان را یعنی آنچه

در حالت **مَجْلَنَة** و کرده اند ام او را آتی و امری عجیب **لَمَّا سَوَّاهُ** بر بنی اسرائیل واده او پی برده است و
غریب چون شل سار و **لَوْنَاء** و اگر خواهم **مَجْلَنَة** هر آینه ساینم **شَمَكُم** بدل از شما **لَا تَكُنْ** فرستگار یعنی شما را هلاک کنیم
و بدل شما ملایکه آیم که ایشان **فِي الْأَرْضِ يَخْلُقُونَ** در زمین از پی در آیند شما را و آنه و بدستی که عیسی **لَعَلَّ لِبْنَاءَ** علت ساعه
را یعنی بدو بداند نزدیک آمدن قیامت را چه یکی از علامات قیامت نزول عیسی است که بعد از تسلط و حال از آسمان نزدیک
مناخ پنهان در طرف شرقی دمشق و جاده زبکین پرشیده باشد و هر دو کف دست خود را بر آلهای و فرشته نهاده و رخسار
بارکش عرق کرده چون سر و پیش افکند قطرات از پیش ریزان کرد و چون سر بالا کند قطره های بر روی وی چون مروارید شوند
فصلی وی که هرگاه که رسید میرد و هرگاه که چشم وی افتد نفس وی برسد چون رطل و حال روان کرد و در باب لکه موضعیت
در ولایت شام بدو رسید و او را بکشد و آنکه با جوج و با جوج بیرون آید و عیسی هم نمونان از کوه طبر بر دو آغاج متحکم کرد و آن
چون معلوم شد که عیسی نشانه قرب قیامت **فَلَا تَمُوتُنَّ** پس شک نکنید و بدل بنمایید بها با بدلت قیامت **وَأَتَقُونَ** و پیوسته
کیند شرح رسول را **هَذَا** اینست **صِرَاطُ الْمُسْتَقِيمِ** راه راست که کسی بدو گمراه نشود و **لَا يَصُدُّكُمُ الشَّيْطَانُ** و باید که باز ندارد شما را شیطان
از سبک حرط مستقیم بوسه خود پس متابعت وی بکنید و قدم از راه مخافت وی بیرون نهند **لَكُم** بدستی که او را شما راست
عَدُوِّكُمْ دشمنی شما را و **وَالْمُجَاجِرُ عِيسَى** و آن هنگام که آمد عیسی **بِالْبَيِّنَاتِ** بجهت های روشن یا آیات انجیل یا معجزات و **وَأَخْرَجَ**
گفت عیسی بر بنی اسرائیل را **قَدْ جِئْتُكُمْ** بدستی که آمد ام شما را **بِالْحُكْمَةِ** بشریقت شمول رحمت قرنی و فصلی **لَكُم** و برای آنکه بیان
کم و روشن کرد ام برای شما **بِقِسْفِ الْوَقْفِ** آنچه اختلاف می کنید **فِيهِ** در آن امور چون یا احکام بویژه **وَأَتَقُوا اللَّهَ** پیوسته
از عذاب خدای **الطَّيِّبِ** و زیان بریدار در هر چه پیام **إِنَّ اللَّهَ** بدستی که خدای که بحکم او میفرماید **هُدًى** او آفریدگار نیست و **بِكَم**
و آفریدگار شماست **وَالْعَبْدُ** پس او را برستید بیکان **هَذَا صِرَاطُ الْمُسْتَقِيمِ** اینست راه راست بی کجی و انحرافی **بِاخْتِلَافِ الْأَرْبَابِ** پس مختلف
شدند فرقه های **بِخِيَمِ** از میان ترسیان چون یعقوبیه و فسطویه و مکه انیه و مرقسیه و شعوویه **وَالَّذِينَ ظَلَمُوا** پس وای
بر آنکه شتم کرد از این احزاب **عَذَابُ يَوْمِ** الم از عذاب دوزی که در ذنکست عذاب آن **حُلْ** نظارت ای چشم بسیار نیاز از احزاب
یعنی منتظر نیستند **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** مکیات را آن **بِأَيْمِ** بیکان باید بدیشان ناله آن **وَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ** و ایشان ندانند آمدن
او را بسبب غفلت و اشتغال با امور دنیا **لَا يَخْلَعُونَ** دوستان **يَوْمَئِذٍ** در آن روز **بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ** بعضی از ایشان بعضی را
دشمن باشند **لَا يَنْفَعُ** بیکر هیچ کاران اناهل ایان یعنی کافران که دوستی ایشان برای معاونت بوده بر کفر و معصیت با هم
دشمن شوند که و بعضی بعضی را و نمونان که محبت ایشان برای خدای بوده دوستی ایشان بجا باشد یکدیگر را
شفاعت کنند و در اولیات کاشی ندکرت که خلعت چارنوع می باشد خلعت تائمه حقیقت که محبت روحانیت است و آن
مستند بود بتنا بسیار روح و تعارف آن چون محبت بنیاد و ادب و اصفیا با یکدیگر و دم محبت قلبیه و انشا و این تناسب
ارصاف که در اخلاق و اخلاصات چون محبت ملأ و ابراهیم و دوتو ام با انبیا و ارواح میماند بشایع و این دوفوع از محبت ظل

پند نیست نه در دینی و نه در آخرت و شمر فراید و شایع صوری و معنوی است سیم محبت عقیده که مستند است بحصول اسباب معاش
و تقسیم مصالح و دین و چون محبت بخار و صنایع و دوستی خدام با خدام و ارباب حاجات با اغنیاء چهارم محبت نفسانیه و
استناد آن بلذات حیثیه و شتهیات نفسی است پس در قیامت که اسباب این دوفوع از محبت فانی و زایل باشند محبت
پنجمه مال یا بد بلکه چون متنی و چون یکم و غرض غایت حصول پیونده از دوستی بدشمنی بدل شود ششم دوستی کان غرض از
دوستی و دشمنی اینکند **مَهْرُكَ** از هر غرضی گشت پاک **رَاسْتِ** جو خدشید بود تا بنا که **بِإِعْبَادِي** شادی و ران روز ناکند
مرتقا را که خدای میفرماید ای بندگان من **لَا خَوْفَ** ترس طاری نیست **عَلَيْكُمْ الْيَوْمَ** بر شما امروز از لغت های مکان **وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ**
و نه شما اندوختن سوزند بوقوع مقاصد پس صفت شادی می کند که **الَّذِينَ آمَنُوا بِآيَاتِنَا** بندگان آنات که ایمان آوردند با آیهای
کلام ما **وَكُنَّا نَسْمِعُ** و بودند کردن نهادگان فرمان خدای را آنکه شادی کوید **وَحَلَّوْا الْخُزْنَ** و آیند در هشت **أَنْتُمْ** و از **وَأَجْمَلُ** شاد و زیاده
مؤمنه شما **تَجْرُونَ** شاد که آینه شده یا کار داشته یا آرایش یافته **طَائِفٌ** بگردانند بندها که به هشت در آمد **بِصَحَابِ**
کاسهای **بَيْنَ يَدَيْهِ** از هر چه در آن انواع طعام **وَأَكْوَابُ** و کوزه های بی دسته و بی گوشه پر از اصناف شراب **وَفِيهَا** و در هشت
بود ایشان **زَاكَاةً** و **وَالَّذِينَ آمَنُوا** آنچه از زود بود نفسها را و بدان خوش بر آیند **وَلَا يَحْزَنُونَ** و آنچه بنظر خوش آید و چشمها از آن لذت
یابند در وسط آورده که بدین دو کلمه اخبار کرده جمله نعیم اهل هشت را چون نعیم ریاض جنات یا نعیم نرس است یا نعیم عین
درویشی مرنده است که اهل نظر میداند که لذت عین در چه چیز است جمعی را که غشای اعتزال بر نظر بصیرت ایشان طاری گشته
اللعان افکار جمال آنم سترون بکم بر ایشان پرشیده ماند با ایشان بگوی که و تلذذ الامین عباده از نعیم بر هر صاحبی
روشن است که اهل شوق را لذت عین جز مشاهده جمال محبوب تصور نیست **شَعْرُ** پرده از پیش بر انداز که شست تا از
لذت دیدن خنای دیدن دیدار تو نیست **إِمَامٌ** قشیری مرنده که لذت دیدار را جز از اشتیاق عاشق را هر چند شوق بیشتر بود
لذت دیدار افزون تر بود از ذوق لذت مصری روح اسد روحه نقل کرده اند شوق ثمر محبت است هر که لذت بیشتر شوق او
بیدار دوست زیاده تر و دوزخ بر آید که ای داود هشت من برای مطیعامت و کفایت من جهت تنوکلان و زیادت من برای
شاگردان و افاض من بهر طایبان و رحمت من از آن محسان و مغفر من برای بائبان و من خاصه شت تا **شَعْرُ**
الْأَهْلِ شوق ابرار را **لِإِسَاءَةٍ** و انا الیهم اشد اشواقا شعر دلم از شوق تو خفت تمام جوئت **دور** و درون شوق
جالت زیان میروئت **دور** شوق تو هر روز افزون میگردد **دَلِيلُ** سوزید من بین که چه روز افزونت **انکاه** برای
تای لذت هشتیان میفرماید که **وَأَنْتُمْ** و شاد و هشت **لَذَّتْ** جاوید باشند تا کمال لذت دریافت که او را بیم زوال
باشد **لِئِنَّ الْإِنْفَ** و آن هشتی که امروز **أَنْتُمْ** میباشید داده شد آن هشتی و عودت که نرس من میباد از آن کان
نیت و شادامیدات دایم **بِأَكْمَ** **تَمَلُّوْا** آنچه بر دید که عمل میگردد در دنیا از انوار طاعت و خیرات جز را بلفظ پیرا یا د
مرنده است که خالصات و باسحقا بدستاید **لَكُمْ فِيهَا** شاد است و بعثت **لَكُمْ كَثِيرٌ** سیوه بسیار **فِيهَا** از آنها

با من شریک میسازید استحقاق یکبارگی را بدین کتاب که بشما آمده باشد **عند الله** پیش از آمدن قرآن که در آن فرموده باشد
 شرا را که شریک او است **انما یؤمن بالله و یومر ان لا یشرکوا** و اینها را در پیشانیان یا در وایتی از اینها نگاشته که دلالت کذب استحقاق عبادت
 ایشان **انکم صاولون** اگر میسازید است که باین در دعوی خود و چون درین حجت خود ما تدقی بجای آورید باینکه ایشان
 که **انکم صاولون** و کتبت که **انکم صاولون** از کسی بخواند و بپرستند **و فی الله یحیی و فی الله یموت** که از آنکه اجابت کند دعا
 او را **المریم** **القیمة** تا در روز قیامت یعنی اگر مشرک بمسود باطل خود را در روز قیامت بخواند اثر استجاب از او ظاهر نخواهد شد
و هم و باین **عز و جلال** از خداوند بت پرستان مرایشان را **انما یحیی و فی الله یموت** بخواند و چون غی شوند دعای ایشان را پذیرا
 کند بدین حجت که از عبادت خداوند نشوند اجابت کننده دست باز دارد و روی توجه بجای اینها نشناورد
 بی هر کس که چش آب حیات بگذارد و در روز قیامت **انما یحیی و فی الله یموت** و چون حشر کرده شوند آدمیان **کا فرا** باشند
 معبودان باطل **هم** مریدان خود را **اعداء** دشمنان خلاف آنچه کان می بودند بدیشان از شفاعت و مدد کافی **کا فرا**
 باشند معبودان **هم** بر پیشانی عبادان مرایشان را **کا فرا** ناکند و عبادان باشند بر پیشانی معبودان را
 شکر یعنی بیان کنند که ما بیزن پرستیدیم **کا فرا** **انما یحیی و فی الله یموت** و الله ربنا ما کان مشرکین **و لا تأتوا فیهم** و چون خوانده شود
 بکافران **ایات** آیهای کتاب **ایات** و دعای که ظاهر باشد دلایل اعجاز آن **کا فرا** **انما یحیی و فی الله یموت** که فرشته الحق
 مان سخن حق را **انما یحیی و فی الله یموت** آن هنگام که آمدن ایشان **انما یحیی و فی الله یموت** است جادویی رویشان **انما یحیی و فی الله یموت** بلکه همین کفای
 نیست که از آن خوانند میگویند **انما یحیی و فی الله یموت** است محمد قرآن را بر خدای و از خود گفت **انما یحیی و فی الله یموت** بگو اگر برانته باین
 بفرض حال آن معصیت بنیابت بزرگ بود و هر آینه بران عقوبتی عظیم متفرع شود **انما یحیی و فی الله یموت** پس شامان غیر شما که میگویند
 بودی برای من **انما یحیی و فی الله یموت** از خدای چیز را یعنی داد و نداد بر دفع چیز عذاب اگر خدای من خواسته باشد پس چگونه
 من جرات کنم و با ستمها رگام مدد کار این کار سازم **انما یحیی و فی الله یموت** خدای داناست **انما یحیی و فی الله یموت** آنچه شامان عرض میکند **انما یحیی و فی الله یموت**
 و آن این طعن می زند بر قرآن و سحر و منتهی می گویند **انما یحیی و فی الله یموت** است خدای که امر خود را برستی کلام و تبلیغ احکام
یعنی **انما یحیی و فی الله یموت** میان من و شما که بر این راستی و درستی باشد و بر شما کذب و عناد و انکار و افتاد و **انما یحیی و فی الله یموت** او از نزد
 است کسی که از شریک قبه کذا **انما یحیی و فی الله یموت** مهربان بر کسی که در میان راستی باشد **انما یحیی و فی الله یموت** بگوای محمد که من نیستم **انما یحیی و فی الله یموت**
 نور داده از پیغمبران یعنی اول پیغمبری نیستم بشما بعوض شده پیش از من نیز پیغمبران بوده اند پس نوع را چرا
 منکید و ما ادوی **انما یحیی و فی الله یموت** که بخواهند کردن من از تحت و راحت یا آقا شمع جبروت یا مقادیر با قدم **انما یحیی و فی الله یموت** و بیان
 که بشما که کشتن از خف و قف و سرف و قتل و اسرو جز آن در مقام آورده که بعد از نزول این آیه مشرکان شادمان شده
 گفتند کار ما در محمد صلی الله علیه و سلم نزد خدا یکست او عاقبت خود پیدا نمائیم و اگر بعوض من منادیه و جوی ایست
 که خدای او را بخردی که با او جبه خواهد کرد آیه آمدی خف که ما تقدم من ذنبک و ما تاخر و در اسباب نزول آورده که

کما یحیی و فی الله یموت
 بر من و از آن دوری تو را
 گفتند و ما انما و نیست من الا

خضر پیغامبر و در خواب دید که هجوم فرموده است بر منی که در خوابید و در وقت و خلعتان بود و پیغامبر بعد از
 استماع این رویا خود را کشتند و چون قصه برتر واقع می شد و از مشرکان مرایشان را از حد تجاوز کرده بود اصحاب
 بهیچ استیصال نمی نمودند این آیه نازل شد که بگویند **انما یحیی و فی الله یموت** که مراد و شمارا بهیچ خواهند و نوریان **انما یحیی و فی الله یموت** **انما یحیی و فی الله یموت**
یعنی میگویم کشته از عذاب خدای **انما یحیی و فی الله یموت** استکارا می کردی و من از عاقبت امور و خواتم احوال بی رویی که خبر نتوانم
 داد و دهم من **انما یحیی و فی الله یموت** ای دل تا کی نصرتی و یواجبی از من به نشان عاقبت و طلبی سرکشته بودی
 بنی خواه ولی در وادی لا ادوی **انما یحیی و فی الله یموت** بگوای محمد **انما یحیی و فی الله یموت** خبر عید ما که **انما یحیی و فی الله یموت** اگر باشد قرآن **انما یحیی و فی الله یموت**
 از نزدیک خدای **انما یحیی و فی الله یموت** و شما کافر شده اید بدان **انما یحیی و فی الله یموت** که مراد و شمارا بهیچ خواهند و نوریان **انما یحیی و فی الله یموت** **انما یحیی و فی الله یموت**
 ایشان چون عبادت سلام و کف اندامین بن یاسین **انما یحیی و فی الله یموت** بر قرآن که از نزدیک خدات **انما یحیی و فی الله یموت** پس ایمان آورد و
 بیان از سرق منفعت که این شاهدان این سلامت و نه غیر او از علماء بنی اسرائیل زیرا که اسلام این سلام در مدینه بوده و
 حم بکفر و آورده بلکه آیه در محاجه است که بیان رسول صلی الله علیه و سلم و قریش واقع بوده و شاهدی می کشند و مثل قرآن
 قریه و معنی آیه این که اگر قرآن از نزد خدای بود شایان نگوید و موسی که امر او بر منته که او نیز از نزدیک خدات و توان ایمان
 آورده **انما یحیی و فی الله یموت** و شمارش کرده اید و بدان که درین که شاکاران باشند بر خود درین کار **انما یحیی و فی الله یموت** **انما یحیی و فی الله یموت**
الظالمین و می نماید که در شکار از او را دیده خذلان فرموده بگذارد آورده اند که چون قبایل جمعیه و منزه و اسلم و غیره را بیان
 آوردند بنوعی و اسد و غطفان و اشجع آغاز طعن کردند بر ایشان و آیه آمد **انما یحیی و فی الله یموت** و گفتند آنکه کافر و نادر بنوعی
 و امثال ایشان **انما یحیی و فی الله یموت** است برای آنکه ایمان آوردند از خنده و امثال ایشان **انما یحیی و فی الله یموت** اگر ایمان خیری بودی و راستی و درستی
 داشتی **انما یحیی و فی الله یموت** پیشی گرفتندی بر ما و سارعت نکردندی **انما یحیی و فی الله یموت** بوی او را زلال قبایل را دران سابق بودیم چه ربه ما از آن بزرگتر
 و بزرگتر شهر ما پیشتر یا بود بعد از اسلام این سلام و اصحاب او گفتند که آنکه محمد آورده خوب بودی دیگران نتوانستندی بر ما
 پیشی گرفتن چه دانش پایش از یسافنت **انما یحیی و فی الله یموت** و او چون راه نیافت کف را یا پیوسته **انما یحیی و فی الله یموت** بقرآن یا آنچه خضر پیغامبر
انما یحیی و فی الله یموت میگوید **انما یحیی و فی الله یموت** این دو نوع کذاست یعنی پیشانیان نیز مثل این میگویند و **انما یحیی و فی الله یموت** و حال آنکه پیش از قرآن
انما یحیی و فی الله یموت کتاب موسی یعنی قهر بود و که دانید ما او را **انما یحیی و فی الله یموت** پیشوای اهلین و **انما یحیی و فی الله یموت** و سبب رحمت او در آن کتاب **انما یحیی و فی الله یموت**
انما یحیی و فی الله یموت و این قرآن کتابیت **انما یحیی و فی الله یموت** صدق کننده مرقبه را و با جمیع کتب منزه و **انما یحیی و فی الله یموت** زبان تاریخی **انما یحیی و فی الله یموت**
 تا می گذارند که تم کردند بر نفس خود بکفر و معیت **انما یحیی و فی الله یموت** و قرآن نوره دهنده است **انما یحیی و فی الله یموت** زیرا که کار از آن برضوان **انما یحیی و فی الله یموت**
انما یحیی و فی الله یموت بپوشی آنکه گفتند **انما یحیی و فی الله یموت** از کار ما خداست **انما یحیی و فی الله یموت** پس ایستادند بدان و عدول نکردند از آن معنی جمع
 فرمودند بیان قیود که خلاصه علم است **انما یحیی و فی الله یموت** که شمع است در بحر احیای رنوده که استقامت و در زمین بجوارح بر زمین است
 شریعت و بر نفس بر تادب آداب طریقت و قلب بر تعصیف از تعلقات و بارواج بر تجلید از انوار صفات و بر بر بخش و جید

ن

بخواند و گفت الانبیاء اللاتین الجنیات الحق و هم در مقام از عمر بن عبدالمیزان نقل می کنند که مؤمنان جن که در احوال
بهشت در هر چه با او می خواهند بود و قافله و وفای او و در توبه و نیکوکاری و در توبه و نیکوکاری و در توبه و نیکوکاری
منکران **ان الله الذی انزلنا القرآن و هو الحق و لا یزول** یا فریادها و ساهلها و زمین را **اولم یحیی و اموات** و از آن
و پنج رسید و از آن **یخلقون** با فیهن آنها **تو انما انت علی ان یحیی الموت** بر آنکه زنده کند و کما نرا ج قدر ثابت و یقین و
انقطاع بدو راه نیاید و حاصل معنی آیه آنست که آیا حقایق با قدره جنین کامل ازلی ای بر اعیان موقوف قادر نیست **بل اری هست**
ان علی کل شیء قدیر بدین معنی که او بر هر چیزی قادر است **تو انما انت علی عجز و قبح و قیوم یغفر** و یاد کن روزی که عرض کرده شون **ان الله الذی انزلنا**
آنرا که **نکریم ان الله الذی انزلنا** بر آتش پرستان عرض کنند و این بطل است که بر خلاف مقتضای ظاهر برای مبالغه و تاکید ابرار می کنند
پس ایشان را **ان الله الذی انزلنا** آیه ایشان **عذاب الخلق** بر آتش و شهاب و زلزله و **الاولی** که بیداری خواست پس سوگند خود کردند
که **فیرثنا** برود و کار ما که این راست بوده **قال** که خداوند یا خواران و فرخ ایشان را **فدعوا العذاب** پس بچشید عذاب را
بما کنتم تکفرون بسبب آنچه بودید که کافر شدید بقیامت و سخن پیغمبران باور نداشتید **فامسوا** پس برکن ای محمد بر جای تمام **کما**
سیر همانا که مبرکند **ان الله الذی انزلنا** خداوندان ثابت و جبر **ان الله الذی انزلنا** از پیغامبران و ایشان صاحب شرایع اند که در همه متواعد
احکام ماسم اجتهاد بتعمیم و ساینده و بر معادلات معاندان و مجادلات طایغان و آزاد و اندای منکران شکبای نمودن و ایشان
نوح اند و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد و امام مجتبی علیه السلام که اولوا العزم آنها اند که بر تخصیص رقم ذکر یافته اند و در موضع یکی از
شیاق که و او از خدا من البتین شیاق هم شک و من نوح الایه دوم در موضع شرح که شرح کم ضلاله من مایه و معی و نوح و احوال صاحب
شرایع اند یا پیغامبر صلی الله علیه و سلم قولی آنست که ایشان بخجای رسالت میجهدن که در رسد انعام که نام ایشان هست و به شایر
ما امرند که فیه هم اقتصد و در زاد المیزان آورده که پیغامبران اولوا العزم اند **اولا آدم و نوح و سلیمان** و کشف اند و غیره و بر سر او
تجلیل برده از میان قوم بیرون رفت و خضر عزت پیغامبران را و نمودن لکن کما جله الحق یعنی در عدم میر پس اینجا نیز می باید که شکبای
و زود **فیسئل** و طلب شتاب **کنتم** برای کفایت قریش نیز و از عذاب که در شک و در وقت خود از آن خواهد شد **کانتهم یوم یوم**
کوینا روزی که ایشان بهشت **ما یومنون** آنچه و مدد داده شده اند از عذاب یعنی چون حول قیامت شاهده کنند چنان نماید ایشان را
که **کم یبشرون** و زود نکرده اند و در دنیا **ان الله الذی انزلنا** برای کبریا حق از روزی که گناه شمرند بودن خود را و دنیا و برنج از حیث عقوبات
و فرخ بلاغ آنچه که شده درین صدد از مواظط کفایت **فهل یبک** پس آیا هلاک کرده خواهند شد بقیامت که نازل شود و بیاید
شد **ان الله الذی انزلنا** که در وی بیرون و نیکان از دایره زمان سوخته **ان الله الذی انزلنا** و **طیون آیه**
بسم الله الرحمن الرحیم **ان الله الذی انزلنا** آنرا که کافر شدند و صدق و باز
داشتند و از آن **ان الله الذی انزلنا** از راههای یعنی منع که نماز و خوراک و اسلام را و شیای همین قریش انچه را و جمل همین و نفر و عقبه
یا مطعون بدین ایشان که در دوزخ و در دوزخ و در دوزخ و در دوزخ **ان الله الذی انزلنا** باطل که در دوزخ و در دوزخ **ان الله الذی انزلنا** از راههای
و از آن **ان الله الذی انزلنا** از راههای یعنی منع که نماز و خوراک و اسلام را و شیای همین قریش انچه را و جمل همین و نفر و عقبه
یا مطعون بدین ایشان که در دوزخ و در دوزخ و در دوزخ و در دوزخ **ان الله الذی انزلنا** باطل که در دوزخ و در دوزخ **ان الله الذی انزلنا** از راههای

صد رحم و ذک اسیر و حفظ جوار و حسن ضیافت **ان الله الذی انزلنا** و آنرا که کافر شدند و صدق و باز
جنت الهام طعام و صدق و حرام **ان الله الذی انزلنا** و کافر شدند و صدق و باز **ان الله الذی انزلنا** بر پیغامبری نیکو شده شده
یعنی قرآن و **ان الله الذی انزلنا** و در دست یا محمد صلی الله علیه و آله و سلم صاحب حق و حقیقت آدم **ان الله الذی انزلنا** از پروردگار
ایشان بدیشان پس آنرا که کافر شدند و صدق و باز **ان الله الذی انزلنا** و کافر شدند و صدق و باز **ان الله الذی انزلنا** از پروردگار
ان الله الذی انزلنا و بصلاح آورد **ان الله الذی انزلنا** حال ایشان را در دین و دنیا یا اصلاح کند و ایشان را تا عاصی نشوند **ان الله الذی انزلنا** و اصلاح
ان الله الذی انزلنا بآیت که آنرا که کافر شدند و صدق و باز **ان الله الذی انزلنا** و کافر شدند و صدق و باز **ان الله الذی انزلنا** از پروردگار
ان الله الذی انزلنا پیروی کردند حق را که توانست آدم بدیشان **ان الله الذی انزلنا** از آنکه کافر شدند و صدق و باز **ان الله الذی انزلنا** از پروردگار
خداوند **ان الله الذی انزلنا** برای مردمان ایشان را یعنی احوال و فیهن را ظاهر میکرد **ان الله الذی انزلنا** پس بر کفر که بر پیغمبر
ای مؤمنان **ان الله الذی انزلنا** آنرا که کافر شدند و صدق و باز **ان الله الذی انزلنا** و کافر شدند و صدق و باز **ان الله الذی انزلنا** از پروردگار
چون بسیار بکشید ایشان را **ان الله الذی انزلنا** پس استوار کنید بدین معنی که ایشان را به اسیری بندید و بکفر بگردانید **ان الله الذی انزلنا**
پس بعد از اسیری یا منت نیندختند و از آنکه کافر شدند و صدق و باز **ان الله الذی انزلنا** و کافر شدند و صدق و باز **ان الله الذی انزلنا** از پروردگار
بنده اهل حرب **ان الله الذی انزلنا** و از آنکه کافر شدند و صدق و باز **ان الله الذی انزلنا** و کافر شدند و صدق و باز **ان الله الذی انزلنا** از پروردگار
در خبرت که آخرت است **ان الله الذی انزلنا** و از آنکه کافر شدند و صدق و باز **ان الله الذی انزلنا** و کافر شدند و صدق و باز **ان الله الذی انزلنا** از پروردگار
نمایا با پیغامبران سلمانان و امام اعظم میفرماید که این حکم مشرخت یا مخصوص بحرب مبریده و حالا قتل متعین است یا
استفاق **ان الله الذی انزلنا** و از آنکه کافر شدند و صدق و باز **ان الله الذی انزلنا** و کافر شدند و صدق و باز **ان الله الذی انزلنا** از پروردگار
کارزار کند **ان الله الذی انزلنا** و از آنکه کافر شدند و صدق و باز **ان الله الذی انزلنا** و کافر شدند و صدق و باز **ان الله الذی انزلنا** از پروردگار
بتلا که اندا جهاد کنند و ثواب عظیم یابند و کافر باشند و از آنکه کافر شدند و صدق و باز **ان الله الذی انزلنا** و کافر شدند و صدق و باز **ان الله الذی انزلنا** از پروردگار
زار کنند **ان الله الذی انزلنا** و از آنکه کافر شدند و صدق و باز **ان الله الذی انزلنا** و کافر شدند و صدق و باز **ان الله الذی انزلنا** از پروردگار
کردارهای ایشان را **ان الله الذی انزلنا** و از آنکه کافر شدند و صدق و باز **ان الله الذی انزلنا** و کافر شدند و صدق و باز **ان الله الذی انزلنا** از پروردگار
ان الله الذی انزلنا و از آنکه کافر شدند و صدق و باز **ان الله الذی انزلنا** و کافر شدند و صدق و باز **ان الله الذی انزلنا** از پروردگار
بش استاق شده باشند بدان یا ساز ایشان قبل از دخول بدیشان نموده یا خوش بوی ساخته باشند بهشت را چنانچه
ایشان **ان الله الذی انزلنا** و از آنکه کافر شدند و صدق و باز **ان الله الذی انزلنا** و کافر شدند و صدق و باز **ان الله الذی انزلنا** از پروردگار
مظفر کردید و **ان الله الذی انزلنا** و از آنکه کافر شدند و صدق و باز **ان الله الذی انزلنا** و کافر شدند و صدق و باز **ان الله الذی انزلنا** از پروردگار
خاری و نکوفای و هلاکت و اندوه و زشتی و از آنکه کافر شدند و صدق و باز **ان الله الذی انزلنا** و کافر شدند و صدق و باز **ان الله الذی انزلنا** از پروردگار
ان الله الذی انزلنا و از آنکه کافر شدند و صدق و باز **ان الله الذی انزلنا** و کافر شدند و صدق و باز **ان الله الذی انزلنا** از پروردگار

وای اقتدا کنند و در میان آورده که مراد است که طلب عصمت کن از خدای تا از کسان نگاه دارد **وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ**
وآنها را طلب برای مردان مؤمن و زنان مؤمنه و این اگر امیت از خدای تعالی در بیان این است که پیغمبر ایشان را ص با ستفاد
کسان ایشان امر کرده و از امام فخرالدین رازی علامه روح الله رحمه الله نقل است که حق سبحانه و تعالی خود را امر کرده با ستفاد
امت و غلافی امر الهی از آنحضرت منقسم نیست پس استغفار و توبه باشد و طلب استغفار از آن حضرت کرده و حق تعالی از آن کرم تر
که حبیب خود را نماید که ازین چیزی طلب و چون طلب و منزه و عطا نکند پس معلوم میشود امت را و از آن حضرت خواهد بود
هر که چون توبه بخواهد باشد تا امید از خدا چرا باشد چون نشان شفاعت بکشد یا نبی تمام ایت طهاره امتان با
کاه کایها بود و اندامید و ایرها را **وَاللَّهُ يَكْفِيكُمْ** و خدای میداند **تَقْلِبُكُمْ** جای رفتن و کردیدن شاد و دنیا و **وَتُؤْتِيكُمْ** و ارام
گاه و موضع قرار شاد و معنی و یا میداند هر چه میروید و روز و هر چه میاید و در **وَيَسِّرُ اللَّهُ لَكَ** و میگوید آنکه ایمان آورده
اند و بخواهند که کنند از جهت هر چه که بخواهند و از **وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ** چرا فرستاده نمی شود سوز در باب قتال کفار
فَإِذَا زُلْزِلَتْ پس چون فرستاده شود **سُورَةُ الْحَكَمَةِ** سوره از قرآن روشن که در آن تشابهی نبود و ذکر و یاد کرده شود
فِيهَا الْقِتَالُ و در آن سوره امر بقتال و جهاد **وَالْيَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** بر پیغمبری تو آنرا که هست **فِي قُلُوبِهِمْ** در دلها و ایشان
بیاری شک و نفاق یا استی در **يُطَوِّقُونَ إِلَيْكَ** می کنند دوری تو نظر **الْمَغْشَىٰ عَلَيْهِ** نظر کسی فرو آید باشد بر پیشانی
از غم و اندوه مرکب یعنی ترسان و میترسند و غمناک شوند **وَاللَّهُ يَكْفِيكُمْ** پس وای بر ایشان یاد و وزخ برایشان از است **طَاعَةُ** کار ایشان
فرمان بر اوست **وَقُلْ مَعْرُوفٌ** و سخن نیکو مثل سمعنا و اطعنا **فَإِذَا عَزَمْتَ** پس چون لازم شود امر قتال و غم کردن
بجهاد ایشان خلاف و زبرد بازمان در خانه نمانند **فَلْيَسُدَّ قُلُوبَهُمْ قَوْلًا** پس اگر راست گفتی با خدای در اظهار بر جبهه **لَكَ**
هر آینه راستی بودی **مِنْ أَمْرِهِمْ** بهتر ایشان از **فَلْيَسُدَّ قُلُوبَهُمْ قَوْلًا** پس آیا شاید و توقع هست از شما ای منافقان **أَنْ تَقُولُوا** اگر بخیر بگویند
مردمان یعنی حاکم خلق شوند **فَلْيَسُدَّ قُلُوبَهُمْ قَوْلًا** اگر فساد کنند **فِي الْأَرْضِ** در زمین بسبب جاه و خرد و از روی بکر و تعظیم بکرم دانند
و انواع تباهی از شوا واقع کرد و **وَلْيَقْطَعْ أَرْحَامَكُمْ** در محای خود را از روی بکر و تعظیم یا از شای آید اگر امر از کیند از قرآن
و روی بکر ایند از قرآن که با امر جاهلیت و دید از فساد و قطع رحم و منکر و ما و امثال آن **أَوَلَيْكَ آيَاتُ كُرْشٍ** که منسند
معبر اند **لَهُمْ** الله و الله است خدای ایشان را و در کرده از رحمت خود **وَاللَّهُ يَكْفِيكُمْ** پس ایشان را که کرد ایند ما سخن حق نشوند
وَأَعْيُنُهُمْ و اگر کرد ایند دیدها و ایشان را نادانان و بکرم و قدر نه **يَسُدُّ قُلُوبَهُمْ قَوْلًا** یا احقر ابد و تفکر می کنند
و قرآن و معانی و از نافرمانی بکنند **فَلْيَسُدَّ قُلُوبَهُمْ قَوْلًا** بلکه بر دلها و ایشان را **فَلْيَسُدَّ قُلُوبَهُمْ قَوْلًا** قطعی که آن بیوفی چیزی که دلها را
بناز و طعنه باشد و رها را آن ختم و طبع الهیت بر آن **شَحْوٌ** در که مذابت بر روی عباد هیچ کس در نماند کند
فضل که او بر دلها نهند کت که بر باد و در واکند در میان آورده که بود وقت حضرت پیغمبر است در توبه و خاند
بود و رحمت نبوت آنحضرت معلوم کرده و قبل از بخت صفت آنحضرت بسیار می کنند و از خطبه و خبر میدادند و چون سید عالم
محوست شد و بدیده آنها ایشان برگشتند از وی و خدای تعالی آن را فرستاد **وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ**

برادر

برادر خود یعنی بر پس باز شدند و کافر شدند بر حضرت محمد **بِزَيْنِ عَدُوَّتِهِمْ** از پس آنکه روشن شود بود **لَهُمْ** و ایشان را
بیانی از سوره آنحضرت و بدلیل واضح داشته بودند **وَاللَّهُ يَكْفِيكُمْ** آسان که بسیار است **لَهُمْ** برای ایشان بکار خواهد
و **وَاللَّهُ يَكْفِيكُمْ** و خدای میداند و او ایشان را و تعجیل نفرمود و بعقب ایشان نادر کشاید **وَاللَّهُ يَكْفِيكُمْ** این امهال با **لَهُمْ** و این امهال با **لَهُمْ**
است که گفتند جمعه ان **وَالَّذِينَ كَفَرُوا** مرا آنرا که کافر است داشتند **وَاللَّهُ يَكْفِيكُمْ** از آنکه خدای تعالی فرستاده از قرآن احکام
دین یعنی منافقان مراد است که بود و ما همل نفاق را گفته نهایی **وَاللَّهُ يَكْفِيكُمْ** زود باشد که فریاد بر شاد **وَاللَّهُ يَكْفِيكُمْ**
در بعضی کارها یعنی در کاری که اگر پیغمبر حجب کند **وَاللَّهُ يَكْفِيكُمْ** و خدای میداند **لَهُمْ** پنهانهای ایشان را **وَاللَّهُ يَكْفِيكُمْ** و پنهان
باشد حال ایشان از آن **وَاللَّهُ يَكْفِيكُمْ** چون قبض کنند جان ایشان را فرشتگان **وَاللَّهُ يَكْفِيكُمْ** میزند بر رویهای ایشان که از حق
بگردانند **وَاللَّهُ يَكْفِيكُمْ** و بر پنهانهای ایشان که بر اهل حق کرده اند **وَاللَّهُ يَكْفِيكُمْ** این قبض ارواح ایشان بدین صفت **لَهُمْ**
سبب است که ایشان متابعت می کردند **وَاللَّهُ يَكْفِيكُمْ** چیز را که چشم آورد خدای را یعنی موجب غیب وی کرده و چون کسان امر محمد
و معاونت منافقان و شرکان **وَاللَّهُ يَكْفِيكُمْ** و بسبب آنست که نخواهند و کار بودند **وَاللَّهُ يَكْفِيكُمْ** خستوی خدای یعنی علی که بسبب خدای
وی باشد چون اظهار نعت حضرت محمد علی علیه و سلم و اقرار بود و فرمان برداری و **وَاللَّهُ يَكْفِيكُمْ** پس اهل کرد خدای **وَاللَّهُ يَكْفِيكُمْ** علی را
أَمْ جِبَالٌ كَافُورٌ بلکه پنداشتند آنرا که **وَاللَّهُ يَكْفِيكُمْ** در دلها و ایشان است **وَاللَّهُ يَكْفِيكُمْ** پنهانهای ایشان را **وَاللَّهُ يَكْفِيكُمْ** پنهانهای ایشان را
آنرا که ظاهر کرد اند خدای تعالی **وَاللَّهُ يَكْفِيكُمْ** کینهای ایشان را که پوشید ساخته اند و در دل از پیغمبران و مؤمنان **وَاللَّهُ يَكْفِيكُمْ** و اگر اوصاف
وَاللَّهُ يَكْفِيكُمْ بنام توان ایشان را یعنی علامتهای ایشان را بیدار کنیم بر ایشان **وَاللَّهُ يَكْفِيكُمْ** پس توفیقهای ایشان را **وَاللَّهُ يَكْفِيكُمْ** بعلایتی
که دل باشد بر نفاق ایشان **وَاللَّهُ يَكْفِيكُمْ** و هر آینه بشناسی قریبانی **وَاللَّهُ يَكْفِيكُمْ** در که این سخن از معاصی بجهت بر حق
و توبه **وَاللَّهُ يَكْفِيكُمْ** و خدای میداند **لَهُمْ** که در اهرای شاد و اسباب جز خواهد و او این بر مالک رزم و نموده که بعد از زلزله
این آیه معنی منافق بود که حضرت پیغمبر او را نشان داده باشد بسیار سخن در تفسیر مطلع و بین الناس از آن نقل کرده اند که بعضی
غزوات نه گس از نشان نفاق نبی و در خواب شدند و با مداد که برخواستند بر چهره هر یک نوشته بود که **وَاللَّهُ يَكْفِيكُمْ**
و خدای هر آینه و از نایب شما را بر جهاد و سایر تکالیف شاد و بعضی معاصی از ایند که **وَاللَّهُ يَكْفِيكُمْ** تا بدان بجهاد را
یعنی ظاهر کرد بر خلق که جهاد کنندگان یک است **وَاللَّهُ يَكْفِيكُمْ** از شما و القاب **وَاللَّهُ يَكْفِيكُمْ** بر شکت حربه **وَاللَّهُ يَكْفِيكُمْ** و یا از نایب شما را
خبرهای شما را که میگویند و در بیان معنی صادق و کذب بر همه آشکارا شود و حق در افعال **وَاللَّهُ يَكْفِيكُمْ** بنویسند و خدای تعالی از این
تا بدین بسیار بنام خبرهای ایشان **وَاللَّهُ يَكْفِيكُمْ** بدین می آید که میگویند معنی بود قیظ و نظیر **وَاللَّهُ يَكْفِيكُمْ** و باز داشتند رقم خود را
وَاللَّهُ يَكْفِيكُمْ از او خدای که دین سلامت **وَاللَّهُ يَكْفِيكُمْ** و مخالفت کردند با رسول **وَاللَّهُ يَكْفِيكُمْ** از پس آنکه روشن گشته
بود و ظاهر شد **وَاللَّهُ يَكْفِيكُمْ** و ایشان را از حق و توبه خواند و دانست بودند **وَاللَّهُ يَكْفِيكُمْ** زانی میفرمودند **وَاللَّهُ يَكْفِيكُمْ** با
وَاللَّهُ يَكْفِيكُمْ چیزی یعنی از کفر و منافقان اثر مزی بدین خدای و پیغمبر او رسد بلکه شرکان شرعیان عاید که **وَاللَّهُ يَكْفِيكُمْ**

يَقْلِبُ الرَّسُولُ آنکه باز نکرده پیغامبر و المؤمنون و مرجع گفتن **إِلَى أَهْلِ بَيْتِهِمْ** بوی اهل بیت خود آنرا هر کس بلکه شرکان
ایشان را بکشند و متاصل که اند **وَرَبُّكَ** و آواسته شد این کان یعنی شیطان بیاراسته استصال پیغامبر و
اصحاب او تا تمکن شود فی **قُلُوبِهِمْ** در دلهای شما و **وَلَكُمْ** و کان بر عید **لَكُمْ** کان بد که دین خدای باطل شود و ملت
اسلام برافتد **وَكَيْفَ تَعْلَمُونَ** و گنید شما بدین کان **وَمَا يَكُنْ** که و چه ملا کشکان بسبب فساد عیدت و بیعت **وَمَنْ يَكُنْ**
بِاللَّهِ و هر که نکرده خدای تعالی و فرستاده او و بدست صدیق حکم خدا و رسول او نکند **فَمَا أَتَدْرِكُ** پس بدستی
که ما آماده کرده ایم **لَكُمْ** زیرا که ویکان **سَعِيرًا** آتش از خورنده و **وَلِلَّهِ** ملک السموات **وَالْأَرْضِ** و مرید راست پادشاهی آنها
و زمینها زمام امور مملکت علوی و سفلی در قبضه قدرت اوست **يَغْفِرُ** عا مژده گناه نرک **لَكُمْ** هر که ای خواهد و بیک
و عذاب و کند یکنا خود **بِشَاءِ** هر که اراده و کند **وَكَانَ** الله و هست خدای **عَفْوًا** آمرزنده توبه کند کان **يَكُنْ**
مهربان برایشان **سَيَقُولُ** الخلفاء و زود باشد که بگویند باز پس ماندگان از حدیثه مراد همان قبائل اند یعنی همان اعراب
خواهند گفت **يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ** آنکه که بگوید **إِلَى بَيْتِهِمْ** بوی غنیمتها مراد غنایم خیریت **لَتَأْخُذَنَّ** ما را اگر بداند **وَرَوَّاهُ** بگذار
ما را **أَتَيْتُكُمْ** تا بیرون یکم شمارا بدین سفر آورده اند که حضرت پیغامبر صلی الله علیه و آله و سلم در روز و پنجشنبه ستاز حدیثه
بازگشت و تخم سه سبب بغزو خیر توبه و زود و حکم شد که هر که در حدیثه حاضر بوده بدین غزاد و و غیر ایشان در
جنگ اتفاق نکند و چون غنیمت شد جماعت خلفان گفتند بگذارید ما تا موافقت کنیم و بدر خیر آیم **يُرِيدُونَ** می
خواهند خلفان **أَنْ يَدْرَأَ** از تیره هند **كَلَامَ** الله سخن خدای یعنی حکم آنرا که زود اند که غیر اهل حدیثه بدین حرب
نروند **قُلْ لَنْ يَتَّبِعُوا** بگو بوی نخواهد کرد یا رافقی است بمعنی نمی بینی با ما بیرون میماند **كَلَّمَ** الله همین گفته است
خدای **يَنْزِلُ** پشت از تیره شما یا پیش از آمدن ما حدیثه **سَيَقُولُونَ** پس زود باشد که ایشان گویند خدای بدین حکم نکرده
بَلْ يَخْذُلُكُمْ بلکه شما حدیثه بریدید بر ما تا در غنیمت شریک شایستیم و نه چنین است که خلفان می گویند **كَلَّمَ** الله **يَتَّبِعُونَ**
بلکه هستند که در نمی یابند **أَلَيْسَ** که آنکه چیز را **لِلْخَلِيفَةِ** بگویند پس ماندگان را **أَلَيْسَ** که عذاب از اهل اباد **يَتَّبِعُونَ**
زود باشد که خوانده شود **لَنْ يَكُونَ** بحرب که می آید **بِأَمْرِ** خدای و ندان کار از دست که اهل میماند و از متابعت سبب
کتاب یا قبایل عرب که نزد شدند بعد از وفات حضرت پیغامبر و یا حواری و خلفان در حیات آنحضرت که مرادی چنین
حرب کردند و گفته اند مراد اهل فارس و روم اند **لَمْ يَكُنْ** آیه آنکه شمارا بجهنم محارب مبارز خواهند خواند **كَلَّمَ** الله
کارزار کند با ایشان و یکیشان **وَلِلَّهِ** یا مسلمان شدند اگر این قوم شریک یا مریدند حکم ایشان قتل است یا اسلام
و اگر غیر ایشانند قتالت یا جنیه و بران تقدیر اسلام بمعنی انقیاد **وَلَنْ يَطِيعُوا** پس اگر زمان برید کسی را که خوانده شما
قتل آن **كُلُّكُمْ** الله **بِعَهْدِهِ** شما را **أَجْرًا** نرزی بیکو که غنیمت است و دینا و جنت در آخرت **وَأَنْ تَخْلَوْا** و اگر
روی بگردانید و بت برد ای **يَكُنْ** که **كَلَّمَ** الله **يَكُنْ** پس این از سفر حدیثه **يَغْفِرُ** عذاب کند

خدای

خدای شما **عَذَابًا أَلِيمًا** عذاب دردناک بجهنم عذاب از این هر و عید واقع شد منعفا و بفرم از مسلمانان اندیشید که ما
بواسطه مجرم و ضعف از جهاد و خلف و کینه تا حال ما **بِحُجَّتِهِ** آنکه **لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى** نیست بر اینا **حُجٌّ** گناهی که
بجرب نهد **وَلَا عَلَى الْأَعْمَى** هیچ و نه بر یک نر اگر از جهاد و خلف کند **وَلَا عَلَى الْبُصِيرِ** و نه بر پاد **حُجٌّ** تنگ و انگی اگر با جهادان توان
نکند جاییها معذور اند **وَمَنْ يَطِيعِ اللَّهَ** و هر که دینان بر خدای را **وَأَطِيعُوا** و فرستاده او را در جهاد و غیر آن **يُدْخِلْكُمْ** جانیته و آرد
او را خدای به بهشتها آنجهان بهستانها که **يُخْرِجُ** بیرون **مِنْ خِلْفَتِهَا** **الْأَنْهَارِ** از زیر مساکن بهشتان جویها **وَمَنْ يُولِ** و هر که
اعراض کند از فرمان خدای و رسول **يُعَذِّبْ** عذاب کند او را خدای **عَذَابًا أَلِيمًا** عذاب دردناک که درد آن منقطع نکرده و ام
آن شقعی شود و آن عذاب حرمانت جد بخلافت ام خدای از دولت و تقا مبرم و بنا بر اینی رسول از سعادت شفاعت موم
خواهد ماند نفوذ **بِأَمْرِ** من المحرمات **سَعِيرٍ** سوزنازشن موم و هر که عذاب **وَرَوَّاهُ** و ام حین عذاب **وَرَوَّاهُ**
آورده اند که چون حضرت پیغامبر و مجیدیه نزل فرمود خراش بن امیه بکه فرستاد تا ایشانرا اعلام کند که آن حضرت
بعمر آمده و داعیه حرب ندارد اهل که خراش را از در آمدن و سخن گفتن منع کرد خدا حضرت ثانی و النورین را فرستاد
او را در مکه نگاه داشتند و او آن قتل او را فساد حضرت پیغامبر و اصحاب را طایفه و ایشان بقول اصح هزار و پانصد و
تن بودند و بخت کرد با ایشان بر آنکه باو قیاس قتل کنند و از حرب روی نشانید در زیر درخت شمر نشسته بود و در کثاف
آورده که حضرت در زیر شجر سمر قرار گرفت و شاخ از آن بر پشت مبارک وی فرود آمد بعد از آن مقتل میگردد که من تمام بودم بر زیر
سرمبارک آن حضرت صلی الله علیه و سلم آن شاخ را بدست گرفته از پشت مبارک وی برداشتم و صحابه بیعت کردند بر مرک و قتل او اند
مطلقا نکرند حضرت صلوات الله علیه و فرمود که شما امروز بهترین اهل زمین اید و معال از جا بر زمین نقل کرده که حضرت پیغامبر و
که بدین نرزدیک کین از آنها که در تحت الشجر بیعت کرده اند و این رایحه از صفا گویند حق سبحانه و تعالی این قوم خوشترند خدا را
میفرماید که **لَقَدْ رَفَعْنَا** تحقیق که خدای خوشتر کند **عَنِ الْوَيْتِ** از گردن کان صحابه **أَيْ كَيْفَ تَكُونُ** و حق که بخت کردند با تو
تَحْتَ الشَّجَرِ در زیر درخت سمر **فَصَلِّ** پس بیدان **مَنْ يَكُونُ** آنچه در دلهای ایشانرا از اخلاص و فدا و صدق و صفا
فَأَنزَلَ **الْبَيْكَةَ** فرود فرستاد **أَرَأَيْتُمْ** بر ایشان **وَأَنَّا** و پاداش داد ایشانرا **أَنَّا** نفع نزدیک که نفع
جبهه مبارک **وَمَغَامٍ كَثِيرٍ** و دیگر خزا واد و ایشانرا از فضل خود غنیمتها ی بسیار یعنی غنای **أَخْذُوا** و اگر بدانرا از
رخوة و نفوذ و میناع و تقار **وَكَانَ** الله و هست خدای **عَبْرًا** غایب غلظت دهند و درستان **يَكُنْ** حکم گفته بمعنویت شمنان
وَعَدَكُمْ الله و وعده کرده است خدای شما را ای امت **مَغَامٍ كَثِيرٍ** غنیمتها ی بسیار در بلاد فارس و روم بلکه در اطراف الکاف
عالم **تَأْخُذُكُمْ** و ای یکید از آن اوقات **يَعْمَلُ** پس تعبیل تعداد **كُلُّكُمْ** مرثا را **أَخْذُ** این غنیمت خیر و کف و بازداشت یا کثا
که **أَيُّهَا النَّاسُ** دستهای مردمان بیفوا اهل خیر و خلفای ایشانرا که بنیامد و غنمان بودند **كُلُّكُمْ** از شما با خلفای میوه شید
و بیک یاد و ایشان از خوف شما بشار شدند تا شما **بِأَمْرِ** و باشد آن غنیمت **أَيُّهَا النَّاسُ** نشاء و

نیت

من مومنانا بر راستی قوی حضرت پیغامبر ص بر فتح خیرا میدق قول آملی در وعده غنائم **و بهدینکم** و برای آنکه نباید شهادت
مراط شقیق را می راست که منبج تو کلاست و مستحق بودن بفضل ازلی و باز گذاشتن کار بطلب لم یزنی از باب سیر
رحمهم الله بر آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم از سفر حدیبیه مراجعت فرمود و بعد از آنکه فائزانه فتحا قریبا کار سازی
حرب خیرایان فرمود و با هزار و چهار صد تن از مدینه بیرون فرموده متوجه قلاع خیر شد و از منزل صربا راه مرعب روان شد
سحری بود که از طریق وادی حرضه بمیان قلاع خیرایان درآمد و ایشان پنج هزار قلعهها بیرون آمد و بایل و تیش و اووات فرغ
روی مجذبات و مزایع خود داشتند که ناکاه لشکر اسلام بنظر ایشان درآمد گفتند و الله محمد و ابیجیش و روی بجهار نهادند
و آن حضرت فرمود که الله اگر خیرت خیرا تا انزلنا بسا حقه قم فساء صباح المنذیرین القصة هیو و عساری شده و در قبال
نهادند و مسلمانان اول با اهل نظام حرب کردند و آن قلعه گرفته شد و بعد از آن حصار شوق مفتوح گشت و در مغازن محمد صحتی
ند که هست که اول حصون خیر حصن نام رافع کردند پس نطرات و شق را و بعد از آن یهود بحسن سبقت بن معاد محسن گشتند
و چونک بسیار گرفته واقعه و اشته و اطعمه بسیار بدست مسلمانان افتاد پس بجای حصار قوص اشغال فرمودند و
حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در آن وقت صدای طاری شد و بخود سوار نمی توانست فرزند و آن قلعه بمیانیت حکم بود و آنجا
حرب فراوان و قریع یافت و بالاخره بدست شاه ولایت امیر متقیان حضرت امیر المومنین علی ابن ابیطالب علیه السلام مفتوح گشت
و در آن قلعه مرعب خیری را گشت و در آهین از حصار برگزید سپر خود ساخت و یهود نهضت فرمودند و غنائم بسیار بدست
محابه افاد و کین ابی اخیقی باز یافتند و آنجا حضرت را زهر دادند و زهر آلود با حضرت بخن درآمد که یار رسول اهل از
مخفه که مرا زهر آورده اند **تسبیح** زخمان مجز او که نوال طلبی حدیث بر بریان شکر که ما حضرت **و اخیق** و وعده
کرد خدای شارا غنیتهای دیگر یافتن شهرهای یک که حضرت **تقدیرا** تاد و شد **ایده علیها** بر آن و نیز ایند از آن **فداها ط**
به رتی که احاطه کرده است علم خدای بها آن مراد غنائم حرا زنت است یا مداین فارس و روم و شام مجاهدیکه که هر قتی تا
قیامت بر این است را دست دهد درین و اخلاص **و کان الله** و هست خدای علی کل شیء و همه چیزها از رفیع مداین و اعضای
غنائم **تقدیرا** توانا و توانا **تقدیرا** و اگر قتال کردند با شما در حدیبیه **الذین کفروا** آنانکه کافر بودند از اهل که وصل نکردی
لولا اذیاب هر آینه بر کرد ایندنی بنهار ایضا فریت کردندی **لا یجحدون** پس نیافتندی **و لیست** کار سازی که ایشان
نکاه دارد و **لا یغیرا** و نرایی که ایشان را مدد کاردی **نستأذن الله الحق** سنت نهاده است خدای سنت نهاده است **تقدیرا**
آن سنتی که گذشته است **قبل** پیش ازین در ایشان دیگر که همیشه انبیاء هم بر ایشان غایب بوده **انزل الله** و نیای
تولیت الله منست خدای با **تبدیل** تغییری هر چه در ازل مقرر و مقدر گشته که احوال کاین خواهد بود و دست تصرف
هیچ کس ر قیضه تبدیل بر صفات آن نخواهد گشت **شعر** تغییر حکم ازلی راه ندارد **تبدیل** فرمان نموده ندارد
در دایره امر کم و بیش بکشد **بسته** چون و چرا کار ندارد **آورده** اند که وقت که آنحضرت ۳۳ در حدیبیه بود عشتاد

تن از اهل که هنگام ناز صبح از جبل تنیم فرو افتند و شیخون آورده بودند تا محابه را بقتل رسانند یاران رسول صلی
کوه ایشان را بگرفتند و آن حضرت ایشان را آزاد کرد **آیه** نازل شد که **و هو الذی** و اوست خداوندی که از محض **کم کتاب**
باز داشت و دستهای کفار بیکدیگر **انما صلی** از شما تا صلی کردند **ایده علیهم** و گواه کرد دستهای شما را از ایشان **طین** که در وادی
مکه یعنی حدیبیه **من بعد ان اظفر** پس آنانکه ظفر را و شما را و غالب ساخت **علیهم** بر ایشان و بر آن عشتاد و می سوارند
کان الله و هست خدای **یا تعذرون** یا آنچه یکید از مقالت با کت برای فنان رسول خدای و آنکه دست باز میدارید و می گذارید
بجست تعظیم خانه خدای **بسیرا** بیضا و شارا بدین خرا خرا همداد **هم الذین کفروا** ایشان را آنانکه کافر شدند و **معدوم** و باز داشتند
شمار **انما الجود الحرام** از طواف مسجد حرام **والله** و منع کردند از این که برای قیام آورده بودند **معدوم** در حالتی که باز داشت
شد بود **ان یبلغ** از آنکه برسد **مکه** بجای او که محل عزت یعنی منی خلاصه معنی آفت که کفار که بسبب آنکه شمار از عمر منع کردند
و قریب از آنکه بشنید ستم قال و استیصال هستند و دیگر با شارا و برین سال از قبال ایشان باز میدارم چمت کریه کان
که در کینه هستند **لا یزالون** و اگر بر دزدی مردان کردید **و نساء نوبنا** و زنان ایمان آورده که در مکه که شما **تقولون** ندانسته اید
ایشان را و ایشان عفتاد و دوزن و مرغ بودند که کیتان ایمان میکردند حق سبحانه فرمود که اگر بودندی در مکه و شما ایشان را نمی آید
با عیان ایشان زیرا که با شرکان مختلط اند **انما یقولون** بدست از جهال که آن بودی که آن مومنان هستند و نه آن بودی که شما
ایشان را در انشای قتال بر سر یکدیگر بدینی هلاک و ساختند **فیکم** پس میر شد شارا **انهم** از جهت هلاک ایشان **ممن**
مکرمی یعنی غم اندوزی بقتل مومنان یا تا وانی چون کفار و بدین **تقدیرا** شعلی بان **تقولون** بیف و یکید ایشان را
بی آنکه اندیند هر آینه مادست شارا از ایشان گواه کردم پس منع کردم شارا از قتل اهل که چنان نگاه داشت و این برای
است **لیدخل الله** ما داخل کرد اند خدای **فی حبه** در بخشش **من نساء** هر که خواهد مراد از جهت ترفیق زیاد و قریب است
و کینه اند بدین اسلام **و تریلا** اگر جدا شدی آن مومنان از کافران و در مکه نبوده اندی **لعدیبا الذین کفروا** هر آینه عذاب میکردم
آنان را که کافر شدند **منهم** از اهل که **عذابا بالیمنا** عذابی بهم با و جمع در دین بقتل و سبی **الذین کفروا** که ای محمد چون کردند
و در آورده اند آنانکه **تقدیرا** در طهای **حبه** تعصب و تکبر یعنی **را حبه** **انما حبه** حیت جعلت که بند را از فرات
بر وادی باز دارد یعنی باید که گشتند که محمد را با یاران او دو مکه بکنار آمد ایشان در جهار احد پدران و مادران را را گشتند
بلات و غری که در منازل مادرینا بدین چون ایشان عصیت پیش آوردند **فانزل الله** پس فرستاد خدای **یکتد** امام و و
خود **علی** **تقدیرا** فرستاده او **و علی المومنین** و بر مومنان تا مقالت نکردند و بصل راضی شدن معاون فرمودند و سبیل بر و و که
مع نام بود نکد است که بسم الله الرحمن الرحیم نویسد و راضی شد که محمد رسول الله که است کند تر تعالی میفرماید که **والرحمن**
و ثابت داشت خدای تعالی شما را **طه** بر کله نقی که کله شهادت است **بسم الله الرحمن الرحیم** که اهل که بنسبندید
یا محمد رسول الله که کتبات آن رضادارند **و کافرا** هستند مومنان **من یب** سزاوار تر بدان که از غیر ایشان **طه**

هستند اهل آن و اولی بیان **وكان الله وحده** یعنی از هیچ چیز جدا و از بعد از هر چه از حد پیوسته یعنی از هیچی که نشد
که تفسیر خواب پیغامبر صلی الله علیه و آله و سلم راست نشد و با طواف خانه نکردم و خلق و تقصیر بجای نیاروم آیه اند که **لقد صدق**
هر آینه راست کرد و محقق ساخت **رسوله** برای فرستاده خود **الرويا** آن خواب را که دیدم بود **الحق** راستی یا بر حقی درین
سال تا آخر کرد و در سال آینده **لنخلن المسجد الحرام** را **ان شاء الله** چون خواست است خدای و گفته اند است
حکایت قول حضرت پیغامبر صلی الله علیه و آله و سلم که در وقت تفسیر رویا فرمود که بمجدا احرام در ایشان شاء الله **امین** در محلی که این باشد از اعیان
مفلیحین را شنیدگان **دو** که سرهای خود را **مفلیحین** و چندین گاه سوی را از سر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و بعضی بچند **لا تخافون**
نترسید از هیچ کس **فصل** بر خدای **لما تعلموا** آنچه شما ندانید از حکمت و در تأخیر **فعل** پس سخت برای شایسته مقرر کرد
من دون پیش ازین یعنی قبل از دخول در مسجد احرام بجهت عمری قضا **فما قرئ** فتح نزدیک که فتح خیریت تادل مؤمنان از اندک خیر
عمر خالی شد آن فتح شادمان کردند **هو الله** او است آن خداوندی که فرستاد **رسوله** رسول خود را که محمد است صلی الله علیه و سلم
بالهدی بر راه خودی خلق یا بیان کردن احکام **و درین** و بدین درست که اسلام است **بطهر** تا غالب کرد اندان دین را **بال**
الدین که بر محمد و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم حق باشد احکام آنرا استخراج سازد و اگر باطل بود براندازد و گفته اند هیچ اهل دینی نباشد الا
که مقهور و مغلوب مسلمانان شوند و آن وقت نزول عیسی **م** و ظهور مهدی **م** و **وکی** یا **نقی** و پند است خدای **شیدا** گواه
بر نبوت نو اگر میل گوید که محمد بن عبدالله نوبت منم بخوبی که ما میگویم **محمد رسول الله** محمد فرستاده خدایت بحق **والدین** و
و آنانکه بای انداز مؤمنان **اشدا** سخت دل غلیظ اند **علی الکفار** بر کافران **رحماء** مهربان و متفقان **بینهم** میان یکدیگر
نظم می بین ایشان **ارکف** رکوع آورندگان **سجدا** سجود کنندگان یعنی در اگر اوقات مشغول اند بنماز و در هیچ آورده که
این مناقب اجمع است بر صحابه اما درین الفاظ ابیائست با ختصاص هر یک از خواص بنی قریظ خاصه **الذین** مع مدح صدیق
است که تقرب و معیت و زناقت و در دار غار مخصوص بوده و اشدا علی الکفار صفت نادر و ثابت که در نهایت شدت
و غلظت بود با اهل شر و منافق و هر عملی را درین اوقات رجاء پنهم نعت و **الذین** است که داشت و جیاد و توانایی و توان
وی مشهور معروف است و نزد خالق و خلائق بیان صفات و سادات موصوف و موسوم رکعا **سجدا** سجدات علی است
که اکثر اوقات و اغلب آنان او بوظایف طاعات و عبادات می گذشت تا حدی که او هر شب از هزار تکبیر احرام از مخلوق وی به
استماع خادمان عبیه علیه اش می رسید **یتبعون** و طلبند این **بنکان** **فصل** **الله** فضل از خدای تعالی یعنی زیادتی ثواب
از وی جویند **مؤمنان** و بخشنودی حضرت او جل جلاله طلب می کنند **سما** هم ملائمتای ایشان **فی جیه** در رویهای
ایشان ظاهر و **دین** اثر **الحق** از اثر سجده که کرده اند در باب میگوید که اثر نماز بر زمین بین ایشان **لا یج** بود چه رویها از
کفازند و در نظر اهل دل خورشید تابنده است من کثر سجدت باللیل **حز** چه با آنها در دفعات مذکوره که چون ارجح بر کبر
توبه آفرینی می باشد از ساقط را شایع ظاهر کرد **شعر** در ویش را که اگر حاجت که اشتیاق است رنگ خشنود و در زمین

ذلك این وصف که مذکور شد **شکلم** صفت ایشان است **فی القوم** در کتاب مسمی یعنی ایشان بدین صفت در توبه
مذکور شد **و شکلم فی الجبل** و صفت ایشان در الجبل یعنی بهین نعت و کتاب عیسی **م** مسطور نزد یا صفت ایشان در
انجیل **کرم** مانند گشتیت کرد و اول حال **الخرج** **شطاوه** بیرون آورد شاخ خوزه یعنی تیغ زند و یک شاخ بیرون آید **فان**
پس قوی کرد اند آن یک شاخ را **فاسفلط** پس سطر کند **فاسفلط** پس سطر کند **سورة** پس آید بر ساقهای خود اول اند بود ضعیف و
در حق کرد **و یحب الذراع** شکفت آرد مزاج آنرا قوی و سطر و راستی و خوب او این شلیت و مثل وی حضرت پیغامبر صلی الله علیه و آله و سلم
و یاران وی رضی که با قول و دعوی اسلام ضعیف بود و هر چند بر آند قوی گرفت و سبب تعجب علیان شد حق سبحانه و تعالی این تمثیل
فرمود **فی غیظ** تا خشم که در **هم الکفار** بپار آن حضرت پیغامبر صلی الله علیه و آله و سلم کافران امام قدیمی فرموده که آیه در شان
اصحاب است و پس هر که بر ایشان خشم کرد و ایشان را دشمن دارد داخل کفر خواهد بود **و علی الذین آمنوا و عملوا الصالحات** کرده اند کارهای ستوده **منهم** از ایشان یعنی همه ایشان را و در **منهم**
خدای آنان که گویند **انذروا الصالحات** و کرده اند کارهای ستوده **منهم** از ایشان یعنی همه ایشان را و در **منهم**
آمرزش کنه **واجرا عظیما** و مزیزی بزرگ در دینی و عقیقی **م** **و علی الذین آمنوا و عملوا الصالحات** و در **منهم**
یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که گویند آید **لا تقدروا** پیش بر پا قول خود را **این** **و علی الذین آمنوا و عملوا الصالحات** پیش از قول خدای رسول
او یعنی سخن گویند پیش از آنکه حضرت پیغامبر **م** سخن گوید تا تعجب کنند و در امر وی پیش از وی یاد معنی تا اول کتاب سنت
پیش میگرد بر حضرت پیغامبر که او بدان و داناست **ان الله** و ترسید از خدای برقیتم بروی و **لا فاعلا ان الله** پیش از وی که
خدای شواست مرا قال **شمارا عظیم** و انانت با فضل **یا ایها الذین آمنوا** ای گروه که ویدکان **لا ترفعوا** بلند نکنند
اصواتکم آوازه های خود را **ان الله** بالای صوت حضرت پیغامبر ایشان را اسم ادب می دهند یعنی چون سخن گویند
آواز خود را بلند تر از آوازی برادر **لا تجهروا** و استکار سازید **لا یقول** برای او سخن را یعنی او را بلند نکنند **فصل**
نظم چون استکار خواندن بر خواص **البعض** بعضی را یعنی آواز خود را از هم سازند تا امر اعیان ادب کرده باشند
و گفته اند و این نام و کثرت بخوانند چنانچه یکدیگر میخوانند بلکه به یا خدای و یا رسول الله خطاب کنند **ان الله** تا باطل شود
علمای شایب این جرات **انهم لا یسمعون** و شانند که علمای شایب شده بزرگ ادب بزرگان گفته اند من ترک ادب
رد عن الباب **منصد** رساله طاعت بلیس به یاد و ضایع **منصد** **ح** نگاه دار او بر طریق مشق نیاز که گفته اند
طریق تمام آداب **م** آورده اند که ثابت بر نفس روی بلند او آن بوده و پیوسته با خفه رسالت پناه صلی الله علیه و سلم
بلند سخن گفتی چون این آیه نازل شد دو خانه بنیشت و یکدیگر و زاری مشغول شد خبر آن حضرت رسیده او را طلبید و گفت
جیت حال تو ثابت گفت یا رسول الله در کوشش من کافی است و من در مجلس شما بلند سخن میگویم که عمر من حط شده است
حضرت فرمود مرا فتنی با که رنگانی کنی بخیر و بهی بخیر یعنی میباید شوی و تو از اهل بهشتی ثابت گفت خشنود بشم و بدین
هرگز در حضرت شریف شما آواز بلند بر ندارم آیه **ان الله** **فیض** بدین معنی تا آنکه فرمود **ان الله** آوازه های خود را

و کما

آفت که حق تعالی بآدمیه بها مقول قطعه شعری این قدم قرار بود که اکتفا به غیر حق را که کان او کشید
و امام زاهد و بعضی دیگر از محققان بر اینند که استغفار معنی نفی است یعنی لا یزید بشم و زیاده را که کفایت نیست از حق
الحق و نزدیک که اینده شود **بشیر** بر هر کار و از این **بشیر** ناکیدست یعنی راه بهشت را بدیشان نماید
نزدیک بود و در و این پیش از آن باشد که ایشان را به بهشت در آورند و اول بهشت را بدیشان ناید و منازل نعم هر یک نظر
وی در آید تا لذتش بفرماید پس گویند **هذا** اینست **ما توعدو** آنچه وعده داده شده بودید و دنیا و این را آماده کرده
اند **لیکل** برای هر یک از شما که بخواهد از سعادت بطاعت یا بازگشته از خلق بحق **فیض** نگاه دارند
حدود شرع یا رعایت کنند و امری و گفته اند نگاه دارند نفس از معصیت یا محافظت کنند عهدتانی یا نیک باقی انفس
و اوقات خود که بعضی در هر نفس از حق و اهل غافل نباشد **شیر** اگر توبه اری یا بس انفس و بطاعتی یا سبب
ازین پاس تو را یک پند پس در هر دو عالم که بزیاید جانت بی خدام **من حقنی** هر که ترسد از خدای **بالحق**
به بهتان و پوشیدگی معنی عمل خود از خلق بهتان و در گفته اند نهان و اسکارا یکی باشد **بالحق** و بیار در بازگشته
حق یعنی اقبال کنند بطاعت و سبب از زنده از متابعت نفس بر این کس و امثال او را گویند **ادخلوها** بیاید بهشت
سلام با معنی سلامت و تشریف یافته بسلام خدا و فرشتگان گویند **لیک** این روز **یوم الخلود** روز بقای جاویدست
یعنی درین روز مرگ نباشد **هم** اهل بهشت راست **ما یشاورون** آنچه خواهند از انواع نعمتها و اصناف لذتها **فما در**
بهشت **و لذت** و نزدیک **ما یشاورون** زیاد است از آنچه میخواهند و اکثر باشد که مراد ازین **یوم الخلود** است **و کم اهلک** و بسیار
هلاک **و کم** پیش از ایشان یعنی از قوم **قرین** از اهل هر قری که بحسب واقع **هم** است ایشان بهشت ترند
نهم انگار که **بطل** از روی قوه چون عباد و منور **فبقوا** پس راه برین **فی البلاد** در شهرها یعنی رفتن بجای و سفرها
کردن و مال و متاع بسیار بهشت آورده **هل من حیص** هیچ بود مرایش تا که گدای از مرگ یا بیایم از قضا که کم فنا نازد
شد هیچ چیز استیکری ایشان نکند **ان** **و کم** بدستی که در آنچه مذکور شد درین سور **لذکر** هر آینه بدی یاد کرد
لمن کان هر کسی که باشد او را **قلک** و تفکر و تحقیق اخبار یا عقل بیدار کنند از اخبار غیبت سلجی چه اندازشلی
قدس سر عقل میفرماید که موقوفه قرآن و لای اید حاضر یا خدای که طرفه العین غافل نباشد **والله اشع** یا کسی که القای سمع کند
یعنی گوش فرا دارد و بشنود بطریق اعتبار **و هو** و او حاضر باشد بوقت استماع تا فهم معانی او تواند کرد در باب آورده
صاحب قلب مؤمن عربت و شهید مؤمن اهل کتاب که گاهی او در بخت حقیر محمد صلی الله علیه و آله و سلم شیخ ابو سعید
قدس سر فرموده که القای سمع بوقت شنیدن قرآن چنان باید که گویا اینها بر صم می شود پس زخم بالا نرود و چنان
دانند جبرئیل هم استماع می کند و کرم را بلند تر سازد و چنان داند که خدای تعالی می شنود و شیخ الاسلام قدس سر فرموده که
این سخن تمام مع برین دو قرآن که اوست آن لفظ شهید است و شهید از او گویند که حاضر باشد و از او گویند شنود از خبر و حد

حجاب از بخیری شنود و حاضر از سکوت و از امام جعفر صادق ع منقولست که تکرار میکردم قرآن را تا وقتی که شک
آفت شود **و لقد خلقنا السموات و الارض و ما بینهما و ما یشاورون** و آنچه میان ایشان است
فی سبعة ايام در مقدار شش روز از یکشنبه تا شنبه **و ما یشاورون** و رسید ما را در رافیش آنها **من الحق** به حق
و مانند رد قول یهودست که گفتند روز شنبه استراحت کرده آورده اند که رنگ مبارک حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و سلم
بعد از استماع فاستمع یوم السبت سرخ شد و آینه آمد که **فایسرس** یکسایبی کن **علی ما یقولون** بر آنچه میگویند یهودیان
یا سخن مشرکان در انکار بعثت یا بر چه دربار تو از ایشان صادر شد چون نسبت شعر و سخن و جنون یا آنچه در حق میگویند
از آنچه از شریک و ولد و **سبح** و نماز گذار **بالحق** یا مر پروردگار تو **قبل طلوع الشمس** پیش از برآمدن آفتاب که نماز ادا شود
وقبل الغروب و پیش از فرو شدن و دیگرست **فی الليل** **فی سبعة** و بعضی از شب نماز کن برای او که نماز شام و خفتن آن
و ادبر الیمین و نماز کن از پس سجدهها اما بعد از خفتن مرتفعی علی عقل میگوید که ادا بار سجده و دو رکعت است بعد از شام
و گفته اند و ترست بعد از غشا یا تا قبل از بیدار مکتوبات **و استمع** و گوش فرا دار و بشنود **ما یشاورون** روزی که ناکند
کنند یعنی سراسر قبل از **سجده** از جای نزدیک با سنان یعنی صومعه بیت المقدس که از هر زمین بهر میل نزدیک ترست
با سنان و کسانند مکان قریب بدان معنی است که او را و همه جا رسد و از هیچ موضع دور نبوده و بهر جهت که سراسر قبل از برای هر
انگشت در گوش گذر و گوید ای استخوانهای پوسید و ای گوشتهای زخم زده و ای مویهای برشای شده خدای میفرماید که جمع
شوید برای قضا و جزایم **سبعون** روزی که شنود صدیعت بعثت را که نطفه تا سناست **بالحق** یا بخیری که حق است یعنی
بعثت و گویند شنود که از **لیک** این روز **یوم الخروج** روز بیرون آمدن از قور **بالحق** بدستی که ما بخیری زنده می گویم و از
یعنی نطفه مرده و حیات می دهیم **و یوم** و می میرانم ایشان را در دینی **ان** **المیصر** و جوی مایهت بازگشت ایشان دیگران
که برای حساب زنده می آیم **یوم** **تسقی الارض** بیاد آور روزی که آب کافور زمین و در شود **هم** از ایشان یعنی مکتوبات
پس بیرون آیند از قبرها **سراعا** شتابان که بی ناکند **لیک** این احیای ایشان از قور **سراعا** جمع گردینت و
اینک حق **علینا** **یسر** ما اسان **من اعلم** ما دانا **یم** **ما یقولون** یا آنچه میگویند کافران از انکار قیامت و افترا در حق من
سخن آن مکرور در بار تو **و یوم** و نیستی تو **علینا** **سراعا** ایشان مسلطی که بهر جبر ایشان را بر ایمان داری **فذكر** پس
گو **القرآن** بمواعظ قرآن **من** **بالحق** **بالحق** که در نماز و عید من چه بنده که بداند مکتوبات را **سورة** **الاحزاب**
و یوم **تسقی الارض** **و الذاریات** **و الذاریات** حق سبحانه قسم یاد میکند به پرانگه
یعنی بادهای که برانگه که خاک و غیر آن را **و الذاریات** **و الذاریات** که برانگه که بادها اند
فلا یلای **و الذاریات** پس بر آورندگان بارگان یعنی ابرهای که باران برانند یا باد که برانگه که بادها اند
برندگان **یسر** و نعت با سانی یعنی کشتهها یا کواکب در سنا از خبر جبران دارند **فالمیصر** **بالحق** پس بخش کشتگان کار

خواهند دادند یعنی بعد از فتح اولی تارمان بنفخه نایه ازان برآید یا بحر میچرخد است و نزد بعضی ارباب تحقیق
طوره نفس است که کلمه قلب بران با حق سبحانه مناجات می کند و کتاب سطوره ایماست که در ورق منشر قلب بقر رحمت
ازلی نوشته شده که کتب فی قلبهم الايمان و بیت مومنین و عارفانست که بنظرات تجلیات سبحانی آبادانی یافته
و سقف مرفوع روح رفیع القدر است که سقف خانه دولت و بحر مجبور و لیت که باقیست محبت یافته باشد جواب قسم
بیت **ات عذاب یکبارگی** یعنی که عذاب پروردگار تو **لواقع** هر آنکه بدو نیست و فرود آمدنی **ماله** نیست مران عذاب را
من قاف هیچ دفع کننده بلکه همه حال واقع خواهد بود **يوم تعمر السماء** روزی که بگرد و آسمان **مورا** گردید یعنی
اضطراب آید آنگاه شکافد و **تغير الجبال** و روان شوند که هوسا یعنی برودند و هاجون **هبا سیر** از قتی **فیل**
پس سختی عذاب **یومئذ** در آنروز **لنکلیبن** هر یک یک کنند که از او که سخن خدای و رسول را بدو فرود آید **الذین هم**
آنانکه ایشان **فی حوض** و شروع کردن با قبال باطله که استهلا بقرانست و تکلیب نبی و انکار بعثت **للعن** بانی
کنند یعنی ارتکاب آن می نمایند از روی غفلت و سخاوت پیورده میگردند **يوم یلقون** پس سید از روزی که می افکند
کار از آن یعنی می کشند بگفت و قهرانی **نار جهنم** بسوی آتش و دوزخ **دعا** کشیدنی آورده اند که دستهای کفار بر کرده
ایشان بندند و پستانهای ایشان را بر پشت پای ایشان باز چسبند و بدوزخ افکند و گویند **هذه النار الی الی** این
آتش است **تشت** که در دینی **نعم بها** بودید که آن **لنکلیبن** می گردید و باور نمی داشتید و می پنداشتید **سید**
افهم هذا آگاه شد این که می پنداشتم **انتم** یا شما **لا تصرون** نمی پندایید یا شما **لا تصرون** در دنیا می گفتید که ما را جحیم نندید
کرده اند **لکوه** در آید بدوزخ **فایضوا** پس سر کنید بر عذاب آن **اولا** تصرون یا صبر کنید و جحیم نمانید **سواء علیکم**
یکسانست بر شما صبر و صبر یعنی قوت بر چیز بحال گزیند و باید صبر کنید و **انما** جحیم جحیم نیست که باور
داده می شود **ما کنتم تعلمون** یا چیزی که بودید که عمل میکردید و در دینی **ان المتعین** بدستی که این پر هیز کاران از کفر شرک
فی جنات در بوستانها اند و بوستانها **و نعيم** و در نعمتها و جنتها **فایضوا** یا شما **لا تصرون** یا شما **لا تصرون**
با جحیم عطا کرده است ایشان را **نعم** آفرید که ایشان از کلماتهای جاودانی **و نعيم** و بانکه نگاه داشته است ایشان را **نعم**
پروردگار ایشان **عذاب الجحیم** از عذاب دوزخ و جحیم است **یومئذ** یا شما **لا تصرون** یا شما **لا تصرون**
و انشروا و یا شامید از سرهای وی خورنی و آشامیدنی **هینا** که از دوزخ می نجاتد و نجات و این باور شما را **ما کنتم**
تعملون بسبب آنچه بودید که در دنیا عمل میکردید امام زاهد فرموده که هر چند عمل بکردار بند است اما اصل آن بصل
الهیست و اگر نه بیداست که نزد کار مبل خواهد بود **سعد** ندارد و فضل من آن روز بازو ها که با فضل تو که دهم بازو
بفضل خویش فعلی کن برآید بعد از خود بکن با فضل من **کار میکنی** بیکه زیترکان یعنی متقیان در بهشت یکدیگر زده
باشند **علی من یضرب فیه** بر تخمهای بافته بر یا بعضی بعضی پیوسته **ورجاء** جحیم جحیم است ایشان را **بحر**

زبان سفید روی عین کشاده چشم **والذین آمنوا** و آنانکه گرویدند و ایمان آوردند و **الذین آمنوا** و آنانکه گرویدند و ایمان آوردند و **الذین آمنوا**
در بهشت و زبده آن خود ایشان **یا ایمان** یا ایمان یعنی ایمان آبا بایمان ذریت در روز میثاق **الحقنا** در بهشت
بدیشان **در بهشت** فرمندان ایشان را در دخول بهشت یاد و وصول بدراجات ایشان یعنی اگر درجه آبلند باشد درجه
ذریت را نیز مانند آن بلند کرد است تا چشم بدین پریشان افتد و روشن کرد **و ما التناهم** ما نگینم بدینا از بسبب
این الحاق **من علمهم** از ثواب کرد او ایشان **من شیء** هیچ چیز یعنی فرزند از پدر جدا آید یا ساینم بی آنکه نقصان ثواب
ایشان رسد بلکه بفضل کرم خود اولاد را دعت درجه از زانی فرزند شیخ حسینی مروزی از استاد خود احمد بن علی
سخنی نقل می کند که ایمان و عمل در بهشت باعث نیست و عمل در بهشت و درجات وی جز بایمان و عمل نیست و عمل بایمان
و عمل جز بفضل **من علمهم** در فضل خدا بندگی خویش تمام **ما** تا فضل نباشد فتوح کار تمام **کل امرئ**
هر مردی عاقل و بالغ مکلف **بما کسب** آنچه کرده باشد **و هیئت** در کسب و روز قیامت را یعنی و اهداست بیادش کرد
خود و ازان رهایی نیابد و بعل دیگر مرا خدایت وزن مکلف نیز همین حکم دارد **و انما لهم بها** و می آفرین متقیان را
یعنی زیاده را آنچه داده ام ایشان را میدهم بیرون که خواهند **و لم یأثموا** و گوشت از آنچه از روز و بر دینان
با یکدیگر داد و ستد کنند **فیها** در بهشت یعنی هم دهند و از هم بستانند **کاس** کاسهای مملو از خمر بهشت و اهداست که اینجا
کاس خمر است قسیمه شئی باسم محل یعنی همه را بنشینانند خمری که **لا تقربها** جمع سخن پیورده نباشد و ان یعنی در آشای
شراب آن پیورده نکونید و نجاست نکند **لا تأثم** و نیز بنشینانند یعنی فعلی از ایشان صادر نشود که موجب اثم باشد
و یطوف و طواف کنند **علیهم** بر گردار ایشان برای خدمت **غلمان لهم** خلوانی که ایشان را هفت بر شکلی پیران آفرین
شد **کانتهم** گویا ایشان در صف و لطافت **لؤلؤ مکون** مروارید پوشیده اند در صدف که دست کس بدیشان نرسید
و باد تصرف هر ناکی بریشان نوزید و در معام از قضا و نقل کرده که کسی گفت یا رسول الله خادم چنین است بخدوم
چگونه خواهد بود آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود که فضل بخدوم بر خادم بدست بر سر کار کوب و در تبیان
آورده که شیخ حسن بصری رحمه الله فرموده که کز اولاد شرکان غلمان اهل جنت اند و انان ایشان حور عین او که
مؤمنان بابدان خود بهمان هیاتی باشند که در دینی بوده اند و این نقل نیز است **واقبل بعضهم** و روی می آرند بعضی
از بهشتیان **علی بعضهم** بر بعضی یکدیگر **لونی** پس بر سندان احوال و اعمال ایشان **قالوا** آنکه میگویند ایشان بهشتی که
ما بودیم **قبل** پیش ازین در دینی **و اهلها** در میان اهل جنت **شفیعین** ترسانان از عذاب خدای یا از سوز قضا یا
از شامت اعدای از عاقبت کار و عاقبت حال **من** پس منت نهاد خدای **علیکم** بر ما رحمت یا توفیق **و وقت**
و نگاه داشت ما را **عذاب الله** از عذاب آتشی که هر سوزم در عباد نفوذ کند و گویند سوزم نام جحیم است **انما** بدستی
که ما بودیم **من قبل** پیش ازین در دینی که می پرستیدیم خدای را بخوانیم او را و وقایه از دوزخ می گردیم **پس**

چون حضرت رسول صلی الله علیه و سلم دعوت آشکارا کرد اهل شرک آغاز طعن کرده گفتند محمد گمراه شد از دین پدرمان خود خطا
کرد حق سبحانه و تعالی فرمود که **اذا همی** یعنی متوجه ایشان چون طلوع کند یا غروب نماید مراد همه ستارگانند که راه نمای مسافر اند
و بجای آنکه بگویند که بوقت ولادت آن حضرت بر زمین نزدیک آمدند یا آنها که در جمعی گشتند شبها طین را در زمین اسراق هم و نزد
بعضی بنجم نریاست یا زهر یا زحل و گفته اند مراد بنجم و راست و هوا یعنی زول یعنی سوگند بسور آیات قرآنی چون فرود آید و بگوید
بعضی بنجم گمراه است که او را ساق نباشد و هوی یعنی سقط و از نام جعفر صادق هم روایت که مراد ستار و وجود حضرت
محمد صلی الله علیه و سلم که فرود آمد از آسمان در شب معراج و در باب گویند که مراد همان حضرت است چون بالافت بمحاج
چون از هوا آمد و معنی اخذی توان کرد و نزد محققان سوگند یاد کرده بستان دل محمد است که بزرگتر از حد منقطع شد از
ما سوی جواب قسم این که **ما ضل** گمراه نشد صاحب شایعینی محمد ص و قیسه صاحب بخت است که حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و سلم ما مبرود بجهت کافران جهت دعوت ایشان **و ما غوی** و خطا نکرد و معتقد هیچ باطل نشد **و ما یطیق**
و سخن نمیکند **عن الموقر** از هوای نفس خود یا از روی طبع خود یعنی یا طاعت نکرد و اصل معنی است که نطق او بقرآن
از هوای او نیست **ان هو** نیست آنچه بدان ناطق میشود **الا و حی** یعنی خودی که فرود آمد میشود بوی **علیه** یا مژداند
و بر این وی و آورد بدو **شیر الذی** نوشته سخت باق یعنی جبرئیل و از قول او آن بود که شهرستان لوط را از زمین
قطع کرد و بر بال خود گرفت و با سان نزدیک رسانید و یک میوه و رقم خود بنمای نمودند و **و حی** خداوند صوت نیکو **یا مستوی**
پس است بایستاد جبرئیل بر آنچه ما مبرود در آن یعنی مستقیم شد در کار خود یا بر صوت اصلی خود **و هو** و او **بالا فی**
الاعلی بکنان بلند تر بود از آسمان یعنی نزدیک مطلع افساب اخضر پیغامبر هم او را دید و هیچ کس جبرئیل را ندید و در صوت
ملک او ندید غیر از حضرت مصطفی هم و او در نوبت دید و در نوبت اول که او را بر هیأت اصلی او دید پس شنید و چون با خود
آید جبرئیل را دید نزدیک خود نشست و دستی بر سینه مبارک وی و دست بر کفش نهاده و حق سبحانه و تعالی این خبر میدهد که
م **د** پس نزدیک آمد جبرئیل به پیغامبر هم بعد از آن که او را دید که پیش شد **بود قدی** پس سر فرود آورد و بجهت خبر
گفتن با وی **مکان** پس بود موافقت میان محمد ص و جبرئیل **فاب** **فوسین** مقدار و مکان **اوادی** یا نزدیک تر از آن **وادی**
پس وی که جبرئیل ظاهر ساخت **اختار عبد** بسوی بند خود که حضرت محمد است **ما او حی** آنچه و حی که خدای تبارک و تعالی
یعنی گفت با جبرئیل و قبول بعضی از اخبار را بجمع بخواست و بعضی به پیغامبر بدین نوع که نمی بین نزدیک شد حضرت محمد
بحضرت احدیت یعنی قریب درگاه الوهیت گشت بکانت و منزلت نه بمنزل و مکان قدس پس فروتنی کرد یعنی سجد
خدمت آورد خدای را و چون این مرتبه بواسطه خدمت یافته بود دیگران در وظیفه خدمت فرود و در سجده و عذر قریب نیز
هست که اقرب ما بکون العبد من ربه ان يكون ساجدا فکان قارب و سین اوادی گنایت از ناکید قریب و تقریر
بجست و بواسطه قریب با مقام در صوت تمثیل می شد به عادت غلطی عرب آن می بوده که چون ناکید عهدی و توثیق

عقدی و است شدی و خواستندی که نقص بدان راه نیابد هر یک از متعاقبان کان خود حاضر ساخته با یکدیگر انضمام
دادندی و هر دو یکبار قبضین را گرفت و یکبار کشید با اتفاق یک تیر از آن بینداختندی و این صوت از ایشان
اشاق بدان معنی بودی که موافقت کلی میان ما تحقق پذیرفت و مصادقت اصلی بر وجهی تمهید یافت که بعد از آن رضا و محظ
یعنی عین رضا و محظ آن دیگر است پس گویند درین آیه با عنایت آن معنی بودی شد که بخت و قریب حضرت پیغامبر
صلی الله علیه و سلم با حق سبحانه و تعالی ناکید یافته که مقبول حضرت رسول ص مقبول خداوند است و مرد و مصطفی مرد و درگاه
خلاصت و علی هذا القیاس و نزد محققان دلی ایشان بکنان نفس مقدس است و تدلی بمنزل دل مطهر او فکان قارب
فوسین بمقام روح مطیب او اوادی بر مرتبه ستر منور او نفس او در مکان خدمت بود و دل او در منزل محبت و روح او در
قریب و ستر او در مرتبه مشاهده شایع ابو الحسن نویری قدس سره از معنی این آیه پرسیدند جواب داد که جای که جبرئیل در نزد
نور می گشت که از آن سخن توان گفت **شعر** خیمه برون زد ز حلا و جهات **برده** او شد حق نور فزات **تیری**
هستی از و در حرکت **بروکی** برده آن نور گشت **کیت** کران برده شود برده ساز **زغره** گوید از آن برده باز
فأوحی پس وحی کرد خدای الی عبد بسوی بند خود آنچه وحی کرد بعضی علم گویند که اولی آنست که تعرض آن وحی نکنم
و در برده بگذارم و وحی گویند آنچه از آن وحی خبری و یا اثری با نرسیده باشد ذکر آن هیچ نقصان ندارد و در آن باب
روایات بسیار دارد شده و در تفسیر جواهر بیسی تمام یافته اینجا بس و جصاص خصاص میرود اول آنکه معنوی روحی این بود
که اگر آنست که دوست میدارم معاشرت تو و الا بساط طحاسبه ایشان طی می کردم دوم آنکه حق سبحانه و تعالی فرمود که ای
محمد انوارات و ما سوی ذلک خلقة لاجلک اخضره در جواب فرمودند که یا رب انت وانا و ما سوی ذلک ترکته لاجلک
سیوم آنکه است طاعت من بجای می آرند و عصیان نیز می زنند طاعت ایشان رضای منست و عصیان ایشان به
قضای من پس آنچه رضای من از ایشان صادر شود اگرچه اندک و یا قصور بود قبول کنم زیرا که کم و آنچه تقضای من از ایشان
در وجه آید اگرچه بزرگ و بسیار بود غفوکم زیرا که رحیم **ما کتب الفواد** در دفع نکفت دل محمد را **ما راوی** در آنچه
دید این مری قبول اول جبرئیل است هم و قبول ثانی حق سبحانه و تعالی و اگر صحابه برین اند که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم
خدای را در شب معراج دید و در عالم آورده که وحی بر آنست حق سبحانه و تعالی بصیر پیغامبر را در وی نهاد تا بدین دل شاهد
نمود کلام سندی و نقل شنید **خداوند جهان را بجهت دید شعر** در آن دیدن که ختم حاصلش بود
دلش در چشم و چشمش در دلش بود **افقار و** آیه ای آمده می کشد با محمد ص **علی کرب** بر آنچه دید و شب معراج و مجادله
آن بود که صفت بیت المقدس و خبر کاروان خود پرسیدند **عقد** و بدینستی که در جبرئیل را بصوت اصلی **انزل** که
انزل یکبار دیگر **عند من** **انزل** نزدیک درخت سدره المنتقی آن درخت است که علم سلاطین بدان منتهی میشود
و اعمال ایشان نیز بدانجا میرسد و برینگونه و بر تفسیر مشهور معنی آنست که خدای را دید بار دیگر وقتی که خود را یکسر در

یافتن **النقیض** بدستی که بر خیز کاران **فی حیثیت** در بوستانها اند روز قیامت **و غیر** وجههای آنها یعنی بوستانهای
مشکل بر آنها رویتها بعضی نه بختی روشن و گشادگی است یعنی اهل تقوی در بهشتی اند در سخت و ضیاع خلاف کفار
که در ضیق و ظلمت گذرانند و دیگر متقیان باشند **فی مقعد صدق** در مقام پسندیدن که در و نه لغو باشد و نه اثم از امام جعفر
صادق عم مشغولست که حق سبحانه آن مکان را بصدق وصف کرده است پس نشینند در وی مگر اهل صدق سلی فرموده
که آن مکانیست که حوقالی راست کرد اند بآن وصله که با و لیا کرده و دوستان در آن مقام باشند **غیر بلیک** نزدیک پادشا
مصدق توانا بر هر چیز صاحب بختی این فرموده که مقعد صدق مقام و حلقه دایره است که در مرتبه عدلیت متحقق شود
در کسفا اسرار آورده که اگر عند رقم تقیر بختی تخصیص دارد یعنی اهل قرب و در آنرا ایدان اختصاص خواهند داشت و
حضرت پیغامبر صلی الله علیه و سلم امروز درین سرا مخصوص بدان بوده است ایبت عند ربی و چون رتبه که در خواص بدان
نازند امروز پادشاهی وی بوده پس از مرتبه اعلای او که نشان تواند داشت **شخص** ای محرم سلاطین « مرآت جمال الانبیا
همان ایبت عند ربی » صاحب لاینام قلبی از وقت حضرت الهی هستی مشابه که خواهی توفی که عبارتش چنینست
در حوض خرد نکند کم گشته بود عبارت آنجا بلکه در سداش از آنجا **سورة الرحمن** **بسم الله الرحمن الرحیم**
بسم الله الرحمن الرحیم چون حضرت پیغامبر صلی الله علیه و سلم
کافران از اسم رحمن خبر داد گفتند یا رحمن را عیدانم این سوره نازل شد و گفته اند اهل مکه طغی زوید که فلان و فلان توان
بمحمدی آموزاند این سوره آمد **الحمن** خداوند بسیار بخشایش که رحمتها و هر چیز را فرارسید **علم القرآن** یا موحه است
و آن مرعیب خود را نه خبر و بسیار یعنی آسان کرد این را و او را آموخت و دیگر از آن آموختند **خلق القرآن** یا پیغمبر خدای
جنس آدمیان را **البیان** یا موحه ایشا را و روشن کرد مانی فیض بخلق و کتاب یا خلق کرد آدم را و علم اسباب و آموخت
یا بوجود آورد حضرت محمد را و بسیار این آیه بود و هست و باشد چنانچه معنون فعلت علم الاولین و الاخرین
ازین معنی خبر میدهد **النشور** آفتاب و ماهی و روز **نخبان** یا محیی یا مصلح بر وجهی که حق سبحانه مقدر فرموده مسیر
ایشان را و در بروج و منازل و اوقات شناخته می شود **والنجم** و گیاهی که بر وید و آنرا ساق باشد یعنی بر روی
زمین منبسط شود چون بعضی از بقول **والنجم** و گیاهی که او را ساق باشد و بر آن قائم بود یعنی درخت **بیجان** توان
ی بر دنیا را بطبع و طبع چون زمان بر جاری ساختن از اهل تکلیف یا سجود ایشان سایه ایشا نیست و گفته اند که ما
بر سجود ایشان رتوف نیست چنانچه بر تبیع ایشان کما قال الله تعالی و لکن لا تقفون قیسم **والسما و زمینها** و بر
داشت رحمن آسان را لای زمین به پائین سال راه **ووسعنا الارض** و یا فید و یا منزل که این را در و یا الهام داد
خلق را یکفیت ایجا و آنرا **الظن** برای آنکه از حد زکری ویدی **الزنان** در ترا و در وقت داد و ستد یعنی از عهد و پیمان و زکند
و بر استی حاصل نماید **و یاء** و آید بختی در **الان** بعد از یعنی زبان ترا و در است دایره **لا تجز المنیران** و کم

بکند

بکند بر ترا یعنی که بسیار بکند این هر تا یکد اهل ترا و در است آنست که بوقت وضع میزان قیامت شمرند نشوند **شمر**
هر چه و هر چه که بازوی تو کم گذار گیل ترا و تو هست یکایک هر جای خویش روز جزا جمله بسیارند پیش
باقی نمایند نهانیت را که در پیش ستانیت را **والارض و صفتها** و زمین بکند یا نهاده بر سطح آب **الانهار** برای
آدمیان تا بر و قرار گیرند **فیها و در زمین فاکه** انواع میوه ها است **الفصل** و خرمایان **فان الکلام** خداوند غلافی یعنی او غیبه
خرمایا خواهد داد که منشق نشود در غلاف باشد و تخصیص خرمایا از فاکه بکند که جهت تفصیل است و مشابهت که با انسان
دارد چنانچه در جواهر التفسیر مبین شده **والنجم** و در روی زمین دانه است **والنجم** خداوند بر که خشک مراد از دانه
آن چیز است که از آنجا قوت می سازند چون کدو و جو و جران و عصف کا می است که از دانه جدا میشود **والانهار** و در زمین
در حیثیت یعنی پس غم که بوی می کنند مراد آنست که در زمین شمار آنها داده ام بعضی خوش خونی و بعضی بوی کوفی **فی**
الاعراب یکایک بای پس ای آدمیان و پریان بکدام از نعمتهای آفرینکار خود که در کدو شد تکلیف می کنید و انکار می نماید که از
ینست می و یکا درین سوره نیز که این کلمات بحق تکرار یافته بجهت آنکه این سوره مشتمل است بر ذکر نعم حضرت الهی
جل جلاله پس بعد از ذکر نعمت این الفاظ تکرار و ایراد فرموده تا سامعان و قاریان متنبه شوند بر کثرت نعم و گفته اند تکرار
برای دفع غفلت و یادگذاختن و تذکر نعمت و در مجموع حاکم ازجا بر رضه نقل کرده که حضرت رسول ص این سوره را تا آخرین بار
خواند بعد از آن فرمود که ما چیست که شمارا خاموش می بینم هر آنکه جز نیکی را ندانند از شمار من جواب من هیچ بار نخواهد آمد **فی**
الاعراب یکایک بایان الا که ایشان گفتند و لا شیء من نعم ربنا تکلیف فلک الحمد یعنی ما هیچ چیز از نعمتهای توای بر روی کار
ما تکلیف نمی کنیم پس تراست شناختن **خلق الانسان** یا فید آدم را که بدست خداست **فی طهار** از کل خشک **کا فحار**
ما تدریفا لایحه که دست بروی زنی و از دهن **خلق الانسان** و یا فید جان را که بدست خداست **فی طهار** از زبانه صافی بی در
من نار از آتش و گویند مارج از آتش است که زبانه سرخ و سبز و زرد دارد یکایک را آنچه که در بعد از بلندی و تیزی آتش در
باب نم از سفرانی در فتوحات مذکوره است که مارج آتشی است مخرج هوا که آنرا هوای مشتعل گویند پس جان مخلوق را از
دو عنصر آتش و هوا و آدم آفریده شده از دو عنصر خاک و آب چون آب و خاک بهم آمیخت شوند از طین گویند و چون هوا و آتش
مخلوط گردند آنرا مارج خوانند چنانچه تناسل در بشری است و در جسم تناسل در جن بالقای عواست در رحم انثی و
میان آفرینش جان و آدمیت شفت هزار سال بوده **فی ای الا و ربکا** بای پس بکدام نعمتها از نعمتهای پروردگار خود که
شمار از کل مارج آفرین و دولت جوی از زانی فرموده انکار می کند **رب المشرقین** و آفرینکار و مشرق یکی شرق تابستان
مراقب را یکی شرق زمستانی و آفرینکار و مغرب مینویشتی و مشرق را و در خلا فی تصور جد و شایسته
فضل خلق دارد بلکه مشرق آفتاب موجب طلب معیشت است و غروبش بسبب آیش **راحت فی ای الا و ربکا** بای پس بکدام
ازین نعمتهای پروردگار خود می وزید و شکر آن می شود **رب المشرقین** راه داد و دریا را یکی خوش شیرین و یکی شور تلخ

بوجود آوردیم آخر نم باز گشت تو بمن خواهد بود ظاهر نم صوت تو بخوبی و جوی بیارستم باطن نم سر بر حقایق
در سینه تو و دینیت نهادم شعر اول آخر تو بی کیت حدوث قدما ظاهر و باطن تو بی بیت وجود عدم
اول ب انتقال از خرب ارحال ظاهر بی چند و چون باطن بی کیف و کم در بحر حقایق آورده که اوست
در عین آخریت و آخرت در عین اولیت و بر عین نوال ظاهریت در عین باطنیت و باطنیت در عین ظاهریت
و ظاهریت از شیخ ابو سعید خراسانی قدس سره پرسیدند که خدای را بجهت شناختن گفت بآنکه بیان اضداد جمع کرده
پس این آیه خواند و فرمود که مقصود نیست جمع اضداد الا از حیثیت واحد و اعتبار واحد و در آن واحد شعر
اولی و هم در اول آخری باطن هم در آنده ظاهری ، تو محیطی با هر اندر صفات ، از هر پاکی مستغنی نبات
و هو کل شیء و او همه چیزها علم داناست و اول و آخرند او ساویت و ظاهر و باطن نیست و انش او یکسان
هو الذی اوست اذ خلق السموات و الارض بیا فرید آسمان و زمین را بقدرت کامله فی سبحة آیام در مدح شش و ز
تا ملائکه شاهد کنند حدوث آنها را چیزی پس از چیزی هم استقامی پس مقصد کرد علی المرتضی بنده عرض از برای امور
متعلقه بدو و بر وفق ارادت تو علم میداند ما یلج آنچه در آید فی الارض در زمین چون تخمی که میکارند و قطرات
باران و کبکها و اموات و ما یخرج منها و میداند آنچه بیرون آید از زمین چون نبات و معدنیات و برخی از دافین در زمین
و بعضی که غنای تمام موقی در آخر و ما یزول و میداند آنچه فرو آید من السماء از آسمان چون باران و برف و بکره و ملائکه
و احکام و ما یفرج و آنچه بالا رود و در آید منها در آسمان چون احوال و دعوات و ملائکه که علمای بنده بکام می نویسند
و هو معکم و خدای با شاست بعل و قدرت عموما و بفضل رحمت خصوصا اینا که هر جا شما باشید یعنی معیت علم و قدرت
بر هیچ حال از شما منفک نباشد و این معیت بمقل مفهوم نمیکرد بلکه ذوق آن بکشف در یابند شعر این معیت
می بکشد در بیان ، نه زمان دارد جزوئی مکان و انبیا یعملون و خدای با آنچه شای می کند بصیر پناست و بران جزا
خواهد داد که مرا و راست ملک السموات و الارض حکم گذاری و فرمان روائی در آسمانها و زمینها و مکر این کلام بجهت آنست
که اول بخلق باید ادا و توانی با عاده چنانچه میفرماید و الی الله و بسوی خدای ترجع الامور باز گردیده شود دعوات
کارها نوع النسل در آرد شب را فی النهار در روز یعنی از زمان شب در روز و از روز و نوب النهار و در آورده روز را
در شب یعنی زمانی اندوز در شب زیاده کند باختلاف فصول و هو علم و او داناست بکمال الصدور با آنچه در دلها
پوشیده است استنبوا یا بنی بگویدای کافران بخدای او را بیکانه و آیند و رسول و بفرستاده او که خضر محمد است ۳۲
و صدیق نماید را انبیا و بعدید نما بکند که از ماله ای که گردانید است خدای شارا تخلفین خلفای کنشکان
بصرف فیه و دان و در یعنی در آن ماله که در دست دیگران بوده و بعد از فتنه ایشان بشا رسید در راه خدای
بذل کنند و انبیا است و آنرا بگویدند بخدای و رسول و بکند از شما انبیا و فقه که در مال خود را بکوه و جهاد و

بنا المقربین از نزدیک کرد آینه شدگان بدگاه ربانی یعنی از ساقیان بود فرج پس و راست راحت یا محض
آسانی یا خلوازم یا مغفرت یا فرج و اینها در قریب بود یا در قیامت و روحانی یا بی خورش یا تحت ملائکه یا بر جان
بشموم و اینها در هشت نامند و حجت فیه و دیگر او راست نبستان پر نعمت و اما ان کان و الا اگر باشند آن وفات کرده بن احوال
الغیب یعنی از اصحاب دست راست و سلام که پس سلامت ترا ای کسی که هستی و اما ان کان و الا اگر باشند آن وفات کرده بن احوال
و اشهر آنست که سلام بر تو ای محمد اصحاب عین که برادران تو اند یا مژده سلامت باد ترا از ایشان یعنی شاد شوید که ایشان
از همه آفتها و اما ان کان و الا اگر باشند مژده من الکلبین از تکلیب کنندگان مرخدا و رسول را الصائین که اهلان طریق حق فزادند
پس و راست پیش کش و بریزیم از آب کم کرده در دوزخ یا در آتش و دوزخ و صلیه عجم و در آوردن روز قیامت
در آتش سوزان ان هذا بدستی که آنچه گفته شد در شان این سه گروه طوطی القیون هر چند آن حق یقین است یعنی آنست
و در دست و بی گمان صبح پس قبیح کن یا بنی بیک العظیم بنام پروردگار بزرگ خویش یعنی تنزیه کن او را بنام محبت
فرجام او از آنچه لایق عظمت بزرگای او باشد یا نماز کن بزرگ پروردگار خود و قولی آنست که بگویند بجهان ربی العظیم و در خبر آن
که بعد از نزول این آیه حضرت رسول ص فرمود که اجلسوا فی رکوعکم سوخ احدی منکم و فی سعة و عسرون آیه
بسم الله الرحمن الرحیم صبح بده نماز کن و در پیش که مرخدا را ما فی السموات
و الارض هر که در آسمانهاست از ملائکه و در زمین است از مؤمنان و اشهر آنست که تسبیح که مرخدا را و بیای که یاد کرد آنچه در
آسمانهاست از ملک و ستار و مهر و ماه و جزآن و هر چه در زمین است از حیوان و جاد و نبات و غیر آن پس تسبیح عام شد
فی کل خلق الله اما زبان بعضی تسبیح کرد و طلال یعنی تسبیح بود کما قال الله و طلالهم بالغدو و اما ان و هو الغدو و طلال
در هر چه خواهد احکم و انما هر چه نهاید که مرا و راست ملک السموات و الارض یا و شاهای آسمان و زمین که موجود است و متصرف
یعنی زنده میگرداند و در آخر و نیست و میماند و در حق کل شیء و او بر همه چیز از امانت و ایا قدرت تواناست هو الاول
اوست پیش از همه اشیاء و بعد از آنکه آنها یعنی قدیم از لیت که اولیت او را بدایت نیست الا آخر و پس از فانی موجودات
یعنی باقی ابدیت که آخر را نهایت نیست شعر اول او اولی ابتدا ، آخر او آخری انتها بود و بنده چنانچه
بلندست و بیت ، باشند این نیز نباشد که هست و الظاهر و آشکارا و جویا و بکره و کمال و الباطن و نهان حقیقت ذات او
از عقل و عاقل احوال و مفردان و ندگان و محققان درین آیه از عدد و هفتاد تجاوز کرده و بشیخ تمام و ضبط کلام در جوا
التعبیر است ثبت یافته اینجا بدو قول اختصار می رود صاحب کشف الاسرار فرموده که زبان رحمت از وی اشاره میکند
ای آدم خلق عالم در حق تو چهار طایفه اند اول گروهی که در اول حال تریا کار آیند چون بدو و دو و جمعی که در آخر زمان
دست تو بر کعبه چون اولاد و اخداد و نیم دمی که اسکارا با تو باشند چون دوستان و یاران چنانچه فرمود که با تو نهان معاش
کنند چون زنان و دیگران و با الهامین میفرماید اعتبار بر اینها مکن و ساز کار خود ایشان را پسندار که اول نم که ترا زده

در ازل این حکم فرمود از روی رافت جهت آنکه در نفوس قرار گیرد و بداند که احکام ازلی مندرج نمیکند و میگوید که اینها
بر شما نازل شده است **لَا تَأْسُوا** تا شما اندویش نکنید و غم نخورید **فَاعْلَمُوا أَنَّمَا فُتِنْتُمْ** بدانید که شما فریب داده شده اید و غیبی است
و صحت **وَلَا تَهْزُوا** و شادمان مگردید **بِمَا آتَاكُمْ** بآنچه داد شما را از مال و متاع دینی اخبار است بمعنی نهی از ابدار دنیا
ملول و از اقبال او سروریشود که نه آنرا قرار نیست و نه این را اعتباری **شعبر** کدورت گرای شادی نکند و در فوق
شود نیز نیزه یعنی **وَأَمْرٌ قَلِيلٌ** عجله اسلام منقولست که هر که بدین آیه کار کند زهد بر وی آرد بهر دو طرفه و یعنی زاهد
تمام باشد و چه زیبا گفته اند **شعبر** مال را بتور و نه بدشوشاد از آن و در فوق شود و شوی یاد از آن
پند نیست پس ندید بکن یاد از آن تا دینی و دینیت بشود آبادان **وَأَلَّيْكُمْ** و خدای و ستم ندارد **كُلَّ حِمْلٍ** هر
متکبر را که بنیت دنیا بر دیگری تطاول کند **فَخَرَجْنَا** نازند بدنی و فخر کنند بدان بر آنکه و اقرآن پس صفات ایشان میکند
و میفرماید **لَا يَخْلُوكَ** بخیر آنرا که با وجود دنیا داری و جمع اسباب بخیر می کنند و مال خود را در راه خدای تمام
صرف نمایند **وَأَمَّا الَّذِينَ لَا يَخْلُوكَ** و با وجود بخل خود امر کنند مردم را تا بخل و بخیر کردن در دنیا آورده که بقول جمعی
مراد از این آیه یهود است که بخل کردند بر آنچه نزدیک ایشان بود از علم و صفات و احوال حضرت رسالت پناه علی علیه السلام و آله
و آنرا پوشیدند و دیگران نیز بکتمان آن فرمودند **وَمَنْ يَتَوَلَّ** و هر که روی بگرداند از اتفاق مال یا از ایمان بخیر رسالت
فَاتَّ پس بدین معنی که خدای **يَتَوَلَّى** اوست بی نیاز از او و از اتفاق او **الْحَمْدُ** ستوده در ذات و صفات که اعراض
و توطی عداوت دین او را میزند **لَقَدْ آتَيْنَاكَ** بدین معنی که فرستادیم **رُسُلًا** فرستادگان خود را یعنی ملائکه را بر پیغامبران
بِالْبَيِّنَاتِ بچهارچوبهای روشن که معجزات است یا شریعتهای واضح **وَأَنزَلْنَا** و فرستادیم **مَعَهُمُ الْكِتَابَ** با ایشان کتابهای
که متضمن مصالح دینی و دنیوی بود **وَالْمِيزَانَ** و منزل کردیم با ایشان **تَرَاوِيحًا** و ایستادگاری **وَالْقَيْطُ**
بعد از یعنی تا قسوی حقوق کنند بدان در میان یکدیگر بوقت معاملات و انزال میزان در زمان نوح بوده و گفته اند
مراد از انزال اسباب اوست و امر با خفتن آن **وَأَنزَلْنَا** و فرستادیم **أَهْلًا** را با آدم و ماوردی فرموده که آدم و
جون از بهشت بدینا آمدند و صلواتی با او همراه کردند بود این و تنگ و سندان و در معال آورده که خدای تعالی
چهار چیز را برکت اناسان بر زمین فرستاد آب و آتش و نمک و آهن **فَبَدَّلْنَا** در آهن **بِالنَّحِيسِ** کار زادی سخت است
یعنی آهن که در کارزار بکار آید از وسایل نفعی دفع دشمن چون سنان و نیزه و شمشیر و پیکان و خنجرها مثل آن خواه
برای حفظ نفس چون زره و خود و جوشن و جز آن **وَمَنَافِعَ الْبَنَاتِ** و در آهن است سودها مردم را مانع قوام منافع است
و حرف با آهن باز بسته اند و هیچ حرف نیست که آهن بدو دخل ندارد و نفع کلی خود است که کفار از دست شمشیر مسلمانی
هراسانند و اهل اسلام در اکثر بلاد از ایشان ایمن پس حق سبحانه آهن و فرستاد تا از اعداء دین منزه شوند و از او
فرستاد تا معاملات وزن بر هیچ راستی نیل یابد و کتاب منزل کرد ایند تا حق از باطل میترسد **وَلِيُعْلَمَ** و تا بدین

خدای **مَنْ يَضُرُّ** که یاری دین او می کند **وَرُسُلَهُ** و نصرت میدهد و فرستادگان او را با استعجال اسلام و جهاد کفر و
مراد مؤمنی است که یاری دهد پیغمبر را **بِالْبَيِّنَاتِ** پیوسته یعنی وقتی که حضرت پیغامبر صم حاضر شد چنانچه بافت
در حضور حضرت پیغامبر صلی الله علیه و آله و سلم مددکاری می نمودند و در غایت یار و هوادار بودند **لَقَدْ آتَيْنَاكَ** بدین معنی که خدا
توانست بر هلاک دشمنان **عِزًّا** غلبت بر همه برجم و فرمان **لَقَدْ آتَيْنَاكَ** و تحقیق ما فرستادیم **نُوحًا** نوح بنی ابراهیم بر
بنی قایل **وَأِبْرَاهِيمَ** و ابراهیم و یحیی و عیسی و دین **وَحُصِّلْنَا** و دین بهادیم **فِي ذِي قَعْتِهَا** در فرزندان ایشان پیغامبری را
وَالْكِتَابَ و وحی کردیم بدیشان کتابی را که نامزد ایشان بود **فَبَدَّلْنَا** پس بعضی از آنها که اینها هم بدیشان آمدند
فَقَتَلُوا راه یا فکانشد یعنی ایمان آورده اند کتاب دینی و **وَكُتِبَ لَهُمْ** و بسیاری از ایشان **فَاسْقُوتُ** بیرون رفتند
از طریق حق یعنی نکرید بکتاب و **رُسُلًا** پس از وی در آوردیم **عَلَى آثَارِهِمْ** بر عقب نوح و ابراهیم و امم ایشان
بِرُسُلِنَا فرستادگان خود را بخانه بعد از نوح خود و صلواتی و پس از ابراهیم استحقاق معقوب و برینست **وَالْبَيِّنَاتِ** و از
بی در آوردیم این رسل را و تمام کردیم انبیای بنی اسرائیل را **بِإِيمَانِهِمْ** بایمانی و **وَأَتَيْنَاهُمُ** و ایستادیم **أَلَّا يَعْظُمُوا** و عظم کردیم او را کتاب
انجیل **وَحُصِّلْنَا** و انجیل **فِي ذِي قَعْتِهَا** در دلهای آنان که پیروی کردند عیسی را **رَافَةَ** و رافه و **وَحُصِّلْنَا** و حشایش
مریدان را یعنی متابعان عیسی خواص او را بر یکدیگر مهربان و مشفق کردیم و **وَحُصِّلْنَا** و ایشان پیدا کردند نظری و رهبان
را از پیش خود **أَبَدَعُوهُمْ** نو در آورده اند از **أَمَّا كُنْتُمْ** ما فرض نموده بودیم **أَنَّا آتَيْنَاهُمْ** بر ایشان و انجان بوده که بعضی از
امت عیسی بعد از رفع وی دست از احکام انجیل باز داشته کافر شدند و بعضی بر همان دین ماند از میان ایشان کوهها
بیرون رفتند و مشیقتها یکی در ریاضتهای عظیم از ترک طعام و شرب و لباس و نکاح اختیار نمودند و بر ایشان **وَحُصِّلْنَا**
بنوعی **أَلَّا يَعْظُمُوا** یک طلب خشودی خدای رهبانیه پیش گرفتند **فَأَرْسَلْنَا** پس رعایت نکردند نگاه نداشتند
از **أَحَدٍ** و رعایتها چنانچه سزاوار نگاه داشت آن بود بلکه بدینت قائل شده قرآن و محمد را شکر شدند و اندک از ایشان
از بهنج متابعت انحراف ناعنده حضرت رسالت را هم یافتند و بدو تسلیم و شرف متابعت سیدان را هم سرفراز شدند
و حق سبحانه در بار ایشان میفرماید که **نَايِقْنَا** **الَّذِينَ آمَنُوا** پس ایدم از آنکه **وَكُتِبَ لَهُمْ** از جماعتی رهبانیه یعنی بعضی بعضی
پیغامبر صم گردید بودند و ایدم **أَجْرَهُمْ** نزد ایشان که ثواب بسیار و کرامت بی شمار است **وَكُتِبَ لَهُمْ** و بسیاری از ترسیان
فَاسْقُوتُ بیرون آمدند از دایره فرمان پس اهل کتاب را یکدیگر **أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** ای کسانی که ایمان آورده اید بر یکدیگر
گفته اند **أَنَّا نُرِيدُ** از عذاب خدای **وَأَمَّا** و بگردید **بِرُسُلِهِ** بفرستاده او یعنی حضرت محمد صم **فَيُكَلِّمُ** تا بدید شما را
كُنَائِلَ و در هر بنی **بِحُجَّتِهِ** از جنبایش خود یکی برای ایمان محمد صم و یکی ایمان **وَيُجْعَلُ** و بگردید و مقرب کند
برای شما **وَأَمَّا** و روشنی گردان برید و گردید بر مراد **وَيُفَقِّرُكُمْ** و بیامزد در میان هان شما را **وَأَمَّا** و خدای
آمنده است مؤمنان **وَأَجْرَهُمْ** مهربان بریشان آورده اند که با مید و بهر جمعی اهل کتاب ایمان آورند تا که بر یکدیگر ایشان

وَاللَّيْلِ ودر ویشا **وَأَبْنَاءِ الْبَيْتِ** وراه گذرانان مال باشند علما باشند که فی خاصه حضرت پیغامبر بوده و قسما اقلی
بوی داشته و در زمان حیات خود نفقه اهل و عیال از آن میفرموده اند و باقی بر وجهی که حق قسمت نموده و بعد از وفات ایشان
بعضی علما محل بظواهر آن کرده پیشش بخش منقسم سازند و سهمی که نامزد حضرت حق سبحانه و تعالی است بجهان که بسیار ساجد
صرف کنند و جمعی گویند نام خدای جل جلاله برای تقطیع آنرا پنج سهم قسمت کند و در سهم حضرت رسول هم اختلاف کرده اند بعضی
گویند مصرف آن امام است و نزد برخی بمصالح مسلمانان صرف باید کرد و بقول بعضی در سده ثانی و سلاج مجاهدان بکار باید
برد و مصام آورده که اهل جاهلیت چون غنیمتی که فتندی متراشید و بی بر داشتی و از باقی نیز برای خود تحفه اختیار کردی
و آنرا صنفی گشتی و باقی را با قهر گذاشتی تو اگر آن قهر برد و دشان حیف کردندی جمعی از رؤسای اهل ایمان در غنایم
بنی نصره این خیال بسته گشتند یا رسول الله شما بی وصفی منعم بارید و بکارید باقی را قسمت کنیم حق سبحانه آنرا خاصه
پیغامبر کرد ایند و قسما آنرا بر وجهی که خدا کرده تقدیر ساخت و فرمود که حکمی پیدا کردم **كُلُّكُمْ لَنَا يَوْمَئِذٍ رَءُوٌّ** که
کردان دست بدست **يُنَافِقُ** میان تو اگر آن **مِنْكُمْ** از شما که زیاد از خود خود بردارند و فقیر اندک دهندا هم ساند و بخدا
در زمان جاهلیت بوده **وَمَا أَتَى** آنچه بعد پیغامبر هم از بی و غنیمت **فَخَذُوا** پس اگر بد آنرا که خوش شاست **وَمَا يَكُنْ**
و آنچه نمی گذشت از آن مثل غول جبابه در غنیمت **فَانْتَهَوْا** پس باز ایستد از آن و محقق آن باشد که این کلمات عام است
و معنی وی آنکه هر چه امر فرماید حضرت پیغامبر بدان آنرا فراید و زمان ببرد و هر چه نمی کند از آن باز ایستد که امر و نهی
او بحقوق است هر که ترک امر او کرد و بجات باید و هر که از نهی او اجتناب نیاید در ورطه هلاک افتد **فَكُلُّكُمْ رَءُوٌّ**
آنکه گشتد تابع رای تو قدر بخدا و آنکه خلاف امر تو و زید و قهلاک **وَأَتَقُوا اللَّهَ** و ترسید از عذاب خدای در مخالفت رسول
او صلی الله علیه و سلم **إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ مَنِ ارْتَضَى** که خدای سخت عقوبت بر مخالفان و نهان پیغامبر **وَالْفَقْرُ الْمَخْجَرُ**
و قسما فی برای تیمان و سیکان و انباء سبیل است و در ویشا آن حجت کنند **الَّذِينَ جَاءُوا** آنکه پیرون کرده شده
مِنْ دِيَارِهِمْ از سرهای ایشان که در مکه داشتند **فَأَمَّا لَهُمْ** و در افراد از مالهای خود **يَتَّقُونَ** و بپند **فَضْلًا مِنَ اللَّهِ**
بخشش و بخشایش از خداوندان خود و **وَصَوَّأْنَا** و خوشودی حضرت او جل جلاله یعنی همهم ایشان برای تبار و اغراضی
بنوعه بلکه طلب رحمت و رضای حق بودند و بدستی خدای و رسول ترک دیار و اموال نمودند **وَيُطْفَرُ** و بایستی و کینه
دین خدا را بنفش و مال خود و **رَسُولَهُ** و نصرت نمایند پیغامبر و رایاری و هواداری **وَلَكِنْ** آن که در مهاجران هم **الْمُهَاجِرُونَ**
ایشان را ست کران در اسلام هم بقول و هم بفعل **وَالَّذِينَ** و دیگری برای آنکه **تَوَّالِدُوا** جای گرفتند در برای محبت
وَالْإِيمَانِ و در واریان یعنی پند در قسما ایمان او بگرفتاش که ایمان نام میده است و حضرت رسول هم او را این نام نهاد
پس معنی این باشد که اقامت نمودند در مدینه **فَلَهُمْ** پیش از حجت و مهاجران مراد انصاریند که در دیار خود ایمان آورده اند
و بدو سال پیش از آنکه حضرت رسالت هم ساجد ساختند **يَتَّقُونَ** و دست میدارند از **مِنْ هَاجِرِهِمْ** هر که از حجت گذ **الْفَقِيرُ**

بسی دیار ایشان و او را جای دهند و بال خود مسافت نمایند **وَالَّذِينَ جَاءُوا** و نیابند **فِي صُدُورِهِمْ** در سینهای خود **حَاجَةً** حاجتی
و حجتی و در غنیمت **وَمَا** از آنچه عطا داده شد و ایشان مراد است که حضرت پیغامبر هم انصار را بطبیعت و ذکر اعانت
امداد و احسان و اسعاده که نسبت با مهاجران کرده بودند فرمود پس گفت ای گروه انصار اگر میخواهید اموال بنی نصره را میان
هم شتا تقسیم کنم و طایفه مهاجر برقرار سابق در مساکین شما ساکن باشند و اگر خواهید این مال را به مهاجر هم و ایشان از
منزل شما پیرون آمدن بکفایت امور معیشت خود مشغول شوند سعد بن رضعنها گفتند یا رسول الله گفتند یا رسول الله خاطر
ما این میخواهد که اموال مهاجران قسما تائی و ایشان همچنان در خانه های با باشند که روشنی و برکت در منازل از ایشان است
حضرت پیغامبر هم ایشان را دعا فرمود و حق سبحانه و در شان ایشان میفرماید **وَيُؤْتِيهِمْ** و ایشان را بکشد و تقدیم و کند مهاجران را
عَلَى الْفَقِيرِ بر فقیرهای خویش یعنی از خود بانی بگردند و بدیشان میدهند **وَلَوْ كَانُوا يَفْقَهُونَ** و اگر چه هست ایشانرا **أَخْصَاءَ** خاصه حاجت
بآن ایشان ایشان را نمایند و در اسباب نزول از آن عرف نقل کرده که سبب رای برای یکی از صحابه او و زید آنرا بدو پیش دیگر که از و
محتاج تر بودند و نشاء او بر دیگری ایشان بود و همچنین نه تن از فقر این یکی که ایشان را کردند و این آید در شان آن در ویشان توان کرد
نازل گشت حکما بر آنکه از آن شش حضرت که حق مشلت بر آن صفت ایشانرا اکل و افصلت و ایشانرا است که کسی محتاج باشد
بجیزی و دیگری مستحق آن بیدار خود باز کرد و بوی بخشید **شِعْرٌ** که کامل آنرا می شناسد کاندین دوران که زبان
رسد از اسباب چرخ گردانش **رَاسْتَفَى** رستغای همت با وجود فقر و برکت **رَاسْتَفَى** رستغای همت با وجود فقر و برکت **رَاسْتَفَى**
و هر که نگاه داشته شد **شِعْرٌ** از بخل نفس و یعنی منع کد نفس از بخل مال و بعضی اتفاق **وَالَّذِينَ** پس آن گروه **فَلَهُمْ**
الْفَقِيرُ ایشانرا شکران یا فرمودی یا فتنان به شانی عاجل و روئنا و ثواب عاجل و آخره **وَالَّذِينَ جَاءُوا** و آنکه آمدند و
آیند **فَلَهُمْ** از پس مهاجر و انصار مراد تا بیان صحابه اند تا در قیامت **يَقُولُونَ** میگویند **رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا** ای پروردگار ما
بیانرها را **وَالَّذِينَ جَاءُوا** مراد درین **الَّذِينَ سَبَقُوا بِالْإِيمَانِ** آنکه پیشی گرفتند بر ایمان **وَالَّذِينَ جَاءُوا** و در **فَلَهُمْ** در
دل های ما **غَفْلَةً** و غیانی و غیانی **لِلَّذِينَ آمَنُوا** برای آنکه گردیدند اند پیش از ما یعنی اصحاب پیغامبر **رَبَّنَا** ای پروردگار
ما **الَّذِينَ** و بدستی که تو هر بانی دعای ما مستجاب کن **فَلَهُمْ** بخشش ما در رحمت خود و در نعم سابقان داخل گردان گفته اند
هر که آینه یکی از صحابه در دل ایشانرا اهل این آیه نیست صاحب آنرا آورده که حق سبحانه مؤمنان را بر سر مرتبه فرود آورده مهاجر
و انصار و ایمین که موصوف باشند با وی دل و پاک طینت پس هر که بدین صفت بود از اقسام مؤمنان خارج **فَلَهُمْ**
آیا نگاه کرده **إِلَى الَّذِينَ تَوَلَّوْا** پس وی آنکه نفاق فی و زید و خلاصه آنچه در باطن دارند ظاهر می کنند یعنی ابایی و این بتل و ریا
و آخر ایشان که بنی انصاریان پیغام فرستادند که ما با شما موافقم و در حرفی که با محمد هم می کنید موافقت تمام خواهیم نمود و انقب
ما با شما تا حدیث که اگر او بر شما غالب شود و شما را ازین دیار اخراج کند ما نیز موافقت میکنیم این آیه را که ای محمد در حال
منافقان مگر که ایشان **يَقُولُونَ** میگویند **لَا جُنْدَ لَنَا** مراد دران خود یعنی اشیاء و امثال خود را **الَّذِينَ كَفَرُوا** و آنکه

حیدر اکرامان نیانند پس ایجاب هر فن کافر را که در نکاح داشتند طلاقی دادند و حکم شد که **وَأَسْأَلُ بِحُجَّتِكَ** از آن کسی که آن
 زن را بخواهد از کافران **مَا أَنْفَقَ** آنچه خرج کرده اید از مهر او و **وَلِيسَ لَكَ** او باید که بخورند کافران از شما **أَنْفَقُوا** آنچه خرج کرده
 اند از مهر و ازواج مهاجرات خود یعنی چون عصمت زنجیه شش ساله مؤمن و کافر میان کافر و مؤمنه پس هر یک
 باید که رد کند مهر را که بصادق خود داده اند **فَلَكُمْ** آنچه ذکر کرده شد **حُكْمُ اللَّهِ** حکم خدای تعالی است **يُحْكَمْ** حکم میکند خدای
 بآن **يُنْكَرُ** بیان شما **وَاللَّهُ عَلِيمٌ** و خدای داناست بمصالح شما **حُكْمُ** حکم گفته است آنچه محض حکمت بعد از نزول آیه مؤمنان
 ادای مهر و مهاجرات کردند بازواج ایشان و کفار از ادای مهر مردان امانت نداده اند **وَأَنْفَقُوا** اگر نفق شود ای مؤمنان
 از شما **شَيْءٌ مِنْ أَنْفَقَ كَمْ** از زنان شما **الْكُفْرَ** از بسوی کفار یعنی بدار احب پس بدین **مَا قَسَمَ** پس شما عینت که بدین غمرا کنید
 و عاقبت شما را طهر فرد و مال بدست آید **وَأَلَّا تَرْضَوْا** پس بدین آنکه **وَأَلَّا تَرْضَوْا** انداز **وَأَلَّا تَرْضَوْا** زنان ایشان بدار کفر و مهر
 نیافته اند **فَلَا أَنْفَقُوا** معاصات آنچه نفقه کردند از مهر آن زن در معام از آن عباس رض نقل می کند که شش تن از زنان
 مؤمنان مهاجر شدند نزد کفار و رفتند حضرت رسول صلی الله علیه و سلم مهر ایشان را از عینت مهر هر آن ایشان داد و
أَنْفَقُوا و بر سیدان عذاب خدای **الَّذِي أَنْعَمَ** آن خدای که شما را **مُؤْمِنُونَ** بدو گردید باینکه حکم این آیه تا بقضای عهد باقی بود
 چون آن مرتفع گشت این احکام منسوخ شد و داده اند که روز فتح مکه چون سید عالم از بیعت رجال فارع گشت زنان نیز بمایه
 میل کردند آیه آمد که **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا جَاءَكُمُ الْمُؤْمِنَاتُ** چون بیایند بتو زنان گردیده یعنی به نیت گردید
بِإِغْوَاءٍ بیعت کنند با تو علی **أَلَّا تَرْضَوْا** باینکه شرک نیارند و شرک نیکند **بِإِغْوَاءٍ** یا خدای چیز را **وَأَلَّا تَرْضَوْا** و دوزی نکند
وَأَلَّا تَرْضَوْا و زنان نکند و **وَأَلَّا تَرْضَوْا** و دوزی نکند و **وَأَلَّا تَرْضَوْا** و دوزی نکند و **وَأَلَّا تَرْضَوْا** و دوزی نکند و **وَأَلَّا تَرْضَوْا** و دوزی نکند
 نکند و او را بیعت کند و **وَأَلَّا تَرْضَوْا** و دوزی نکند و **وَأَلَّا تَرْضَوْا** و دوزی نکند و **وَأَلَّا تَرْضَوْا** و دوزی نکند و **وَأَلَّا تَرْضَوْا** و دوزی نکند
 و باهای خود آورده می آید و دوزی نکند و **وَأَلَّا تَرْضَوْا** و دوزی نکند و **وَأَلَّا تَرْضَوْا** و دوزی نکند و **وَأَلَّا تَرْضَوْا** و دوزی نکند
 و روی خراشیدن و روی بریدن و چون بدین شروط بیعت کنند **بِإِغْوَاءٍ** پس بیعت کن با ایشان عایشه فرمود که بیعت حضرت
 پیغمبر ص با زنان اجنبی بود و دستها محضه دست هیچ زن نبود قوطی است که زنان دست در قلیح آب و فروردند و بعد از آن
 حضرت دست مبارک خود را در آب برد و گفت اندامی که خواهر خدیجه را فرمود تا بیعت زنان فر گرفت **وَأَسْتَغْفِرُكُمْ** و طلب آمرزش
 کن برای زنان بیایه از خدای تبارک و تعالی **إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ** خدای آمرزنده که است که بتو حیدر بیعت کند و **وَحِيمٌ** مهربان
 برایشان که توفیق بود و ایمان داد و بنده کرده که مردم می گویند که رحمت موقوف بر ایمان یعنی تا بنده ایمان نیارد سخت رحمت
 نشود و من میگویم که ایمان موقوف بر رحمت یعنی اگر رحمت خود توفیق بخشد کسی بدو ایمان رسد **وَأَسْتَغْفِرُكُمْ** توفیق عزراست
 هر کس نهد بعضی درویشان مسلمانان بجهت جزیعیت با جهود آن دوستی میکردند و خراش اسلام بدیشان
 میکشید آیه آمد که **إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِيمَانِ** دوستی میکند با مؤمنان **وَأَسْتَغْفِرُكُمْ** با کوهی که ختم گرفت خدای

[illegible]

حق طلاق است از متعه و صدق ادا کند و او گناه کرده و در روز قیامت دو خداوند عدل را بر سر او نهاده اند و از شما مسلمانان که فاسق
نباشند بر هر جهت و این امر بد است و امام شافعی گوید واجب است **اقیموا الشهادت** و اقامت شهادت کنید ای کوهان بوقت
حاجت **لله** برای طلب ثواب و رضای خدای تعالی **ذلك** این شهادت و اقامت شهادت **توفوا** بپنداده میشود **ببین**
کاتب برون هر گاه که میگوید **بالله** بخدای و آنچه مژده **والایم** الاخر و بعد از شهادت و هر چه بدستش است **من یق** و هر که
بترسد از خدای تعالی و ترسید که **تجعل** که اندر و بدیدارد خدای برای او **مخرجاً** بیرون شری یعنی خلاص یا بد از اندر
دینا و آخر یا هر که بپرهیزد از حرام خدای تعالی برساند از وجه حلال **وینزله** و روزی دهد و بر **من یحیی** آنجا که کان بزم
و در شمار دنیا به بعضی بخاطرش نکند **شعر** از سبب بکنه و تقوی طلب **تا خداوندی برساند سبب** حق ز
جایی بخشد و رزق حلال که نباشد در کان و در خیال **سبب** نزول آیه آنست که شرکان پیر عوف بن مالک را پرسیدند
ووی بنزدیک حضرت محمد آمد گفت یا رسول الله پیر ما سیر کنار گرفتار شد و مادری چنع میباید و این همه فقر
و فاقه مبتلا شده ایم و بر آنچه سید می تواند بود قدرت نیست آنحضرت فرمود که تقوی پیش گیر و شکایت باش و تو مواد تو بگویند
که کجایم لا فوج الا بالله العلی العظیم عوف باز از خود قبول حضرت پیغامبر ص عمل نمودند آنقدر وضعی را پیر عوف از قید اهل شرک
خلاص یافتند و چهار نفر از ایشان را از بیلاستادن این آیه آمد که هر که تقوی و زور و روزی حلال بدو **من یوک** و هر که
توکل کند **علی الله** بخدای و کار خود بدو باز گذارد **فحوسبه** پس خدای بدست است او را در کفایت تمام **ان الله** بدست خدای
بالع امری رسانده است کار خود را بر جا خواهد یعنی آنچه مرادش بجا مانده باشد از فوق نشود **تجعل** الله بدست خدای که اندر
است و پند کرده **لیکل شیئی** رای هر چیزی را از فقر و غنا **قدما** اندازد که از ان در نکند یا مقداری از زمان که پیش و پس
بغیر بود و غفاری رض روایت کرده که حضرت پیغامبر ص فرمود که من آنچه میدانم که اگر مردمان آنرا از کفر یعنی بدان کار کنند همه
ایشان را کفایت باشد پس آیه **من یق** الله یجعل برخواند و چند نمونه اعاده فرمود و بنای این آیه بر تقوی و توکل است تقوی
فقه بستان قربت و از سهبه معیت خبر دهد که آن الله مع الذین اتقوا و توکل ایچ کلار کفایت و از روی بر همان محبت
و مکه آن الله یجی المتوکلین و باین دو صفت قدم در طریق تحقیق نتوان نهاد **شعر** سلوک راه معنی را توکل را بدو
توکل مکی است و تقوی توشه و رو **در وقتی که حکم عدم مطلقات** فرمود اندک پیر یمن یا یمنون ثلثه قهر و صباه
پرسیدند که عدل زمان که حایض نشود چیست آیه آمد که **واللایین** پس و آن زنان که نویسد کشته باشند **من الحیض** از حیض نیستی
من یساکم از جمله زنان شما **انکم** اگر بشکافاده اید و حکم ایشان یعنی میدانید **فصل** پس زمان عدل ایشان **ثلثه**
اشهر سه ماهت **واللایین** یعنی آنکه حایض نشود انداز میسرین همچنین بر سه ماهت **واللایین** و از خداوند
بارها بی زمان حامله **لین** منتهای زمان عدل ایشان **انکم** آنست که نمیدانند یا بخواه مطلقه و بخواه متوفی
عنها و بجهت **من یق** و هر که بترسد از خدای و مراعات حقوق احکام **من یق** که بیدارد خدای را آن **من یق** از کار و

و آسانی معنی کار او بر سهیل سازد **ذلك** آنچه گفته شد **ان الله** آنکه حکم خداست که فرستاد آنرا از لوح محفوظ **ایم** بوی شما
من یق الله و هر که بپرهیزد از عقاب خدای و فرمان او بدو **یکم** نعمت میبشد خدای از ویست **ایه** بدنیهای ویرا یعنی عفو کند
و یعظم که و بزرگ سازد برای او **اجراً** مزد را یعنی او را مزد زیاده دهد **انکم** ساکن کرد اندر زمان طلاق داده را این
حیث سکنتم آنچه که شما ساکن میشدین **و جدکم** از وسیع و طاقت خود یعنی مسکن ایشان بقدر طاقت و توانایی خویش
سایند **ولا تضاروا** و هیچ مریسانند مطلقات را و در سکنی نفقه **لینفقوا** برای آنکه شک کرد ایند **علیهن** بر ایشان سبب
ایشان و خروج ضرورت شود ایشان را **انکم** و اگر باشند طلاق دادگان **اولات** حمل خداوندان بار یعنی حامله باشند **انفقوا**
علیهن پس نفقه کنید بر ایشان **من یق** **لینفقوا** تا وقتی که نمیدانند یا بخواه مطلقه و بخواه متوفی **من یق** پس اگر بشود
این زمان بعد از انقطاع علاقه نکاح **کم** مردان شاران **انکم** پس بیدای ایشان **اجراً** مزد برای ایشان بشود و آن
و انکم و شاون کنند **بنکم** میان یکدیگر و کار فرزند **معرفة** به نیکی در باب ارضاع و اجور آن **وان یعاسموا** و اگر
دشواری کند و مضایقه نماید یا بدو در رضاع و نزد آن یعنی شوهر از اجور با گذاردن شیر نهد **فسترضع** پس شیر
داون خواهد که برای فرزند **آخری** زنی دیگر یعنی دایه کرد و او را برای رضیع خود و مادر را با گناه و اجبار نفقه **لینفق** باید که
دهد **و سعة** خداوندی فراخ بزداید و توانگری **من یق** از غنا خود یعنی بقدر توانایی خویش بر مطلقه نفقه کند **من یق** و هر که
تنگ کرده شده است **علیه** بر زنی **بروزق** او یعنی فقیر و تنگ دست **لینفق** پس باید که نفقه کند **ان الله** از آنچه خدای او
استوار **الایکلف** الله تکلیف کند خدای **نفساً** هر تنی **الایکلف** الله بده عطا کرده است از مال یعنی تکلیف مالایه و فقر
یتجعل الله دود باشد که بیدارد خدای **بقدر** **نفساً** بعد از دشواری و تنگ دستی و آسانی و توانگری **یکم** و بسا از
اهل دینی که از روی جهل و عناد **عنکم** سرانزد و اعراض کردند **من یق** از فرمان پروردگار خویش **و انکم** و اگر
پیغامبران او **انکم** پس حاب خواهیم کرد ایشان را در قیامت **جسماً** **تثقیلاً** حبابی سخت که در و استعصا و مناقشه
باشد **و عنکم** و عذاب کردیم ایشان را در دینی **عذاباً** عذابی دشت و با حول و اعذاب کنیم ایشان را در دین و در سختی بعد از
حاب **نفاق** پس بچند اهل آن دین **و انکم** عقوبت کار خود را و کار **عقوبت** **و انکم** و بود عاقبت کار ایشان
خسراً زیان کاری و کدام زیان از آن بدتر که از جنت جاویدی و بقای حضرت الهی محروم شوند و بندگان همه و عذاب الهی
در ماتند **عذاباً** آماده کرده است خدای **طهر** برای شرکان **عذاباً** عذاب سخت در هر دو سرای **انکم** پس رسید
از خدای **اولاً** **الایکلف** ای خداوندان عقل **انکم** آنکه گویند **انکم** الله تحقیق فرموده است خدای
ایکم **فکر** **انکم** بجا پندی یا شرفی که قرآنت و فرستاده **انکم** فرستاده که حضرت محمد استم تر از آن شرف و نور و زرا
که شرف دینی و کرامت آخره و ابته است بخوانند او و عمل کردن بدو کند اندک قرآنت و فرستاده جبرئیل و بقول رسول
بدست از ذکر و ذکر همان سهولت یعنی ذکر و اشهر آنست که سخن بر ذکر تمام شد و هر که منسوب بخدا و هست بقدر شایان

بمان جنس باشد یا ماهی که زمین برشت است و او را لیسوا گویند یا بهیوث و در وسط با سنا و خد از او هر چه نقل کرد
که وی گفت که بشنوم از حضرت رسول ص که اول چیزی که خدای بشارت قلم بود پس ثوب را بیاورد و آن دو انت و قلم از آن
نوشت آنچه بود و هست و باشد و برین تقدیر حق سبحانه سوگند یاد فرمود بدو **و الله اعلم** و بعد اعلی که از نوشت و طول
او باین اشیاء و الاوضاع است و گویند مراد قلمی است که بدان کتابت کنند و می آید آن و در مصالح دین و دنیا بسیار است و **ما**
نظرون و دیگر سوگند یاد فرمود بآنچه می نویسند حفظه از کلام و جی آنچه ایشان را و ناید و در تیساک از این هیفتم نقل فرموده
که ثوب و هست و قلم زبان و میایسترون آنچه حفظ برین می نویسند حق تعالی بهر سو که خد فرموده و جواب قسم است که **ما انت**
نیستی تو ای محمد بنی **ربک** نگاه داشت پروردگار خود **مخبرون** دیوانه جواب دید مغیره است که حضرت را میگفت معلم بخون
و در بحر احیای آورده که کل ثوب اشارت به علم اجمالی مندرج در اصیت و اینه جمیع و قلم مشیر است بقلم تفصیلی مندرج در
و احیت اسما به پس حق سبحانه قسم یاد می کند به علم اجمالی کاین در احیت و بعلم تفصیلی ثابت در و احیت و آنچه قلم کریم او از و انت
قلم نوشته یعنی حرف الهی محوره علیه و کلمات را بینه مرکه سفید جواب این که تو بفرموده پروردگار خود مستور نیستی یعنی بر تو
نویسند اندک از ازل و ابد **وان تک** و بدین معنی که مراد **آخر** مرزی و ثوابت بر کشیدن با بنوشت **مخبرون** نیست نا نهاده یعنی
حق تعالی بی واسطه کسی که از و انت باید داشت تو بطل کرده یا غیر مطلق مری پر و ام که هر که انقطاع بدان راه نیاید **انک** و
بدین معنی که **تو لعلی خلو عظیم** برین بهر که اسلاست یا بر خلق بهر که بخوبی آن کرد و بفرموده چه از تو خود تحمل میکنی آنچه کس را قوت
تحمل آن نیست و گفته اند مراد آداب قرآنت که حق سبحانه بر تو از آن داشته بود از عایشه سوال کردند از خلق حضرت رسول ص و چگونه آن
آن فرمود که خلق آنحضرت و آن بود و فی سلسله الذهب **شعر** بود هم بحر مکرمت هم کان و کهرش کان خلقه القرات
و صف خلقی کی که قرآنت خلق رابع او چنانکه است محمد حکیم قدس سر و فرموده که هیچ خلقی بهر که از خلق حضرت محمد ص فرموده
چه او شیت خود داشت و انداخت و خود را بکلی بقی و اکانت امام شیری گفته از بلا خوف شد و نه از عطا سفر گشت و
گفته اند آنحضرت رابع مقصدی و مقصودی جز ندای بود و شمر از حقایق اخلاقی آنحضرت در رسالت الصفا فی خلق المصطفی مذکور
شده و در جواهر التفسیر نیز مسطور است **فتبصر** پس روز باشد که بنی ای محمد **و تبصر** و به پدید معاندان تو از اهل مدینه یعنی جان
وقت که عذاب نازل شود بدیشان معلوم کرد که **یا اهل المصنوع** بکدام است از شافیت و بلاد و دود و است از شاد و دانه یعنی بر است
که دیوانه توئی یا ایشان **ان تکلمت** بر تو که پروردگار تو **واضح** او را تا تو متبصر شوی که گاه شد **عن سید** از راه او که را
است و خیانت کفر الحقیقه دیوانه بود و **واضح** او را تا تو متبصر شوی که گاه شد **عن سید** از راه او که را
پس فرمان مبرکشان یعنی شکران آباء خود دعوی نمایند و در **و ان** و دوستی دارند که تو شکی با ایشان
و سرزنش کنی بر شرک **تدعوت** ایشان نیز چرب زنی کنند و برین تو طعنه زنند و **لا یطع** و فرمان بهاری نمای **کلا یطع**
هر سو که خواه را به دروغ که او بجل است یا اخبر بن شری یا اسود بن عبد یثوث و اصح و اشهر و لید مغیره است که سوگند بدوغ

بسیار خود می مین ست رای یا خوار و بی مقدار **هوان** عیب گشته و در عقب مردم یا طعنه زدند در روی ایشان **شاه**
روند **تیمم** سخن چینی میان مردمان یا غمز کنند **تیمم** یا غمز کنند یا منع کنند از ایمان و احسان **تیمم** مستم
کنند از حد گذارند **تیمم** بسیار گناه یا زنا کار **قتل** سخت روی درشت خوی **تقدیر** پس ازین عیبها **تیمم** حرام زاده که پدر
او معلوم نباشد آورده اند که ولید محمد سال بود که مغیره دعوی کرد که پدر او و او را بخود گرفت و در عقب بر امام زاهدی نزد گرفت
که چون حضرت رسول ص این آیه را در این قریش بر ولید خواند بهر عیبی که رسید و خود باز یافت مگر حرام ندادی با خود گفت من
نیت کردم و پدر من مغیره مری معرفت میداد که محمد ص دروغ نگوید چگونه این هم را بر سر ام شمشیر کشید و نزد مادر آمد لقمه
بهتدیس بسیار از او اقرار کشید که پدر تو در قعه زنان جرات داشت و او را برادر از کان بود و چشم بر میراثی نهاده و مار شک آمد
غلام فلان را بمنزله گرفتم و تو فرزند ندائی و دلیل روشن بر صدق قول منی شده حضرت ولید است و سینه او با حضرت رسالت **و ان**
باب گفته اند **شعر** خرم و گناه مدعی از فضل مادر است که او خطائی مادر او را کسار کرد و **ان کان** آبا برای آنکه هست
حضرت بیک هم خاندن بر طبق خبر یعنی بهجت آنکه است **ان کان** خداوند مال و **تیمم** و خداوند پیران چنین کس از فرمانی بری
اداسی علیه چون خوانند شود برو **آیات** آیههای کلام **ما تال** **اسیاط** **الافان** که باین افاضانهای پیشین است **تیمم** روف باشد
که علامت کیم بداغ **علی** **الخط** بر پر بر و یا سیاه روی ساینم یا عیبها و اسکارا کیم که تواند پوشانید و او را آید که او را زخمی رسید
و منجر بجزای بد شد و از دینی عظیم می آید و اثر آن باقی ماند **ان کان** **تیمم** بدین معنی که ما از تویم اهل که را بطل و غلا و وال نعمت
کابلوت همچنانکه از تویم بودیم **اصحاب** **الحجبه** اهل باغ ضرران را آورده اند که در نواحی صنفا از ولایت مین مری بود مصالح او
را باغی بود در سرزمین چیدک در ویشا از انجوانی و بسیار طوطی و زرد رخت پشکندی و هر یوم که داشت و دست بدان نمیدید یا
باد از درخت بیفکندی یا بر طرف بساط افشادی بدویشان دادی و ده یک از حاصل اینها ایشان قیمت کردی چون آن میزد و افت
کرد پسران او گفتند این مال اندکست و عیال بسیار را که ما چنان کیم که پدر ما میگردیم معیشت برماند که در صباحی که در ویشا از انجوانی باشد
بودیم بمیوه بریدن و برین سوگند خورند چنانچه حق سبحانه میفرماید **ان کان** یا او که چون سوگند خورند و از ثبات باغ که بنای فقر
تیمم برین میوههای از **اصحاب** در حال که داخل باشند در وقت صباح یعنی با مادر بکا پس چنین سوگند خورند و **تیمم**
و است که در دینی گفتند انشاء الله در شبی که این نیت کردند و بختند قضا ای نازل شد **طیطان** پس باید در آن باغ
طیطان بلای طواف کنند **تیمم** از پروردگار تو **تیمم** و ایشان یعنی پیران خفکان بودند **تیمم** پس گشت باغ ایشان
باق بلا **کالیم** مانند بانی که میوه آن برین پجیده باشند بر وجهی که هیچ باقی نماند ایشان ازین حال غافل از خواب و آیدند
فتناد و پس ندا کردند یکدیگر و **تیمم** در آمدن و صباح یعنی وقت صبح بخوانند یکدیگر را گفتند **ان کان** **تیمم** با مادر پسران
آید **طیطان** پس گشت خد یعنی آنچه شاکسته **ان کان** اگر هیچ **تیمم** برین مکان میوه و آن باغ شمل بود بر خرما
بنان پس داسها برداشته روی باغ نهادند **ان کان** پس رفتند بجانب باغ **تیمم** و ایشان سخن نم داشتند و گفتند

[illegible][illegible]

[illegible]

در آنست یاده محمد که عاشورا از آنست یاده آخر رمضان که شب قدر تعبیه دروست یاده سیانه شعبان که شب برات از وقت **الشفع** و الوتر
رسو کند بجفت و طای فراد از شفع تضاد و صاف مخلوق است چون عز وجل و قد نه به بحر علم و جهل و قوه و ضعف و قوه و معات و از
و ترافه و صفات الهی چون عز و ذی و قدرت بی بحر و علم بی جهل و قوه بی ضعف و معات بی قوه یا شفع خلقت که درین کلی شئی خلقت ازین بین
و فرقه خالق که قل هو الله احد و بقول بعضی جفت و طاق عناصر اند و افلاکی با بر و سیارات یا نماز صبح و شام یا در جات جنات و در کات
نیزان یا روز خمر و عرفه یا مسجدین مکه و مدینه و مسجد اقصی یا جلیلی صفاء و رویه و بیت الحرام **اللیل** از او سو کند شب آگاه که بگذرد یعنی شب
و در عین المعافی فرموده که شب مزدلفه و امح آنست که عام که **نه یفلح دیک** آیات درین سو کند که یاد کرد **هشم** سو کند پسند **البخیر**
مرضا و ندان عقل یا نا اعتبار کند و داند که سو کند نیت محقق و نو که جواش این که عذاب خواهم فرمود بگذرانم **ترکیف فصل** یا آید و ی و نا
که چه کرد **دیک** پروردگار تو **عباد** بقدر عباد **ارم** یعفر ارم این عباد اول و اعداد ارم می کند اند و ارم نام جدانشافت جواد پر عزیز بوده
و او بر ارم و ارم پسر سام بن نوح هم و گفته اند ارم بلوک و برین تقدیر و احوال ارم باشد پس عباد یا از صفت می کند که **ذات العباد** خداوند
فاتهای نبر که یا اهل جنیم و آخر کاها **اللی هم یحیی** آن قید که آفرین **فشد شکم** مانند ایشان و در داری قلد و بزرگ جسد **فالی الی الله**
در شهرها و اشراف آنست که ارم نام بلوک و ادا یافت و فات العباد صفت است یعنی شهر ارم خداوند بنای نبرکت چنان بنای که مثل آن در همه
بلاد بوده قصه آن رسیده اجمال آنست که عبدالله بن تلاب بطلب شتر کم شده در همراهی بدن یکت آگاه در آن میان با آن شهری رسید که با آن
محکم داشت و بر حوالی آن تصویر بسیار بود عبدالله بنایتی که کسی بیند و احوال شتر خود برسد بهر حصار آمد دری دید و در معاش مکمل بخواهر
قیمتی هیچکس آنجا نیافت پیغمبر شد و چون شهر و آبادی جرحش پیغرو و در فقرهای دید بر ستون نبد و یا قوه بنا که هشتی از نزد و هشتی از فقر
و فر شهر همدین و قریه و بجای شکر نیز مر و ایدهای آنرا بر نیخته و در حوالی شهری آتای و آن بر روی لک و و مرهان و درختان بسیار تنهای
آنها از روی کهای آن از بر جد و شکوفای آن از نیم با خود گفت هذه جنة التي وعد بها المتقون **ع** این چه منزلی است بهشت این چه مقام است
پس قدری از آن بخواهر برداشت و در وقت است و بمن باز آمد مردمان آن کوهر را در دست او دیدند و محل بر یافتی کجی کرد و قصه وی و در آن
افتاد و با جدی که حال او را بمجای که در آن وقت حاکم شام بود آنها کردند معاویه او را طلبید و تمام حکایت او از اول تا آخر استماع کرد پس
او را در مجلس نشاند که با او را طلبید و پرسید که درین شهری هست که بنای او از نزد فقره باشد و درختان مکمل بخواهر که گفت
این شهر است که در متالی در قرآن مجید آمده فرموده که **م یخلو ثلثای البلاد** شهری چه بهشت و دیو کوی چون خدایک باز روی
و آنرا شد او را ساخته و او پادشاه عظم قدر بوده است و همدسال عمر داشته چهارده عالم روزی و جهری بوده است هر راجع کرده و صد
هزار و با یکی هزار نوکی فرستاده تا شهر ارم ساختند و بعد سال با تمام رسید ده سال که بر تبه را مشغول نموده امرا و ملوک عالم
جمع کرد و از دار السلطنه خود تماشای آن شهر تبعه شد که راه میان او و آن بنا شده بود که حق سبحانه و تعالی را میسر بر میان زد
و هر چند و آن شهر از نظر مردم پریشان شد و خوانه ام که در زمان حکومت قمری کوتا به بالای سرخ زنگ سرختم که بر روی افعال و بر کوی
او علاقی شد بطلب شهری با آنجا آمد و آنجا درین از کرب و از قلا و دید که هروا **ذکر الاحل** و در کوی و در کوی و در کوی

آسان است در آخره **ان مع العسر یسره** که با دشواری که در میانه آسانی بود در میانه و در موضع آورده که با عسری که در
میانه باشد یسره است و در پشت **فاذا فرغت من فانی** باشد از تبلیغ رسالت **فانصب** پس بخت گش در مراسم عبادت یا چون از نماز فارغ
گویی چند میکنی در دعا یا چون از گذارش احکام فراغت یابی با استغفار از اوزار است مشغول باش در سفر تاسع نوحات و آرد که
شیخ ما ابوین منبری قدس سره در تاول این آیه فرمود که چون فانی شوی از مشاهده احوال نصب کن دل خود را برای مشاهده حال
رحمن **والی یکن** و بدعای پروردگار **فانصب** و غبت کن در هر وقت و هر چه خواهی از خواسته که قادر بر امعاف حاجات و انجاء
مراوات جز حضرت اوست و سخن تو پروردگار که قرب مقبول است و دعوات طلبات تو در محل قبول **شعر** چه مقصود کن و مکان قبول
خدا میداد آنچه مقصود قیت **سورم التین** **سوره حی مانی** **بسم الله الرحمن الرحیم**
والتین سوگند با بخیر **والتین** و زیتون در انوار آورده که تخفیف این دو سوره مجتبی است که انجیر میوه پاکست و پی فضله غذای لطیف
سرم الحضم و دای شریف کثیر النفع ملین طبع محلل بلغم مطهر کلیتین دافع ریک شانه منفع سده و جگر و سبز مسکن بدن و در جگر
آند که او بوسیر را قطع کند و نقرس را بایزد و دهن و زیتون میوه است و نان خورش و دوا و دروغی دارد و بسیار نفع و گفته اند هر که
از انجیر و زیتون نیت ایشانت و آن دو گوشت در ارض مقدسه یکی طهر زیتون و یکی طهر انجیر که هر یک معبد یکی از انبیا بوده یا مسجد
دشوق بیت المقدس و در معام و نموده که تین مسجد اصحاب کفست و زیتون مسجد ایلین و در تینان گفته که جبل جودی و جبل بیت المقدس
است که حق سبحانه بدان قسم یاد می کند **والتین** سوگند بطور سینه یعنی زیر که محل انجاءات حضرت کلیم الله بوده **والتین** سوگند
و قسم بدین شهر امان دهنه یعنی که که سوله مبارک سید عالم و در بحر احقاق آورده که بزبان اشان قسم است بخیر بینة قلبیه که شتر غره
علم دینه است و شجره زیتون مبارک که سیر که روشنی بخش مصالح دلت و طهر سینه روح معنی که بتجلی الهی جلالت و بلا این خیر که محل
امن و امان است از هجوم افات و غلبات احوال و جواب قسم اینست که **ان خلقنا الانسان بدمی** که ما او را از دم آدمی و **انما یرثه** یعنی
در نیکوترین شغنی یعنی مخصوص که اندیم از میان حیوانات با نقاب قامت و حسن صورت و اعتدال مزاج و اجتماع خواص و کمالات
یا مخلوق ساختیم او را مظهر اتم اکل و محل اتم اشل را حاصل اما نشانی وضع فیض ناشناهی تو اتم **وفا** پس باز که اینم او را **اسفل**
سافلین برترین هر فردی عالم یعنی عالم طبیعت تا زنده که اینم بوی آثار ظهور و اظهار و اطوار شمع و اشعار و چون در قیاف
حقا یقین آیه و جواهر انفسیه بسط و پذیر مستحضر یافته اطلاع بر آن حواله عطا الله است و گفته اند معنوی آیه است که او را
انسان را در نیکوترین صورت و او را از بدیم پس خرافات که او را در اول عمر است و در آن هم کار توان کرد و کمی و در آن سن هیچ نری نباشد که
الذین سوگند که آنرا که بگویند و **عول الصالحات** که در دنیا علمای ستوده آیت **و الله** پس مرا ایشا از است **حیر** مری **عمر** صورت
نابره و کم نشد یعنی چه آنکه در جوانی محبت نزد عبادت ایشان می نوشتند و در پیری صنف نیز با آنکه عمل نیکت بهمان دستور
مزد ایشان ثابت **و الله** پس چه چیز تر از نیکب میدارد و نیکب **بعد** پس از این و لا انا مفرغ من **بیت** پس
جزایر صواب **ایس** آیت **ایس** که کند و زین مکان میوه است و در بحر آن که بخواند ایس **ایس** با هم

باید که بگوید بلی و انا علی ذلک من الشاهدين **سوره اقی** و **سوره شمس** **سوره الرحمن الرحیم**
جمعه علمای باشد که اول چیزی که از قرآن نازل شد پنج آیت از اول این سوره و بیان این حال بر بیل احوال که حضرت در غار حرا
نیکه داشت یا بر بالای کوه ایتاده بود ناکاه جبرئیل بر وی ظاهر شد و گفت ای محمد مرا بتو فرستاده اند و تو رسول خدای بدین امت و گفت
بخوان و فرمود که ما انا بقای جبرئیل و بر ابکرت و بیشتر چنانچه طاعت شد پس بگذاشت و گفت بخوان همان جوابی که ما انا بقای
دیگر بار بگفت و بیشتر و بگذاشت پس گفت افرایم ربک الذی خلق و تو را آتست که جبرئیل هم از زیر پر خود نامه از خیر بگذاشت
بدر و یاقه منبوح بود بیرون آورده نزد آن سرور انداخت و گفت بخوان و فرمود که من خواسته نیستم و درین نامه نیز چیزی نوشته نمی
جبرئیل او را بخند و گفت که بیشتر چنانچه نزدیک بود که پیش کرد و نامه نوشتن صدقه واقع شد که در آن آیت بخواند که **اقرا**
بخوان و از او در وقتی که افتتاح کنده باشی **یا ایهم** **تکینام** پروردگار خود **الذی خلق** آن خدای که بیافرید هر چیز را یا خلق کرد آدم را از
خاک **خلق الانسان** یا فرمود و بسیار ازین **خلق** از خیرهای بسته **اقرا** بخوان تکرار برای بیالذات **و ربک اکرم** پروردگار تو بزرگوار
از هر بزرگوار و کرامت او زیاده از هر کمال **الذی علم بالقلم** آن خدای که بیاموزد اندیشه نوشتن قلم تا علم را بخط قلم کند و در از انبیا که
دهند در تینان آورده که حق سبحانه آدم را علی نبیا و علیه السلام تعلیم کتابت داد و اشرف است که اول کسی که خط نوشت آدم بود **یوم**
علم الانسان یا صفت خدای آفرین **یا ایهم** **تکینام** یا محمد را هم تعلیم داد از احکام شریف آنچه بدان و انا بود **کلام** **الانسان**
حقا بدینستی که آدم یعنی ابو جبرئیل **الطی** هر ایشا از حدی بد و در نکشی و کنان **راه** **استغفار** نیکو پسند خود را که می نیاز شده است
یعنی توانم و چرا که بسبب مالطای شود و عبادت حق و کفار **ان الی ربک** بدینستی که بوی آفرینا رفت **الرحمن** باز گفت هم
در آخره و آنجا اعمال بکار آید نه اموال **اشعر** توانگری نه بملالت نه اهل کمال که مال تالب کورست بعد از ان اعمال آورده
انکه ابو جبرئیل میگفت اگر بهیم محمد را علی الله علیه و آله وسلم در سجده هر آیت جبرم کردن او را بقدر خود روزی آنحضرت نماز میکرد و او را
خبر کرد نه شب تاب جانب آن حضرت روان شد و بدو نرسید بگشت رنگ از روی رفته و در بر اعضا افتاد و گفتند ترا چه رسید گفت
میان خود و محمد خند و دیدم از آتش و از دهای دهن باز کرده و مرغان پر در بر بافته این خبر بخبر رسید و فرمود که اگر نزد من آیدی
ملاکه برود ندی از و عضو عصفوا و او این آیه آمد که **ارایت** آیا بینی تو **الرحمن** **شعی** آقا که از میدارد **عبد** **نزه** کامل را که محبت
ار امانی بوقی که نماز میکرد **ارایت** آیا بینی تو **ان کان** اگر باشد بنده منی از نماز علی **الحرف** بر راه راست **او امر** یا فرمایند
و بالقرنی به بر یکباری او را باز توان داشت **ارایت** تکرار جت تا یکدست آیا بینی تو **ان کتب** اگر نیکب کند ابو جبرئیل ترا
یا سخن حق را مطلق **اقول** و روی بگردان از ایمان و بر کرد از طریق فرمان برداری که مستحق چه نفع باشد از عذاب **ان کان**
آیا ندانسته است ابو جبرئیل **ان اینست** **بالتی** **نیک** با نیکار دوی تخی خدای پسند و از بزرگان که اندر دگران اندری
هم و عدل مندرج است و هم و عیدای زاهد پرستش نمای که برای پندای فاسق توبه کن که برای پندای ملائکه اخلای و زک که برای
پندای در خلوة متذکرها کرده و هر دار که برای پند و روشی بعد از کثرت می کرده بود پیوسته بگفت گفتند چند سیکر

خداوند غفوس است هر چند بگویند خلیت آنرا که می دیدند چگونه از خود دفع کند شهر کیم که توان بر که در کفری - زان شهر که دیدی
که چه کردم حکم آورد آنکه نوبت دیگر بیاورد و باز میگردد و بگوید و گفتای محمد ترا نمی کرده ام ای خاندان حضرت او را
بپایند بسیار داد و وعیدها و نود ابو جبریل گفت مرا می ترسافی و حال آنکه مجلس من از هر وادی بنی کثرت و اهل مجلس من بیشتر آنکه
کَلَّا لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ عَنَّا هَذَا بَلَّغْنَاكَ اللَّهُ لَعْنَةً و اینست که از این بگویم که او را بگوئی پیشانی و بدو رخ گشمت با صیغه
كَادِبَةٍ پیشانی در دفع کوئی عالمی خطا کار و صفت ناصیه بکذب و غطا بطریق اسناد و مجازیت و مراد صاحب آیه است **فَلْيَدْعُ**
کوینان ابو جبریل را **يَا دَاوُدُ اَهْلُ مَجْلِسٍ حُورٍ سَمِعَ الْوَيْلَ** و اینست که ما بخوانیم زبانه دوزخ را برای بدو و ابو جبریل **كَلَّا** نه
آیند است سخن که کوبد **لَا طَعْمَ** و اینست که ناز معنی بر مخالفت و ثابت باش **وَأَسْجُدْ** و سجده کن بر و ام خدای را و اقرب
و نزدیک شو بخبر احدیت در حدیث آنکه که وقتی بند هر پروردگار رخ اقرب باشد که در سجده بود این سجده چهارم است و در
فوجات این را سجده طلب قرب گفته **سُورَةُ الْقَدَرِ** و اینست که **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ**
حضرت پیغامبر صلی الله علیه و آله و سلم را بخود که یکی از بنی اسرائیل هزار ماه سلاح پوشیده در راه خدای جهاد کرد اصحاب شجب
شد گفتند با این عمرهای کوتاه بخین و دلقی چگونه در سیم حق سبحانه این سوره را فرستاد که **إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ** بدستی ما فرستادیم و آنرا
کنایه غیرند که در لالت بر قدرت و شهرت او کند یعنی از هر یک و شرف مستحق است از تصریح بیان و دیگر آنرا از آنجور اسناد فرمود
در وقت متبرک جناحه گفت **فِي لَيْلَةِ الْقَدَرِ** در شب قدر یعنی ابتدای نزول او در آن شب بوده یا تمام قرآن در آن شب از لوح محفوظ
با آسمان دینی آمده و در بیت القدر بفرجه سپرده اند و روح الامین در آن پست و سه سال آیه آیه سوره سوره بحسب مصالح بدینی آورد
وَمَا أَدْرَاكَ وجه چهر ترا دان که تا بدانی که **مَا لَيْلَةُ الْقَدَرِ** چیست شب قدر یعنی شبی با عزت و شرف که هر که در و طاعت کند عزیز
و شرف کرد و یا علم که در واقع شود نزدیک خدای با قدر بود و گفته اند قدر یعنی حکمت یعنی در تفصیل کنند هر کاری شئون حکمت
که نقص را بدو راه بنوی یا معنی تنگی است که زمین در آن شب بر لایکه تنگ شود از بسیاری ایشان که زمین آیند **لَيْلَةُ الْقَدَرِ خَيْرٌ**
شب قدر بهتر است **مِنْ لَيْلَةِ النَّفْثِ** از هزار ماه که خاری اسرائیلی در آن جهاد کرده مرگی که در یا بد و طاعت بر و زود و شب قدر بقول
امام اعظم داریست در سال حضرت شیخ قدس تر در فوجات آورده که من آن شب را در شعبان و ربیع الاول دیده ام و بیشتر
در شعبان یافته ام و اغلب علما بر آنند که در ماه رمضان و در دهه اخیر در شبها و ترا میدارد از شمس اصحاب امام شافعی شب
بیت و یکم و بیت و سیم را احیا کنند و خفیه شب بیت و هفتم فی الحمله قول اخیر را ناید میکند و حکمت و رخصت شب قدر تعلیم
همه شایست و اجزاء آن عبارت است از **سُورَةُ الْقَدَرِ** و اینست که در شب قدر شافی هر شب قدر است که قدر بدانی
نَزَلَ الْمَلَكُ فرود آیند فرشتگان بنی با آسمان دینی **وَالرَّوحُ** و جبریل ایشان **فِي سَاعَةٍ** درین شب و همی آید که با ملائکه فرود
آیند که تعلیم که روح نام اوست یا صفتی از ایشان که روح کویند یا روح نبی یا حضرت عیسی بواسطه لایکه و در تفسیر خواج بارسا
قدس تر مذکور است که روح پیغامبر ص فرود آید و در شبها بر آورده که جبریل با فرشتگانی که ایشان را از بنیسان علقه اشای هست

فرود آیند و بنجانهای موشان در روند و جبریل موشان را مصلحت کند و علامت معانی جبریل استقرار جلد و وقت قدر اشک چشم بود و برای
شرف این شب است که ملائکه روح زمین آیند **بِإِذْنِ رَبِّهِمْ** بفرمان آفریدگار ایشان **فِي كُلِّ أَمْرٍ** از هر کار بزرگی که حق سبحانه و تعالی فرمود
است یا بهر کاری از خیر و برکت **سَلَامٌ** سلامت از همه آفات **هِيَ** شب قدر **عَلَى طُلُوعِ النَّجْمِ** تا دیدن سپیده صبح است اسرار علما
و عرفا درین سوره بسیار است در جواهر شریف از آن مذکور و الی الله ترجع الامور **سُورَةُ الْقَدَرِ** و اینست که **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا**
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ **لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا** بنویسند آنکه کافر شدند **فِي أَهْلِ الْكِتَابِ**
از اهل توبه یعنی یهود و نصاری و مشرکان عرب **فَتَكْفُرُوا** باز ایشان را از کفر معنی **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** تا آنکه که ایشان آمد
حق روشن **رَسُولُ اللَّهِ** فرستاده از خدای که محمد است **يَتْلُوا** بخوانند راست خود **مُحَمَّدٌ طَهُرٌ** صحیفه های پاکیزه از کتب و هیتان
یعنی قرآن و آنرا حفظ برای تعلیم **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** از هر چه است **فِيهَا** در آن صحیفه است **كِبَرُ قِيمَةٍ** نوشته های دست قدرت
یعنی احکام و مواظط مقصود ازین آیه آنست که اهل کتاب و مشرکان بر دین و آیین خود بودند تا پیغامبر صلی الله علیه و آله و سلم یا بدو
ایشان را ایمان خوانند بعضی بعد توفیق بدولت ایمان رسیدند **وَمَا تَفَرَّقَ** و متفرق نشدند یعنی اختلاف نکردند در شان محمد **وَالَّذِينَ آمَنُوا**
الْكِتَابِ آنانکه داده شدند کتاب **بِإِذْنِ اللَّهِ** مگر **مِنْ قَبْلُ** از پیش آنکه آمد ایشان **الْيَمِينَةَ** پیغامبر یعنی پیش از هیت اخضر هم
مجمع بود در بقدرت وی و بعد از آنکه سمعوت شد مخلقت شدند بعضی که در دین و بعضی که فرستاد **وَمَا آمَرُوا** و امر کرده شده اند
اهل کتاب **بِإِذْنِ اللَّهِ** مگر آنکه بر منش کنند خدا را **الْمُحْلِصِينَ** پاک کنندگان **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** برای خداکش خود و اینست از شکر و الحاد پاکیزه
باشد **خَفَاءَ** سایل کنندگان از عقاید باطل بدین اسلام **وَيَقْبُولُوا الصَّلَاةَ** و دیگر ما میزدند پاکیزه اند نماز فرموده و اوقات آن **وَيُؤْتُوا**
الزَّكَاةَ و بدهند کوفه و اجبه را بجهل وی **وَذِكْرُ اللَّهِ** و آنچه ما میزدند اند **بِإِذْنِ اللَّهِ** دین و ملت در دست **إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا** بدستی
آنانکه نکردند **بِإِذْنِ اللَّهِ** اهل کتاب یعنی یهود و نصاری و مشرکان یعنی بت پرستان **فِي رَجْعَتِهِمْ** در آتش دوزخ
باشند روز قیامت **خَالِدِينَ فِيهَا** جاویدان در آن **أُولَئِكَ** آن گروه **مَنْ شَاءَ** ایشان بدین هر آفریدگار **إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا** بدستی
آنانکه کردید اند **وَعَلَى الصَّالِحِينَ** و کرده اند عملهای پاک و ستوده **أُولَئِكَ هُمْ** آن گروه ایشانند **بِإِذْنِ اللَّهِ** بدستی
بِإِذْنِ اللَّهِ با دشت ایشان که خیر مخلقه اند **عِنْدَ رَبِّهِمْ** نزدیک پروردگار ایشان **خَالِدِينَ فِيهَا** بستانهای اقامت **يَوْمَئِذٍ** میروند **بِإِذْنِ اللَّهِ** از
زیر اشجار آن جویبار برسانی و آب روان **فَالَّذِينَ آمَنُوا** پاکیزه اند ایشان **فِيهَا** در آن بهشتها **أَبَدًا** همیشه تا که مخلوق است **بِإِذْنِ اللَّهِ**
خشنود باشند **عِنْدَ اللَّهِ** از ایشان و طاعتهای ایشان در پذیرد **وَنُفُوزًا** و خشنود باشند ایشان **عِنْدَ اللَّهِ** از خدای بدون ثواب و حساب
بدیشان و ایشان را بمنتهای مرادات و غایت الفایات یعنی دولت که طلب اعلی و مقصد اعلی باشد **سَائِدِينَ** دارند هر که از تو را
مطلبی مقصود ما از تو عقیقتی است **لَا** آنچه مذکور شد از خیر و رضوان **لِإِنْ خَشِيَ** برای کسی است که ترسیده از عقوبت پروردگار
و بوجبات شوابت اشغال نماید **سُورَةُ الْقَدَرِ** **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ**
إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدَرِ چون جنباید شود زمین **وَاللَّهُ** چنانکه وی که قدرت نزدیک گفته تا آنکه و بدان و هم شکسته شود **وَالْجَبَّتِ الْأَنْفُسُ**

[illegible]

آورده که سفر از غرب در یک عمر یکانه بوده اند هر یک در صف و شصت و دو طبع و اوجاج در محل حاتم در سخاوت و سخاوت همه یاد می کنند که این
جایب بخیل است و اندک خیر گفته اند که خود آن باشد که تنها خرد و وسط اند و بند را زنده و بدستی که خدای علی **علیه السلام** را بخیل خوانند
کنند هر آینه که است یا انسان بر کوه خود که است بخت ظهور را تر آن روز **وای** و بدستی که انسان **بخیل** **خیر** برای و شوی مال **شیر**
مختص می بخیل و عیالیت رسیدن شیخ الاسلام قدس سره فرموده که اگر مال را دوست میداری بد تا باز شود و بند برای وارث نه که داغ خشت
بر دل تو نهند **شعر** مال همان به که یاران دهی که بدی به که بخواش نمی و زنی منتقصت ای حکم بهر نهادن چه بخیال
افلا یعلم آیا نمیدانند انسان که **افا بخت** چون ظاهر کرده و پیران آورده شود **یا فی القبر** آنچه در کور هست یعنی امرات **محصل** و
حاضر کرده شود **ما فی الصدور** آنچه در سینهاست یعنی با میان آرند و غیره و شر از آن میسر سازند جواب اذ اینست که خدا با او است خواهد داد
ان ربهم بدستی که او را یارایش **بخت** با قول و افعال آنان **یومئذ** آن روز و تشخیص **الحی** داناست و بر جزا دادن توانا
الفارقة **احدی عشر** **بسم الله الرحمن الرحیم** **الفارقة** روز کوبنده **الفارقة**
چیت کوبنده و **اولیک** و چه چیز تراواند که **الفارقة** چیت کوبنده مراد روز قیامت است که بگوید طهارا بول و حیث
یکون الناس روزی که باشند مردمان از شر و ستیزه **کافراش البیوت** مانند برانه را بکن یا چون غوغای تلخ که بهم بر می آیند و پیاپی او
برشان حال میزند و **الحی** و در دو کوهها از هول این روز **کافراش البیوت** مانند بدستم و **یکون الناس** روزه شده بکمان ندانی
یعنی کوهها و تفرق اجزا و نظایر آن در هر اشیا بدستم و **یکون** روزه باشد چه زی که بدستم راست کد و در وزن روزه متصرف گردد
فاما پس اما در آن روز هر گران باشد **ثقلت** ترازی علی او یعنی قوای رانواع حسات او راجع بود **مرا** پس او **فی عیته** در زندگانی
باشد **راشد** پس بدید و **اما** **ثقلت** و اما آنکه سبک بود **مرا** پس تراز و های کردار او بآنکه حسد ندارد و راجع است میثاق او **فاما**
پس بجای او **حایه** است و آن در که باشد زیر تره در کوهها **اولیک** و چه داناکه **رایحه** چیت هایه **رایحه** است عیالیت در
در سوزش سوزش **الکافراش** **بسم الله الرحمن الرحیم** **الفارقة**
آورده اند که بنی عبد مناف و بنی سعد بر یکدیگر قنار کردند بکثرت مردم و قید مردم بنی عبد مناف پشتر آمدند بنی هم گفتند که یار
مردم ما در جاهلیت کشت شده اند ما زن و مرد و را شمار می کنیم چون بدین نوع نمرود مردم بنی سعد و زیاد آمدند به خانه او و می سخاوت
این سواد فرستاد که **الحکم الکافر** شغول کرد شمارا به بیسلیخی نمرود که به بیاری قوم **حق** **راشد** تا احدی که آید بکوشان
و مرد کا را شمار کردید و گفته اند معنی آیه اینست که شغول شدید بکار شمارا و اولاد و مستغرقا در عیث گشتید تا آنگاه که مردید
و آید بمقابر بن چنین است که عاقل معروف بنی شود و از آخر فراموش کند که اجل بوی ناکاه زود آید و نداشت سود ندارد **شعر**
رفت که اجل گذشت بیخون **ای** باید از جهان رفت که دل بند اسیر بنی آسان و آن جهان توان رفت **کافراش**
ثقلون حقانید باشد که بداند عاقبت قنار و کار را یعنی فوت **مردم** **ثقلون** پس حاکم که دود بداند خطای ای خود را
وقت نشو **کافراش** یحسان باید که زنده و مرد و با عاقبت کند **ثقلون** اگر بداند که چه در پیش آید **عالم** **القیام** و افسون **کافراش**

بسم الله الرحمن الرحيم امام زاهد آورده که قریش را برای
تجارت و سفر و دوستان پس رفتی و تابان بشام و مردم ایشان اهل حر کشتی و حرم کشتی و قریش را
لقب نصرت گفته است و هر کس از عرب که ضیا و بفرستی نزد قریش است یعنی از علمای انساب بر آنکه قریش لقب نصرت
که بنبره نظر باشد پس حق سبحانه برای ایشان امتیاز فرستاد و گفت شکست یابند و متجرب شوند **بسم الله الرحمن الرحيم**
برای پیوستن قریش یکدیگر **بسم الله الرحمن الرحيم** و در سفرستان **الصف** و تابان برای عبادت ایشان مر
اصنام را یعنی محل تقیاحت که بن ایشان از این جهت و حرم داده ام و ایشان از پرستش بن بر پرستش تبار شغل شده اند **قل تعبدوا**
یس باید که پرستند **و هذا لیت خداوندان خانه مظهر را که تقیعت ایشان بسبب آنست **الذی افهمه** آن خداوندی که طعام داد ایشان را**
بدین دو رحلت و سیر کرد **بسم الله الرحمن الرحيم** و این کرد این جهت این حرم محرم **بسم الله الرحمن الرحيم** از آنکه در حوالی یکدیگر برای
گشت و غارت و کشت **بسم الله الرحمن الرحيم** و سیر کرد **بسم الله الرحمن الرحيم** و سیر کرد **بسم الله الرحمن الرحيم** و سیر کرد
که تیره اول این سوره در شان کافرانست و وصف آخر ربان منافقان آورده اند که اوجیل تکلیف قیامت کردی و هرگاه وصی بنی بودی و در وقت
طلب طهر و کسوف از مال خود بروی و راندی و پیوسته مردمان از انفاق باز داشتی حق سبحانه و تعالی **بسم الله الرحمن الرحيم** و سیر کرد
را که تکلیف و کند **بسم الله الرحمن الرحيم** و سیر کرد **بسم الله الرحمن الرحيم** و سیر کرد **بسم الله الرحمن الرحيم** و سیر کرد
یتیم را و میراند و کند اندوختن یا اولد شریک شده بود و پیش میگرد و بی از و نصیب طلبید و از حق سبحانه و تعالی که میزدیم را
و لا یخس و تحریف نمی کند و ترغیب نمی نماید اهل خود را **بسم الله الرحمن الرحيم** و سیر کرد **بسم الله الرحمن الرحيم** و سیر کرد
ان احسان منع می کند شعی چون زکرم سفله بود بر کران منع گذاریم در کران سفله نخواهد دیگر یکبارم حسن گذاریم یکی را بجام
پس در شان منافقان سیر میاید **بسم الله الرحمن الرحيم** و سیر کرد **بسم الله الرحمن الرحيم** و سیر کرد **بسم الله الرحمن الرحيم** و سیر کرد
آنانکه ایشان **بسم الله الرحمن الرحيم** و سیر کرد **بسم الله الرحمن الرحيم** و سیر کرد **بسم الله الرحمن الرحيم** و سیر کرد
میکنانند **بسم الله الرحمن الرحيم** و سیر کرد **بسم الله الرحمن الرحيم** و سیر کرد **بسم الله الرحمن الرحيم** و سیر کرد
مردم **بسم الله الرحمن الرحيم** و سیر کرد **بسم الله الرحمن الرحيم** و سیر کرد **بسم الله الرحمن الرحيم** و سیر کرد
دیگر و کاسه و لوقول است که مراد از ماعون سجع است که شمع فشا یکبار آب و آتش و نعل و نعل **بسم الله الرحمن الرحيم** و سیر کرد
بسم الله الرحمن الرحيم و سیر کرد **بسم الله الرحمن الرحيم** و سیر کرد **بسم الله الرحمن الرحيم** و سیر کرد
نزدیک باب بی هم ملاقات کردند و با هم سخن گفتند حضرت رسول هم بیرون رفت عاصم و سجده و کعبه از منکر قریش کرد و سجده
بود نمازی بر سینه که با سخن می گفت با این مرد عادت عریانی بود که هر کس را می نمود عادت عریانی از عیبت نخواهد ماند
و در آن ایام پس از آنکه طاهر نام که از خبیث بود در گذشته بود و چون این خبیث حضرت رسید لاریا که از منکر قریش که گفت حق سبحانه و تعالی
تفریح و لذت حضرت و قسلی خاطر را که فرستاد که **انا اعطیناک** ما عطا ایدم ترا **بسم الله الرحمن الرحيم** و سیر کرد

یعنی عطا کردم ترا خیر بسیار و علم و عمل بسیار و در عین المعافی آورده که معنی میاریت و کفایت از کثرت ذکر و در زمین
آسمان یا کثرت سجدات یا کثرت دوستان و هواداران و اشرف است که کثرت جویست در بهشت و در احادیث معراجیه آمده که بالای آسمان
هفتصد جوی دیدم و بلبلان جوی چمنها بود از یاقوت و لؤلؤ و مرجان و مرجان سبز بر لبان جوی دیدم از جبریل رسیدم که این چیست فرمود که آن
جوی کثرت است که حق سبحانه و تعالی عطا فرموده و در معالم انجیل از حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم نقل کرده که کثرت جویست در بهشت که از حلال
از دست و جوی او از در و یاقوت و خالک او خوش بوی تر از مشک و سفید تر از برف و صدفی و یکصد که جویست یعنی جوی کثرت است
یکاهت آب و سفید تر از شیر و بوی او خوش تر از مشک و کوزه های او مانند ستارگان آسمان هر که از آن آب خورده هر که تشنه شود
صاحب او بیلات فرموده که کوش معرفت کثرت بود و شود و جوی در عین کثرت و این نه نیست در بهشت آن معرفت هر که از سیر است
ابدا از کشتی جهان است این باشد و این معنی خاصه حضرت رسالت ۳۰ و کل اولیا است او است **بسم الله الرحمن الرحيم** و سیر کرد
پروردگار و خالص از برای رضای او **بسم الله الرحمن الرحيم** و سیر کرد **بسم الله الرحمن الرحيم** و سیر کرد
دست چپ نه در نماز و ترنم یک بخور و این موضع قلاده است از سینه و گفته اند مراد از ان عید است و قرآن کردن **بسم الله الرحمن الرحيم** و سیر کرد
یعنی عاصم **بسم الله الرحمن الرحيم** و سیر کرد **بسم الله الرحمن الرحيم** و سیر کرد **بسم الله الرحمن الرحيم** و سیر کرد
تایمات باقی خواهد بود **بسم الله الرحمن الرحيم** و سیر کرد **بسم الله الرحمن الرحيم** و سیر کرد
بسم الله الرحمن الرحيم و سیر کرد **بسم الله الرحمن الرحيم** و سیر کرد **بسم الله الرحمن الرحيم** و سیر کرد
فرستاد حضرت پیغمبر که تو یک سال عذابان مارا بر پیش کن تا این عبادت خدای تو یک سال بجای آید و پیغمبر بدان حضرت رسید و عا
عالمی بر مل نازل شد و این سوره فرود آمد **قل بگو ایها الکافرون ای کافران مراد همان جماعت اند که ذکر می شد و خدای میاد است که ایشان**
ایمان نیارند لاجرم گفت با ایشان بگو **لا اعبدن** نخواهم پرستید **ما تعبدون** آنچه شما می پرستید **ولا انا** و نیستید **ما تعبدون**
پرستیدگان در حال **ما اعبدن** از آنکه می پرستید و نیستید **ما تعبدون** آنچه شما می پرستید و نیستید **ما تعبدون**
عابدون پرستندگان در استقبالی **ما اعبدن** از آنکه می پرستید و نیستید **ما تعبدون** آنچه شما می پرستید و نیستید **ما تعبدون**
ولی دین و مرادین و این من که من بر آم و نخواهم گذاشت یا اشارات خدای که در شما و مرآت پا داشت مل من و دین معنی عادت نیز
صفت و این آیه بآیه الیف منوخ شد از عباس رضی فرموده که در قرآن سوره بر شیطان سخت تر و صعب تر ازین سوره زیرا که توحید
محض است و ثواب خواندن این سوره برابر قرائت از قرآن باشد **بسم الله الرحمن الرحيم** و سیر کرد
بسم الله الرحمن الرحيم و سیر کرد **بسم الله الرحمن الرحيم** و سیر کرد **بسم الله الرحمن الرحيم** و سیر کرد
بسم الله الرحمن الرحيم و سیر کرد **بسم الله الرحمن الرحيم** و سیر کرد **بسم الله الرحمن الرحيم** و سیر کرد
و ظان و بنی و بنی الکلب و کانه بنی هلال بنی نجیب و غیر ایشان از انما و اطفال بخت آن حضرت آمده درین اسلام شریف و شریف
بسم الله الرحمن الرحيم و سیر کرد **بسم الله الرحمن الرحيم** و سیر کرد **بسم الله الرحمن الرحيم** و سیر کرد **بسم الله الرحمن الرحيم** و سیر کرد

Süleymaniye U Kütüphanesi	
Kisim	Hacı Beşir Ağa
Yeni Sayı	
Eski Kayıt No	56